

تاریخ مختصر افغانستان

از زمانه های قدیم تا استقلال

نگارش

علامه عبدالحی حبیبی



مرحوم علامه عبدالحي حبيبي

فهرست مطالب

بخش نخستین

۳	نظری بدوره قبل از تاریخ افغانستان
۱۹	افغانستان تاریخی قبل از اسلام
۱۹	آریاییان
۱۹	ارینه و یجه
۲۰	مدنیت ویدی
۲۳	مدنیت اوستائی
۳۲	خاندان کاوی = کیان
۳۵	پهلوانان اوستایی
۳۷	سرزمین های اوستائی و افغانستان
۳۷	ایزدان و ارباب انواع
۴۱	ادبیات و زبانها و رابطه آن با السنه افغانی
۴۴	سلطه بیگانگان مخامنشی
۵۴	لشکر کشی های اسکندر
۶۲	سلطه سیاسی موقت موریان در آریانه و نفوذ بزرگ بودایی
۶۶	دین بودا و نشر آن در افغانستان
۷۰	سلطنت مستقل یونان و باختری
۸۰	ساکه ها و پارتها و پهلواها
۸۸	کوشانیان
۱۰۰	بقایای کوشانیان و ظهور هپتالیان
۱۰۴	هپتالیان
۱۰۹	افغانستان مقارن ظهور اسلام
۱۱۳	مبادی تاریخی فرهنگ افغانی در عصر قبل از اسلام و بعد از آن

بخش دوم

- ۱۲۱ ظهور اسلام در افغانستان و دورهٔ خلفاء
۱۲۲ عهد عثمانی
۱۲۳ عصر خلافت علی (رض)
۱۲۴ عصر اموی
۱۳۰ عصر عباسیان
۱۳۴ احوال اجتماعی و مدنی افغانستان در دورهٔ اموی و عباسی

بخش سوم

- ۱۴۷ دورهٔ مستقل اسلامی
۱۴۷ طاهریان
۱۵۱ صفاریان
۱۶۲ سامانیان
۱۶۹ حکمرانان پښتون
۱۷۲ فریغونیان
۱۷۴ لودیان ملتان
۱۷۷ آل بانیجور تخارستان
۱۷۹ شاران غرستان
۱۸۰ امرای اندراب
۱۸۰ امرای چغانیان - آل محتاج
۱۸۳ سیموجوریان
۱۸۵ غزنویان
۲۰۱ نغوذ سلجوقیان و خوارزم شاهیان
۲۰۵ غوریان
۲۲۴ خوارزمشاهیان

بخش چهارم

- ۲۳۱ خروج چنگیز و شکست آخرین خوارزمشاه
- ۲۳۹ آل کرت و امرای افغانی در عصر چنگیزیان

بخش پنجم

- ۲۴۸ تیموریان هرات
- ۲۵۷ حکمرانان کتر و یوسفزاییان
- ۲۵۹ تیموریان هند

بخش ششم

- ۲۸۹ روشانیان
- ۳۰۵ توخیان
- ۳۰۶ ابدالیان
- ۳۱۶ هوتکیان
- ۳۳۲ سدوزاییان

بخش هفتم

- ۳۶۰ محمد زاییان
- ۳۸۸ اوضاع فکری و اجتماعی
- ۴۰۱ مآخذ و مراجع

تاریخ مختصر افغانستان

بسمه تعالی

افغانستان کشور عزیز ما سرزمینی است که از ادوار قبل التاریخ تا کنون مصدر مدنیتها و گذرگاه فرهنگها و پرورشگاه فکر و تهذیب انسانی بوده و دولتهای مقتدری در طول تاریخ ازین سرزمین فرهنگ خیز برخاسته و مردم آن همواره آزادی و هویت ملی خود را در طول کشمکشهای تاریخی نگاهداشته اند.

از مدتیست در محیط ما احتیاج شدیدی حس می شود، تا گزارش مختصر تاریخ افغانستان در یکدو جلد کوچک از زمان قدیم تا عصر حاضر بصورتی نگاشته آید، که هم جامع و هم کوتاه باشد، و آموزندگان مکاتب و مطالعه کنندگان عامه ما بتوانند، سوابق تاریخی مملکت خویش را در آن بخوانند، و با تصاویر و نقشه ها و جداول و نمودارهای لازمه تاریخی مجهز باشد.

سال گذشته هنگامیکه من به ریاست انجمن تاریخ افغانستان گماشته شدم، نباغلی محمد عثمان صدقی وزیر اطلاعات و کلتور آنوقت این نیاز مبرم محیط را خاطر نشان کردند و من هم علی الفور دست به کار زدم و تاریخ مختصر افغانستان را در نوشتم.

در نوشتن این کتاب به چندین صد جلد کتب تاریخی بزبانهای شرقی و غربی رجوع کردم و حواله تمام مطالب را در پاورقی های آن جای دادم. ولی در حین طبع باشکالی بر خوردم که ناچار آن پاورقیها را حذف کردم، و در اخیر چند باب مراجع لازمه را نوشتم و در پایان کتاب نامهای تمام مراجع داده خواهد شد. و مراد من درین تذکار این است که تمام مطالب این کتاب مستند بوده و منابع موثوق دارد.

برین کتاب تصاویر و نمودارهای متعدد و جداول توضیحی را از کتب موثوق خارجی و داخلی افزودم، و امیدوارم به هموطنان عزیز و کستانیکه تاریخ افغانستان را بطور مختصر می خوانند مفید واقع گردد.

جلد نخستین حاوی اوضاع تاریخی قدیم قبل از اسلام و دوره اسلامی تا سنه ۶۰۰ هـ و خروج چنگیز است، و جلد دوم آن دارای اوضاع ۷۰۰ سال دیگر تا بازیابی استقلال می باشد.

در تدوین مطالب این کتاب کوشش شده، که جامع اما مختصر و مفید باشد، و زمینه نوشتن تاریخ مفصل در آینده بدست آید، که نمونه آن در جلد اول تاریخ

تاریخ مختصر افغانستان

افغانستان بعد از اسلام که سال گذشته نشر شده دیده میشود و در آن تاریخ مفصل دو صد سال اول دوره اسلامی افغانستان در هزار صفحه نوشته ام.

عبدالحی حبیبی

کابل، جمال مینه ۱ سنبله ۱۳۴۶

بخش نخستین

نظری بدوره قبل از تاریخ افغانستان

به اصطلاح مؤرخان دوره ئی که انسان به کشف خط موفق نشده بود، دوره قبل از تاریخ pre-history نامیده میشود و بعد از آنکه رسم الخط ظهور کرده عصر تاریخی است، ولی شرط اینست که آثار باقیمانده مخطوط اقوام قدیم خوانده شده باشد. و چون خطوطی تا کنون موجود است که خوانده نشده، بنابراین آنرا مربوط دوره های قبل از تاریخ دانند و اگر وقتی خوانده شوند، داخل مرحله تاریخی خواهند شد. و عموماً دوره های تاریخی ممالک شرق را در حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد دانسته اند، زیرا رسم الخطهای مصر و بین النهرین که خوانده شده اند همین قدر عمر دارند. ولی خطوط مکشوفه موهن جو دیرو در سند و هرپه تا کنون خوانده نشده، و داخل مرحله تاریخی نباشند.

در افغانستان کاوشهای آثار قبل تاریخ از سنه ۱۹۳۶ م بوسیله هیئت های علمی اروپائی آغاز شده، و در نتیجه آثار دوره های قبل تاریخی حجر بدست آمد که مربوط به دوره سوم استعمال سنگ یعنی سنگ صیقلی و استعمال ظروف گلی و فلز است، که آنرا دوره کلکولیتیک گویند.

از کاوشهای علمی چنین نتیجه بدست می آید که در حدود ۶۰۰۰ سال قبل در خاکهای افغانستان و سر زمین های مجاور آن، انسانها مدنیتی داشتند. زیرا در منطقه انو نزدیک مرو، آثار استعمال مس در همان اوقات کشف شده است.

آثار دوره های قبل تاریخی را در جوار افغانستان درین موارد یافته اند:

(۱) هرپه در پنجاب: یعنی میدان شرقی جبال افغانستان، که دران آثار شهر و آبادانی دیده میشود.

(۲) موهن جو دیرو: در سند سر زمین جنوب شرقی افغانستان که دران آثار شهر و گوچه و بازار و حتی آبروهای پخته و در هر کوچه خاکدان کوچک خشتی پخته برای مواد فاضله هم دیده میشود.

درین شهر قدیم مجسمه های ربه النوع مادر و ظروف گلی پخته و انواع زیورهای طلا و نقره و فلزات دیگر با نمونه های صنعتی و بتان فلزی آن عصر بدست آمده، که

تاریخ مختصر افغانستان

در موزه مربوط همان شهر قدیم محفوظست. و از نفایس آثار آن مجسمه های کوچک عاجی فیل و نقش های گاو های قوی هیکل است، که بر برخی ازان نقوش حروف و خط نیز دیده میشود، ولی تا کنون به خواندن این خط موفق نشده اند.

۱- مدنیت قبل از تاریخ وادی سند که در شرق افغانستان بین هرپه و موهن جودیرو پهن شده بود بطور متحدالشکل و یک نواخت در طول یک هزار میل (چهار برابر ساحت تمدن بابل و دو برابر پهنائی تمدن مصر) وجود داشت که مشابهت تام در طرز تعمیر ابنیه و ساختمان ظروف گلی و اسباب و وسایل کار آن مشهود است. و ازان نتیجه گرفته اند: که این مدنیت در سر تا سری وادی سند در شرق خاک افغانستان گسترده شده و در شهر هرپه و موهن جودیرو پایتخت های شمالی و جنوبی آن بوده اند، و روابطی با تمدنهای خاکهای غربی تا سرزمین بابل داشته اند، و حتی در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد در بابل محلتی از تاجران هندی موجود بود. از آثاریکه در حفریات بین النهرین یافته اند پدید می آید که مردم وادی سند ارقام اعشاری و اوزان و پیمانه ها را میشناختند. از آثار شهریکه در هرپه پدید آمده آشکار است که طبقه اعیان در خانهای دو طبقه زندگی داشته و اغلب مساکن ایشان دارای چاه آب و حمام و انبار زیر زمینی بود.

در حالیکه طبقه عامه و کارگران و صنعت گران، منازل کوچک دو اطاقی داشتند، که هر منزل توست حیاط کوچکی از دیگر مجزا میشد و شهرهای این مردم قبل التاریخ، قلاع متعددی نزدیک خود داشت، که غالباً انبارخانه های غله بود. خرابه هائیکه از آخرین مراحل تمدن هرپه نمایندگی میکند، حاکی از فقر و انحطاط سکنه آن می باشد که بیشتر خانه ها بصورت مغاره در آمده و ساختمان شهر ها که نظم و ترتیبی داشت به کلی بهم بر خورده است. و ازین اوضاع چنین نتیجه گرفته اند: که بر مردمان این مساکن هجوم های آریائیان غربی آغاز یافته و مدنیت ایشانرا منحنط ساخته بود. اگر چه الفبای نوشته های هرپه خوانده نشده، ولی ثابت است که این رسم خط بدوره قبل از مهاجرت آریائی تعلق داشته است.

ارابه هایکه بوسیله اسپ کشیده میشدند، مربوط بمردمی بود که به زبانهای هند و اروپائی تکلم می کردند، ولی گردونه های مردم موهن جودیرو و هرپه را گاواهای قوی هیکل دارای شاخهای ستبر دراز می کشیدند و اشکال این گاوان زیبا و تنومند بر مواهیر و آثار مکشوفه موهن جودیرو منقوش است.



منظری از بقایای ابنیه موهن جو دیرو

۲- این سلسله مدنیت مشابه در جنوب افغانستان در نال و جاله وان و لورلانی بلوچستان و نیز در ناد علی سیستان و برخی از مواقع جنوبی ایران به نظر می آید، که سلسله آن تا بین النهرین هم رسیده و مربوطست بمردمیکه پیش از هجرت آریائیان دران مناطق سکونت داشته اند. و چون در آثار قدیمه ایشان مجسمه های مشابه ربه النوع مادر بدست می آید، بنا برین ممکن است دین و عقاید و فرهنگ مشابهی داشته باشند. آتاریکه از یک تپه قبل التاريخ در چند میلی شمال غربی کویته بلوچستان در قلعه گل محمد یافته اند دلالت دارد برینکه باشندگان قدیم این سر زمین هنوز ساختن ظروف سفالین را نمیدانستند و از کاردهای سنگی، و سوزنهای استخوانی و اوزار شبیه به نیزه های نوکدار کار میگرفتند، و ساختن ابنیه و منازل نیز رواجی نداشت، و مردم دام پرور کوچی بوده اند، و در ازمئه مابعد ظروف سفالین و ابنیه را ساخته اند، که باستان شناسان آنرا ”ظروف وادی ژوب“ گویند، و بران برخی از حروف و اشکال هندسی و تصاویر آهو و گاو کوهان دار بنظر می آید، و در منازل ایشان استخوانهای بز فراوان دیده میشود، که بر کثرت گوشت خواری ایشان دلالت دارد، و هاوونهای سنگی برای کوبیدن غله داشته اند، در حالیکه اوزار آهنین در آثار

تاریخ مختصر افغانستان

مکشوفه این عصر به نظر نمی آیند. و اشکال شبیه به T-A-W-V بر برخی از ظروف سفالین دیده میشوند که نظایر آن جای دیگری به نظر نیامده و بنا برین باستان شناسان در شناسایی آن تا کنون خاموش اند و عمر این مدنیت قدیم را در حدود شش هزار سال تخمین کرده اند.

همچنین دامنه همین مدنیت قبل التاریخ هرپه تا جزیره نمای کچه هندوستان هم کشیده شده و در سالهای ۱۹۵۴-۱۹۶۵ م آثاری را از تپه های متعدد آنجا یافته اند، که با آثار مدنیت هرپه شباهت تام دارند و این ساحه کشفیات در جنوب شهر راجکوت واقعست.



نقوش و خطوط موهن جو دیرو

اما در خاک افغانستان تا کنون چند موقع مهم قبل تاریخی کشف و مطالعه شده: ۱- سر اورل ستین و موسیو گیرشمن و هاکن در ناد علی و زرنج سیستان در قلعه کنگ و سروتار در سنه ۱۹۳۶ م حفریات کردند که ازان ظروف سنگی و انواع اسلحه و تیرها و تیگرهای مزین و ملون و گوشوارهای سیمین، و اشیای استخوانی کشف شده. و علماء آنرا مشابه به آثار انو در مرو، و آثار مکشوفه کاشان در غرب، و آثار وادی سند دانسته اند و ازان چنین نتیجه می گیرند، که صحنه بزرگ این دوره مدنیت انسانی از وادی سند تا وادی نیل، بشمول افغانستان، وسعت داشت.

تاریخ مختصر افغانستان

موسیو گیرشمن در تپه سرخ داغ که سی متر بلندی دارد تا عمق ۱۲ متر کاوش کرد، و آثار مدنیت یک هزار سال قبل از میلاد را یافت. وی گوید اگر بیست و یک متر دیگر را هم بکاوند ممکن است آثار چهار هزار سال پیش از میلاد را که مقارن با مدنیت های قدیم وادی سند، بین النهرین، مصر باشد بدست آرند. و درین سرزمین چنین تپه های باستانی فراوانند.

۲- در کاوشهای قبل تاریخی که تا کنون به عمل آمده در وادی ارغنداب و پنجوائی غرب قندهار در مغاره کوه بدوان و تپه دمراسی نیز آثار قبل التاریخ کشف شده، که ربطی با مدنیت پیش از تاریخ وادی سند و پنجاب و سرزمین بلوچ دارد، و مجسمه های ربه النوع مادر بدست آمده است.

در تپه موندی گک ۶۶ کیلومتری شمال غرب قندهار در سنه ۱۳۴۴ ش کاوشهای علمی بعمل آمد، که آثار مدنیت قبل التاریخی پنجهزار سال پیش را در وادی ارغنداب نمایندگی می کند و علماء گویند که وادی کشک نخود غرب قندهار که حالا بایر است در زمان سه هزار سال قبل از دریای کشک نخود که اکنون خشک شده سیراب می شد و سر سبز بود.

این تپه که از آخرین عصر مسکون بودن آن سه هزار سال گذشته در نتیجه حوادث جوی اکنون شکل مخروطی دارد، و بر سر راهی واقع بود، که گذرگاه مردمان وادی هرات و فراه و ماورای هلمند به وادی رخد (ارغنداب) و وادی پشین و سند بود و همچنین به وادی ترنک و غزنه و حوالی جنوب هندوکش میرسید، یعنی وادی هلمند را با وادی ارغنداب و ترنک وصل میکرد.

تپه موندی گک پانزده مرحله آبادی را از اواخر هزاره چهارم تا آغاز هزاره اول ق، م گذرانیده و در مرحله آخر و بالائی آن انبار خانه های غله بوده، که دیوارهای پخسه ئی داشت، و محل انبار غله به شکل محوطه مستطیل بود، که با وجود کوچکی با انبار خانه های آثار مکشوفه هرپه شباهت تام دارد و در طبقات تحتانی آن اطاقهای حفظ چارپایان بوده است. چون ابنیه انبار خانه از سه طبقه مختلف تپه مذکور برآمده، بنا برین میگویند که این انبار خانه ها در ازمنه مختلف مورد استعمال انسانان آنوقت بود.

در طبقات فوقانی، اطاق کوچک برای نگهبانان انبار خانه دیده می شود که مقداری ظروف سفالین و پیکانهای سنگی و مفرغی و فلاخن و گلوله های گلی فلاخن

تاریخ مختصر افغانستان

دران کشف شده و ازان ظاهر است که نگهبانان انبار خانه، این وسایل دفاعی برای حفاظت آن بکار میبردند و عمر این آلات دفاعی در حدود سه هزار سال قبل از این تعیین شده است.

قبل از بناهای انبار خانه های غله، خانه های سقف دار سنگهای مکعب دارن بنا شده، و در قسمت شمالی آن ابنیه آجری موجود است. در قسمت جلو حیاط وسیعی است که اطراف آنرا اطاقهای کوچک متعدد فرا گرفته و آثار قصر بزرگ هم نمایانست که از خشت خام به شکل نیمه مخروطی با ستونهای عظیم خشتی که نقش و نگار و رنگ آمیزی سپید هم درار بنا یافته و امروز هم این ستونهای دورنمای خارجی آن با عظمت بنظر می آید و درین بنای بزرگ چاقوی مفرغی دسته استخوانی و پارچه های قشنگ تیکر و یک یک مجسمه شکسته ربه النوع خیر و برکت ادیتا (مادر) که شباهت تام با مجسمه های مکشوفه از بلوچستان و سند دارد، با انواع اسلحه کشف شده است.

در تپه های دیگر علایم مساکن مردم موجود است که تپه سابق الذکر معبد ایشان بود، و درین ابنیه آثار مطبخ با اسباب آن، و یک مقدار زیاد هاون و دسته آن بدست آمده که بااحتمال غالب دکان ادویه فروشی باشد. در اطاقهای دیگر تنور از خشت پخته و پیکانهای نیمه کاره دیده میشود.

پشت بام اغلب خانه ها نشیب دار بوده و در دیوارهای خارجی پیکانهای مستعمل و سر نیزه های مسین گذاشته شده، و در قبرستان مربوط این بناها هفت اسکلت در یک قبر پیدا شده است.

طبقات مختلف تپه موندی گک از پائین به بالا چنین است: از روی زمین به بالا تا نه طبقه آثار زندگانی نیمه کوچی دیده میشود. و از روی آن توان گفت که مدتی ساکنان اولیه آن مردمان مالدار نیمه کوچی بوده و ابنیه منازل ایشان هم پخسه ئی بود. بعد ازین خشت های خام تا سه طبقه وسیله بناست، که ظروف سفالین ایشان هم در طبقات پائین ساده و ابتدائی بوده، و پس از آن ظروف تیکری زیباتر و بهتر میشود. تا که ظروف منقوش گلی ظاهر میگردد و روی جام های پایه دار اشکال حیوانات و پرندگان و گلها و از قوچ دارای شاخهای بلند و کبک زرین و فیل مرغ و برگهای عشق پیچان دیده میشود. این ظروف گلی منقوش از طبقه هشتم به بعد فراوان است که با ظروف مکشوفه حدود کویته شباهت دارند. فلزات مفرغ و مس از طبقه شش

تاریخ مختصر افغانستان

آغاز میشود و هنگامیکه زغالهای طبقه پنجم را بطریقه کاربن ۱۴ مورد تحقیق قرار داده اند، تاریخ این طبقه را در حدود ۲۶۲۵ ق، م تعیین کرده اند، و به قول موسیو کرال متخصص ادوار قبل التاريخ این تپه از پنجهزار سال بیشتر عمر دارد، و بنا برین از موهن جو دیرو سند کهنتر خواهد بود.



بقایای یکی از انبیه مندی گک غربی قندهار

۳- در طرف شمال افغانستان نیز آثار مدنیت قبل التاريخی کشف شده: باین معنی که در گوشه غربی شمالی آن در انوی مرو آثار و علایم مدنیت قبل تاریخ بدست آمده، و همین طور در گوشه شمال شرقی افغانستان بقایای آثار تاریخی موجود است، که در اکتوبر ۱۹۶۲ م به وسیله باستان شناسان ایتالوی کشف شد.

صحرای هزارسم در نشیبهای شمالی هندوکش به ارتفاع ۲۳۰۰ فت شمال غرب سمنگان به طول شانزده کیلومتر واقع است که در زمان قدیم هم راه هند و کابل و بغلان و قندوز و بدخشان و چین از همین وادی میگذشت و در اینجا است که مغاره های طبیعی در صخره های کوه واقعست، که مسکن انسانان قدیم بود. و از آن ادوات چقماقی سنگی و سنگهای تراشیده زیاد کشف شده و برخی انبیه آن هم به زمانی تعلق

تاریخ مختصر افغانستان

می‌گیرد، که انسان خارج از صخره‌ها و مغاره‌ها به سر می‌برد، و دیوارهای بی‌پیرایه ابتدائی را به بلندی ۱۱۲۰ ساخته‌اند که دران بلاکهای تعمیر ۲۰ تا ۳۷ متر هم به نظر می‌آید و تمام این تعمیرات ۳۳۵ هکتار ساحه را در بر می‌گیرد. و آثار آبرسانی از دریای هزار سم با دیوار ۱۲۵ متری کناره‌کانال آب هم نمایان است.

در مغاره‌های صخره‌های اینجا اطاقهای مثلث نما با طاقچه‌های کلان دیده میشود، که درون آن چوکها از سنگ تراشیده شده و سه گوشه دارد و برای ساختن دیوارها از تخته سنگها کار گرفته‌اند، و آثار آتشداناها هم دران نمایان است.

در مغاره‌های هزار سم اشکال و رسم‌های منقوره به نظر می‌آید که بگفته‌ی راپور نویس هیئت باستان شناسی ایتالوی چینین اشکال در آثار قبل‌التاریخ اروپای غربی هم دیده میشود. ولی اشکال آثار هزار سم چهار قسمند: اول اشکال انسانی، دوم دستهای رسم شده، سوم اشکال حیوانات، چهارم اختلاط اشکال مختلف که معانی آن هم فهمیده نمی‌شود.

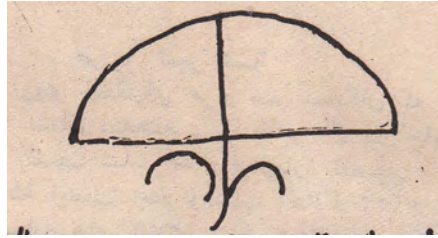
علمای ازمنه قبل‌التاریخ این اشکال مغاره‌های هزار سم را با آنچه در هسپانیا و ایتالیا و سویس و آیرلیند یافته‌اند، تقارن و تشبیه میدهند و از آن نتیجه می‌گیرند که ترسیم چینین اشکال در ازمنه قبل‌التاریخ بین انسان‌های آن اوقات رواج داشته. مثلاً یکی از اشکال مغاره هزار سم شکل سماروقی است که نصف دایره را تشکیل داده و یک خط عمودی آنرا قطع کرده است. و مراد از آن پیکر انسانیست که بازوها و ستون فقرات او نمایش داده شده و مشابه اشکالیست که در بقایای آثار قبل از تاریخ هسپانیا و ایتالیا و آیرلیند هم بنظر می‌آیند بدین‌طور.



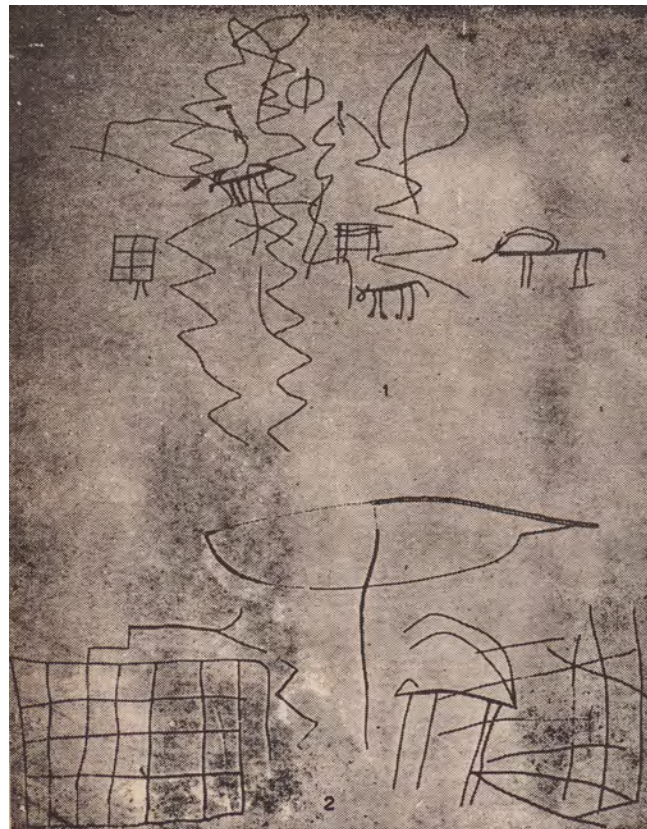
اشکالیکه بر ظروف مکشوفه مندی گک نقش شده

این نوع اشکال مشابه در آثار هزار سم فراوان است، که نظایر آن را در اشکال باقیه آثار باستانی قبل تاریخی اروپا نشان توان داد. در دوره قبل تاریخی کلکولیتیک و استعمال سنگ صیقلی اهمیت لاجورد بدخشان نیز در خور ذکر است. زیرا در آثار قدیم مکشوفه از تپه سیالک کاشان و سرزمین سومر و بین النهرین و مقبره توتن خامن فرعون مصر و نیز در عیلام نمونه های مختلف سنگ لاجورد پیدا شده و میرساند که شش هزار سال قبل ازین سنگ لاجورد بدخشان شهرت داشت و استعمال آن تا مصر هم رسیده بود. و مردم این سرزمین رابطه مدنی قدیمی با ممالک دیگر شرقی و غربی داشتند.

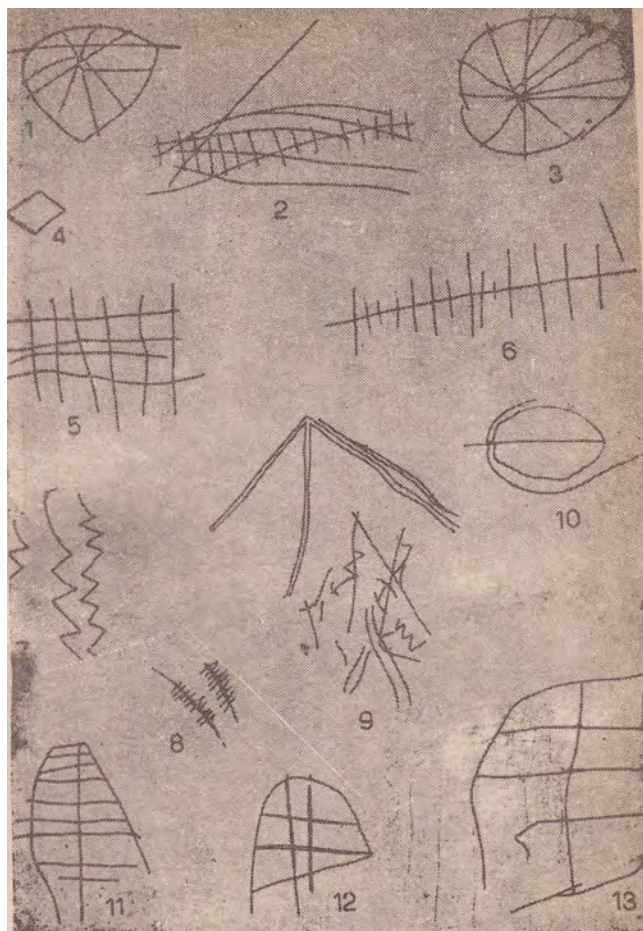
تاریخ مختصر افغانستان



از اشکال سماروقی قبل تاریخ هزار سم سمنگان افغانستان که پیکر انسانی را با بازوها و ستون فقرات نمایندگی میکند، و نظایر آنرا در هسپانیه و ایتالیا و سوتزرلیند هم یافته اند.



تاریخ مختصر افغانستان



اشکال ناقص بر روی سنگهای هزار سم سمنگان که اشیای مختلف دوره قبل تاریخ را نشان میدهند، و نظایر آن در جایهای دیگر قبل التاریخ دنیا هم کشف شده اند، و در باره تفصیل و مقایسه آن مقالات مفصلی در مجله ایست انید ویست ایتالیا ۱۹۵۳ م نشر شده که ترجمه آن در شماره های ۹ تا ۱۲ سال ۱۳۴۵ مجله آریانا طبع کابل موجود است.

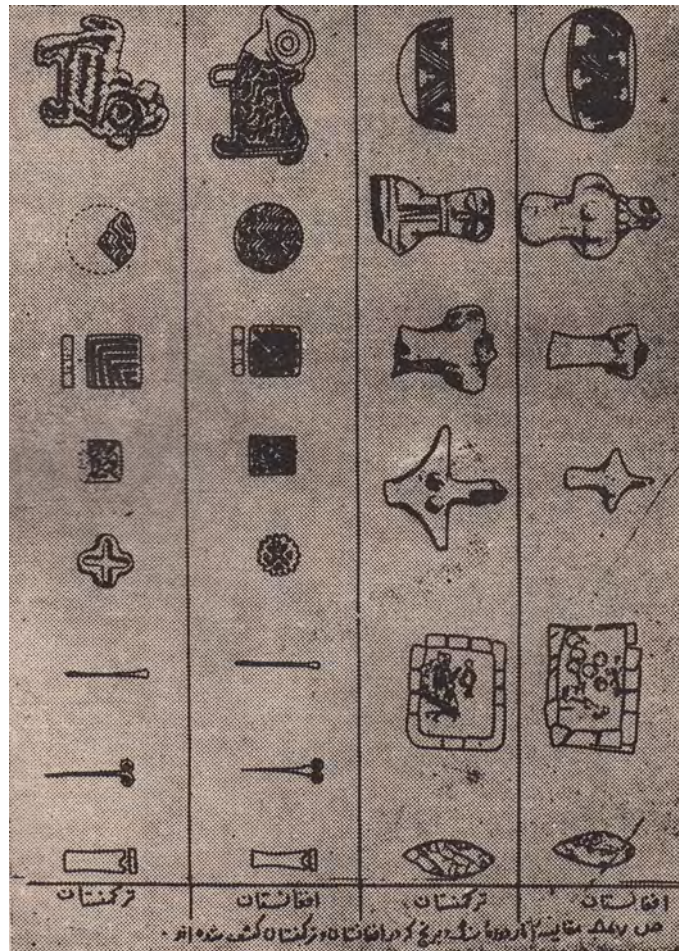
تاریخ مختصر افغانستان

مقایسه دوره‌های کلتوری آسیای وسطی با افغانستان

قبل از میلاد	جنوب ترکستان			خوارزم	زرافشان سفلی	فرغانه	تاجکستان غربی	افغانستان و شرق آن
	آنو	نمازگاه	گیوکسور					
۱۰۰۰	چهارم الف	بازتپه اول		آباد امیر		چوست	کتاکومبه	دوره مفرغ اخیر و آهن قدیم در آق کپروک اژدها و اسپ و دیمراسی غونئی و مندی گک و نادعلی سیستان
۲۰۰۰ ق، م	سوم	ششم			کلتور مردم دشت نشین دوره برنج		بیشکند	
۳۰۰۰ ق، م	دوم	چهارم			زمان بابا		کلتور حصار	
۴۰۰۰ ق، م	دوم	سوم			توزکان			دوره کور
۵۰۰۰ ق، م	دوم	دوم						آق کپروک، دیمراسی، مندیگک سیستان
۶۰۰۰ ق، م	اول الف	اول						آق کپروک ۱-۲ قلعه گل محمد کویته موهن جودپرو، هرپه قره کمر، کچه
	اول الف	اول						۳۲،۰۰۰ ق، م آق کپروک ۵۰،۰۰۰ ق، م دره دادل، هزار سم، دره کور

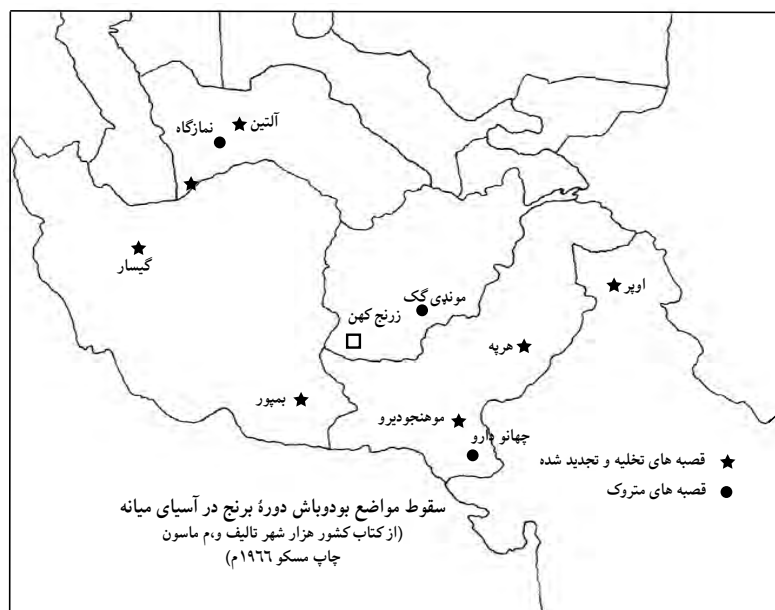
از کتاب دوره سنگ و برنج تشریحی اکادمی علوم شوروی مسکو ۱۹۶۶
بازدید ستون افغانستان از طرف مؤلف این کتاب.

تاریخ مختصر افغانستان



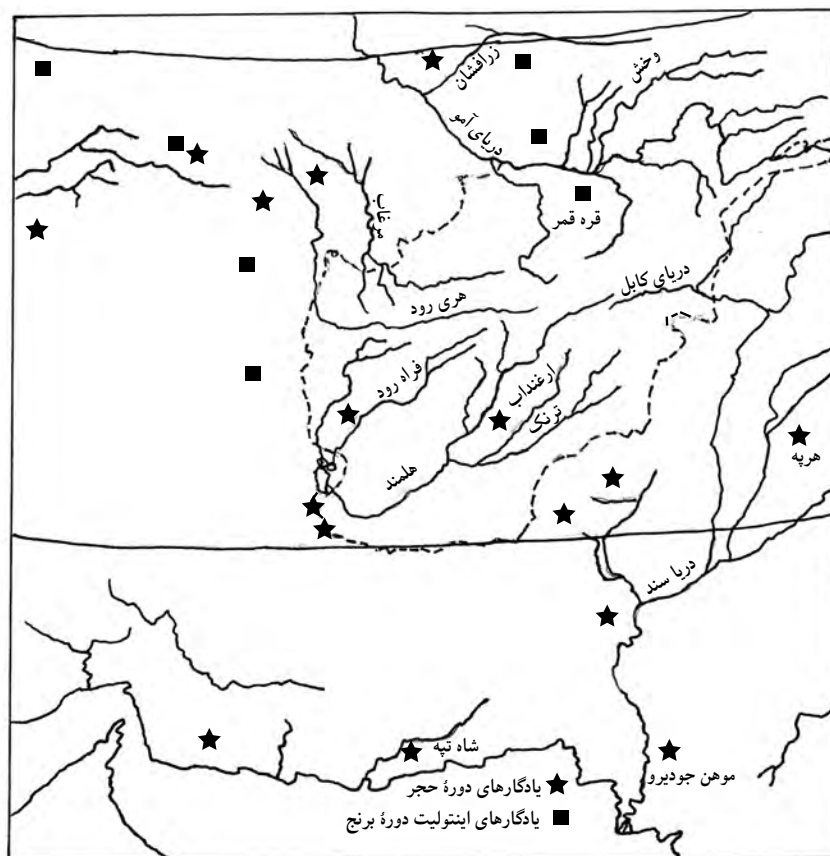
مقایسه آثار دوره سنگ و برنج که در افغانستان و ترکمنستان کشف شده اند.

تاریخ مختصر افغانستان



سقوط مواضع بودو باش دوره برنج در آسیای میانه

تاریخ مختصر افغانستان



افغانستان و آسیای وسطی در دوره قبل تاریخ سنگ و برنج. از کتاب دوره سنگ و برنج نشریه آکادمی علوم شوروی.

تاریخ مختصر افغانستان

دوره های کلتوری قدیم افغانستان

دوره های کلتوری قبل تاریخ افغانستان	۱. آق کپروک (ازدها)	۲. آق کپروک (سپه)	۳. آق کپروک (جلا)	۴. آق کپروک (جمجمه)	دیوراسی غزنوی	مندی گک	ناه علی	جایی دیگر سیستان	دوره دال، دره چخاخ	فرد کمر	هزار سم	دوره کور
مفرغ قدیم، عصر قدیم آهن هزار سال اول قبل المیلاد	X	X	X	X	X	X	X	X				
عصر جدید سنگ و بز پرسی ۱ ۱۲۰±۳۷۸۰ سال پیش ۲ (کولینچن) ۱۲۵±۳۴۲۵ سال پیش (کاربونیت)											X	
عصر مفرغ ۵۰۰۰ تا ۳۵۰۰ سال پیش	X	X		X	X	X		X				
عصر کلکولیتیک (سنگ صیقلی و ظروف گلی و فلز) ۱۰۰±۷۰۳۰ سال پیش ۳	X				X	X		X?				
عصر جدید سنگ و ظروف گلی ۱۰۰±۷۲۲۰ سال پیش ۴ عصر جدید سنگ بدون ظروف گلی ۱۰۰±۷۶۰۰ سال پیش ۵	X	X										
عصر متوسط سنگ ۷۲۰±۱۰۵۸۰ سال پیش ۶	X	X										
عصر قدیم سنگ طبقه بالا (سنگ تیغه دار کوچی) ۳۴،۰۰۰ سال پیش ۷									X			
عصر قدیم سنگ طبقه میانه (سنگ چقماق) ماوستیرین (منسوب به ماوستیر، جنوب فرانسه ۵۰،۰۰۰ سال پیش										X	X	X

۱. قرار C-14 تعیین زمان از طرف جیوکرون لیبارتیری امریکا. ۲. مراد سالهای پیش از ۱۹۵۰ است.
۳. قرار C-14 تعیین زمان از طرف مؤسسه زمین شناسی هانور جرمنی در باره نمونه نمبر HV 429.
۴. قرار C-14 تعیین زمان از طرف مؤسسه زمین شناسی هانور جرمنی در باره نمونه نمبر HV428.
۵. قرار C-14 تعیین زمان از طرف مؤسسه زمین شناسی هانور جرمنی در باره نمونه نمبر HV425.
۶. قرار C-14 قرار تعیین زمان از طرف پوهنتون پنسلوانیا. ۷. قرار C-14 تعیین زمان از طرف پوهنتون پنسلوانیا. اقتباس از مقاله لویی دوپری پروفسر انترپولوجی امریکا.

افغانستان تاریخی قبل از اسلام

وقتیکه افغانستان تاریخی گفته میشود، ما تمام سرزمینهایی را در نظر می‌گیریم، که در وقایع تاریخی و جریان حوادث سیاسی و مدنی و فرهنگی با افغانستان اشتراک داشته و در تحت عوامل مشترک و تاریخی اوضاع مشابهی را دارا بوده‌اند. درین ساحه جغرافیایی قسمت شرقی فلات ایران از دریای سند تا آخر خراسان (دامغان) شرقاً و غرباً شامل است، و در شمال هم وادیهای شمال آمو را تا سمرقند و دامنه‌های کوهسار پامیر فرا می‌گیرید، و در جنوب به بحیره عرب منتهی میگردد، و این سرزمین عموماً داری تاریخ مشترک است.

آریاییان:

در حدود ۲۵۰۰ ق، م یک جمعیت بزرگ انسانان سفید پوست آریائی در سرزمینی که آریانا ویجه نام داشت، و در وادیهای شمال آمو واقع بود، در حالت کوچی‌گری و رمه‌داری زندگی می‌کردند و چون عدد ایشان فراوان گشت، به صفحات جنوب آمو و سرزمین باختر گذشته، و در دامنه‌های شمالی و جنوبی هندوکش ساکن شدند. این مردم به بسبب زیادت نفوس و قبایل، هجرتی به شرق نموده و از دریای سند به وادیهای وسیع هند شمالی گذشتند، و مدنیته را دران سرزمین تشکیل دادند، که در چهار کتاب قدیم (ویدا) منعکس است، و بنابراین آنرا "مدنیت ویدی" گوئیم، که در حدود ۱۴۰۰ ق، م وجود داشت، و در همین کتابهاست که نامهای برخی از قبایل بزرگ افغانی مانند پکتها (پنبتون) الینا (مردم شمال لغمان و نورستان)^۱ و غیره ذکر گردیده و ما میتوانیم وضع مدنی و فرهنگی و زبان و حیات مردم قدیم افغانستان را ازین کتب معلوم نمائیم، و چهار وید عبارتست از ریگ وید، سام وید، اتهروا وید، یجور وید که قدیم تر همه ریگ وید است. و در آن نامهای بسا کوها و مواقع جغرافیایی و رجال و پادشاهان و قبایل افغانی آمده است.

آریینه ویجه:

آریینه ویجه که در پنبتو تا کنون آویجه به معنی سرزمین و آرامگاه مستعمل است، به قول دانشمندان تاریخ یا سرزمین پامیر یا حوالی خوارزم و کناره‌های دریاچه

۱. این نام در الیشنگ و الینگار نام دره‌های آنجا نمایانست.

تاریخ مختصر افغانستان

خزر بود، که متصل ساحت جغرافی مورد بحث ماست. چون آثار این دوره زندگانی مردم آراین (به معنی نجیب و زارع) تا کنون کشف نشده و جزو ازمئه قبل التاريخ است بنا برین در باره زبان، اوضاع زندگانی، دین و هنر ایشان معلوماتی در دست نیست، و دکتر گوستاو لوبون زبان باستانی آریائی را که در آراینه ویجه بدان متکلم بودند "آریک" نامیده است.

مدنیت ویدی:

با سرودهای ویدی دوره تاریخی مردم آراین آغاز میشود، و از همین منبع تاریخی است که ما افکار، عقاید، روش زندگانی و مهاجرت ایشان از خاکهای افغانستان، و بسا مسایل مهم تاریخی دیگری را استنباط می کنیم. و از مقایسه های زبان شناسی هم پدید می آید که بسا مشترکات لسانی بین زبانهای افغانستان و زبان ویدی و سنسکریت موجود است. ترتیب سرودهای ویدی به زمانه های مختلفی صورت گرفته و به صورت شفاهی از نسلی به نسلی دیگر منتقل میشد و قراریکه دانشمندان وید شناس کنونی میگویند: علاوه بر سرودهای ویدی که در چهار کتاب سابق الذکر فراهم آمده، برخی از سرودهای قدیم گم شده که به تعبیر خود وید (ریشیان قدیم = دانایان قدیم) آنرا می خواندند و یا اینکه برخی از سرودهای باستانی که به لباس جدید در آورده شده است، نیز وجود داشت، که غالباً به سر زمین افغانستان و به زبان قبل از مهاجرت مردم آراین به وادی های وسیع هفت دریای شمال هند متعلق بوده است.

چون بین مضامین و زبان و کتب ویدی و سرودهای اوستائی که مظهر آن سر زمین وسیع غربی مجرای سند است، شباهت تام و نزدیکی کامل وجود دارد پس می توان گفت که منبع سرودهای قدیم گم شده ویدی که برخی از سرودهای موجود کنونی شکل جدید آن باشد، همین سر زمین افغانستان و باختر بوده است. رابطه بسیار محکم مدنیت ویدی با سرزمین افغانستان قدیم ازین آشکار است، که بسا کلمات قدیم ویدی و سنسکریت در زبانها پښتو و دری ریشه دارد. و باید این مواریث لسانی که از اسلاف آریائی قدیم، باین زبانهای آریایی باقی مانده باشد.

مثلاً برای کلمه آریا دو توجیه علمی موجود است: برخی معنی آنرا اصیل و نجیب و برخی زارع و کشاورز پنداشته اند چون در پښتو کلمه (آره) به معنی اصل و گاهی هم مفهوم کشاورزی برزگری دارد، بنا برین میتوان گفت که آراین به الحاق (ن) نسبت (مانند پلن = پیاده و تورن = شمشیر زن وغیره) به معنی کشاورز باشد، و چون

تاریخ مختصر افغانستان

کشاورزی در بین این مردم پیشه شریفی بود بعد از آن مفهوم نجیب و شریف مجازاً دران دخل یافته باشد.

چون مردم آراین به هند رفتند آن سرزمین را آریه ورته یا آریه ورشه گفتند و این کلمه تا کنون در پښتو به شکل (ورشو) به معنی مرتع و سرزمین موجود است.

در پښتو تا کنون سند دریا را گویند، و این کلمه در زبان ویدی سندهو است. در ریگ وید در سرود دریاها از سندهو (سند) و رودخانه کوبها (کابل) و رود (گوماتی گومل) و گرومو (کرم) و سویتی (سوات) و رکه (کتر) و سرزمین گندهاره (وادی مجرای کابل) و رود خانه هره ویتی = سره سوتی (ارغنداب یا ارا کوزی که اکنون ریشه نام قدیم آن در ده هراوت محفوظست) و بهالانه (دره بولان) ذکر رفته، و در اتر و اوید نام بلخ به شکل بلهیکه مذکور است که پسانتر، در کتاب مهابهارته و ادبیات سنسکریت بهلیکه شده، از ریشه بهلی=بخدی. هکذا در اتر و اوید از کوه منجوان متصل به گنداریس (باشندگان گندهارا) ذکر رفته که همین کوه منجان واقع بین نورستان و بدخشان باشد.

در سرودهای ویدی از جنگ ده قبیله آریایی ذکر میرود، که پیش از انشاء کتاب ویدا ۱۴۰۰ ق،م بر کنار راوی (پنجاب) واقع شده و درین قبایل نامهای بسا مردم افغانستان و اطراف آن هم موجود است. که الینا (مردم الیشینگ و الینگار) و بهالانه (مردم دره بولان) و شیوا (مردم کنار سند) و پورو (مردم حواشی گندهارا) و پکتهه (پښتون) باشند.

و ازین جمله ذکر قبایل پکتهه و رجال و شاهان ایشان در جلد دوم ریگ وید مکرراً آمده است، که یکی از شاهان پکتهه تور وینه = (تور و هونی پښتو = شمشیر باز) نامداشت، و در وادی دهرات و ارغنداب (هره ویتی) ذکر رفته از قبایل پنی و ډسه و پراوټه و بریسه یه موجود است که اکنون در بین قبایل افغانی بریخ و پنی در جنوب قندهار و وادی سیوی داریم، و هکذا قبایل ډاسو (سلیمان خیل) و پروټ (الکوزی) به همان نامهای قدیم نسبتی می‌رسانند.

مردم آریایی نژادیکه از آریانه ویجه به صفحات شمال و جنوب هندوکش آمدند، حیات شبانی و کوچی داشتند، در سنه ۱۹۳۹ م از تل برزو نزدیک سمرقند تصویر هیکلی روی ظروف گلی پیدا شده که آنرا تصویر یک شاه قدیم آریایی گیومرث (گومرد) یا (کوپت شاه) میدانند. که نیمه انسان و نیمه نرگاو بوده و در گویش یک

تاریخ مختصر افغانستان

قسمت اوستا او را پادشاه شبان خوانده اند، و ازین پدید می آید که در حیات شبانی و کوچی گری هم شاهانی بین این مردم بوده اند، و خانواده = کولا = کهول پنبتو اساس زندگی ایشان بوده، که از آن عشایری به وجود می آمد و رئیسی به نام "پتی" داشت و هنگامیکه چند کولا با هم فراهم می آمدند گرامه یا ویسه را تشکیل میدادند و مسکن شاهی را "پور" میگفتند، و این هر سه کلمه در تسمیه نامهای اعلام و اماکن تا کنون مشهود است مانند بگرام، میرویس، شیرپور.

مردم آریائی نژاد نخستین، قبل از هجرت به هند، کاست یعنی فرقه بندی اجتماعی را نمی شناختند، ولی چون در هند با ساکنان قدیم سیه نژاد آن سر زمین برخوردند، بر چهار طبقه برهمن (روحانی) کشتریه (جنگ جویان) ویسیه (شهریان و کسبه) و سودرا (نامملوس) تقسیم شدند، که این طبقه بندی اجتماعی در اوضاع تاریخی و اجتماعی مابعد ایشان اثر بارزی داشت.

در کتب ویدی و آثار دیگر نژاد آریائی چنین دیده میشود: که سازمان شاهی از اوایل مهاجرت در بین ایشان موجود بود، و ارباب انواع مختلف را می پرستیدند، و جرگه هایی بنام سبها و سمیتی و میله هائی با اسم "سامانه" داشتند، و دختران و زنان با جوانان و مردان عشق می ورزیدند، و مراسم عروسی هم موجود بود. و همواره برای افزایش افراد خانواده ها دعاها میکردند و در طبقه زنان شاعراتی هم وجود داشت که برخی از سرودهای ایشان در کتاب اول ریگ وید مضبوطست. این مردم بازی های ورزشی، و اسب سواری، و اتن و رقص و میوزیک داشتند، و به زراعت و مالداری می پرداختند و البسه ایشان از پشم یا پوست حیوانات بود. رمه های گوسفند، گاو، بز داشتند، و دارائی خانواده ها داشتن رمه های چارپایان مخصوصاً گاو شیری بود، و هنگامیکه برای خریداری گیاه سوما به کوهسارهای افغانستان می آمدند گاو های خود را به طور واحد خریداری می آوردند و آنرا "پاسو" pasu میگفتند، که کلمه پیسه (واحد پولی) هم از آن بر آمده باشد.

از صنایع هم چوب تراشی و فلز کاری بافت تکه و بوریا و ساختن ظروف گلی و تزئینات فلزی، و ساختن ارابه ها را یاد داشتند و خوراک شان هم جبوبات، لبنیات، گوشت شکار، و مشروبات سوما و سورا بود. عناصر طبیعی مانند وارونا (رب النوع آسمان) اندرا (رب النوع جنگ) سوریا (مهر) اگنی (آتش) سوما (گیاه شراب) و ماروت (باد) وغیره را میپرستیدند، و به نام هر یک قربانیها داشتند. و دانشمندان

تاریخ مختصر افغانستان

دینی خود را (ریشی) میگفتند که در پښتو اکنون ازین ریشه کلمه رشه داریم یعنی خوی و خلق و دانش.

مدنیت اوستائی:

مدنیت دوم مردم آریائی افغانستان در بخدی (بلخ) و صفحات شمال هندوکش بود، که در حدود ۱۲۰۰ ق.م آغاز شده، و کتابی از آن دوره به نام اوستا باقیست که پنج باب دارد.

چون منبع معلومات ما درین باب حصه باقیمانده کتاب اوستاست بنابراین این مدنیت و فرهنگ را اوستائی گوئیم، چون تمام این فرهنگ مولود خود سرزمین بخدی و افغانستانست، ازین رو در تاریخ کشور اهمیت به سزائی دارد، و کتاب اوستا اوضاع مدنی و فکری و فرهنگی مردم قدیم افغانستان را بخوبی توضیح می کند. از کتاب اوستا معلوم میشود که مردم آریائی از حیات کوچی و رمه داری و خانه بدوشی به مدنیت رسیده، و در روستاها و شهرها ساکن شده اند، و یک دوره جدیدی را در مراحل حیات اقتصادی و اجتماعی آغاز نموده اند.

درین دوره نخستین بار سازمان شاهی در بلخ به وجود آمده و هم پادشاهی بنام یمه (جم) شهر بخدی بلخ را تعمیر کرده است. و هم درین مردم دین معین که داری قوانین و هدایات مدنی و روحی بود بنام مزده یسنه = مزدیسنا (ستایش خدا) که مؤسس آن زره توشتره (زردشت) بنام خانوادگی سپیتمه یا سپیتمان (در پښتو سپین = سپید + تمه یا تمان = نژاد) بود، که جای تبلیغ و مبعث او بخدی (بلخ) و سیستان است.

پدر زردشت پورو شاسپه (دارنده اسپ پیر) و مادرش دوغدو وجد پدریش پتیر کتراسپه نامداشت. اسمای چهار برادرش رتوشتر، رنگوشتر، نوتریکا، نی وتیش است. نخستین زن او که اسمش معلوم نیست مادر ایست واستره و سه دختر بود، زن دوم زردشت مادر دو پسر هوره چیتره و اوروتت نره و زن سومین او که در سرزمین شرق و صفحات بخدی به عقدش در آمد دختر فره شه و شتره برادر جاماسپ (وزیر کشتاسپ) بنام "هوووی" بود که از پسران او ایست واستره موبدان موبد و رئیس روحانیان و اوروتت تره رهبر برزیگران، و هوره چیتره افسر جنگیان شمرده شده و طبقات سه گانه پیروان او بدست این سه پسر زردشت ایجاد شده است. وی سه دختر به نامهای فرینی، تئینی، پنورو چیستی هم داشت.



زردشت

زمان زندگانی زردشت به یقین معلوم نیست ولی به موجب روایات کتب زردشتی چنین است: در حدود ۶۶۰ ق، م بدنیا آمده در سن بیست سالگی یعنی ۶۴۰ ق، م منزوی گردید و در سن سی سالگی یعنی ۶۳۰ ق، م مدعی رهنمائی شد. در سن ۴۲ سالگی یعنی ۶۱۸ ق، م کی گشتاسپ باو گروید و در سن ۵۸۳ ق، م بسن هفتاد و هفت سالگی هنگام هجوم ارجاسپ تورانی در آتشکده بلخ بدست براتر کرش تورانی کشته شد. اما محققان این سنوات را صحیح ندانند، و تولد او را در حدود ۵۸۸ ق، م گفته اند.

زردشت از قدیمترین کسانیست که در افغانستان قدیم رفورم اساسی و عمیقی را بر مبنای اقتصادی جدیدی بنا نهاده، و به قول ژ، دومزیل ”وی سیستم اقتصادی خود را در عصریکه گروه از آرینها از حالت کوچی گری به روستا نشینی میپرداختند، به میان آورده است.“ باین معنی که چریدن حیوانات را بر مراتع نامعلوم، به چریدن در روی زمین های مخصوص بهر قوم و قبیله مبدل نموده اند، و به همین دلیل گو نر و ماده که یگانه وسیله ارتزاقی و کشاورزی بوده، به نظر احترام دیده میشد، و کود حیوانی آن در تشکیلات ده نشینی و زراعت اهمیت خاصی یافته بود.

زردشت به وحدت و عظیمت بی مانند خداوند یگانه (اهوره مزده = سرور دانا) قایل شد، و از خدایان سابقی که آریائیان بدان عقیدت داشتند صرف نظر کرد. وی

تاریخ مختصر افغانستان

گوید که بعد از خدای یکتا، از آغاز جهان دو روان وجود دارد که یک طریق نیک، و دیگری راه بد را می پیماید و سراسر زندگی عبارت از یک پیکار درونی است که بر ضد نیروهای شر ادامه دارد. و درین جنگ دایمی نور یا ظلمت یا خرد و اهریمن مقابل یکدیگر اند، و زردشت در آئین خود قربانی حیوانات و خوردن شراب مسکر سوما را که آریائیان قدیم داشتند از بین برده است. او گوید: ”شراب مسکر کثیف (سوما) چگونه میتواند به نیکی کمک کند. گاو مرد دهقان اگر در دست صاحبش باشد مفید تر از آنست که قربانی شود.“ در آئین زردشت عقیده بروز بازپسین و محاسبه اعمال و فتح راستی و شکست دروغ و بهشت و برزخ و پل چنوت (صراط) و وجود فرشتگان موجود است، و آذر (آتش) را هم مقدس شمرده اند، که در کمون کلیه موجودات و موالید طبیعت به ودیعت نهاده شده و جوهر زندگانی جانوران و منبع حرارت درونی و غریزی است، و هم ازین رو همکیشان و یا پیروان زردشت برای تقدس آذر همواره آتشکده ها داشتند.

در کیش زردشت قوای نیکی بنام همیشه سپینته (یعنی جاودان سپید و مقدس) و ایزدان (در خود ستایش) وجود دارد، که از آنجمله شش قوه عامل (فرشته موکل) اند، که هر یکی در دایره صلاحیت خود برای اداره امور عالم همکاری میکنند، و ایشانرا مظهر یکی از صفات اهوره مزده (هرمزد) و جاویدانان پندارند:

۱- وهومنه = بهمن (اندیشه نیک) یا فرشته نگهدارنده گله ها و رمه ها و موجودات زنده.

۲- اشه وهیشه = اردی بهشت (نظم نیکو) فرشته آتش.

۳- خشته وئیریه = شهر یور (تسلط) نگهدار فلزات و اجبار نفسیه.

۴- سپینته ارمئیتی = سپیدارمذ (پاکی روان و فروتنی) فرشته نگهدارنده زمین.

۵- هئوورتات = خرداد (صحت) موکل تندرستی و مساکن و آب.

۶- امیریتات = امر داد (بیمرگی و بقا) فرشته مزارع و مراتع و نباتات.

در آغاز پیدایش مزده یسنا، در راس این شش فرشته سپینته مینیو (خرد سپید) وجود داشت که بعد از بجایش اهوره مزده و گاهی هم سره اوشه (سروش) هاتف خیر) را قرار میداده اند.

در مقابل این قوای خیر و نیکی و نور، قوای شر و تاریکی نیز وجود داشته اند که سر دسته تمام مفسد و شرور انگره مینیو (اهریمن) بود، و تمام این قوای شر و

تاریخ مختصر افغانستان

تاریکی را در اوست "دیوه" نامید اند و در مقابل فرشتگان خیر، شش موکل شر و بدی را به نام گماریگان تصور میکردند:

۱- اکه منه در مقابل وهومنه به معنی اندیشه پلید، که مظهر شرارت و نفاق و بدی باشد.

۲- ایندره در مقابل اردی بهشت، روح بدعت و فریبا و گمراه کننده مردم.

۳- سئوروه در مقابل شهریور مظهر بی نظمی و دیو آشوب.

۴- نااونک هئی ثیا در مقابل سپیند ارمد مظهر بهتان و نافرمانی.

۵- تتوروی در مقابل خورداد، دیو اتلاف و فساد و گرسنگی و تشنگی.

۶- زیی ریش در مقابل امر داد، که شزیک تتوروی است.

گاهی دیوایشمه (خشم) در برابر سروش عدد هفتم دیوها را که مظهر ناسپاسی و عصیان است تکمیل میکند.

زرتشت کیش خود را بر سه اساس اخلاقی و حیاتی بنا نهاده که هومته (پندار نیک) هوخته (گفتار نیک) هو ورشته (کردار نیک) باشد، و بدین ترتیب پیروان زردشت، عقیده و سخن و کردار نیک را اساس عمل خود قرار میدادند و اندیشه و زبان و عمل را متساویاً از لوث کثافات معنوی و مادی نگه میداشتند. نظافت بدنی و روحانی، راستی و درستکاری، مروت و سخاوت و تمام اخلاق نیکو را رعایت میکردند، دروغ و بهتان ممنوع بود، و هر پیر و مزدیسنا به حفاظت آتش و آب و زمین از لوث ناپاکیها مامور شمرده میشد، و بنا برین زمین را از ناپاکی جسد مردگان نگهداری کرده، و مردگان خود را دفن نمی کردند و در بلندیها پیش هوای آزاد می گذاشتند تا مرغان هوا آنرا خورده و ناپدید شوند.

کیش زردشت که پیدایشگاه و پرورشگاه آن قدیمترین پایتختهای دنیا بخدی = بلخ بود به وسیله کتاب اوستا تبلیغ شد، که تفسیر آن به زنان پهلوی (زند) باشد، و زبانیکه اوستا بدان انشاد یافته، نزدیکی زیادی با زبان ویدی دارد، و کتاب اوستا پیش از حمله اسکندر ۸۱۵ فصل و ۲۱ نسک یا کتاب داشت، ولی اسکندر ۱۲۰۰ پوست گو را که بر آن کتاب اوستا نوشته شده بود بسوزانید و هنگامیکه بعد از اسکندر باز آنرا فراهم آوردند ۳۴۸ فصل بدست آمد، که به همان ۲۱ نسک تقسیم شد، و به قرار حسابیکه عالم انگلیسی ویست کرده تمام این ۲۱ نسک ۳،۴۵۷،۰۰۰ کلمه داشت که اکنون فقط ۸۳،۰۰۰ کلمه آن موجود است و ازین شرحیکه بروان

تاریخ مختصر افغانستان

مستشرق انگلیسی داده روشن می آید که اصل باختری اوستا از بین رفته، و آنچه اکنون باقیست فقط یک ربع آنست بدین تفصیل:

- ۱- یسنا (پرستش و جشن) که سرودهای دینی و ۷۲ فصل باشد.
- ۲- ویسپرید (سروران) مجموعه ادعیه و اوراد مشتمل بر ۲۳ تا ۲۷ فصل.
- ۳- وندیداد (دافع شیاطین) مشتمل بر ۲۲ فرگرد (باب) در باره آداب آبدست و استغفار و توبه و احکام دینی.
- ۴- یشت (نماز و نیایش) مشتمل بر ستایش خدا و فرشتگان در ۲۱ باب.
- ۵- خورده اوستا (اوستای کوچک) که در حدود ۳۵۰م آذر بدمهر اسپند به تالیف آن پرداخته و مشتمل بر ادعیه، نمازها و مناجاتهاست.

در دوره مدنیت اوستایی که از ۱۲۰۰ق،م آغاز شده، نخستین بار نظام شاهی در بخدی به وجود آمده و اوستا گوید: که یمه به امر اهوره مزده یک "واره" را ساخت که طول و عرض آن به اندازه یک اسپریس (میدان اسپ دوانی) بود، و در آن اجناس جانوران مانند گوسپند، گاو، سگ، مرغان و غیره را نگاه داشت، و جای آب را هم بدرازای یک هاتره (میل) کند و دران واره بازارها، گذرها، خانها را به ترتیب مخصوص ساخت، ولی مردمان علیل و دروغگو و بدخو و پیس و دیوانه را در آن شهر جای نداد.

بدین نمط نخستین شهر و مرکز مدنیت آریایی در "واره" بخدی تاسیس یافت، و این کلمه واره اوستایی همانست که در سنسکریت وهاره شده، و در دری بهار است که نوبهار بلخ تا قرن اول اسلامی بر جای آن آبادان بود.

در عصر مدنیت اوستایی که مردم آریایی در صفحات شمال هندوکش آغاز بروستا نشینی و تاسیس روستاها و بلاد نموده، و از دوره کوچی گری به سکونت دایمی اماکن پرداختند، این قدمی بود که در ارتقای منازل مدنی و تحول اقتصادی برداشته شد، و درین وقت است که نظام شاهی نیز به وجود آمده و یک سلسله شاهان بخدی که در یشتهای اوستا به نام پره ذاته یاد شده اند (یعنی پیش دادیان) نظم و داد و عدل را در ساختمان سلطنتی خود به وجود آوردند و به تعبیر اوستا این شاهان بخدی مقام رب النوعی هم داشتند، و چون در سرودهای ویدی نیز ذکری ازین شاهان آمده، بنابراین زمان این خاندانها شاهی را به عصر قبل از تاریخ که مردم آریین از صفحات شمال هندوکش هجرت نکرده بودند میتوان رسانید.

تاریخ مختصر افغانستان

اما در اوستا پهلوان بزرگی که نامش هئوشینگه (از اخلاف گیومرث) است ملقب به پره ذاته = پیشدار می باشد، یعنی نخستین قانون گذار، و این همان هوشنگ ادبیات دریست که در کوه البرز برای ربه النوع ناهید (ناهیتا) قربانیها می کرد، و با دیوان میجنگید و بر هفت کشور سلطنت داشت.

در کتاب سوم دینکرد چنین آمده است که رسم زراعت و دهکانه = دهقانی = اصل مالکیت را همین پیشدادیان به وجود آورده اند بعد از آن دیهو پتیه (به قول البرونی دهو فذیه) یعنی اصل حکومت و شاهی و حمایت و نگهداری خلق را هوشنگ ایجاد کرده است، و ازین روایت میدانیم که مدنیت دوره اوستایی از اوایل مدنیت ویدی و کوچی گری فرقی داشت. بدین معنی که این مردم بخدی زیبا، اکنون به کشاورزی و آبادانی و بنای روستاها و شهرها پرداخته و از مرحله اقتصادی حیات کوچی و بدویت به دهکانه و مالکیت زمین و حتی یک مرتبه بلند تر دهیو پتیه (ایجاد حکومت و سلطنت) هم رسیده بودند. و هوشنگ بر سرزمین وسیع حکم میراند و با دیوان و جادوان و بدکیشان که خراب کاران مدنیت و دشمنان روستا نشیانان کشاورز بوده اند می جنگید.

پس از هوشنگ پادشاه دیگر پیشداری تهمورث است که نامش در اوستا تخمه او روپه ملقب به ازینه ونت (مسلح) آمده، و او را پادشاه هفت کشور و پسر ویونگهان پسر اینگهت پسر هوشنگ شمرده اند که سی سال بمدد وزیرش شیدسپ به عدل و انصاف حکم راند و او را "دیوبند" گویند که دیوان و اهریمن را مقید کرده، و یک عده اعمال جدید مدنی را که در مرحله اقتصادی جدید ضرورت بود بعمل آورد، مانند رشتن پشم و برش و دوخت. جامه و اهلی کردن چهار پایان و استفاده از اسپ و شتر و اشتر و خر و گاو، و پدید آوردن خط و سواد. به قول کریستن سین: "بعد از تهمورث برادرش جمشید به سلطنت رسید و نخستین بار جشن نوروز نهاد و او به تعبیر اوستا دارنده گله های خوب است، که این لقب در اوسا هوئوه (هورمگ پهلوی) باشد که وی سه خواهر به نام میگ واری، نوک و سنگهوک داشت (ازنواز، و شهرناز شهنامه).

دوره مدنیت اوستایی و روایات کتب قدیم قبل از اسلام و بعد ازان در باره دودمانهای شاهی و رجال و پهلوانان آریایی نژاد به مرور دهور رنگ داستانی به خود گرفته، و این اساطیر باختلاف در ان کتب روایت شده است، ولی ما درینجا می

تاریخ مختصر افغانستان

کوشیم که حتی المقدور جنبه های تاریخی داستانهای مذکور را جستجو کنیم. در ویدا پادشاه بزرگ پیشدادی بنام یمه Yama و در اوستا یمه Yima و در پهلوی یم Yam و در دری جم است که در اوستا صرف خشیته Xshaeta و در پلوی شیت Shet و در دری شید یا اومی آید و جمشید گویند یعنی جم درخشان. پدر جم در اوستا ویوهونت Vivahvant است که بعدها ویونگهوت = ویو نگهان به ویو نجهان معرب گردیده، و پسرش یمه = جم از طرف اهوره مزده حامی و پادشاه مردم تعیین شد، تا به آبادی و آرامی مردم بکوشد، و باو یک عصا و نگین و شمشیر و جام و گاو آهن زرین داده شد، تا اولین نشان شاهی او باشد، و گاو آهن را در کشت زمین و زراعت به کار برد، و به افزایش نسل مردمان و حیوانات بکوشد، و واره بخدی را بنا نهد، و آنجا را که در اوستا "بخدی زیبا داری پرچم های بلند" گفته شده مقر خویش و انسانهای شهر نشین دیگر سازد.

یمه پادشاه بخدی نخستین شاهییست که بنیاد مدنیت و شهر نشینی نهاده و حیات اجتماعی را ترتیب داده است. کشاورزی، دام پروری، حرفه، ذوب آهن، بافتن لباس، استعمال اسلحه و جواهر تعیین طبقه لشکری، و معماری و استعمال فلزات و ادویه را رواج بخشیده و در نخستین پایتخت شاهی خود بخدی زیبا به تعمیر و بسط مدنیت پرداخته است، و او به قول بنونیست محقق فرانسوی همان شخصیت آریائیست که در بین مردم نورستان قبل از قبول اسلام ایمرام Imra رب النوع بزرگ و مافوق همه ارباب انواع شمرده میشد و مجسمه های او را در معبد مرکزی این سرزمین نصب کرده بودند و در آن مراسم قربانیها را انجام میدادند.

در یسنا ۹ فقره ۳ تا ۵ گوید: که در مدت شهریاری جم گرما و سرما و پیری و مرگ و رشک در جهان نبود. و در یشت ۱۹ فقرات ۳۱-۳۷ چنین آمده که در مدت سلطنت جم زندگانی گیتی به خوشی و خرمی می گذشت از رنج و آسیب اثری نبود.

در اوستا و متون دیگر تاریخی عرب و عجم، داستان جم و شاهان پیشدادی به سبب قدمت عهد رنگ افسانوی به خود گرفته، و چون شاهی جم را منبع هر گونه آسایش و آرامی و داد و نیکو کاری دانسته اند، بنا برین کسی که وسیله سقوط این سازمان خیر و بهی و فرهی گشته او را اژی دهاکه (اژدها) گفته اند، و این شخص بیور اسپ بن اروند اسپ از اخلاف گیومرث (گرشاه = غر شا) بوده که مادرش اوذاک (ودک) خواهر جم بود، و بیور اسپ به معنی دارای ده هزار اسپ میباشد، و چون مرد

تاریخ مختصر افغانستان

تازنده و دارای اسپان تازنده بود، او را (تازی) گفته اند، که برخی به همین سبب او را تازی و از نژاد عرب شمرده اند. گویند او از سر زمین بوری خروج کرده که تا کنون جایی باین نام در سر زمین ژوب سمت شرقی افغانستان موجود است.

چون مردم عربی این نام را معرب ساخته و ضحاک گفتند، بنا برین او را عربی نژاد پنداشته اند، و نیز چون نژاد سامی با آریائیان رقابتی داشته اند ازین رو هر عنصریکه این مدنیت نو تشکیل و شاهی بخدی را به خطر می انداخته اند آنرا از نژاد بیگانه تصور می کرده اند و مانند تورانیان بادیه نشین آریایی نژاد، ضحاک بیور اسپ را هم از نژاد عربی شمرده اند، در حالیکه برخی مؤرخان دقیق مانند طبری و البیرونی گویند که ضحاک را عربان عربی نژاد و عجمیان عجمی پنداشته اند.

چون در اسمای بلاد و اماکن و رجال تاریخی افغان (مانند ضحاک جد اعلای خاندان شاهان غوری و ضحاک شهری در بامیان) ریشه این نام موجود است، و مؤرخان هم سلسله نسب او را به گیومرث آریایی نژاد میرسانند و او را خواهر زاده جم دانند، پس تازی نژادی او بعید به نظر می آید.

بهر صورت به موجب اشارات اوستا بیور اسپ اژی دهها که بر مدنیت بخدی زیبا بتاخت و چون فرایزدی (فروغ سلطنت) از جم بصورت مرغ پیروزی جدا گشته بود، اژی دهها که برو چیره آمد، و کشورش را بدست آورد، و او را با اره دو نیم کرد، و این ضحاک تازی (تازنده) به موجب رام یشث فقره ۱۹ کاخی متین به نام کوی رینتا و تخت شاهی و چتر زرین داشت که او را در ادبیات دری دوره اسلامی (ضحاک ماران - ماردوش - آژدها) گفته اند.

به موجب اوستا فرایزدی بعد از جم بر ترایننه (در پهلوی فریتون = فریدون) پسر پور تورا (پور گاو) از اخلاف جم بتافت که پدرش اثوریه (اثفیان = آبتین) هم نامیده شده و افراد این خاندان مردم زارع بوده اند، که با اکثر ایشان نام گاو (گئو در اوستا) آمده است.

فریدون صد اسپ و هزار گاو و ده هزار گوسفند را برای ربه النوع آب (اناهیتا) قربانی کرد، تا بر اژی دهها که شیریر غالب آمد و اور را بکشت و اری نوک و سنگهوک خواهران جمشید را که باسارت ضحاک آمده بودند بدست آورد.

داستان جنبش مردم در مقابل اژی دهها که در شهنامه فردوسی که متکی بر روایات خدای نامه های دوره قبل الاسلام است چنین نقل شده: که مردی آهنگر به نام

تاریخ مختصر افغانستان

کاوک (کاوه) چرم آهنگری خود را به طور درفش بر سر نیزه بست و خلایق را بدور خویش فراهم آورد و بر اژی دهاکه برخاستند و بر خلاف ستمگری های او طغیان کردند، و این همان درفش کاوان است که مدتها بعد سمبول پیروزی مردم آریایی بود. و فریدیون اندرین جنبش سمت قیادت مردم را داشت و او بیاد فتح خود بر ضحاک جشن مهرگان را که نظیر جشن نوروز بود بنیاد نهاد، و دیوان را سر کوبی نمود و جهانرا بگرفت.

در داستانهای ملل آریایی، روایات شبیه و نظیر همدیگر موجود است که میگویند: فریدون کشور های ایرینه و تهئیرینه و سئیریم ینه را بر سه فرزند خود ارج (ایرج) و توج (تور) و سرم (سلم) قسمت کرد ولی سلم و تور بر ایرج رشک بردند، و او را به نامردی کشتند، تا که فرزند ایرج بنام منوش چیتره (منوچهر) زاد، و کین ایرج را بخواست و نظیر آن داستان سه فرزند، در بین سه پسر زردشت و سه فرزند تارژی تائوس سکایی، و سه برادر، در بین سه برادر افغانی (غر غنبت، بیتنی، سره بن) موجود است که به قول ژرژ دومزیل استاد کلژدو فرانس اجتماع قدیم آریایی از سه پیکر روحانیون، جنگجویان، و مولدین ثروت تشکیل می یافت، و کاستهای اساسی هند قدیم هم برهمنان، نجبای جنگاور، کشاور زان دام پرور بودند و از فرزندان سه گانه زردشت نیز پسر ارشد روحانی و پسر دوم جنگجو و سومین شبان بوده است.

بهر صورت منوچهر که از اعقاب ایرج بود، انتقام او را گرفت و سرم و تور را بکشت، و مردم حمله آور تورانی بادیه نشین آریایی نژاد را دفع کرد، و در عصر او پهلوانان بزرگ از قبیل قارن پسر کاوه، نریمان، زال، و رستم به وجود آمده اند که سر زمین ارینه را از شر دشمنان حفظ می کردند، و بعد از او به قول اوستا نئوتره (نوذر) پسرش به شاهی رسید، و عاقبت افراسیاب تورانی او را پس از سه جنگ بگرفت و بکشت، ولی خاندان بزرگی از او بنام نئوتریان = نوذریان باقی ماند که داستانهای ایشان در اوستا آمده است.

بعد از کشته شدن نوذریکی از اعقاب فریدون به نام او زوه بن توماسپه (زو) = زاب = بن توهماسپ = تهماسپ) که مردی عاقل و عادل بود تا پنجسال حکم راند (ریشه این نام در زابل و زوب موجود است) او به یاری پهلوانان با تورانیان جنگها کرد، عاقبت دریا آمو را مرز فاصل قرار دادند.

پس از درگذشت زاب پسرش کرشاسپه Kershaspa (یعنی دارنده اسپ لاغر)

تاریخ مختصر افغانستان

بر تخت نشست که دهمین شاه پیشدادی است و نه سال حکم رانده و با مرگ او افراسیاب به فرمان پشنگ تورانی بر کشورش تاخت و با ختم داستان کرشاسپه تاریخ داستانی پیشدادیان به پایان رسید، و باید گفت که این کرشاسپه پسر زاب غیر از کرشاسپه نریمان پهلوان معروف اوستایی پسر ثریته (ثریت = اثرط) از خاندان سام سیستانی است که وی در اواخر شاهی فریدون و آغاز کار منوچهر پیرو فرتوت بود و اصلاً یکی از پهلوانان است نه از شاهان پیشدادی.

خاندان کاوی = کیان:

کوی یا کاوی در لسان ویدی و هم در اوستا به معنی (دانا، شاه، امیر) است که به موجب اوستا کوی = کی پهلوی و در لقب شاهان قدیم بلخ و اطراف افغانستان کنونی بوده و در غرب این سر زمین مورد استعمال نداشته است.

کلمه کوی = کی را در اوایل نامهای شاهان بلخی می بینیم که بعد از خاندان پیشدادیان به شاهی رسیده اند، و فرشاهی این سر زمین به نام کوئیم خورنو Kavaenem-Xvareno بدیشان تعلق گرفته است.

در زبان دری کی را به کیان جمع کرده اند، و این خاندان را در شاهنامه و دیگر کتب کیان - کیانیان، یا کیانی گفته اند.

به موجب اوستا نخستین پادشاه این خاندان کوته Kavata نام داشت و او را کوی کوته (کی قباد) گفته اند. که بدرخواست پدر رستم پهلوان سیستانی در کوه البرز (جنوبی بلخ) بر تخت نشست، و او شاهی دادگر و مایه سعادت و آرامی و آسایش مردمان بود و پانزده سال حکم راند، که فردوسی او را هم تخمه فریدون شمرده است. بعد از کیقباد نامهای کی اپیوه، کی ارشن، کی بیرشن، کی پیشین هم در اوستا آمده که از اخلاف او باشند، ولی افسانه های منقوله در باره ایشان پریشانند، و هم در کتب قدیم شهرت فراوان ندارند.

بعد از کیقباد پسرش کوی اوسن Kavi-Usan (کیکائوس) که معنی اوسن آرزومندی یا خرسندی باشد، بر تخت شاهی بخدی نشست، و با عناصر اجنبی غیر آریایی که بنا بر روایات حماسی در مازندران شمال ایران کنونی در جنگلها میزیستند، و مردم وحشی مخالف فرهنگ آریایی بودند، جنگها کرد، و بر ایشان پیروزی یافت که در اوستا (دیوان) نامیده شده اند.

اوستا گوید که کوی اوسن (کیکائوس) زورمند و توانا بر فراز کوه ارزیفیه

تاریخ مختصر افغانستان

Erezifya صد اسپ و هزار گاو و ده هزار گوسفند به اناهیته (رَبَة النّوع آب) قربانی داد، تا بزرگترین پادشاهان گردد. چون این کوه بنا بر تحقیق علماء در بلخ و شمال شرق خراسان بود و کیکاوس بر آن هفت کاخ بلند بر آورده بود، بنا برین داستان او تماماً به خاک و تاریخ افغانستان متعلق است، و او از پادشاهان بزرگ گشت که بر هفت کشور (دنیای مکشوف آنوقت) حکم میراند و وزیری دانا بنام اوشنر Oshnar داشت که در اوستا او را به صفت پور و جیره Puru-Jira یاد کرده اند، یعنی بسیار دانا (در پنبتو پوره + خیر به معنی ژرف بین کامل).

در اوستا خطاهایی به کیکاوس نسبت داده شده که از آنجمله کشتن همین وزیر و از بین بردن گاو حافظ مرز، و دعوی رفتن به آسمان باشد، و بدین سبب ها فرکیانی ازو بازگشت، و افراسیاب تورانی برو چیره شد، و مملکت را ویران کرد، تا که روت ستخمک Rot-Staxmak (رستم = روستم) پهلوان سیستانی لشکر بیاراست و افراسیاب را براند.

دیگر از شاهان کیانی بلخ کوی سیاورشن Syavarshan (سیاه نر) است که پس از کیکاوس به شاهی رسیده، و پادشاه مقتدر بلخ بود، و در جنگ با قبایل مهاجم آریایی ماوراء آمو (توران) کشته شده است و او را فرزند کیکاوس دانند، که نام او در ادبیات پهلوی و دری سیاوخش = سیاوش شهرت دارد.

سیاوش در نزدیکی های ایرینه و یجه قلعتی بزرگ به نام کنگ دژ (Kangha) اوستا) ساخت که مانند واره جمکرد مرکز دومین آریائی بود، و او در توران زمین دخت افراسیاب شاه تورانی را که فرنگیس نامداشت بزنی گرفت و ازو کوی هئوسرهوه Hausravah (= کیخسرو) زاد که بعد از پدر تخت شاهی را گرفت، و به خون خواهی پدر با تورانیان در آویخت و افراسیاب و برادرش کیریه و زده (= گرسیوز شاهنامه) را بیاری سپه سالار نیکمرد خود هئومه Haoma بزنجیر کشیده و بکشت.

اوستا گوید: چون فرکیانی به خسرو تعلق گرفت، بیاری آن کارهای بزرگی بر دست او رفت، زور و نیرو و دوست کامی و زیبایی و شکوه و جلال نصیب او بوده، و کشورهای شاهنشاهی کیانی را با هم اتصال باز داد، و هم ازینروست که در اوستا به صفت خشتی هن کیمو Xsharhrai-Hankeremo یعنی پیوند دهنده و متحد سازنده کشورها و پدید آورنده شاهنشاهی خوانده شده است.

تاریخ مختصر افغانستان

بعد از کیخسرو شاهانی در سر زمین بخدی به شاهی رسیده اند که در آخر نامهای ایشان کلمه اسپه می آید، و این نسبتی است کاملاً باختری. زیرا سر زمین بلخ پرورشگاه باستانی اسپ بوده و سوار کاران آریایی نژاد این سرزمین در جنگ و جهانگیری و دفاع ازین جانور اهلی همواره کار می‌گرفتند. و پرورش گله های اسپ و ورزش های سواری از ازمئه قدیم تا کنون در بین مردم این سرزمین رواج داشته است و حتی برخی از مورخان دانا مانند دینکر در تاریخ قدیم خود خاندانی را از شاهان بلخ به نام شاهان اسپه نام برده اند ولی در حقیقت ایشان دنباله همان کیانیانند.

کسیکه از همین دسته شاهان بعد از کیخسرو بر تخت شاهی بلخ نشست در اوستا ائوروت اسپه Aurvat-Aspa (= کی لهر اسپ) ذکر شده، که معنی آن دارای اسپ تندرو باشد و نسپش به کیقباد و منوچهر می پیوندد. و به قول فردوسی در روز مهراز ماه مهر (۱۶ میزان) تاج شاهی بر سر نهاد و در بلخ شارسثانی بر آورد و آتشکده یی بنام (اذر برزین) ساخت، و در روایات تازه تر عهد ساسانی گویند که او به همراهی بوخت نرسیه یکی از سپه سالاران خویش (بخت النصر معرب) بر اور شلیم تاخت و آنرا ویران کرد، و جهودان را بپراگند، و در آخر عمر سلطنت را به پسرش ویشتاسپه Vishtaspa (= کشتاسپ دری، به معنی اسپ رمنده) گذاشت و خودش به نو بهار بلخ در آمد، و موی فروهشت، و به ستایش داور پرداخت و دین زردشت را پذیرفت، و عاقبت در یکی از حملات ارجاسپ تورانی کشته شد.

ویشتاسپه (کشتاسپ) پادشاه بلند همت و دارنده اسپان تندرو و پیرو و مؤید زردشت و مرد مزدا پرست و دارای فرکیانی و راست کردار و پاک منش بود و بر دشمنان تورانی خود پیروزی یافت، و وزیرش جاماسپه به موجب اوستا مردی شریف و ثروتمند و کشوردار و پیر و زودانا و شوی پورو چپسته دختر زردشت بود که با قبول کیش زردشتی در انتشار آن کوشیده بود و پسرش سپینتو داته Spento-Data (= اسفندیار) موصوف به تخمه Taxma (= تهم = دلیر) و برادر ویشتاسپه موسوم به زئیری وئیری Zairi-Vairi (زریر) نیز کسانی اند، که در قبول و انتشار آیین زردشتی کوشیده اند و در نسخه اوستا به زبان پهلوی که در قرن هشت میلادی نوشته شده و از سمرقند بدست آمده چنین گوید: که زردشت به امر کشتاسپه دوازده هزار نسخه از کتاب خود روی پارچه های طلا نوشت و آنرا در آتشکده ورهران نهاد، که این معبد را اسفندیار در نوازک بخل بامیک (بلخ بامی) بنا کرده بود، و همچنین آذر فریغ

تاریخ مختصر افغانستان

(آتشکده موبدان) و آذر برزین مهر (آتشکده کشاورزان) منسوب به گشتاسپه اند، که آتشکده موخرالذکر را در عهد او از خوارزم به کوه روشن Roshn کابلستان آوردند و تا فتوحات عرب (۱۷هـ) هم باقی بود. و بستوئیری Bastawairi پسر زریر شهر بست را تعمیر کرد، و در آنجا قربانیهای بزرگی را بعمل آورد، و مخالفان سلطنت را که دران نواحی بودند سرکوبی کرد.

پس از اسفندیار شاهانی را ازین دودمان نام می برند، که ازان جمله وهومن سپیند اتان (بهمن اسفند یاری) و دخترش همای و داراب فرزند همای است، و ایشانرا در سر زمین وادی هلمند و سیستان داستانهاست، و برخی این شاهان را با شاهان هخامنشی پارسی خلط کرده اند.

پهلوانان اوستایی:

در دوره فرهنگ اوستایی علاوه بر خاندان های شاهی که ذکر مختصر ایشان گذشت، برخی از دودمانهای پهلوانان بزرگ هم جزو همین زمین تاریخی اند، که بنام های ایشان کتابهای خاصی در روایات حماسی آریائی موجود بود و اکثر این دودمانها به خاک خراسان یا سر زمین کنونی افغانستان تعلق دارند. ولی به مرور ازمنه و تواتر نسلها واقعیت های تاریخی ایشان رنگ داستانی یافته و اعمال فوق العاده را باین پهلوانان نسبت داده اند، که میتوان از بین این روایات افسانوی، برخی واقعیت های تاریخی را نیز مانند دودمانهای شاهان جستجو کرد و بزرگترین و نامورترین پهلوانان از خاک سیستان برخاسته اند که نظر به روایات اوستا و کتب دیگر پهلوی نژاد ایشان به همان پادشاه بخدی (یمه = جم = جمشید) می پیوست و او با دختر کورنگ شاه زابلستان تزویج کرد، و از همین نژاد سام نریمان بوجود آمده که پسرش زال زر بسبب سپیدی موی او بدین اسم نامیده شد، و از طرف پدر پادشاهی سیستان یافت، وی بر رودابه دختر مهرباب شاه کابل (که از نسل ضحاک سابق الذکر بود) عاشق شد، و او را به زنی گرفت، و از آندو رستم به وجود آمد، که سر آمد زورمندان و پهلوانان عصر خود بود و اوکک کوهزاد (غززی = غلجی) را که زال خراج گذار او بود کشت، ولی سر انجام در عهد بهمن به حیلۀ شغاد برادر خود به چاهی افتاد و با رخس اسپ خود در همان چاه جان داد.

زال غیر از رستم و شغاد پسری دیگر بنام زواره هم داشت که پهلوان بزرگ بود، و

تاریخ مختصر افغانستان

دو فرزند او فرهاد و تخار (تخوار) مشهور اند. از رستم فرامرز و سهراب و جهانگیر و گشسپ بانو و زر بانو پدید آمدند، و از سهراب که بدست پدر کشته شده بود پسری بنام (برزو) ماند که از برزو هم شهریان به دنیا آمد، که بنام این پهلوانان کتابهای بنام های فرامرز نامه، برزو نامه، شهریار نامه، بانو گشسپ نامه، جهانگیر نامه، سام نامه موجود است و در شهنامه فردوسی هم داستانهای ایشان آمده است.

داستان رستم زال و تخوار در افغانستان از ازمینه قبل از اسلام شهرت داشت و تا کنون جایهای متعدد به نام تخت رستم (در سمنگان) تپه رستم و قلعه زال و تخارستان و قلعه کک کوهزاد و اخور رستم (در فراه موجود است که برخی ازین نامها در تواریخ عرب بعد از فتوح اسلامی هم ذکر شده است، و حتی در تواریخ ملل دیگر مانند موسی خورنی ارمنی (مربوط به قرن ۵ تا ۸ م) هم نام رستم برده میشود.

خاندان دیگر این دوره که به پهلوانی و دلوری شهرت داشت دودمان همان کاوه سابق الذکر است که یک حرکت دسته جمعی خلاق را در مقابل رستم و احجاف ضحاک به ظهور آورده بود، و از او پسری بنام قارن کاوگان به وجود آمد، که در عهد فریدون و ایزج و منوچهر در جنگهای کیقباد با افراسیاب مردانگیها نموده است و این خاندان تا عصر اشکانیان و ساسانیان بنام (کارن) باقی بود و حتی تا قرن سوم هجری هم شکوه و قدرت خود را حفظ کرده بودند.

دودمان دیگر پهلوانی نوذریان اند، از اعقاب نوتر پسر منوچهر که در اوستا این خاندان را نئوتئیریانه Naotairyana گویند و توسه (طوس) بن نوتر که نامش در شهر طوس خراسان باقی مانده از پهلوانان بزرگ عهد کیانیست که بر پسران وایسه که Vaesaka (وایسه) عم افراسیاب تورانی غالب آمد، پسر دیگر نوتر در اوستا ویسته یورو Vistauru (ویستم پهلوی = گستم دری) است که بسا دشمنان کیش مزدیسنا را کشته است و زراسپ نیز از همین خاندان پسر طوس شمرده شده است.

همچنین فریبرز (برزی فره پهلوی) پسر کاوس و زریر پسر لهراسپ و بستور (بسته وئیره اوستا) پسر زریر و اسفندیار پسر گشتاسپ و گرامی (گرامیک کرت پهلوی) پسر جاماست و زیراز شهزادگان یا نجیب زادگان این دوره در داستانهای مربوط، بحیث پهلوانان ذکر شده اند که از خلا افسانههای روایت شده به وجود تاریخی ایشان پی توان برد و هر یکی در داستانهای تاریخی قدیم بخدی و خراسان نامی و نشانی دارند.

سرزمین های اوستائی و افغانستان

در کتاب سوم اوستا وندیداد از شانزده قطعه سر زمین معلوم آنوقت ذکر رفته که برخی ازان سرزمینها در افغانستان کنونی خراسان واقع شده اند، همچنین در یشتهای اوستا نامهای کوها و رودخانه های آمده که همه آن درین سر زمین اند، مثلاً اپرینه ویجو (سر زمینی در پامیر یا خوارزم در نزدیکیهای آمو)، سغده (سغد شمال آمو)، نورو (مرو مجرای مرغاب)، بخدی "بلخ"، نیسایا (نسا در خراسان شمالی)، هرای وه (هرات)، ایکرته (کابل)، اوروه (= ولایت پختیا و کوه سلیمان)، هری ویتی (ارغنداب و ده هراوت) ای تومنه (هلمند)، رهگه (راغ بدخشان = رغه پنبتو)، هپته هند و (سند) که همه این سرزمین ها در افغانستان یا در جوار آن واقعند.

همچنین در اوستا از سیامگه (سیاه کوه)، یو پاری سینه (کوه بلند تر از پرواز عقاب = هندوکش)، سپینه گونه گیری (سپین غر) و دیگر کوها و آبها ذکر رفته است که آشنایی مرتبین آن کتاب را با این سر زمین روشن می سازد.

ایزدان و ارباب انواع

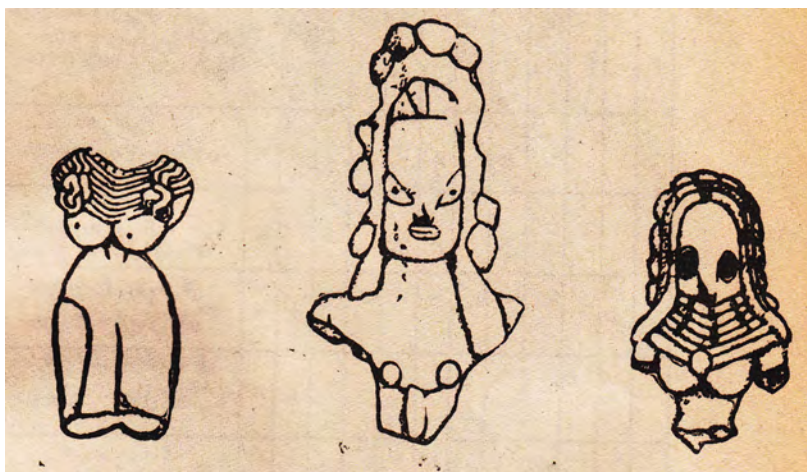
باوجودیکه زردشت کیش جدید اصلاح شده ای را به میان آورد و طوریکه گفته شد شش فرشته خیر و نیکی را با قوای شریر مقابل ایشان قرار داد، باز هم اثر ارباب انواعیکه آریائیان قدیم ویدی داشتند به کلی منقطع نشد و به جای وارونه رب النوع بزرگ ویدی اهوره مزده ایستاد که معنی آن سرور داناست، و این نام برای خدای یگانه از طرف زردشت تعیین گردید و خدایان آریایی (دیوان) که هنوز در هندوستان دارای مقام خدایی بودند در کیش زردشت متروک قرار داده شدند، و بنا برین کلمه دیو که پیش از زردشت به معنی خدا بود غول و گمراه کننده خوانده شد، و از آن هنگام خدا پرست را (مزدیسنا) و مشرک و پیر و دین باطل را (دیویسنا) خواندند، ولی باوجود این کلمه دیو نزد همه ملل آریایی (به استثنای زردشتیان) معنی اصلی خود را محفوظ داشته، و دیوه نزد هندوان هنوز هم به معنی خداست، زیوس نام پروردگار بزرگ یونانی و دیوس لاتینی و دیو فرانسوی و دیوه پنبتو (به معنی چراغ و روشنی) ازین ریشه است.

در آریائیان دوره ویدی اگنی رب النوع آتش و پیک خدایی بود که در اوستا اترو و آترش و در پهلوی آتور-اتر و در دری آذر-آتش و در پنبتو اور است و در کیش زردشتی یکی از ایزدان عنصری و پسر اهوره مزده شمرده میشود که شعله آتش را

تاریخ مختصر افغانستان

نماینده فروغ خدائی پنداشتند، و آتشدانهای فروزان را در پرستشگاهها به منزله محراب قرار دادند.

رب النوع دیگر اوستایی آب است که در دوره ویدی هم اپام نیات (به معنی پسر آب) یاد شده و چون آریایی نژادان بخدی جریان عظیم آمو را در قلب کشور خویش مورد استفاده های بزرگی قرار داده بودند، ربه النوعی را برای آن به نام اناهیته می شناختند و خود این دریا را اردوی-سوره Ardvi-Sura می گفتند که ابان یشت اوستا عبارت از ستایش این ربه النوعیست و محققان آنرا به ربه النوع مادر = ادنیا که مجسمه های او را در آثار قبل تاریخ هم دیدیم ربط میدهند، و در ازمنه مابعد ازین نام جزو اخیر آن اناهیته = ناهید به صورت مجرد باقی مانده که در ابان یشت اوستا به شکل دختر زیبای جوانیکه پیراهن زرین پوشیده، و قد رسا و زیورهای دلکش و تاج طلایی دارد در آمده است، و به قول راولنسن در کتاب باختر معبد مشهور اناهیته در شهر باختر وجود داشت که در یشت پنجم اوستا این ربه النوع زیبای مونث تصفیه کننده نطفه مردان و رحم زنان و مربی زایش و بخشاینده شیر خوب به زنان ستوده شده است.



مجسمه های مختلف ربه النوع قبل از تاریخ قندهار و کویته

از ایزدان عنصری دیگر اوستایی واته ملقب به توانا و تندرو است و این کلمه در دری و پبنتو (باد) و در دوره ویدی وایو Vayu باشد که در جوش و خروش جنگ با

تاریخ مختصر افغانستان

سپاهیان دشمن یا هنگام نفوذ ستمگران سفاک و حمله آوران اجنبی بر تهذیب و کیش و یا گرفتاری شخصی که به غدر و خیانت بدست دشمن بیفتد، ازین رب النوع عنصری استمداد نماید و او مقتدر و جنگی و ثابت قدم و وسیع الصدر و دارای نظر صایب بود، و این رب النوع تا عصر کنیشکا (حدود ۱۲۵ م) هم بر مسکوکات این پادشاه کوشانی به شکل مرد ریشدار در حال دویدن نقش می شد، که آنرا در زبان دری کوشانی (واد) گفته اند.



موکب رب النوع آفتاب بر طاق بت ۵۳ متری بامیان



اناهیتا ربه النوع آب و حاصل خیزی. از یک مدال سیمین صنعت گریکو باختری
قرن ۲ م.

گیگر محقق آلمانی یکدسته ارباب انواع اوستایی را یزتهای باختری نامیده که از آن جمله میثرا Mithra منبع نور و روشنایی و به منزله چشم رب النوع وارونه بوده، و متفقاً نظام عالم و قانون راستی را حفظ می کنند، و به قول دومزیل: "این میثرا = مهر = میر دری قدیم و پنبتو را خدای پیمان و مالک چراگاه های وسیع و نگهبان و حامی درستکاران گفته اند که نسبت به شیریان و پیمان شکنان بیرحم و بر ستاینندگان مهربان است افزایش احشام و محصول زراعت و باران و برکت از اوست.

مهر که حامل نور است رقیب مخصوص اهریمنان و چراغ آسمان و چشم اهوره مزده است که بقرار اوستا: اهوره مزده بالای کوه هره برزتی (البرز یا پامیر) برای او قرار گاهی ساخته بود که هر روز بر بالای گردونه روشن و تابانی که چهار توسن سپید بهشتی آنرا می کشد از مشرق بر می آید، و این تصویر اوستایی عیناً با رب النوع مهر و عراده و اسپهای سپیدش بر سقف طاق بت سی و پنج متری بامیان منقوش و تا کنون موجود است و اثرهای این عقاید قدیم آریایی در ازمنه بعد تا نهایت آسیا غربی پهن گردیده و پرستش مهر و ناهید و غیره از کانون ثقافت اوستایی، صفحات بخدی،

تاریخ مختصر افغانستان

بهر طرف نشر شده است. علاوه از مهر (هور) ماه (ماوگه) هم چراغ شب و نمو دهنده نباتات شمرده می شد، که او را به سبب پرورندگی مواشی گئو چیتره Gao-Chitra می‌گفتند.

و در جمله این یزتهای عنصری و اختران ستاره تیشتریه (تیر) موزع باران و کشایندۀ چشمه های آسمانیست که افزایشده چشمه سارها و انهار و دریاها باشد. در آیین اوستایی جز از شش امشاسپندان روحانی که قبلاً ذکر کردیم، دیگر فرشتگان موکل را هم نام می برند که از آنجمله اند: ارشتات = رشن (فرشته عدل و داد)، ورتره غنه (بهرام = فرشته پیروزی)، سره اوشه Sraosha (سروش = فرشته اطاعت و فرمان برداری و قانون)، اشی و گهوی (حامیه نظم اخلاقی و پرهیزگاری).

ادبیات و زبانها و رابطه آن با السنه افغانی

در صفحات گذشته توضیح بسیار مختصری بر سه دوره مدنیت قدیم افغانستان قبل از تاریخ دوره ویدی - عصر اوستایی نوشتیم و گفتیم که از آغاز دوره تاریخی فقط دو اثر مکتوب ویدا - اوستا باقیست.

از نظر زبانشناسی مقایسوی آثار این هر دو زبان در کلمات السنه افغانی و اعلام و اماکن افغانستان مشهود است. و بسا کلمات قدیم اکنون هم به همان معانی تاریخی خود مستعمل و زنده اند، و مخصوصاً زبان پښتو و برخی از لهجات کوهسار شمال شرقی، چنین مواد تاریخی را فراوانتر حفظ کرده اند. برای مثال فقط چند کلمه شرح داده میشود:

آرین: از ریشه آر که معنی اصیل و نجیت یا زارع داشت و کلمه آره در ادب پښتو به معنی اصل و بنیاد یا کشاورزی است، پس به الحاق (ن) پسوند نسبت پښتو آرین اصیل یا کشاورز شریف است.

اپرینه و یجه: سر زمین قدیم آرین قبل از هجرت به صفحات شمال هندوکش، که معنی آن آرمگاه و سر زمین شریفانست و کلمه اویجه تا کنون در پښتوی قندهار به معنی سر زمین و جایگاه مستعمل است.

آریه ورشه: آریائیان مهاجر هندی همان سر زمین اصلی قدیم خود را آریه ورشه (ورته) گفتند، و در قندهار تا کنون مرتع و چراگاه وسیع را (ورشو) گویند که با حیات کوچی و دام پروری آریائیان قدیم کمال پیوستگی دارد.

واته: اوستا رب النوع باد بود که شرح آن گذشت. این کلمه در لهجه یغنوبی وات

تاریخ مختصر افغانستان

و در پښتو و دری (باد = واد) است. حال آنکه در لهجه نائینی و سیوندی ایران به شکل ویدی خود نزدیکست (وا = باد) و در سمنانی: ویه و در زازا: وایه. ریشی: ویدی به معنی ستاینده سخن گوی، در پښتو ریشه وراشه (سخن) رشه (اخلاق) دارد، سیندهو ویدی تا کنون سیند (دریا) است سومه = هومه گیاه معروف در پښتو اومه، و چهند و اشلوک (نظم) در ادب قدیم پښتو عیناً به همان معنی ویدی خود است، برهمن در پښتو برمن (صاحب برم = جلال) کشتری (کنب + توری که در خیر البیان پیر روشن تور + کنب است به معنی (شمشیر باز) ویسیه (در پښتو ویسا به معنی اعتماد) شود، ره (در پښتو سوپر به معنی بی تهذیب و نادان وحشی) و بسا کلمات ویدی مستعمل و زنده در پښتو داریم، و هکذا در مباحث دوره اوستایی خواندید که این زبانرا با پښتو رابطه محکم و قویست و بنا برین ما زبان پښتو را خواهر سنسکریت و اوستا در سر زمین ملتقای این دو زبان آریایی میدانیم که در اصوات و قواعد و کلمات با هر دو مشترکست. اما زبان دری قدیم شاید از اوستا در خود سر زمین افغانستان بوجود آمده باشد که ما این موضوع را در مباحث آینده تفصیل خواهیم داد.

در سرودهای ویدی که یگانه اثر قدیم ادبی آن عصر است، از زبان ریشیان دانا و سخنگویان عصر سخنها و سرودها منقولست که دران جمله جمعی زنان سخنگوی آریایی هم شاملند مثلاً در کتاب اول ریگ وید، سرود ۱۱۷ و در کتاب ششم سرود ۳۹-۴۰ از سهزاده خانم گهوچه Ghocha سرودهایی منقول بوده و از شاعرات لوپامورده Lopamurda و ماماته Mamata اوپاله و اندانی و ساسی و ویشووره نیز سرودهایی در ریگ وید دیده میشود، که ما در اینجا برای روشن ساختن طرز تخیل و شیوه بیان و سخنوری آن عصر سرود ۱۱۷ کتاب اول را از جلد اول ریگ وید ترجمه گرفت می آوریم^۱ که سروده همان شهزاده خانم گهوچه است.

”ای ستارگان صبح! گردونه شما که تندروتر از خیال است و اسپان دلیر و تند آنرا می کشند بسوی مردمان می شتابد تا منزلگه پاکان را جستجو کند، کجا میروید؟ ای دلاوران و پهلوانان! اینجا به قرارگاه ما بیائید! شما ای ارباب کارنامه های شگفت! وندنه را برون آورید تا مالک پیروزی و شکوه گردد، مانند زر صافی که مدفون باشد

۱. این سرود را دانشمند گرامی عبدالرحمن پڑواک در سنه ۱۳۲۲ ش از انگلیسی ترجمه نموده اند، و در شماره ۶ مجله آریانا نشر شده است.

تاریخ مختصر افغانستان

چون کسیکه در سینه تباهی و فنا خسپیده باشد، مانند افتابیکه در حجله ظلمت پنهان باشد.

ای ستارگان صبح! شما به دستیاری نیروهای بزرگ تان آن مرد باستانی شیوه وانه را به آغوش جوانی سپردید! شما ای ناستیه ها! گردونه های تان را بگمارید تا دختر آفتاب را با همه شکوهی که دارد بردارد.

شما ای کسانیکه همواره جوانید! بتاسی شیوه قدیم خویش تورگا را بیاد آوردید. و با اسپ های گندمگون خویش که با بالهای چابک پرواز میکنند بهوجیو را از بین امواج دریا بیرون کردید!

ای ارباب کارنامه های شگفت! زمین را شیار کردید و جو کاشتید، برای انسان شیره غذا دادید، دشمنان را با کرنای خویش از میان برداشته دور افگندید! و به اریه روشنی وسیع و رخسندگی دادید، که به آفاق پخش شد.

ای بزرگان! من از شما یاری میخوام ای ستارگان صبح! به نیازهای من بیدیه مهربانی بنگرید ای ناستیه ها به من ثروت فراوان و توانگری با اطفال بدهید! کار نامه های بزرگ و دلاورانه شما را که در ازمنه باستانی کرده اید مردم میدانند. نیاز میکنم ای خداوندان نیرو! ادعیه من هنگامی بشما گفته خواهد شد که فرزندان دلیر و شجاع در اطراف من ایستاده باشند.

من به سوما خطاب میکنم که از همه بمن نزدیکتر است، جای او در روان ماست، ازو می خواهم که گناهان مرا یکسره غفو کند.

در ستایش اگنی (رب النوع آتش) سرودی از مدوچندس پسر وشوه متره در بحر گایتیری در نه بیت موجود است که اینک چند بیت آن:

”من می ستایم اگنی را که نماینده روحانی است. وی هنگام پرستش روشن است. و در هنگام معین می پرستد و در پاداش پرستش ثروت می بخشد.

اگنی شایسته ستایش دانشمندان باستانی و کنونیست، زیرا او دیوان را اینجا بیاورد.

ای اگنی! تنها آن ستایش که در آن مانعی پیش نیاید و تا از همه سو آنرا نگهداری! چنین ستایش مقبول خداست.

ای اگنی! آسان رس باش، مانند پدر به پسر و با ما بمان برای بهبودی ما!“
اکنون در پهلوی این سرودهای ویدی چند سرود اوستا را که از سخنان و خشور

تاریخ مختصر افغانستان

زردشت است می آوریم، در یسنای ۳۰ گوید: ”به سخنان مهین گوش فرا دهید! با اندیشه روشن به آن بنگرید! میان این دو آیین (دروغ و راستی) خود تمیز دهید! پیش از آنکه روز واپسین فرار شد، هر کسی بشخصه دین خود را اختیار کند بشود که در سر انجام کامروا گردیم. آن دو گوهر همزادیکه در آغاز در عالم تصور ظهور نمودند یکی از آن نیکی است در اندیشه و گفتار و کردار و دیگری از آن بدیست. از میان این دو مرد دانا باید نیک را برگزیند نی زشت را. هنگامیکه ایندو گوهر بهم رسیدند زندگانی و مرگ پدید آوردند، ازین جهت است که در سر انجام دروغ پرستان از زشت ترین مکان (دوزخ) و پیروان راستی از نیکو ترین محل (بهشت) بر خوردار گردند.“

در یسنای ۵۳ گویند:

”ای دختران شوی کننده! وای دامادان! اینک بیاموزم و آگاه تان سازم. پندم را به خاطر خویش سپرید! با غیرت از پی زندگانی پاک منشی بکوشید هر یک از شما باید در کردار نیک بدیگری سبقت جوید و ازینرو زندگانی خود را خوش و خرم سازد.

سلطه بیگانگان مخامنشی

آنچه تا کنون نوشتیم تمام آن واقعیت های داخلی تاریخ کشور ماست که بمرور دهور با افسانهها خلط شده ولی جزو فرهنگ این سرزمین بوده و به زمانه هایی تعلق دارد که کاوشهای زیر زمینی تا کنون به تحقیق آن موفق نشده است، ولی در کتب دینی مانند ویدا و اوستا و دیگر خدای نامه ها و روایات ملی بتواتر نقل گردیده است. در میان ملل آریایی نژادیکه از باختر به شرق و غرب هجرت کرده اند، و در خارج خاک آریانه (افغانستان قدیم) به تشکیل مدنیتهای و حکومتها پرداختند برخی از ایشان از نظر تاریخ و سیاست با افغانستان تعلق دارند. باین معنی که نفوذ سیاسی و فرهنگی ایشان آنقدر انبساط یافته که اثر آن به سر زمین افغانستان هم میرسیده است.

مثلاً مردم آریایی نژاد ایلام که مدنیت ایشان به آسیای غربی قبل از تاریخ تعلق دارد و در آخر با نژاد سامی در آمیخته اند، اثر مستقیمی در فرهنگ قدیم ما ندارند. و هم اقوام میتانی که آثار مدنیت ایشان در بوغاز کوی آسیا صغیر در پایتخت هیتی (پتریوم) یافته شده و متعلق به ۱۴۰۰ ق.م آریائیان غربیست، مستقیماً نفوذی بر

تاریخ مختصر افغانستان

آریائی‌ان مقیم افغانستان نداشته‌اند، ولی در قرن هفت ق، م مادها که قوم آریایی نژاد و آریایی زبان بودند، و در کتیبه‌های اسوری کشور ایشان بنام امدای ذکر شده، در شمال خاک ایران کنونی ظهور یافتند، که مرکز شهنشاهی ایشان هگمتان (اکمتان هیرودوت = همدان) بود. و به قول هیرودوت از سال ۷۰۱ ق، م تا ۱۵۰ سال، چهار نفر از شاهان مادی حکم رانده‌اند:

۱- دیوکس Deioces = دهیاکو = دهکان ۷۰۸-۶۵۵ ق، م پسر فرورتس Fravartis در حدود ۵۰ سال.

۲- فره اورتس پسر دیوکس ۶۵۵-۶۳۳ ق، م ۲۲ سال (کتیبه داریوش: فرور تیش)

۳- هووخ شتر (= کواکزار = سیاکزار یونانی) ۶۳۳-۵۸۵ ق، م ۴۸ سال.

۴- آستیاگس Asteyages (اژدهاک) پسر هووخستر ۵۸۵-۵۵۰ ق، م که بعد از سی و پنج سال سلطنت در زمان او دولت ماد منقرض شد، و جای آنرا هخامنشیان گرفتند.

در تاریخ افغانستان دوره شاهان مادی و مدنیت ایشان بدین جهت اهمیت دارد که به قول هیرودوت پادشاه دوم ماد فرور تیش تمام سرزمین‌های شرقی آریین نشین را تا باختر و کنار جیحون گرفته بود، و بنا برین آثار تمدن و تشکیلات و معماری و زبان و حجاری و مجسمه‌سازی و مهر و روشنایی پرستی ایشان چنانچه در تمدن دوره هخامنشی اثر داشته. درین قسمت شرقی آریانه هم اثری را باقی گذاشته باشد و حتی دارمستتر دانشمند بزرگ فرانسه، زبان پنبنتو را هم با زبان مادی نزدیک داند، و هیرودوت گوید که مادها سگ ماده را سپاکو می‌گفتند و این کلمه در پنبنتوی کنونی سپی است که با تصغیر تانیشی آنرا سیپکو توان خواند. و هم یکدسته محققان گویند که زردشت از ماد به باختر رفته بود، و چون طائفه مغ روحانیون مادیها مذهب مهر پرستی را با سحر و جادویی آلوده بودند، زردشت خواست اصلاحاتی کند و به باختر رفت و درینجا بهره‌مندی یافت.

ناگفته نماند که شاهان مخامنشی چیزهای زیاد از ماد اقتباس کردند، و بسا از ترتیبات دوره مخامنشی شبیه و تکمیل دوره مادی بود، و با انقراض دولت ماد تغییر اساسی در سیاست و معیشت روی نداد. و حتی در برخی از موارد با صراحت توان گفت که اقتباس پارسیان مخامنشی از مادیها بوده است.

تاریخ مختصر افغانستان

مثلاً هیروودوت و سترابو نوشته اند که مردم پارسه شکل لباس را از مادیها اقتباس کردند، و بنا برین کلاه نم‌دین و قبای آستین دار و لباس های ارغوانی سیاه و سرخ پر رنگ و تنزیب چرمی تنگ آستین دار تا زانو و شلوار بلند چرمی و کفش بند دار با نوک برجسته و کلاه گرد ساده نم‌دی، و پیراهن تا زانو و کمر بند و خنجر با نیام و کماندان انواع اسلحه و خود وزره چیزهایست که از مادیها اقتباس شده است.

بهر صورت دولت ماد در عصر هووخشتر باوج خود رسیده بود و بادول غربی روابطی داشت و دختر آلیات پادشاه لیدی ملکه ماد بود، همچنین خواهر اژدهاک ملکه بابل بشمار میرفت. و در عصر مادیها قبیله یی از مردم آریایی که "بارسوا" نامداشت از شمال به جنوب رفته و در سرزمینی ساکن شدند که بعد از آن به مناسبت نام این مردم موسوم به "پارس" گردید و از کتیبه های آسوری معلوم است که در حدود ۷۰۰ تا ۶۰۰ ق، م امراء پارسوا تابع اسور بودند، و از خانواده شاهان مادی فرورتیش (۶۵۵-۶۳۳ ق، م) پارس را تابع ماد کرده بود.

در میان شش قبیله شهر نشین پارسی یکی "پارسا گاد" بود که رئیسی بنام هخامنش (۷۰۰-۶۷۵ ق، م) داشت و از نسل او پادشاهانی بنام هخامنشیان برآمدند بدین تفصیل:

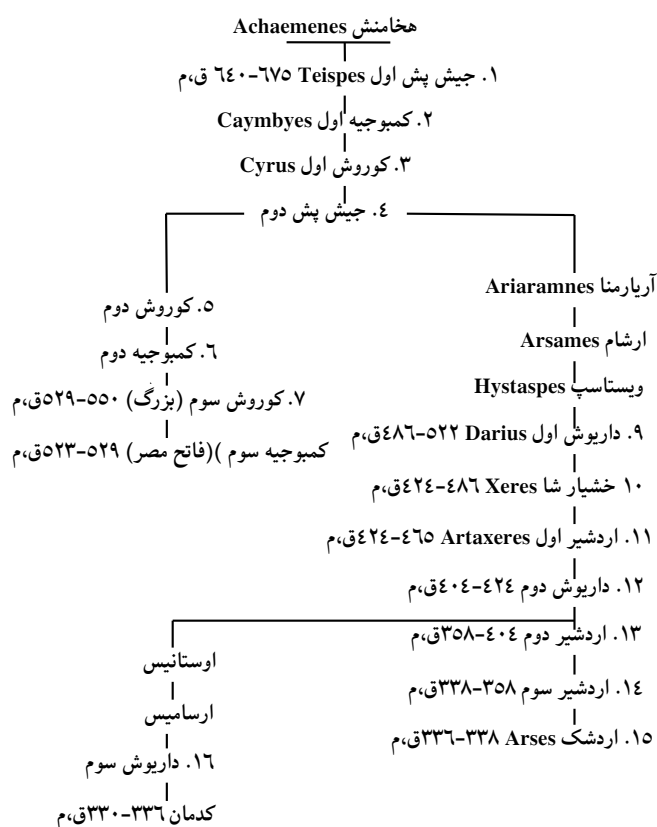
در ترتیب این تابلو اختلاف نظر مؤرخان موجود است که برخی از رجال آنرا حذف کرده اند، ولی آنچه مؤلف ایران باستان ترتیب داده معقولتر به نظر می آید، که درینجا با برخی تشریحات اضافی آورده شد.

شاهان مخامنشی از حدود ۷۰۰ ق، م بطور ملوک مقامی در تحت اداره شاهان مادی در ایلام حکم میراندند، و پادشاه آخرین ماد ستیاکس که مرد لایقی نبود، دختر خود ماندانه Mandane را به کمبوجیه دوم مخامنشی داده بود، که از بطن او کوروش بزرگ (سیروس) بوجود آمد و او بر استیاکس شورید و او را از بین برد، و در سال ۵۵۹ ق، م بنیاد شاهنشاهی وسیعی را گذاشت که شامل تمام اراضی فلات ایران بود.

هر چند کوروش پادشاه هفتم مخامنشی به شمار می آید، ولی اولین فاتح بزرگ این خاندانست که بعد از کشور کشاینها خود در غرب تا سواحل مدیترانه بسرزمین شرق پارس هم متوجه گشت و ورنه کانه (گرگان) و پرثوه (پارت) و اریا (هریو = هرات) که پایتخت آن ارته کنه Artacana بود، و زرنکه (= درنگه = درنگیانه = سیستان کنونی) بر کنار رود اتیماندروس (= هیتومنت = هلمند) و هاوروتیش

تاریخ مختصر افغانستان

(=هرووتی = اراکوزی = ارغنداب) و وادی رود کوفن (= کوبهه = کابل) و کوهسار او پیری سینه (=پارو پامیزاد = هندوکش) و گزکه (غزنه) و ولایات گندهاره (از ننگرهار تا کنار سند) و باختیش (بکتریه = بلخ) تا جبال سکاھومه ورکا (پامیر) و همچنان در ماوراء آمو سوکودو (سغد) تا اور کسارتس (سیر دریا) و واحه های خیره و هوارمه (خوارزم) و مرگیانا (مرو) را ضمیمه کشور مخامنشی ساخت.



از آثار سیروس در وادی گندهارای شرقی دره خيبر، بقایای آتشکده بیست که به قول گزیر پشاور طبع ۱۹۳۱ در قریه اسونه ۱۲ میلی شمال شرقی شهباز گرهی ضلع مردان در سوایی به ارتفاع یازده فت در دایره دارای قطر شصت فت واقع است، و

تاریخ مختصر افغانستان

شالوده آنرا بر سی پایه سنگی گذاشته اند، که بین هر دو سنگ آن یک خالیگاهی است و علما گویند که این معبد آتش پرستان سی در داشته و در هر روز یک ماه از یک دروازه آن داخل می شدند، که جمله سی دروازه بین این سنگ پایه ها باشد. سیروس (کوروش) در ۵۲۹ ق، م در جنگی کشته و یا به مرگ طبیعی در گذشت، و جانشین او کمبوجیه سوم فتوحات او را دنبال کرد، و حین مرگ او کشورش وسیع ترین کشورهای آنوقت بود و بعد از او داریوش اول پادشاه نهم این دودمان در ۵۲۲ ق، م بر تخت نشست و در مدت یک سال بر تمام کشور کمبوجیه دست یافت و از یونان تا هند بر سر زمین پهناوری حکم راند، و به بسط مدنیت و تعمیر کاخهای بزرگ و وضع اصول مملکت داری و احداث راهها و تشکیل لشکر کوشید، و در سال ۴۸۶ ق، م در گذشت و درین هنگام بود که آثار مدنیت و فرهنگ سلطنت هخامنشی در افغانستان هم بسط یافته بود. از داریوش کتیبه های متعددی در پارس و شوش و مصر و کوه الوند و غیره باقی مانده، که برسم الخط میخی به زبان های فرس قدیم و ایلامی و آسوری و مصری و بابلی و شیشی نوشته شده، و خط میخی فرس قدیم ۴۲ علامت داشت و از مهم ترین این آثار باستانی نوشته هایبست از داریوش در نقش رسم و بیستون پارس، که در آن نامهای کشورهای تحت تسلط خود را نوشته است و آنچه به تاریخ کشور ما تعلق دارد اینست: پرتوه Parthava (خراسان و گرگان) باختریش Baxtrish (بلخ که در شمال آن آمو و در غرب مرگویا (مرو) و در شرق ماساژت نام یکی از اقوام سیتی و پایتخت آن زری اسپه (بلخ امروزه؟) بود. سوغوده Sughuda (سغد)، کرمانیه Karmania (کرمان بین پارسه و گذری و پرتوه)، گذری Gedrosie، زرنکه Zaranka (= سیستان)، هریوه Haraiva (هرات)، او ارزمیه Uvarazmiy (خوارزم)، گداره Gadara (کابل و پشاور)، هیندوش Hindush (سند)، ته ته گوش Thattagush (سته گید هیروودوت = قبایل شیتک و ختک کوهات و بنو)، سکه هومه ورکه Saka-Homavarka (ساکه های فراورنده هومه غالباً درو حدود پامیر)، سکه تیکر خنوده (ساکه های تیز خود)، سکه تیه تردریا (ساکه های آنطرف دریا)، مکه (مکران)، هراو و تیش Harauvatish (اراکوزی).

مملکت پهناور داریوش تماماً ۳۱ ساتراپی (ولایت) داشت که از آنجمله به قرار شرح فوق تمام افغانستان کنونی و سرزمین های مجاور شامل آن بوده است، و ولایت گنداره را در کتیبه بابلی و ایلامی "پاره اوپره ازانه" یعنی ایالت ماورای جبال

تاریخ مختصر افغانستان

(افغانستان) گفته اند، ولی جزویات وضع آنروزه تا کنون به تفصیل معلوم نیست و همین قدر توان گفت که از سال ۵۵۰ ق، م یعنی خروج داریوش تا ۳۳۱ ق، م هنگامیکه شاهنشاهی هخامنشی بدست اسکندر از بین میرفت، خاک افغانستان جزو شاهنشاهی وسیع هخامنشی بود، و حتی در عصر داریوش برخی از پنجاب و ماورای سند هم به آن پیوسته بود، و بنا برین درین ملتقای مدنیت هخامنشی و هندی رسم الخط خروشتهی از خط آرامی رسمی هخامنشیان در زبان مردم وادی سند از اختلاط کلتور فاتح و مفتوح به وجود آمد، و شاهان خاندان موریه هند (۳۲۳-۱۹۰ ق، م) صنعت و سبک معماری هخامنشی را پیروی نموده اند.

هیروdot (متوفی در حدود ۴۲۵ ق، م) اطلاعات مغتنمی از دوره شاهی داریوش در سر زمین شرقی افغانستان داده که از آنجمله در کتاب ۴۴۴ می نویسد: "داریوش برای کشف مصب رود سند به دریا امیر البحر یونانی سکیلاکس Skylax از اهل کاریاندا را با عده بی از اشخاص معتمد در کشتی نشاند و به این ماموریت فرستاد، این هیئت از شهر کسپاتورس و سرزمین پکتویک Paktuike حرکت کرده و به دریا رسیدند." همچنین همین مؤلف قدیم در کتاب ۳-۱۰۲ کسپاتورس را در کشور پکتویک واقع دانسته و گوید که این مردم در رسوم و طرز زندگی به باکتریان شبیه و جنگی ترین خلاق اند. و اکثریت محققان کسپاتورس و پکتویک هیروdot را با پشاور و پنبتون امروزه تطبیق کرده اند. زیرا قبل از هیروdot هم جغرافیادان معروف هیکاتایوس Hecataeus در حدود ۵۰۰ ق، م کسپاتورس را در گندهاره واقع دانسته بود که همین پشاور و گندهارا باشد.

هیروdot در کتاب هفتم ۶۶-۶۷-۸۵ فهرست لشکریان خشیار شا را داده و در آن از گنداریوی Gandarioi و دادیکای Dadikai دارای اسلحه باکتری و پکتویس (پوستین پوش کمان بردار خنجر دار) و قبایل کوچی ساکاتیوی Sagartioi که زبان ایشان پارسی و داری لباس نیمه پارسی و نیمه پکتوان Paktuan بوده و تاهشت هزار سوار به لشکر میداده اند ذکر کرده و مورخان گنداریوی را مردم گندهارا و دادیکای را تاجیک و پکتویس و پکتوان را پنبتون دانسته اند و من ساگارتیوی هیروdot را همان ساگارتی کتینه بهستون داریوس میدانم که با ساخر = ساغر (جنوبی غور) تطبیق می شود و برخی آنرا با احتمال ضعیف شرخبون (= خرشبون = خرشوانی مطلع سعدین - یکی از قبایل پنبتون قندهار) دانسته اند.

تاریخ مختصر افغانستان

از کتیبه بهستون داریوش معلومات خوبی راجع به اوضاع این سرزمین در عصر او بدست می آید، و ازینکه در کتیبه بهستون ولایت کشور او ۲۳ و در کتیبه های دیگر تا ۳۱ میرسد معلوم است که گاهی ممالک زیر دست هخامنشی می شوریدند و در جمع کشورهای متبوعی نمی آمدند چنانچه نام ولایت ساگارتیوی تنها در کتیبه بهستون پارس مذکور است و در دیگر کتیبه ها نیست.

در کتیبه بهستون (ستون ۲ بند ۲) گوید: هنگامیکه داریوش در بابل بود پارت (خراسان) مرو و تته گوش و سکائیه برو باغی شده بودند، پدر داریوش ویشتاسپ این شورش پارت را فرو نشاند، و با فرور تیش در محل ویش پاوزات جنگید، و او را شکست داد، در ساگارتی (اگر محل آن به طرف خراسان تعیین شود) نیز شورش به قیادت چیره تخم Chitrataxm روی داده بود داریوش لشکری را به سالاری تخمسپاده Taxmaspada فرستاد و چیره تخم را بگرفت، و چون نزد داریوش آورد، گوش و بینی او را برید و چشمانش را برآورد و مصلوبش کرد (ستون ۲ بند ۱۴).

در مرو خراسان نیز مردی از آنجا بنام فراده Frada شورید. داریوش داد رشیش والی باختر را مدافع او گماشت و او مرویانرا مطیع گردانید، و تمام باختر تصفیه شد (ستون ۳ بند ۳).

هنگامیکه وهی یزدات در پارس باغی شده بود، او لکشری را به هره خواتیش رنج = وادی ارغنداب فرستاد تا ویوانه Vivana والی رنج را براند، ولی این والی با سپاه داریوش مقیم قندهار به مقابله لشکر وهی یزدات برآمد، و جنگی که در قلعه کاپیش (کاپیشگانه) روز ۱۳ ماه انامکه روی داد لشکریان باغی را بشکست و بعد از آن در ناحیه گندوم Gandum (قندهار) باز همین لشکر شورش را روز ۷ ماه ویخن شکست داد. و سردار شورشیان با سواران کمی گریخت، و در قلعه ارشاده (قندهار) بدست ویوانه افتاده و کشته شد، و بدین صورت رنج ایالت مربوط کشور داریوش شمرده شد (ستون ۳ بند ۱۳) و این وقایع از ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ تا ۱۰ مارچ ۵۲۰ ق،م روی داده بود.

در باره سفر جنگی داریوش به تسخیر هند چنین نوشته اند که او در ۵۱۲ ق،م از رود سند گذشته و پنجاب و سند را گرفت و سکیلاکس یونانی را به دریای عمان روانه کرد، و طلای زیادی از هند هر سال به پارس میرسید، و روابط تجارته بین هند و سرزمین های غربی قائم گشت و از همین ایالت بیستمین، سالیانه ۳۶۰ تالان طلا

تاریخ مختصر افغانستان

(تخمیناً ۲۵ میلیون افغانی) باج بدربار هخامنشی میرسید.

در تخت جمشید پارس در مقبره داریوش تصاویر مردم تابع شده دولت هخامنشی را نوشته اند که در آن نام پارتی (خراسانی)، هراتی، باختری، سغدی، خوازمی، زرنگی (سیستانی)، رخجی (قندهاری)، ته ته گوشی (مربوط به پختیا تا کنار سند)، گنداری، هندی، ساگارتی در جمله ۳۰ ملت دیگر موجود است و این سخن هم میرساند که مردم افغانستان کنونی، در حدود قرن پنجم ق، م بناهای اماکن و ولایات خود شهرت داشتند (عکس نمبر ۱۲).

داریوش در شوش پیاخت خود کاخی ساخته بود که کتیبه آن به سه زبان پارسی، ایلامی، بابلی کشف شده و در آن هم از مردم ولایات افغانستان ذکر رفته است. وی گوید: چوب صندل این کاخ از گندهاره و طلا از باختر و سنگ لاجورد از سغد و فیروزه از خوارزم و عاج از هند و رخج و چوب بلوط از گنداره آورده شده که تمام این سرزمین ها در حوالی افغانستان واقعند.

داریوش مملکت وسیع خود را که در آن ۴۸ نوع مردم از نژادهای مختلف با ادیان و زبانهای و اخلاق گوناگون میزیستند به سی ستراپی (ولایت) تقسیم کرده بود، که در آن حکمرانان محلی هم با آزادی عقاید خود می زیستند، و هر ولایت را یکنفر حاکم اعلی بنام خشترپاون (یعنی نگهبان ولایت) که از دربار هخامنشی مقرر می شد بکمک یکنفر دبیر و یکنفر سالار لشکری اداره میکرد، سر دبیر همواره مستقیماً به مرکز اطلاع میداد، مسئول امنیت ارک پت بود. چاپار خانه ها، راه ها، مهمان خانه ها وجود داشت. در هر ولایت خشترپاون آن مالیات را جمع می کرد و لشکریان پیاده و سوار میگرفت، و لشکر قوی دولتی بنام "جاویدان" ده هزار نفر بودند، هیروودوت اندازه مالیات هر ولایت را هم نوشته که از آنجمله این ولایات افغانیست و یا متصل به آن:

- ۱- ایالت هفتم هخامنشی مشتمل بر ستاگیدی، گندهاره، داد یک، اپریدی - ۱۷۰ تالان (در حدود ده میلیون افغانی).
- ۲- ایالت دوازدهم باختر و مربوطات آن ۳۰۰ تالان در حدود ۱۸ میلیون افغانی.
- ۳- ایالت چهاردهم ساگارتی، زرنگ (سیستان) تا مردم کنار بحر جزایر عمان ۶۰۰ تالان (در حدود سی میلیون افغانی). اکنون نزدیک خط سرحدی سیستان افغانی آثار شهر قدیمی را کشف کرده اند که مربوط به مدنیته دوره هخامنشی است، و ازین

تاریخ مختصر افغانستان

هم بر می آید که سیستان در کشور مخامنشی داخل بود. (عکس ۱۳).
۴- پارت، خوارزم، سغد، هرات ۳۰۰ تالان (در حدود ۱۸ میلیون افغانی) گفته اند.

۵- هند و سنده ۶۸۰ تالان (در حدود یکصد و شصت میلیون افغانی).
این مقدار مالیات ولایات شرقی بود، و تمام مالیات دولت را در عصر داریوش (۱۴،۵۶۰) تالان = نود میلیون فرنگ طلائی = ۴۵۰ میلیون افغانی گفته اند.
بقول اولف کرو: از خاندان مخامنشی کوروش، داریوش اول، خشیارشا، داریوش دوم در گندهارا مستقیماً حکم رانده اند، که پایتخت ایالات شرقی ایشان کسپاتورس (پشاور) و پیوکیلاوتس (چار سده) بوده است. و طوریکه سر داوید هوگرث در کتاب اسکندر گوید: "در جنگ گوگمل که بین داریوش سوم و اسکندر واقع شد مطابق فهرست اریان مورخ یونانی، مردم پنبستانه و کوهسار هندوکش در لشکریان داریوش شامل بود اند" که این هم رابطه هخامنشیان را با این سرزمین میرساند.

تاریخ مختصر افغانستان



گنداریان



بلخیان



ساکاها

برخی از مردم قدیم افغانستان در نقوش تخت جمشید پارس.

لشکر کشی های اسکندر

در تسلسل جریانهای بزرگ تاریخی که در تشکیل فرهنگ افغانی و هنر و صبغه فکری قدیم ما بعد از فرهنگ ویدی-اوستایی- و اثرهای مدنیت هخامنشی، اثر بسیار بارز و بزرگی داشته، لشکر کشی های اسکندر مقدونیست در خاک افغانستان، که جریان قدیم فرهنگ و زندگانی و فکر و مدنیت این سر زمین را تحول و رنگ جدید برانزده بی داده است. و بنا برین در تاریخ افغانستان این حادثه موثر داری اهمیت خاص و اثرهای بسیار عمیق شمرده می شود. زیرا بر سیاست و سنخ زندگانی و فکر و ادب و هنر و تمام مجموعه فرهنگ ما دران زمان آنقدر تاثیر ژوف و تغییر دهنده بی نمود که مسیر قدیم را بکلی تبدیل داد.

اسکندر پسر فلیپ دوم پادشاه مقدونیه در شمال یونان بود، که در شهر پلا در سال ۳۵۶ ق، م بدنیا آمد و پدرش فلیپ پسر امین تاس سوم، و مادرش المپاس دختر نی اوپ تولم پادشاه مولوس بود، به بنا بر اساطیر یونانی، اسکندر از طرف پدر به هرکولس و از طرف مادر به اشیل پهلوانان افسانوی یونان میرسید و چون پدرش در سنه ۳۳۶ ق، م در جشنی بدست یکنفر یونانی کشته شد، اسکندر در همین سال بر تخت شاهی یونان بعمر ۲۰ سالگی نشست.

درینوقت تخت دودمان هخامنشی به کدمان مشهور به داریوش سوم رسیده بود که وزیری فتنه انگیز بنام باگواس امور مملکت را در دست داشت، و کدمان نیز مرد سهل انگار و آرام طلبی بود، و بنا برین برای اسکندر - آن پادشاهی که اراده جهانگیری داشت - گرفتن مملکت وسیع هخامنشی کار آسانی می نمود. و او با ۸۰ هزار لشکر و ناوهای جنگی از ابنای دار دائل گذشت و بر قاره آسیا حمله نمود.

داریوش سوم نیز ۸۰ هزار سپاهی داشت که یک عده آن سپاهیان اجیر یونانی به سالاری میمنین قوماندان یونانی بودند، ولی در سه جنگ گرانیک، ایسوس، گوگمل شکست های فاحش خوردند و اسکندر پایتخت زیبای هخامنشی تخت جمشید را آتش زد، و داریوش بطرف پارت (خراسان) گریخت و نزدیک دامغان بعمر ۵۰ سالگی در ماه جولائی سال ۳۳۰ ق، م از طرف بسوس والی باختر و برستنس حکمران رنج و در نگیانا (قندهار و سیستان) کشته شد.

سکندر جهت دستگیری داریوش به خراسان شتافت، و چون او را کشته یافت

تاریخ مختصر افغانستان

کشندگان او را بدار آویخت و بفتح اراضی شرقی توجه کرد. درینوقت بسوس وارد باختر شد، و تهیه مقابله اسکندر را می دید و در آنجا اعلان شاهی داد، و برستس هم خود را به سیستان رسانید و ساتی بارزانس از هرات (آریا) درین اتحادیه دفاعی شرکت کرد، ولی چون اسکندر به سوزیان (طوس) رسید و حکمران هرات او را استقبال کرد، پس برای سرکوبی بسوس به باختر حرکت نمود، که درین مدت غیاب او مردم هرات بقیادت همان ساتی بارزانس قیام کرده و سردار لشکر یونانی اناکسیپ را در هرات بکشتند. و چون اسکندر ازین قیام ملی هراتیان اطلاع یافت، بعجلت بشهر ارتاکوانا برگشت و مقاومت ساتی بارزانس را که با لشکریان فداکار خود در جنگلی سنگر گرفته بود، بسبب آتش زدن جنگل از بین برد، و برای پناه گاه لشکریان یونانی شهر اسکندریه آریا را بنا نهاد که همین هرات کنونی باشد و از طرف اسکندر به حکمرانی آن ارزاسس (ارشک) گماشته شد.

چون هرات بدست اسکندر آمد، از راه فراه بر زرنگ (سیستان) تاخت و در ماه اکتوبر ۳۳۰ ق،م در سیستان قوماندان بزرگ لشکر خود فیلوتاس پسر پارمن یورا که ازو هراسی داشت و نیز دیمتریوس سردار گارد خود را اعدام نمود، و از آنجا بطرف شرق به فتح کشور اورگیتی (گرمسیر) کناره‌های ایتی ماندر (هلمند) که تحت حکمرانی تیری داتس بود شتافت، و این سرزمین را با گذروزی (بلوچستان) بگرفت و پایتخت آنرا که آریاسپ نامیده می شد بکشد.

اسکندر از وادی هلمند به وادی اراکوزی (ارغنداب) پا نهاد، و شهر اسکندریه اراکوزی را در تابستان ۳۲۹ ق،م در نواحی قندهار کنونی بنا کرد، و این حصار عسکری را قرارگاه نظامیان یونانی گردانید، و هم از مردم بومی عسکر گرفت و ممن را والی این ایالت مقرر نمود.

هر چند درین وقت اسکندر سه ولایت بزرگ آریا (هرات) در نگیانه (سیستان) و اراکوزی (قندهار) را بدست آورده بود، ولی ساتی بارزانس سردار ملی هراتیان از بسوس شاه باختر دو هزار لشکر امداد گرفت و در آریا (هرات) علم آزادگی افراشت. اسکندر قوه بزرگ نظامی خود را به سالاری ارته بازیوس و ایری ژیوس و کارانوس بدفع ملیون هرات فرستاد، و والی پارت که فراتا فرون نامداشت، نیز باین سالاران اسکندر ملحق گردید، و قوای ملی هرات را از هر طرف محاصره کردند، تا که در جنگ شدیدی ساتی بارزانس بدست ایری ژپوس کشته شد، و مقاومت هرات خاتمه

تاریخ مختصر افغانستان

یافت.

بعد ازین اسکندر به فتح وادی کابل و جبال پاروپا میزادی روی نهاد، و در اوایل زمستان و ماه نومبر ۳۲۹ ق، م بکابل آمد، و عازم کاپیسای شمال کابل شد، و شهر اسکندریه قفقاز را در هوپیان حوالی چاریکار بنا نهاد.

در اواخر بهار ۳۲۹ ق، م اسکندر با لشکریان خویش از اسکندریه به قفقاز حرکت کرده و از راه اندراب بر کوه هندوکش (کوه قفقاز یونانی) گذشت و بر قوای بسوس حکمران باختر تاخت که عبارت از هشت هزار باختری مسلح بودند. ولی بسوس که در قوای خود توان مقاومت را ندید، صفحات باختر را تخریب و مواد خوراکه را تلف نموده و از رود آمو بطرف سغد گذشت و باختر بدست اسکندر افتاد، که در آن آрте بازیوس را حکمرانی داد، و از چیللاس را با عساکر محافظ دران جا گذاشت. و خود در حدود کیلیف از دریای آمو عبور کرد و در حدود قرشی یا شهر سبز کنونی بسوس را بدست آورد، و ماراگنده (سمرقند) را بگرفت و شهر اسکندریه تانائیس را دران سرزمین بنا نهاد که خجند کنونی باشد.

در سغدیان نیز بر لشکریان سکندر حمله های شدیدی کردند، و اوپر کولائوس مقدونی را در آنجا با سه هزار سپاهی گذاشته عازم باختر گردید، و چون به آنجا رسید، ستازانور والی هرات بدربارش آمد و ارزامس والی هرات و برنس والی پارت را که از طرف بسوس مقرر شده بودند درغل و زنجر کشیده آورد، و بسوس را در مجلس محاکمه کرد تا او را بکشند (۳۲۸ ق، م).

درین وقت نوزده هزار لشکر تازه دم از یونان به قوای اسکندر پیوست و او در وادی مرگیان (مرغاب) قوای رایمیازیس حکمران بومی آنجا را از بین برده و او را بدار کشید، و در صفحات مرو قلاع سرخس و مروچاق را بنا کرد و ببلخ برگشت و در راه چهار حصار نظامی را در میمنه، اندخود، شبرغان، سرپل بساخت و باز از آمو گذشته و با قوای خود در مراگنده (سمرقند) پیوست.

سپیتامنس مرد دلیر و نبرد آزمای باختری که دران صفحات با اسکندر مصاف داده و موقتاً از میدان رفته بود، باز در باختر ظهور کرد و در مرکز عسکری یونانی زریاسپه سردار لشکر اسکندر پیتون Petton را اسیر گرفت، ولی از طرف اسکندر کراتیروس با سپیتامنش در آویخت و او از آنجا بیرون کشید. اما کمی بعد چون اسکندر از سغدیان برگشت، همین سپیتامنش با سه هزار سوار سغدی و باختری در

تاریخ مختصر افغانستان

مقابلش ایستاد، اسکندر ازین مرد بستوه آمد. ورته بازس والی باختر را که به همکاری سپیتامنش مسلم بود عزل کرد، و بجایش آمینتاس Amyntas مقدونی گماشته شد، تا بمدد کوانوس جنرال عسکری، باختر را حفظ نماید، ولی سپیتامنش باختری بر ایشان زد، و عاقبت بخیانته همراهان خود کشته شد (۳۲۷ ق، م) و بدین صورت مقاومت باختریان وطندوست خاتمه یافت، و اکثر سرداران ملی بدست اسکندر محو شدند و از آنجمله هوخیار Oxyartes یکی از اشراف باختر نجات یافت. این سردار با خانواده خود بکوهی پناه برده بود، ولی لشکریان مقدونی برآن تاختند و او را با دختر زیبای دلکشش روبنانه Roxana که یونانیان به تلفظ خویش رکسانه گفته اند پیش اسکندر آوردند، و او این دختر باختری را در بهار ۳۲۷ ق. م بزنی گرفت، در حالیکه سردارن لشکری او بدین موصلت شاه یونان با دختر باختری راضی نبودند، و ازین جمله یکی از سرداران بزرگ نظامی کلیتوس در باختر در مجلس مستی بدست اسکندر در بهار ۳۲۷ ق، م کشته شد، و چون جنگهای دو ساله او در صفحات باختری و سغدیانہ انجام یافت، بفکر سفر هند افتاد، و سی هزار جوان باختری را در لشکر خود گرفت و در بهار ۳۲۷ ق، م با لشکر ۱۲۰ هزار پیاده و ۱۵ هزار سوار خود که ۷۰ هزار آن مردم آسیایی بودند، از راه هندوکش بسوی هند روی آورد. و امیناس را با ده هزار پیاده و سه هزار و پنجصد سوار در باختر گذاشت.

اسکندر از دره خاواک پارو پامیزاد به کاپیسا گذشت و نیکاتور را به حکمرانی آنجا گماشت و بر وادی کابل تیریا سپ Tyriaspes را حکمران گردانید. و از راه درونته و وادی کتر و اسمار به باجور و جندول فرود آمد، و در هر مرحله مردم نبردها و مقاومتها کردند، و در جنگی که با اسپیزی (غالباً یوسف زی کنون) در وادی کتر روی داد، چهل هزار اسیر و دو صد و سی هزار گاو به یغما گرفت، و قوایی را که بقیادت هفستیون و پردیکاس از راه مجرای دریای کابل براهنمایی امبھی شاه تکسیلا به تصفیه صفحات پشاور و چارسده و اوهند فرستاده بودند آن نواحی را تا مجرای دریا سند کشودند.

اسکندر در صفحات کتر تا باجور با مقاومت عنیف افغانان مواجه آمد، و در جنگهای آنجا دو بار زخم برداشت، و او هم بعد از فتح شهرها را مسمار کرد و اسراء را به تبع کشید، و چون امیر اسپیزی در شهری از وادی سواست (سوات) مقاومت میکرد از طرف سرکانی و چمرکند و ناوگی گذشت، و از راه کوری (پنجگوره) به

تاریخ مختصر افغانستان

چکدره و وادی سوات رسید، و چندین شهر و قبیله را مطیع گردانید. و درینجا بقول اریان مورخ یونانی (حدود ۱۷۵ م) مردمی بنام اساکنی نوس Assakenos سکونت داشتند، و شهر مرکزی آن مساگه Massaga بود که در نواحی بین دره کتگله و وچ خور بقایای مخروبه آن بنظر می آید. چون درینجا ۷۵ هزار لشکر تازه دم بمدد مدافعین بومی رسیدند، جنگ شدیدی واقع شد، و اسکندر ایشانرا در شهر مساگه چهار روز محاصره کرد، و عاقبت همه ایشانرا از بین برد، و پس ازین شهرهای اور و بازیرا (بریکوت کنونی) را هم کشود، و تا دامنه های کوه مهابن (اورنوس) بالا رفت که در سی میلی شمال اتک واقع است و برین سرزمین سی سی گوستوس را والی گردانید، و نیکاتور مقدونی حکمران غرب وادی اندوس شد.

اسکندر بر پلی که غالباً در حدود اتک بر دریای سند بسته بودند گذشت (فروری ۳۲۶ ق، م) و تا تکسیلا شهر بزرگ و دارالعلم این سرزمین که در دامنه کوتل مرگله و ده میلی شمال غرب راولپندی واقع است پیش رفت و امپهی Omphis شاه تکسیلا را که با اسکندر از در مسالمت آمده بود واپس بحیث ستراب خود در آن شهر مقرر داشت و ازو پنج هزار مرد جنگی گرفت و تا ماه می ۳۲۶ ق، م بکنار جیلم رسید، و در جولائی همین سال با بوروس (فور) شاه هند در آویخت، او تسلیم شد، و اسکندر هم واپس او را بجایش گذاشت و خود وی تا کنار بیاس پیش رفت ولی لکشریانش شوریدند و از پیشرفت مزید در خاک هند و هوای گرم آن سرکشیدند و اسکندر را بمراجعت واداشتند و او هم لشکریان خود را سه بخش کرد: بخش او را با کراتیروس و مریضان لشکر از راه بولان و قندهار و سیستان فرستاد. بخش دوم که ۱۲ هزار سپاهی و دو هزار ملاح بود با نیارکس و صد کشتی از راه بحر فرستاده شدند. اما دسته سوم از راه کنار غربی دریای سند به ملتان رسیدند که خود اسکندر با ایشان بود، و مردم اینجا دفاع شدید کردند، حتی در جنگی اسکندر را مجروح ساختند، که همه ایشان در نتیجه قتل عام شدند، و هم در وادی پایان دریای سند در حدود هشتاد هزار مرد بقتل رسیدند، و در جولای ۳۲۵ ق، م بود که اسکندر با همراهان خود به حدود کراچی کنونی (دیبل دوره اسلامی) رسیده و یک اسکندریه بحری را در آنجا اساس نهاد، و ازینجا حرکت کرده از راه گدروزیا (بلوچستان جنوب افغانستان) به پارس رفت. و چون به بابل رسید، شب ۱۳ جون ۳۲۳ ق، م بعمر ۳۲ سالگی بمرض ملاریا از جهان رفت. مدت لشکر کشی های او در خاک آریانه و مقاومت های مردانه مردم

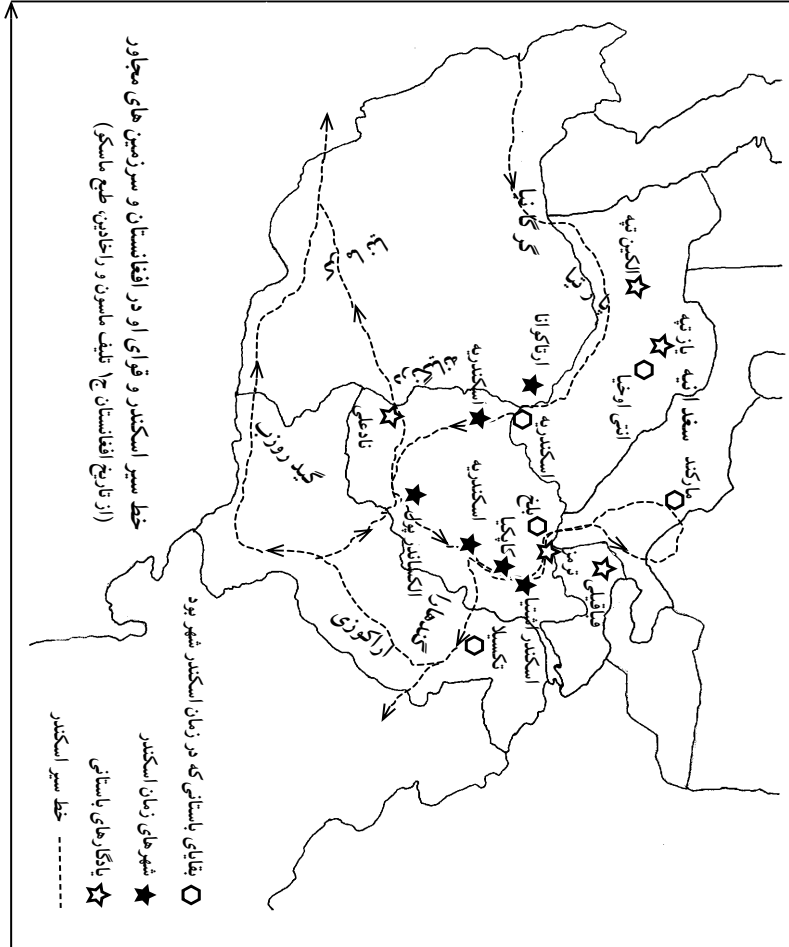
تاریخ مختصر افغانستان

این جا از ۳۳۰ تا ۳۲۶ ق، م مدت چهار سال بود. در قسمت شرق آریانه یعنی غرب اندوس بعد از نیکاتور شخصی بنام فیلیپس والی گشت و چون او در سال ۳۲۴ ق، م بدست عساکر یونانی مقتول شد، بعد از او ایوداموس به همکاری مردم تکسیلا رشته اتحاد خود را از غرب اندوس گسستند و چون اسکندر بمرد پوروس (فور) شاه هند وادی سفلی اندوس را گرفت، و عاقبت در سنه ۳۱۷ ق. م از طرف ایوداموس کشته شد، و خود ایوداموس نیز هند را ترک کرد و با رفتنش بساط سلطه یونانی از هند شرقی چیده شد.



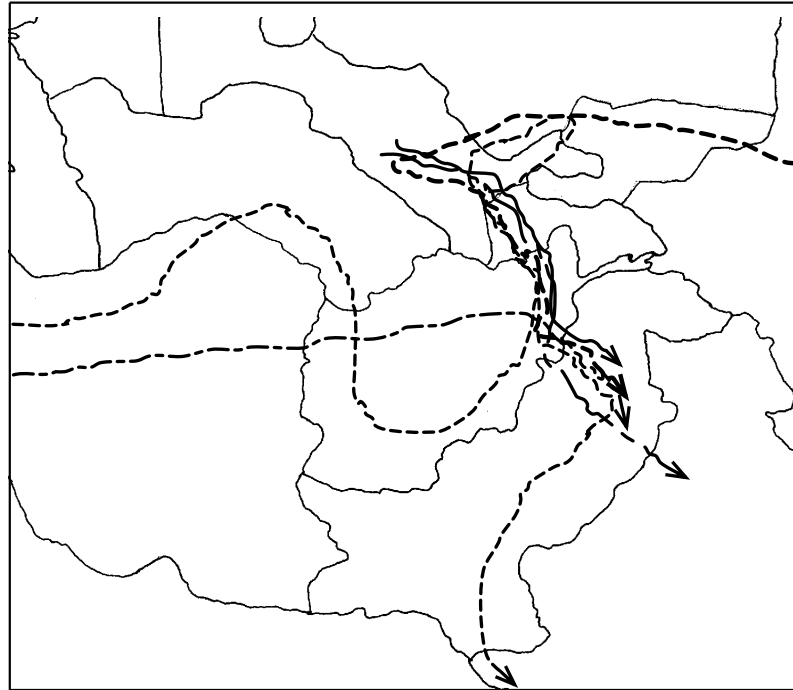
اسکندر مقدونی

تاریخ مختصر افغانستان



تاریخ مختصر افغانستان

خطوط سیر فاتحان از افغانستان



- | | | | |
|-------|--------|-------|-------|
| ----- | چنگیز | — — — | بابر |
| ----- | داریوش | ————— | تیمور |
| ----- | اسکندر | | |

سلطه سیاسی موقت موریا در آریانه و نفوذ بزرگ بودایی

امپراتوری وسیع سکندر با مرگ او از هم پاشید، و افسران بزرگش در طرابلس شام مجلسی تشکیل داده و مملکت او را بین خود تقسیم نمودند، از آن جمله ولایات جنوبی آریانه یعنی اراکوزی (وادی ارغنداب) و گدروزی (مکران) به سیبیر تیاس Sibyrtias سپرده شد و در اریا (وادی هریرود) و در نگهانه (وادی هلمند) ستساندار Stasandar قبرسی حکمران گشت و بکتریانه (باختر) و سغدیانه (سغد) به ستسانور Stasanor قبرسی داده شد و هوخیارسی Oxyartes پدر روخشانه زوجه سکندر بر سر زمین مرکزی آریانه یعنی پاروپامیزاد ولایت کابل حکمران گشت.

اما ولایات شرقی آریانه که حدود آن تا تکسیلا کشیده می شد، در دست شهزادگان هندی و جنرالان یونانی در حالت کشمکش باقی ماندند و چون آمدن لشکر یونانی باین سرزمین و دوام سلطنت بازماندگان ایشان در باختر نفوذ فرهنگ و هنر و فکر و عقاید یونانی را درینجا باقی گذاشته بود، این پدیده‌های فرهنگی یونانی که با بقایای فرهنگی مردم بومی این سرزمین آمیخته بودند، از طرف شرق با حادثه بسیار مهم دیگر بر خوردند و آن ظهور سلطنت بزرگ موریا در هند بود.

اگر چه از نظر سیاسی سلطه موریا در قسمت های شرقی آریانه دوام زیادی نداشت و درینجا سلطنت مستقل یونانو باختری تاسیس شد، ولی در همین عصر کوتاه شاهان موریا و مبلغان دین بودا این دیانت را در شرق آریانه انتشار دادند، که درینجا باز در یک آیدوگلاس فرهنگی و ملتقای ثقافت و عقیده سه عنصر مهم بیکدیگر آمیخت و باب مهمی را در تاریخ فرهنگ این کشور که بنام گریکو بودیک مشهور است کشود. و این دیانت و هنر تا مدت هزار سال دیگر و نفوذ اسلام در افغانستان باقی ماند که عناصر مهم آن چنین بود:

- ۱- عناصر فرهنگی و هنری و عقیدوی باختری یا داخلی خود این سرزمین.
- ۲- صنعت و عقیده و فکر یونانی که با اسکندر در حدود ۳۳۰ ق،م آغاز یافته

بود.

- ۳- هنر و فرهنگ و دین بودایی با آثار هندی خود که با سلطه موریا یکجا آمد.
- موسس سلطنت موریا در هند چندرا گوپتا (سندروکتس یونانی) است که منسوبست به یکی از شهزاده بانوهای خاندان شاهی نندا که میور (طاوس) نامداشت

تاریخ مختصر افغانستان

و او از طبقه گشتریان طایفه راجپوت (شهبازگان) بود که در سال ۳۲۴ ق، م بشاهی رسید، و بعد از ۲۴ سال سلطنت در ۳۰۰ ق. م بمرد، و پسرش بندو ساره Bindusara که از بطن ملکه دوردھرا بود بجایش نشست و پایتخت موریان شهر پتالی پترا (پتنه) هند بود.

چندرا گوپتا سپه سالاری نندارا داشت، و او یکنفر رئیس برهمنان تکسیلا چانه کیه Chanakya مؤلف کتاب ارتهه شاستره (در سیاست و اجتماعیات و اقتصادیات) را که پسان وزیر او شد با خود متفق ساخته و سلطنت مگده و شاه آنرا از بین برد، و سلطنت وسیعی را بین گنکا و سند بنیاد نهاد، که دارای تشکیلات منظم اداری و مدنی بود و بنا برین او را تنها یکنفر سپاهی فاتح شمارند، بلکه سیاست مدار هوشیار و فکوری بود.

چندرا گوپتا حدود کشور خود را در غرب تا کنارهای سند پهنائی داد، و یونانیان جانشین اسکندر در نظر داشتند، تا اراضی مفتوح اسکندر را بدست باز آرند، چون سیلیوکوس ملقب به نیگاتور یعنی فاتح حکمران بابل شد، پارس و پارت را کشوده و در سنه ۳۱۱ ق، م آریا و بکتیریا را هم فتح کرد، و در سنه ۳۰۵ ق، م از راه کابل بطرف شرق رفت، و از رود سند گذشت و در سواحل شرقی آن رودخانه با لشکریان چندرا گوپتا مقابل شد ولی چون حریف را در غایت قوت دید با او صلح نمود، و دختر خود را بزنی او داد، و در مقابل ۵۰۰ فیل ولایات گندهاره، اراکوزیه، گدروزیه، پاروپامیزاد را به چندرا گوپتا باز گذاشت و در باختر نیز دیودوتس را حکمران مقرر کرد.

بعد از صلح چندرا گوپتا و سیلیوکوس روابط هند و باختر وسعت یافت و امتعه تجارتی هند فراوانتر از راه کابل و بلخ به بندرهای بحیره خزر نقل داده شد. و سیلیوکوس یک نفر جنرال بصیر خود میکاستینیس Megasthenes را بحیث سفیر بدبار موریان فرستاد، او کتابی را در شرح احوال هند و سلطنت موریان نوشته بود، که اکنون در دست نیست، ولی سترابو و دیگر مورخان یونان، برخی از مطالب آنرا در کتب خود حفظ کرده اند، و بقول این سفیر چندرا گوپتا شش صد هزار پیاده و سی هزار سوار و نه هزار فیل قوه داشت، و در کمپ شاهی او چهار صد هزار نفر بود. و بدینصورت نیمه خاک آریانه تا دامنه های جنوبی هندوکش باو تعلق گرفت. و این نخستین بار است که نفوذ فرهنگی و سیاسی آریائیان هندی از شرق بخاک غربی اندوس تا کوه هندوکش رسیده است.

تاریخ مختصر افغانستان

چون در سنه ۳۰۰ ق، م چندرا گوپتا در گذشت، پسرش بیندو ساره Bindusara به لقب امیتره گهاته Amitraghata (دشمن کش) بر تخت نشست. و او سیاست دوستانه را با امرای یونانی پیش گرفت و روابط فراوان تجارتی از راه گندهاره و پاروپامیزاد و اراکوزی با قلمرو سیلوکیدها برقرار داشت. و چون سیلیوکوس نیکاتور در ۲۸۰ ق، م به عمر ۷۸ سالگی بمرد و پسر او انتیاکوس سوتر Antiachos-Soter بجایش نشست وی در حدود ۳۰۱ ق، م دی ماکوس را بسفارت بدربار پتنه پیش بیندو ساره ارسال داشت.

روابط فرهنگی سلطنت موریای و یونانیان از همین اوقات بسط و فزونی گرفته بود که این حرکت مبدا تاسیس مدنیت مخلوط هندو یونان گردید. و علاوه برین از راه بحر هم آمد و شدی با هند موجود بود چنانچه پتروکلپس Partokles افسر سیلیوکوس و پسرش از راه بحر هند سفر کرده و معلومات جغرافی خوبی فراهم آورد که بعدها مورد استفاده پلینی و استرابو بود.

شاهان موریای با سیلیوکیدیان یونانی آنقدر رابطه دوستانه داشتند، که مؤلف تاریخ قدیم سیاسی هند گوید: بیندو ساره به انتیاکوس نوشت که برای من یک نفر حکیم و شراب شیرین و انجیر خشکیده خریده و بفرست. انتیاکوس در پاسخش نوشت: من انجیر و شراب را خواهم فرستاد ولی در قانون یونان فروش دانشمندان ممنوع است! این شاه موریایی با علوم و ادب یونان ولعی داشت و در عصرش هندیان اشعار هومر یونان را بزبان خود ترجمه کرده و می خواندند و وراهه میهیرا Varahamihara در کتاب خود بریهت سمهیته Brihat-Samhita معلومات آسمان شناسی یونانی را بنظر قدر می بیند و چون این اوضاع بر مطلع مدنیت گریکو بودیک روشنی می اندازد ما آنرا باختصار آوردیم. و این شاه یونانی دوست هند یعنی بیندو ساره در ۲۷۳ ق، م پس از ۲۷ سال شاهی در گذشت. و پسرش که اشوکا نامداشت بکمک رادها گویتا وزیر خود بر برادران دیگر غالب آمده و بر تخت سلطنت موریای نشست و او بلاشبهت پادشاه بزرگ هند است که بر تمام آن بر عظیم و یک قسمت افغانستان تا مجاری ارغنداب سلطنت کرده است.

اشوکا در آغاز کار مرد جنگی و خونریزی بود که در نبرد کالنگه سواحل خلیج بنگال یک لک نفوس را بکشت و ۱۵۰ هزار را اسیر گرفت، و فجایعی که او درین پیکار خونین بچشم سر دید و تا صد هزار انسان از گرسنگی مردند بر روحیه و

تاریخ مختصر افغانستان

شخصیت او شدیداً اثر کرد، و او را به فلسفه صلح و سلام دین بودا متمایل گردانید، تا که در سنه ۲۶۰ ق، م رسماً دین بودا را پذیرفت و به نشر و تبلیغ آن همت گماشت، و ازین تاریخ ببعد عهد سلطنتش دوره امن و سلام و تعمیرات دینی و بسط امور خیریه و بنای معابد بودایی و راهها و مسافر خانه ها و انتشار دساتیر مذهبی بود. و او در مملکت وسیع خویش بهر جایی که رسیده نصاب نوع پروری و حتی نیاززدن جانوران را بر سنگها بزبانها و رسم الخط های مختلف نقر کرد که تا این عصر هم باقیمانده است و این فرامین سنگی بر اوضاع آن دوره روشنی فراوان می اندازد.

در وادی گندهاره او قسمت شرقی افغانستان که جنوباً تا قندهار میرسد، آثار فروان ستوپه های بودایی موجود است که تا کنون برخی از آن ابنیه تاریخی شناخته شده است، و احصاء تمام آن مشکل باشد. گویند اشوکا در شمال کشور خویش چهار ستوپه بزرگ ساخته که یکی از آن فراز تپه بالا حصار پشاور واقع و تا عصر هیون تسنگ (سال ۹ هـ) هم با همان شکوه خود باقی بود، و بقول او این بنا را از سنگهای زیبا و چوبهای کنده کاری ساخته بودند که بگفته فاهیان مرصع به سیم و زر بود، و موسیو فوشه گوید که این همان شتوپه باشد که بنام ارمغان چشم موسوم بود، و بودائیان عقیده داشتند که بودا درینجا چشم خود را قربانی کرده بود.

همچنین بر تپه کنیز که شرقی چارسده کنونی ستوپه بنا کرده اشوکا واقع بود که تا عصر هیون تسنگ هم بهمین نام شهرت داشت، و او گوید که در عصور متمادی محل تبلیغ قوانین چهار بودا بوده است.

دین بودا و نشر آن در افغانستان

مردم افغانستان با وجود بقایای عقاید کهن ویدی و برهمنی قدیم که در شرق مملکت رواج داشت، آیین زردشت و مزدیسناي اوستایی را هم در شمال و غرب مملکت داشته اند، ولی هنگامیکه در ۲۶۰ ق،م اشوکا به تبلیغ و نشر آیین بودا کمر بست در مدت هزار سال مابعد این عقاید و دین نیز در شرق و شمال کشور رواج تام یافت، و کانون نشو و نماي این دیانت گردید که از نظر حیاتی و فکری و هنری و فرهنگی تأثیرات عمیقی را در زندگانی مردم این سرزمین نمود.

موسس این دین بوده شهزاده یی بود از طبقه کشرتریه و جنگجویان قبیله ساکیا که بنام ساکیا مونی (دانشمند طایفه ساکیا) معروفست، و در ۵۶۳ ق،م در شهر کپی لاواستو نیپال بدنیا آمد و بسن ۲۹ سالگی حیات شهزادگی و خانواده خود را پدرود گفت، و بعد از انزوای ۵-۶ ساله در شبی که روشن بود (بده) یعنی منور و بیدار شده نامیده شد، و به تبلیغ دین خود کوشید و شاهان هند را به آیین خود خواند، و بعد از آنکه اکثر مردم هند را بودایی ساخته بود، بعمر ۸۰ سالگی در سال ۴۸۳ ق،م در کوچی نگره وفات نمود.



بودا در هنر گندهارا

تاریخ مختصر افغانستان

چون دین بودا فلسفه منضبطی نداشت در سال وفاتش در باجاگره محفل مذهبی پیروان بودا تشکیل یافت و سه نفر از حواریون عمده او انانده، یوپالی، کاسیپه سخنان او را فراهم آورده، و از آن مجموعه قوانین بودایی را بنام تری پیتکه Tripitaka (سه سبد گل) تدوین نمودند.

دیانت بودایی با نفوذ سلطه اشوکا از جنوب هندوکش تا قندهار انتشار یافت و جرگه بزرگ سوم ایین بودائی بقیادت اشوکا و ریاست عالم بزرگ "موگالی پوتاتیسا" دایر گشت که دران علاوه بر ترتیب و تدوین دساتیر مذهبی چنین فیصله شد که یک دسته مبلغان بودایی را به ممالک دور دست بفرستند، و نامهای اشخاص و کشورهای را که این مبلغان بدانجا فرستاده شده اند، اشوکا در سال ۱۴ جلوس خود (۲۵۶ق،م) در فرمان سنگی نمبر ۱۳ خود نقر کرده است، و ازان پدید می آید که چند نفر مبلغ بودایی را بنامهای مجهان تیکه، مدھیان تیکه، دهه مراکھیه ته، مهارکھیه به گندهاره و صفحات شرقی آریانه فرستاده اند. و این مبلغان که دوتا Douta نام داشتند در حدود (۲۵۸ق،م) مشغول تبلیغ دین بودایی بوده اند، و همدین اوقات در باختر انتیاکوس پسر سیلیوکوس سلطنت داشت که نام او را در فرامین سنگی اشوکا انتیاکه نوشته اند. آخر ترین حکمران موریای که درین وقت بر وادی کابل حکم میراند سوفگازنس است و او تا اوایل دوره زمامداری ایوتیدیموس شاه باختر هم در سرزمین گندهاره و قسمت غربی وادی کابل نفوذ داشت و چون ایوتیدیموس در باختر پادشاه مستقل شناخته شد، او بطرف جنوب هندوکش لشکر کشید و نفوذ موریای را در کابل خاتمه داد و بعد ازین صفحات جنوب هندوکش هم جزو قلمرو سلطنت مستقل یونانیان باختری گردید.

نفوذ سیاسی موریای در خاک افغانستان نهایت کوتاه بود. اشوکا که در سال ۲۳۲ق،م بعد ازچهل سال سلطنت در تکسیلا بمرد، و در خاندانش پادشاه مقتدری نبود که جانشین او شود و حدود سلطنت وسیع او را نگهدارد، و بنا برین در خاک افغانستان هم سلسله نفوذ ایشان گسیخته شد. ولی دینی که اشوکا با خود آورده بود با آثار فکری و هنری و فرهنگی آن تا مدت یکهزار سال باقی ماند.

گفتیم که بودا در مسایل فلسفی نه پیچیده بود، ولی پیروانش گفتارهای او را بشکل آلهیات در آوردند و بمرور زمان در دو مذهب بزرگ تقسیم شدند.

اول مهاییانه: یعنی مذهب بزرگ (یانه در پنبنتو رفتار و مذهب است) که در شمال

تاریخ مختصر افغانستان

هند و تبت و چین تا ژاپون منتشر شد. و بسبب وسعت مکان و اقوام، تاویل بسیار دران روی داد، و پیروان این مذهب بزرگ به تبلیغ همت گمارند و گویند که هر فرد جزویست از کل که انسان نامیده میشود و باز همین انسان جزویست از کل بزرگ تر، که زیر قانون دهرمه (کیش) و عمل آمده است، پس شخصی که میخواهد از دام شر نجات یابد، از دیگران جدا نشود و سعی باید مجموعی باشد نه انفرادی، و این نوع جهد است که انسان را به مقام بودی ستوه Bodhisattva میرساند و معنی این کلمه حالت دانشمندانه زندگانی است که دیگران را خدمت کند. پس انسان دو مرام دارد یکی تحصیل دانش و دیگر خدمت و مهربانی به غیر از خود.

اما مذهب دوم هنه یانه Hina-Yana (مذهب کوچک) نامیده می شود که تابعان آن در هند جنوبی اند. ایشان بر سعی فردی تکه کنند و کتب ایشان اکثر بزبان پالی است. در حالیکه کتب مذهب بزرگ بزبان سانسکریت نوشته شده و قراریکه زایران چینی بعد از آغاز عصر مسیحی در افغانستان مشاهده کرده اند، در شهرها و معابد بودایی اینجا تبعه هر دو مذهب بودائی بودند.

بودا آیین خود را بر هفت اصل: عقیده پاک، اراده پاک، سخن پاک، رفتار پاک، روزی پاک، کوشش پاک، توجه پاک قرار داد و گفت: هر که برین هفت طریق عمل کرد از قیود منزله گردد و فکر خود را در نقطه مخصوصی که رهایی کامل از زنجیر خواهش هاست تمرکز دهد و آنگاه چهار مقام دیگر را طی میکند:

۱- بحث در طریق دانستن راستی.

۲- تفکر در دانستن حقایق.

۳- تفکر عمیق و سکون.

۴- سکون و توازن کامل که "نروانه" نامیده میشود یعنی فنا.

فوشه محقق معروف فرانسوی در علل نشر دین بودا گوید: مردم شرق آریانا که دائماً زیر پای مهاجمان بیرحم لگد مال می شدند (بعد از دیدن تهاجمات هخامنشی و اسکندر و چندرا گوپتا) این دین را که از خونریزی بیزار بود و طریقه از خود گذشتگی و خوش نیتی را توصیه میکرد مطابق سلیقه خود یافته و مردم زارع یا کاسب انرا با سهولت پذیرفتند.

توسعه دیانت بودا بتوجه آشوکا بدرجه یی بود، که این پادشاه ۸۴۰۰۰ بنای مذهبی یعنی ستوپه (توپ کلمه مقامی افغانی) را ساخته بود، که شکل این ستوپه ها

تاریخ مختصر افغانستان

در کابل و گاپیسا فرق کرده و بلند شده است، یعنی سکوی استوپه بشکل مربع در آمده و بر ارتفاع آن افزوده و بین گنبد و سکوی یک قسمت استوانه یی اضافه شده است و در روی بلندترین نقطه گنبد یک بام شیروانی شکل دیده می شود. ولی استوپه های عصر آشوکا که خصایص هندی داشتند بسرزمین آریانه کمتر سرایت کرده است. از بقایای نوشته شده عصر آشوکا که مجموعه نصایح بودایی است، بعد از کتیبه های تکسیلا دو سنگ نبشته یکی از مانسهره ۱۰ میلی شمال ایت آباد در مدخل وادی پکهلی و دیگر در شهبازگرهی هشت میلی شرق هوتی مردان بر شهره سوابی واقعست که هر دو به رسم الخط خروشتهی و زبان پراکرت است، در حالیکه تمام کتیبه های دیگر اشوکا در هند برسم الخط براهمو است که مبدأ دیگر رسم الخط های مقامی هند قدیم باشد.

کتیبه دیگر همین فرامین اخلاقی آشوکا در گذرگاه درونته بین لغمان و ننکرهار منصوب بود و بزبان آرامی است که بر سنگ مثلث نمایی اکنون در موزه کابل موجود است، و خیلی آسیب دیده و چند سطر آن باقی است مشتمل بر احتراز از قتل حیوانات.

اما کتیبه مهم دیگر همین پادشاه در ۱۳۳۷ ش از زیر خاک برآمده و بر صخره کوه در شهر کهنه قندهار نزدیک چهل زینه بدو زبان و دو رسم الخط یونانی و آرامی کشف شده که قسمت بالایی آن بزبان یونانی ۱۳ و نیم سطر و قسمت پایین آرامی هفت و نیم سطر است و طول تمام کتیبه ۵۵ سانتی و عرضش ۴۵ تا ۵۰ سانتی است، که دران نام اشوکا را مانند برخی از کتیبه های دیگرش پیوداسس نوشته شده اند.

از مطالعه این کتیبه می فهمیم که در سال دهم بودایی شدن اشوکا یعنی ۲۵۰ ق، م نوشته شده باشد، و درینوقت نفوذ موری و دیانت بودایی تا قندهار وسعت داشت، و اکثر مبادی اخلاقی او تطبیق شده بود. در حالیکه در کتیبه های دیگر به تعمیل همین مبادی توصیه مینماید. ترجمه قسمت یونانی کتیبه قندهار چنین است:

”پیوداسس شاه در پایان ده سال مجاهدت، اصول اخلاقی را به انسان آموخت، و از آنوقت مردمان را در سر تا سر روی زمین متدین تر و مسعود تر ساخت و پادشاه از کشتن جانوران احتراز کرد و سایر مردمان و شکاریان و ماهیگران از شکار و ماهی گیری محترز شدند. و با احترام والدین و پیران پرداختند و بعد ازین با چنین رفتار زندگانی بهتری خواهند داشت.“



سنگ نوشته یونانی و آرامی اشوکا در قندهار

ازین کتیبه روشن می آید که در اواسط قرن سوم قبل از میلاد زبان و رسم الخط یونانی و آرامی هر دو در افغانستان رواج داشت، نفوذ ثقافت یونانی آنقدر قوی بود که در کتیبه جای اول را بر رسم الخط و زبان یونانی داده اند، و این مقارن عصریست که دولت مستقل یونان و باختری در باختر ساخته می شد، در حالیکه اثر دین بودا و فرهنگ یونانی تا اسکندریه اراکوزی (قندهار کهنه) رسیده بود، ولی در عین همین اوقات رسم الخط آرامی هم از بقایای هخامنشیان درین سرزمین وجود داشت.

سلطنت مستقل یونان و باختری

اسکندر در زمان حیات خود هنگامیکه باختر را گرفت آرتی بازیوس پارسی را حکمران این سرزمین مقرر داشت وی بعد از مدت کوتاهی درگذشت، و آمین تاس

تاریخ مختصر افغانستان

پسر نیکولاوس جای او را گرفت، بقول آریان بعد از مرگ اسکندر حکمرانی باختر و سغد را ستاسانور قبرسی داشت، و چون سیلیوکوس در هند با چندرا گوپته صلح کرد (۳۰۲ق،م) حکمران باختر هم باو اطاعت نمود، و هنگامیکه سیلیوکوس به بابل برگشت، باختر تا مدت ۵۰ سال در تحت تسلط خاندانش ماند، چنانچه مسکوکات فراوانش در باختر و بخارا کشف شده و هم او مردم بومی باختر را در لشکر خود گرفته بود.

در عصر پادشاه سوم خاندان سیلیوکی که انتیوکوس دوم نامداشت حکمرانان اطراف از مشغولی او به جنگهای مصر استفاده کرده و از اطاعتش برآمدند، و از آن جمله مردمان باختر با یونانیانی که درین سر زمین با آداب و فرهنگ باختری آشنا گردیده بودند همدست شدند و اعلان استقلال دادند. درین وقت در باختر دیودوتوس = تهیودوتوس Diodotos حکمرانی داشت و او در حدود ۲۵۶ق،م بمدد باختریان آزادی خواه اعلان شاهی مستقل را در باختر داد و حدود سلطنت او تا سغد و مرو و سلسله کوه هندوکش میرسید، و چون او باختریان را از تسلط دیگران نجات داده و حکومت آزاد داخلی را تشکیل کرده بود بنا برین لقب "منجی" یافت.

از دیودوتوس سکه یی در دست است که بر یکطرف آن چهره انتیوکوس دوم و بر روی دیگر آن رب النوع زیوس حامی خاندانش با دو بال نقش است و ازین بر می آید که وی پیش از اعلان استقلال باختر، سکه سیمین را بنام انتیوکوس سیلیوکی نشر داده، و بعد از استقلال خود در دارالضرب باختر مسکوک طلایی را بحیث پادشاه زده است. این مسکوک طلایی که در پاریس است بر یک روی خود چهره دیودوتوس و بر روی دیگر شکل برهنه جوپیتر (رب النوع رومی آسمان و صاعقه و رعد و برق) دارد که یک عقاب هم پیش پای او نقش و بر حاشیه سکه بازیلیوز دیودوتوس نوشته شده یعنی شاه دیودوتوس.

از دودمان دیودوتوس اول فقط یک پسر او بنام دیودوتوس دوم بعد از درگذشت پدر در باختر (حدود ۲۵۰ تا ۲۳۰ق،م) حکم رانده که وی با دولت پارت بر خلاف سلطه سیلیوکی های شامی هم آهنگی و روابط خوبی داشت و چون ارساس موسس دولت پارت هم از مردم باختر بود دیوتوتوس دوم با او روابط حسنه و پیمان دوستی داشته است. و در عصر شاهی او وادی هریرود و شهر هرات نیز در قلمرو باختر شامل گردید و به سغدیانان نیز از طرف باختر حکمرانی فرستاده می شد.



دیودوتس دوم

شاهی دودمان دیودوتوس اول دیری دوام نکرد، و یکی از امرای دیودوتوس دوم که ایوتیدیموس Euthydemus نامداشت و حکمران سغدیانہ بود شورش کرد، و پادشاه باختر را کشت و خود وی بحیث پادشاه مستقل باختر شناخته شد (حدود ۲۲۰ ق.م).

در عصر ایوتیدیموس باختری پادشاه یونانی شام انتیوکوس سوم از طرف غرب بر دولت پارت حمله آورد و تیری داد شاه پارتی را مغلوب ساخت و در حدود ۲۰۸ ق.م بسوی باختر روی آورد ازین طرف ایوتیدیموس با ده هزار سوار باختری بر کنار رود اریوس (هریرود) با او در آویخت و چون توان مقاومت نداشت، به باختر پس آمد و در شهر زریاسپ پایتخت باختر تا دو سال در محاصره ماند. (موقع این شهر را بین مرو و اندخود شمرده اند). انتیوکوس سوم درین مدت درنگیانه و اراکوزیه را هم کشود ولی چون زریاسپ را کشوده نتوانست و طرفین خسته شده بودند، هنگامیکه دیمتریوس شهزاده باختر برای مذاکرات صلح نزد او آمد، دختر خود را بدو داد، و بعد از مصالحه از راه کابل و اراکوزیه به سمت غرب و قلمرو سلطنت خود شتافت (۲۰۵ ق.م).



ایوتیدیموس

ایوتیدیموس بعد ازین به توحید اداره مملکت کوشید، و حکمران وادی کابل سوفاگازتوس را مطیع گردانید، و از طرف شمال تا ماورای پامیر و ترکستان چینی و ختن پیش رفت، و در غرب مرو رود و هرات و طوس را کشود، و پسر خود انتی ماکوس را حکمران آن گردانید، و جنوباً تا اراکوزیه و در نگیانه یعنی تمام خاک آریانه در قلمرو شاهی او آمد. و پسر دیگرش دیمتریوس حکمران این ولایت بود که تمام این مملکت وسیع باصطلاح جغرافیون یونانی هزار شهر داشت، و درین عصر روابط فرهنگی و تجارتی دولت یونانیان باختری با هند و چین غربی بر قرار بود، و ایوتیدیموس اولین شاهی است که در عصر او هنرمندان و صنعت کاران باختر و هنر و صنعت اینجا را به هند ارمغان بردند. و بقول راولسن از یک کتیبه خروشتیهی پیداست که هنروران یونانی باختری درین عصر بهند رفته و تاثیر هنری خود را در آثار هنر هند نفوذ داده اند. دوره شاهی ایوتیدیموس باختری را از ۲۲۰ تا ۱۹۰ ق، م شمرده اند که پس از درگذشت او پسرش دیمتریوس Demetrius در ۱۹۰ ق، م بشاهی رسید (عکس ۱۸) و او بعد از فتح تکسیلا در خاک هند تا سواحل گجرات و کاتیاوارو پایتخت موریاپته پیش رفت که این فتوحاتش در نتیجه فعالیت دو جنرال بزرگ او اپولو دوتوس و مناندر صورت گرفت، و مناندر که در اوپیان شمال کابل تولد یافته بود، و اولادش تا حدود ۱۰۰ ق، م در هند شاهی داشته اند.

تاریخ مختصر افغانستان



دیمیتریوس



اگاتو کلیس

تاریخ مختصر افغانستان

دیمتریوس در حدود ۱۷۵ ق، م از فتوحات هند به باختر بازگشت، و پانتالئون Pantaleon پسر سوم خود را به حکمرانی اراکوزی و سیستان گماشت، و دیمتریوس دوم پسر دیگرش حکمران باختر بود. و چون پانتالئون حکمدار اراکوزی در گذشت جای او را برادر چهارمش اگاتوکلیس Agathocles گرفت.

دیمتریوس و جانشینان او سکه های فراوان در سر تا سر قلمرو خود زده اند، و همین پادشاه شهرهای دیمترماس اراکوزی (کلات) و ایوتیدمیا (سیالکوت) و دیمترپاس سند (پتیااله) و ته وفیلیا (در دلتای سند) را بنا نهاده بود، که شهر دوم بنام پدر او و شهر چارم بنام مادرش تسمیه شده است.

چون دیمتریوس در اواخر عمر در هند با نیروی لشکری خویش مشغول ماند، بنا برین شخصی از یونانیان باختر که ایوکراتیدیس Eukratides نامداشت در سال ۱۸۱ ق، م در باختر برخاست و اعلان شاهی داد، و سکه زد، که برآن خود را بازیلوز میکالیوس (پادشاه بزرگ مهاراجه هندی) خواند. و چون دیمتریوس برای بازیابی تاج و تخت خویش کوشید بجای نرسید و در گشت، و ایوکراتیدیس سلسله سوم پادشاهان یونانی را در باختر بنیاد نهاد و تا ۱۸۶ ق، م با مناندر حکمران شرقی آریانه جنگید تا که تمام خاک آریانه را بدست آورد، ولی از طرف غرب مهرداد اول پادشاه پارت ایالات غربی کشور او را گرفت و اختلافی که بین خاندان دیمتریوس و ایوکراتیدیس پدید آمده بود، سلطنت باختر را ضعیف ساخت، و در حوالی ۱۳۵ ق، م مرکز این سلطنت از شمال هندوکش به کاپیسا انتقال یافت. و پسر ایوکراتیدیس هیلوکلیس Heliokles که در حدود ۱۴۷ ق، م به تخت شاهی رسیده بود، آخرین پادشاه یونانی باختر شمرده می شود که بعد از ترک صفحات شمال هندوکش قلمرو شاهی خود را تا نهایت ولایت گندهارا یعنی تکسیلا و جیلم بسط داده بود.



ایوکراتیدیس



هیلوکلیس

بعد از هیلوکلیس ده نفر جانشینان او در کابل و گندهارا و پنجاب حکم رانده اند که از آن جمله انتیال کیداس، آمین تاس، هرمایوس در حوالی ۳۰ ق، م پادشاه آخرین یونانی کابل مشهور تر اند. و علت سقوط شاهنشاهان یونانی باختر ظهور قبایل ساکا

تاریخ مختصر افغانستان

و سیتی است که این شاهی را در نصف اول قرن اول ق، م خاتمه دادند، و بدین ترتیب سلطه ایشان بعد از دو نیم صد سال بپایان رسید، و درین مدت از عصر دیودوتوس تا حدود ۱۰۰ ق، م ۳۶ پادشاه و یک ملکه ازیشان در افغانستان و هند حکم رانده و به بسط فرهنگ و هنر یونانی در آریانه و هند پرداخته اند، که پرستش ارباب انواع و صنعت و افکار و فلسفه و زبان و رسم الخط و دیگر مظاهر فرهنگ یونانی درین مدت در سر تا سر خاک آریانه به عناصر فرهنگ محلی و بودایی مزج یافته و فرهنگ خاص یونان باختری و گریکو بودیک را بوجود آورده است که نفوذ آن تا دوره اسلام دوام داشت.

بقول دانیل شلوم برژه (رئیس باستان شناسی فرانسوی در افغانستان) نفوذ هیلنسم تا قرن هفتم در افغانستان دوام کرد که آنرا از دو ناحیه تعبیر میتوان کرد: اول مربوط به هنر و دیگر مربوط به رسم الخط است که در قرن هفتم قبل از فتح اسلامی هنر این سرزمین هنوز یک شاخه متاخر هنر معروف گریکو بودیک بود. اما راجع برسم الخط باید گفت هنگامیکه زایر مشهور چینی هون تسنگ در سال ۶۳۰ م یعنی هنگام ظهور اسلام در غرب، از باختر عبور میکرد، درینجا الفبائی مرکب از ۲۵ حرف وجود داشت که بدون تردید الفبای یونانی مرکب از ۲۴ حرف بود، و بران یک صوتی را که در دری قدیم وجود داشت (صوت نب) و در زبان یونانی نبود، افزوده بودند (این حرف همان px یعنی مجموعه صوت ش+خ=نبس است).



انتیال کیداس



میناندر

دو کتیبه یونانی و آرامی که در قندهار در سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۶۳ م کشف شده عبارتند از موعظه های اخلاقی اشوکا که بزبانهای هند در سر تا سر هند کنده شده، ولی اهمیت این کتیبه ها درین است که وجود زبان و رسم الخط آرامی را دران سرزمین تا عصر اشوکا (حدود ۲۵۰ م) ثابت می سازد، و طوریکه علمای یونانی شناس اظهار نموده اند، متون یونانی این دو کتیبه قطعات ممتاز ادبی یونانی اند و از نگاه ساختمان زبان همپایه زبان فلاسفه و خطیبان یونانی از قبیل افلاطون و ارسطو شناخته می شوند، و می بینیم که زبان تفکر و تحریر در قندهار قرن سوم ق، م همان زبانست که در آتن یا شهر میلیت معمول بود، و حتی طرح کردن کتیبه ها هم وحدت کلتور یونانی را تایید میکند، و معلوم است که اینجا بقول یک مورخ یونانی مقارن عصر مسیحی شهر یونانی بوده است و علاوه برین بعد از سال ۱۹۶۱ م هیئت باستان شناسی فرانسوی در بقایای شهر یونانی (اکنون مشهور به آی خانم - مه بانو) آثار بسیار مغتنم همین مدنیت یونانی باختری یافته اند. و این شهر در ملتقای دو دریا آمو و کوچچه در نقطه سرحدی افغانستان و اتحاد شوروی افتاده و خرابه زار وسیعی دارد که در زاویه ملتقای دو دریا دو قسمت مشخص دارد، به یکطرف تپه بلندست که از سمت جنوب بر دریای کوچچه حاکم می باشد، و بطرف دیگر این تپه ۲۰ متری مجرای دریا آموست، و بالای آن استحکامات عظیمی قرار دارد، که بالا حصار همین شهر باشد، و حصارى با برج و بارو بشکل قوسی داشت، و در بین شهر جاده مرکزی

تاریخ مختصر افغانستان

به درازی ۱۶۰۰ متر از دروازه شمال به دروازه جنوبی کشیده شده که کوچه های آن هم بنظر می آید.

علایم مدنیت را که درین شهر قدیم یافته اند باید بنام خاص مدنیت "گریکو باختری" یاد کرد که در اثر حمله بادیه نشینان آسیای مرکزی از بین رفته و بقایای آن هم سبک معماری عالی را باخشت پخته و ستونهای سنگی و عمارات بزرگ قصر مرکزی داری صحن مستطیل و آثار رنگ آمیزی سبز و زرد و سرخ و سیاه نشان میدهد و خشتهایی که در آن بکار برده اند، هر ضلع آن به ۴۵ سانتی با ضخامت ۱۲ تا ۱۵ سانتی است و آب این شهر در جویی به قسمت های بالای کوچه ها و حتی بالاحصار می رسد که از فاصله ۲۰ کیلومتری مجرای کوچک جریان می یافت، و این شهر سه حصه داشت که بالا حصار، پایان حصار، و ارگ باشد. در حصص جنوبی غربی، محل سکونت مردم و عمارات ورزشگاه و بازارها بوده و ازین ورزشگاه مجسمه هرمس (رب النوع پهلوانی) بدست آمده که آنرا قرار کتیبه مکشوفه تریاکوس ولد استراستون یونانی به هرمس و هرکول وقف کرده بود.



هرمایوس

نوشته دیگری که مظهر فکر و فلسفه مردم این شهر تواند بود کتیبه صندوق مستطیل قبر یکنفر یونانی کی نه آس است که آنرا کلارک پسر اپی فرادیوس در آی خانم بر آرامگاه او نقر و نصب کرده و مفهوم آن چنین است:

تاریخ مختصر افغانستان

”در طفولیت خوب تربیه بگیر! در جوانی خواهش های خود را اداره کن، در پخته سالی درست کار باش! در پیری ناصح خوب باش و در روزهای بازپسین زندگانی بدان که چگونه بدون افسوس بمیری!“ و این وجیزه گرانها سیر فکر و اخلاق آن مردم را نمایندگی میکند.

ساکه ها و پارتها و پهلواها

در کتیبه های شاهان مخامنشی دیده شد، که قبایل ساکه در ماورای آمو از حدود پامیر بنامهای فراورنده هومه یا ساکه های تیز خود در تحت اداره این شاهان میزیستند، و از راه پارت (خراسان) به سر زمین زرنکه = درنگیانه گذشته و نام خود را به سکستان = سیستان داده بودند. و هم در صفحات شمال هندوکش و باختر میزیستند که این سرزمین به شرق و غرب پراکنده شده و وقایع ایشان جزو تاریخ آریانه بشمار میرود.

موسیو هاکن در کتاب نتیجه حفریات ده ساله فرانسه در افغانستان گوید: ”ساکه های بادیه نشین پیش از مهاجرت عمومی خود در باختر نزد یونانیان آمده و به قسم سرباز نوکر میشدند، و برخی از سرداران ایشان بمقامات بلند ملکی و عسکری رسیده بودند. که از آنجمله هرایوس Heraius به تقلید شاهان آخرین یونان باختری سکه زده، و این سکه او را هاکن در تاشقرغان یافته بود. این قبایل از باختر به وادی هریرود و از آنجا به وادیهای هلمند و ارغنداب سرازیر شده و به تشکیل سلطنت پرداخته اند. که سرحد کشور ایشان شرقاً تا وادی سند و ماوراء بولان هم رسیده، و آنرا کی-پن Ki-Pin گفته اند. و ازین قبایل ساکه که در وادی ارغنداب و سند سفلی بوده اند مردی بنام میوس Mayos در حدود ۷۲ق،م بعنوان (بازیلیوز بازیلیون میکالیوس میوس) یعنی (شاهنشاه بزرگ میوس) سکه زده و حدود کشور خود را تا تکسیلا رسانیده است. چنانچه یک کتیبه او بر قاب مسی در تکسیلا کشف شده که تاریخ (۷۸ق،م) دارد، و معلوم است که نفوذ شاهان یونانی پنجاب شرقی بدست میوس قطع گردیده، و هفت نوع مسکوکاتش بخطوط یونانی و خروشتهی کشف شده است.

بعد از میوس نام دو نفر اخلاف او هم از روی مسکوکات شناخته شده که یکی ازیس Azes (حدود ۵۰ق،م) است و دیگر ازیلیسیس Azilises باشد که معاصر

تاریخ مختصر افغانستان

همدیگر بودند، و بر سکه هر دو عنوانهای شاهنشاه کبیر بخط یونانی ثبت است، سکه هائی هم دیده شده که نام هر دو پادشاه یکی بخط یونانی و دیگری خروشتهی نوشته اند.

هنگامیکه این قبایل کوچی صحرائشین گردنده در صفحات باختر و جنوب مجرای آمو با پکعت = پبنت و پبنتونها آمیختند نام ساکه در این قبایل باقی ماند، چنانچه قبیله پبنتون سهاک در زابل و کابل و ساکزی (سگزی) در وادی هلمند تا کنون حامل این نامند. و قبایل دیگر ایشان در خراسان از وادی هریرود تا سواحل بحیره خزر بنام پارت ساکن شدند. که آن سرزمین بنام ایشان نامیده شد، و چون ایشان از مسکن اصلی خود باختر بوادی هریرود تا سرزمین دامغان (یک قسمت خراسان) رفته بودند، بنا براین بقول ژوستن بنام پارت مشهور شدند و معنی آن به زبان سکائی تبعید شده باشد که از باختر هجرت نموده اند. سر اولف کرو افغان شناس انگلیسی در نامهای ساکهای حکمران گندهاره شباهت فراوان را با پبنتو یافته و می نویسد که این نامهای حکمرانان ساکه به پبنتو نزدیکند: سپاله گه دمه - Spalag Dama (سپاله = سپاه) + (گه علامت تصغیر تجلیل) + (دمه = جلال) که جمعاً سپاهی مجلل باشد.

نام دیگر سپاله هوره Spala-Hura است: (سپاله = سپاه + هوره = اور یا هور) بمعنی سپاهی آتش یا آفتاب یا سپاهی روشنی. همچنین نام چستنه Chastana همین خبنتن پبنتو بمعنی مالک و خداوند است. و اگر ما پارت = پارثو را بقول ژوستن تبعید شده و مهجور بدانیم، شکل کنونی آن در پبنتو پردی Pradia باشد یعنی بیگانه و هجرت کننده.

چنین بنظر می آید که مهاجرت های نخستین قبایل ساکه به سرزمین سیستان بسیار قبل ازین عصرها روی داده، و بقول موسیو فوشه کوروش بزرگ (حدود ۵۴۰ ق، م) در حین فتح سیستان این ساکه ها را بپاس خدمات ایشان "نیکو کردار" نامید (در یونانی ایویرگت Evergetes و همین مردم در حدود ۳۳۰ ق، م همدرین سرزمین ساکن بودند، که اسکندر هم با ایشان نرمی و نوازش کرده بود (رجوع به کتاب تمدن ایرانی).

در حدود ۲۵۰ ق، م ارساس = ارشک = اشک بلخی با برادرش تیرداد (پسران فری یاپت) بطرف غرب رفته و حکمران یونانی پارت فیریکیلیس را کشت و اساس

تاریخ مختصر افغانستان

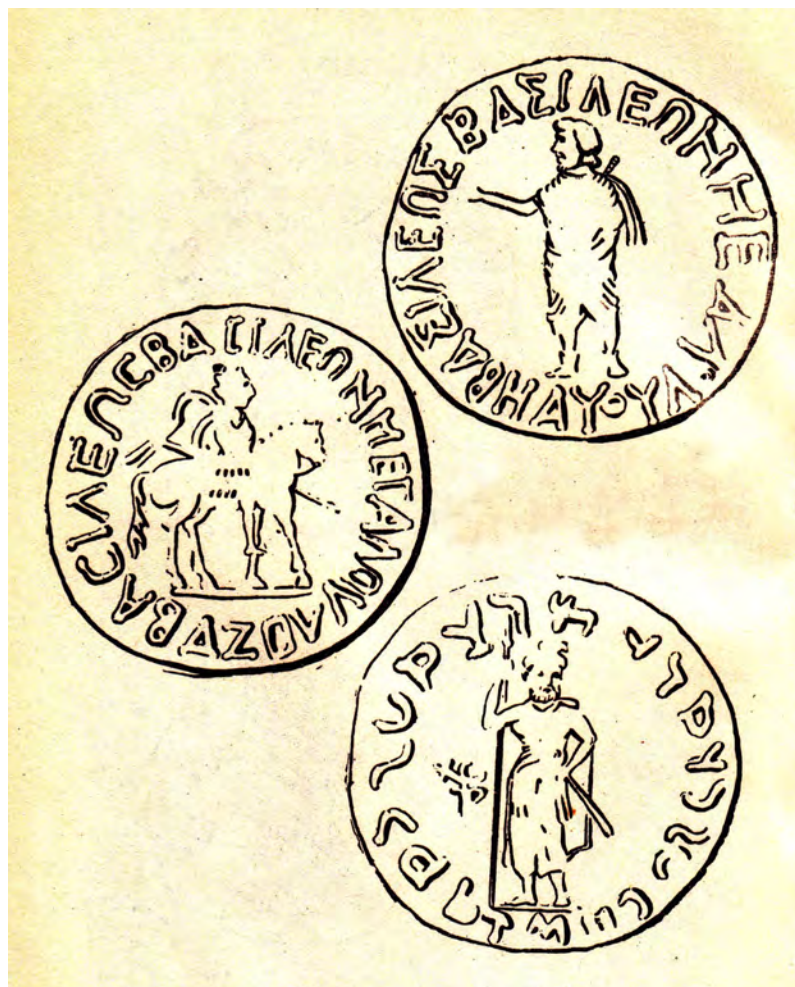
سلطنت اشکانی را گذاشت و به دو زبان یونانی و خروشتهی سکه زد، و خود را بازیلوز بازیلیون (شهنشاه) خواند که خروج وی در حدود ۲۴۹ ق.م و پایتخت او در حوالی دامغان کنونی بود، و سلسله شاهان اشکانی باو منسوب اند و او به قول سترابو بعد از دو سال جنگهای داخلی از دست نیزه دارش زخمی برداشت و بر اثر آن در سال ۲۴۷ ق.م درگذشت، و پسرش تیرداد بعنوان اشک دوم در ۲۴۸ ق.م بر تخت نشست که پادشاهی مدبر و قوی بود. و تا بابل فتح کرد و شرقاً هم تا حدود باختر رسید، ولی با شاه یونانی باختر دیودوتوس دوم در مقابل دولت سلیوکی صلح و اتحاد کرد، وی در سن پیری درگذشت که سلطنتش از ۲۴۸ تا ۲۱۴ ق.م بود.

شاهان معروف دیگر اشکانی ازین قرار اند:

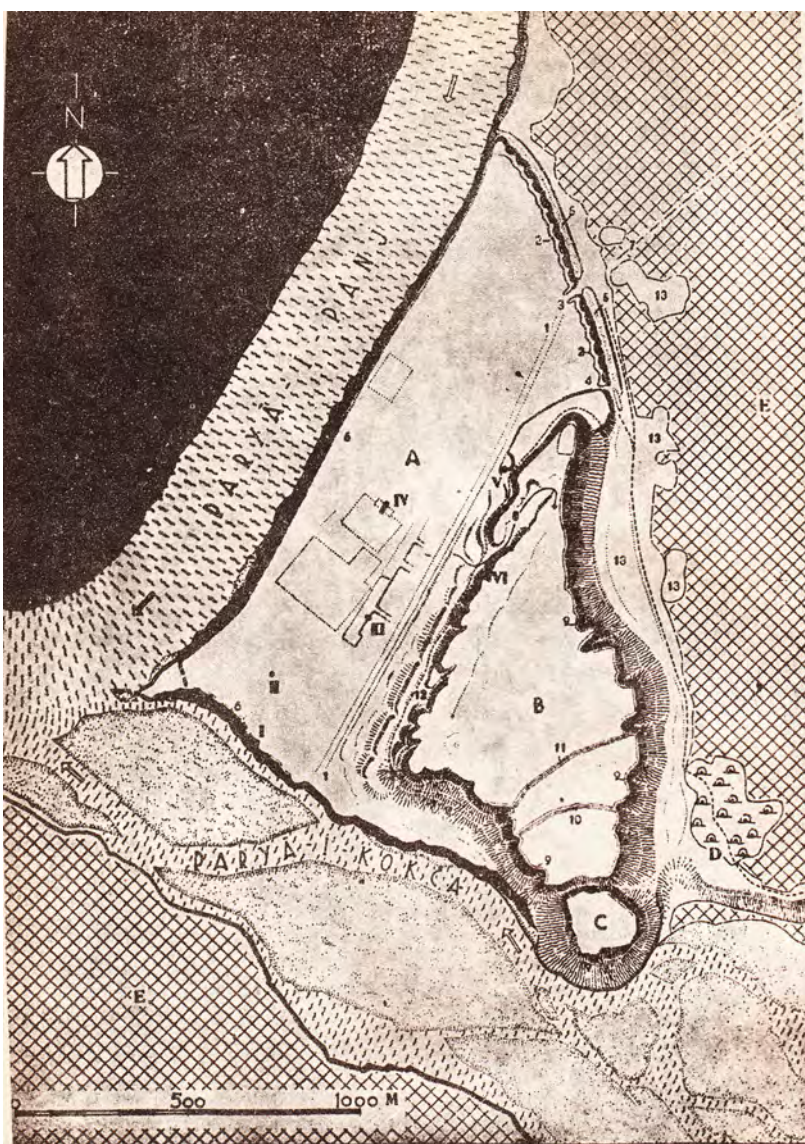
- ۳- ارتبان - اردوان (۲۱۴ تا ۱۹۶ ق.م) پسر تیرداد که در عصر او انتیوکوس سوم بر پارت حمله کرده و به باختر گذشته بود.
- ۴- فری پایت پسر اردوان (۱۹۶ تا ۱۸۱ ق.م).
- ۵- فرهاد اول پسر فری یاپت (۱۸۱-۱۷۴ ق.م) معاصر دیمیتریوس باختری.
- ۶- مهرداد برادر فرهاد اول (۱۷۴-۱۳۶ ق.م) پادشاه بزرگ و عاقل بود که ولایات غربی یونانیان باختری و مرو را گرفت و اراکوزی و کابل و سند را هم تسخیر نمود و سرحد کشور پارت را تا دریای سند رسانید. ولی باوجود این حکومت او مشروط بود، دو مجلس شورا داشت که برای ایشان کار میکرد.
- ۷- فرهاد دوم پسر مهرداد (۱۳۶-۱۲۷ ق.م) او قبایل ساکه را بمدد طلبید تا در جنگ با دولت یونانی انتیوکوس با او معاونت کنند ولی ساکه ها دست بغارت زدند، و فرهاد با ایشان جنگید تا که فرهاد کشته شد و پارتها شکست خوردند.
- ۸- ارتبان (اردوان دوم) (۱۲۷-۱۲۴ ق.م) او عم فرهاد دوم و پسر فری یاپت بود، که بعد از مرگ فرهاد دوم بر تخت پارت نشست. او با مردم تخاری که جزو باختر بودند در آویخت و در جنگی زخمی را ببازو برداشت که ازان بمرد، و پارتیان عقب نشستند، و در همین اوقاتست که ساکها درنگیانه (سیستان) را گرفته و آنرا بنام خود سگستان (=سجستان معرب) خواندند و حتی بعد از تصرف کابل بطرف هند هم گذشته و دولت هند و ساکه یا هندوسیتھین را در آنجا تشکیل داده اند. همچنین یک عده قبایل سپید پوست آریائی صحرا گرد (هون) از طرف شمال هجوم آورده و در حدود (۱۲۷ ق.م) باختر و تخار را گرفته اند، و یونانیان آنجا را بطرف جنوب شرق

تاریخ مختصر افغانستان

بودی کابل و سند عقب رانده اند، و تمام این قبایل بادیه نشین ساکه، تخار، هون از مردم آریائی شمالی اند، که از عرق زرد پوست نبودند، بلکه زبان، قیافت، چهره ایشان تماماً آریایی است که آثار مکشوفه تورفان این مطلب را روشن می سازد.



۱. مؤسس سکایی
۲. ازیس اول
۳. ازیلیسیس



تشریح پلان شهر آی خانم

تاریخ مختصر افغانستان

- A- شهر سفلی.
- B- شهر علیا.
- C- ارگ یا اکروپول.
- D- قریه فعلی آی خانم.
- E- زمهن های مزروعی.
- I- محلی که در شهر سفلی بمنظور دریافت تیکر و سفالی دران گمانه زده شده است.
- II- محلی که در ناحیه مسکون گمانه زده شده است.
- III- محل گمانه در ستاد.
- IV- محل گمانه در پرویله (چهلستون).
- V- محل گمانه در تیاتر.
- 1- جاده مرکزی.
- 2- حصار شمال شرقی شهر سفلی.
- 3- دروازه بزرگ شهر.
- 4- دروازه فرعی شهر.
- 5- خندق.
- 6- بقایای حصار شهر سفلی.
- 7-8- راه قدیم.
- 9- راه گادی رو بین شهر سفلی و علیا.
- 10- حصار شهر علیا.
- 11-12- دیوار.
- 13- کانال قدیم.
- 14- خرابه های بیرون از شهر.

تاریخ مختصر افغانستان

۹- مهرداد دوم پسر ارتیان (۱۲۴-۷۶ ق، م) پادشاه بزرگ بود که در مدت ۴۸ سال سلطنت خود بر ساکه ها و دیگر قبایل سرکش غالب آمد و قسمتی از باختر و سیستان را بگرفت و سرحد سلطنت خود را تا کوه‌های همالیه رسانید.

اما مهرداد بزرگ پایتخت دولت پارت را از خراسان به کنار دجله انتقال داد و با ارمنستان و دولت روم به جنگها مشغول ماند، و بنابراین بعد ازین، وقایع دولت پارت به آریانه تعلق ندارد، و جزو تاریخ ما نیست و از سلسله اشکانیان تا اوایل قرن پنجم میلادی در ایران و ارمنستان و قسمت های مختلف آسیای غربی شاهان زیاد به سلطنت رسیده اند، ولی با سرزمین و مردم کشور ما تعلق نداشته اند، الا اینکه چون اشک چهاردهم (فرهاد چهارم) در سنه ۳۳ ق، م بنای ظلم و تعدی را گذاشت و مردم برو شوریدند، وی بطرف شرق گریخت و نزد ساکه ها آمد که در باختر و سیستان و رنج و غیره ساکن شده بودند، و ازینجا واپس به مملکت خود رفت.

دیگر از شاخهای مخلوط ساکهها و پارتما که در افغانستان جنوبی و هند غربی به تشکیل سلطنت پرداختند پرتها = پهلوا اند، که مرکز پیدایش نخستین اداره و تشکیلات سیاسی ایشان سرزمین سگستان و اراکوزی یعنی وادی هلمند و ارغنداوست، و سلطه ایشان در قرن اول میلادی تا تکسیلا میرسید، و هنگامیکه اپولونیوس Apollonios در سنه ۴۳-۴۴ م به دیدن تکسیلا آمد، در آنجا پادشاه ۲۱ ساله بنام فراوتیس Phraotes (فرهاد) حکم میراند که ازین مردم بود. اما موسس سلسله شاهان مستقل سیستان و اراکوزی پهلوا شخصی است که ونونیس Vonones نامداشت و در مسکوکات بعنوان شهنشاه بزرگ یاد شده و او در حدود ۱۲۰ ق، م به تاسیس سلطنت پرداخته و مسکوکاتش بخط یونانی و خروشتهی است، و چون بر بعضی مسکوکات خویش اسمای خویشاوندان و تابعین اوسپه له هوره Spalahora (برادر) و سپه له گادمه Spalagama پسر برادرش، و همچنین برادر سپه لی ریزا Spalirisa نیز نوشته شده پس توان گفت که این افراد دودمان ساکه پهلوا در عصری نزدیک یکدیگر درین سرزمین بالاشتراک حکم رانده اند، و این خویشوندان و نونیس در نقاط مختلف مملکت در حدود ۱۱۰ ق، م نایب السلطنه او بوده اند.

پادشاه بزرگ دیگر این سلسله گندوفاریس Gandophares یا اندوفیریس است (۱۹-۴۸ م). وی در مسکوکات شهنشاه - نجات دهنده مغلوب نشدنی - متدین معرفی شده و در کتیبه های تخت بایی شمال شرقی پشاور (۱۰۳ م) گودوهره

تاریخ مختصر افغانستان

Guduvhara را عبارت ازین شاه شمرده اند. که از سیستان تا سند و پنجاب اقتدار داشته و برخی از مورخان نام قندهار کنونی را گندوفارو منسوب باو دانسته اند، که درین نام کلمه "فر" تاریخی بمعنی شکوه و جلال دخیل بوده و معنی آن "بدست اورنده جلال" باشد. و اگر ما این نام را به پښتو برگردانیم "گونه فر" معنی جلال اساسی را میدهد. و ما می بینیم که بر مسکوکات شاهان کوشانی آریانه کلمه "فر" را هم نوشته اند.



سپالی ریس



گندوفارس

تاریخ مختصر افغانستان

مؤلف تاریخ سیاسی هند قدیم از روی کتیبه تخت بایی سنه ۴۷م را عصر شاهی گندوفاریس تعیین کرده و گوید که این سنه با روایات مسیحی هم مطابقت دارد، و بموجب آن همین پادشاه دیانت مزدی (زردشتی) داشت، ولی سنت توماس شاگرد حضرت مسیح، و مبلغ دین او در هند بدربارش فرستاده شد و شاه دین مسیح را پذیرفت که در روایات مسیحی بنام گندوفوروس ظبط است. و بنابراین او در برخی مسکوکات بانام خود صفت دیو ورته Deva-Vrata یعنی دین دار را هم نوشته است. در تاریخ سیاسی هند قدیم می نویسد: که با گندوفاریس هم برخی از خویشوندانش در حکمرانی شرکت داشتند، که از انجمله برادر زاده اش ابداکاسیس Abdagases در جنوب افغانستان و جنرالهایش اسپاورومن Hspavarman و سسه (چچ) و حکمرانانش سپیدنه Spendana و ستاواستره Satavastra در تکسیلا باشند.

پس از مرگ گندوفارس مملکت وسیع او بین جانشینانش به حصص کوچک تقسیم شد (حدود ۵۰ م) که از انجمله سنه باریس Sanabares در سیستان و پاکوریس Pakorse و سسه در گندهاره و پنجاب غربی حکم رانده و مسکوکات ایشان برسم الخط یونانی و خروشتهی از تکسیلا بدست آمده است، و یکی از همین شهزادگان پهلوا اورتاگنس هم از روی مسکوکات شناخته شد، که او را همان گودا = گاد برادر گندوفاریس دانسته اند. که در نیمه دوم قرن نخستین میلادی حکمرانی داشت و در کتیبه های خروشتهی چارسده نامش "گادسا" است، که برخی این نامرا اسم قبیله گندوفاریس هم گفته اند و درین صورت نام قبیله گدون پینتونهای دامنه های مهابن را بیاد میدهد، که در شمال سرزمین چچ (همان سسه) واقعست و مؤرخان عرب این نامرا به "صصه" معرب کرده بودند.

کوشانیان

در حدود ۱۶۵ق، م قبایلی که با ساکه ها و سیتی های آریایی هم عرق و هم نژاد بوده از روی قیافت و چهره و بینی های دراز و سایر خصایص ظاهری و لسانی از نژاد آریایی شمال شرقی شمرده میشوند، و چینیان ایشانرا یوچی Yueh-Chi گفته اند از مسکن قدیم خود در چین شرقی برآمده و به وادی سیر دریا شمال آمو رسیدند. ایشان ساکه های ساکن این جا را به طرف شرقی و صفحات آریانه در باختر و جنوب

تاریخ مختصر افغانستان

هندوکش راندند تا حدیکه به سر زمین هند هم بعد از ۱۲۷ق،م عقب نشسته اند و جای ایشان را یوچیان گرفته اند.

در سنه ۱۳۸ق،م چون امپراطور چین وو-تی Wou-Ti (۸۷-۱۴۰ق،م) زحمت قبایل هیوانگ نو بستوه آمد، سفیر را بنام چانگ-کین Tchang-Kien نزد یوچیان فرستاد، تا با او یآوری نماید. ولی ایشان کمک ندادند، و بقول این سفیر در سر زمین های جنوب آمو یعنی باختر و بدخشان مردم تاهیا (تخار) سکونت داشتند. و از نوشته مورخ دیگر چینی سیو-ماتسین Seu-Matsein (حدود ۹۰ق،م) هم بر می آید که یوچیان تا (۱۲۵ق،م) هنوز در وادیهای شمال آمو زندگی میکردند و بجنوب آن سرازیر نشده بودند.

مردم یوچی در حدود (۷۰ق،م) از آمو گذشته و بکمک تخاریان (تاهیا) باختر را گرفتند و بعد ازین بین یوچی و تخار آمیزشی بعمل آمده و یک عرق قوی و ممتازی را بوجود آوردند که قبیله معروف کوشی Kushi کوی شانگ = کوشان یکی از قبایل پنجگانه این مردم بود، و کلمه کوچی (پونده پښتو) اکنون در هر دو زبان پښتو و دری این ریشه را نمایندگی میکند و بموجب تذکار یکی از مورخان چین، رئیس کوشیا مسمی به کیو-تسیو-کیو Kieu-Tsiu-Kiu روسای چهار قبیله دیگر را مطیع ساخته و خودش بعنوان "شاه کوی شانگ" شناخته شد، و از همین وقت است که کلمه کوشان جای یوچی را در تاریخ گرفت، و نخستین پادشاه مشهور این طایفه بگفته نویسندگان چینی همین کیو-تسیو-کیو (=گوجوله کره کد فیزیس Kujula-Kara - Kadphises حدود ۴۰م) است که پرتیا (خراسان) و کابل و گاپیسا را فتح کرده و در حواله غزنه مردم پوتا Pauta را هم مطیع نمود که بقول واله دو پوسن فرانسوی همین مردم پښتون باشند.

این کوشان شاه در مدت دراز سلطنت خویش توانست که بقایای شاهان یونانی و پرتی را مستأصل ساخته و نفوذ خود را در تمام خاک آریانه قایم سازد و شالوده بزرگترین امپراتوری افغانستان را بگذارد، و او بعمر ۸۰ سالگی در حدود ۷۸م بعد از سلطنت ۳۸ ساله از جهان رفته است و تنها مسکوکات مسی او را بانواع مختلف تا کنون یافته اند، که خطوط یونانی و خروشتهی دارد، و در یونانی نام او کوزولا کده فیس است، که القاب او را دیندار و شاهنشاه پسر آسمان نوشته اند.

بعد از درگذشت کوشانشاه بزرگ کد فیزیس اول، پسرش ویمه کد فیزیس دوم

تاریخ مختصر افغانستان

Wema-Kadphises تا حدود ۱۱۰ م حکم راند و بعمر ۸۰ سالگی فوت کرده است. و او نخستین شهنشاه کوشانیست که حدود کشور خود را شرقاً تا مجازی گنگا رسانیده بود ولی چون سفیری را بدربار شاه چین فرستاد و دخترش را بزنی خواست و این تقاضا رد شد، وی در سال ۹۰ م هفتاد هزار سوار را بقیادت نایب خود (سی SI) از راه پامیر بر چین شرقی سوق داد، که از دست جنرال پان-چاو چینی شکست خورد، و به امپراتوری چین Ho-Ti هو تی باج داد. ولی بعد ازین روابط خود را با امپراتوری رومن قایم داشت، و در سال ۹۹ م نمایندگان خود را بدربار "تراجان" امپراتور روما فرستاده بود و روابط تجارتي و فرهنگی با آن کشور داشت، که تقلید هنر سکه سازی رومن در مسکوکات عصر او نمایان است، و بران القاب شاه بزرگ کوشانشاه دیوه پوتره Deva-Putra یعنی (خداوند زاده) دیده می شود که معنی لقب فغ پور (فغفور) است. وفات او را در حدود سال ۱۱۰ م شمرده اند. و بعد از مدت ۲۰ سال خلایی در تاریخ موجود است که درین مدت وجود یک پادشاه تا کنون از آثار و مسکوکات هویدا نشده و برخی مسکوکات سوتر میگاس (منجی کبیر) را درین جا قرار میدهند، ولی اغلب ظن چنین است که این شخص نایب السلطنه ویمه در هند بوده است.

بهر صورت شهنشاهی کوشانیان بزرگ، در حدود ۱۲۵، تا ۱۴۴ م به مردی رسید که کنیشکه Kanishka نامداشت و شاید روابط خویشاوندی را هم با خاندان کدفیزیس داشته باشد ولی او مؤسس خاندان بزرگیست که تا اواسط قرن سوم میلادی در کشور ما سلطنت کرده و سلطه خود را بر هند نیز مبسوط داشته اند.

مرکز شهنشاهی کنیشکه در زمستان پورو شاپوره (پشاور) و در تابستان بگرام کاپیسه بود که شرقاً حدود کشورش تا بنارس هند میرسید و غرباً با پارت اتصال داشت و در شمال هم کاشغر و یارکند و ختن را فتح کرد و از امپراتور چین یرغمل گرفت و دین بودایی را پذیرفت و مانند اشوکا به نشر و تبلیغ آن کمر بست و جرگه چهارم بزرگ دینی بودائیان را مرکب از ۵۰۰ نفر عالم در سرینگر کشمیر برای رفع اختلافاتی که در طبقات روحانی این آیین روی داده بود تشکیل داد، و چون در دین بودایی بدعت ها و فسادها آمده و بر اصالت خود باقی نمانده و در هر سو فرقه های جداگانه آمده بودند، درین جرگه دینی که بشمول علمای گندهاره و دانشمندان دربار کنیشکه بریاست پیشوای هفتم بودایی واسو میتره Vasumitra عالم گندهاری تشکیل

تاریخ مختصر افغانستان

شده بود چنین تصمیم بعمل آمد، که مذهب قدیم هینه یانه Hina-Yana (عراده کوچک = مذهب کوچک) را که بعد از وفات بودا مدت ۵ قرن معمول بود مورد تعدیل و اصلاح قرار دهند. و این مذهب که تقوای ساده و تهذیب نفس را سفارش می نمود، به مذهب جدید مهاییانه Maha-Yana تعدیل یافت که از طرف عالمی بنام ناگار جونه Nagarjuna ترتیب شده بود. در مذهب کبیر بودایی که بعدها در آریانه شرقی هم رواج یافت، بجای دساتیر ساده اخلاقی مذهب کوچک، چنین تلقین می شد، که شخص بایست بمقام بودای آینده روشن شده بودیستوه Bodhisattva ارتقاء نماید. و هم باید بجای نمایش پای یا علایم دیگر بودا مجسمه های تمام و کامل او را مانند ارباب انواع دیگر آریانه که در صنعت یونانو باختری رواج داشت بپرستند و زبان سنسکریت را بجای زبان پالی جنوب هند زبان مذهبی قرار دهند. و بنا برین مذهب کوچک قدیم مذهب جنوبی، و مهاییانه مذهب شمال شمرده میشود. و هنگامیکه کوشانشاه بزرگ دیانت بودایی را پذیرفت بر مسکوکات خود که قبلاً ارباب انواع دیگر آریانه را نقش میکرد، صورت کامل بودا را منقوش نمود. و بچنین صورت طرفداران مذهب بزرگ توانستند خود را از مذهب کوچک جدا ساخته و عقاید خود را در مسایل ماوراء الطبیعه و دساتیر زندگانی در عالم بودائیت انتشار دهند و تفاسیر عقاید جدید خود را ترتیب نمایند.



کوردلاکده یس

تاریخ مختصر افغانستان

دران زمان درباری را که بوجود علمای متبخر مملو باشد مجهزتر از دربار کنیشکه نتوان یافت که دران علاوه بر ناگارجونه موسس مذهب کبیر دانشمدان دیگر هم وجود داشتند مانند اسوه گهوشا Asvaghosha نویسنده حماسیات و درامهای عالی و مؤلف بوده چریته و ساری پوتره پره کره نه، و نویسنده بزرگتر علوم طبی چره که و پارسوا مشاور دینی دربار و سنگه رکشه، و سدره سنه مبلغی که کنیشکه را بدیانت بودایی گرویده ساخت.

در عهد کنیشکه معابد فراوان بودایی و سنگهارامه ها در سر تا سر کشور وسیعش آباد شده که از انجمله بقول هون تسنگ معبد شا-لو-ییا بنا کرده یرغلهای چینی بود، که دران خزینه یی را هم در پای بت بزرگ مهاکاله دفن کرده بودند که اگر این سنگهارامه ویران گردد بدان پول آنرا باز تعمیر نمایند. و آثار این معبد بزرگ بودایی اکنون در (پوزه شترک) دو کیلومتری بگرام پدید و مجسمه های زیبا و ابنیه منقوش ازان بر آمده است.

پرستش گاه دوم بزرگی که کنیشکه در نزدیکی پایتخت زمستانی خود پشاور بنا نهاده آثار آن در جنوب شرق شهر شاهی موجود بود، که بقایای معبد بلند ۱۵۰ فـت باشد، و آنرا برای حفظ کشکول بودا Patra Chitya در کمال عظمت ساخته بود، و در حدود هفت صد راهب بودایی در ابنیه مربوط آن میزیستند، و این کشکول بقول هیون تسنگ بعدها به قندهار نقل داده شده بود (که در سنه ۱۳۰۴ ش به موزیم کابل انتقال یافت) و گویند که این کشکول بودا در قرن ششم میلادی هنگامیکه گندهاره را شاه گیپین (کابل) گرفت بقندهار منتقل گردید.



ویمه کدفیریس

تاریخ مختصر افغانستان

در نزدیکی این معبد درخت صد فـت بلند پپـیل هم وجود داشت که بعقیده مردم آنوقت بودا در سایه آن آرامیده و درینجا تولد کنیشکه شهنشاه پرورنده آیین بودایی را پیشگویی کرده بود. همچنین یک ستوپه بزرگ را همین کنیشکه در جنوب این درخت مقدس ساخت که بقول فاهیان در حدود ۴۷۰ فـت بلندی داشت، و به جواهر گرانبها آراسته شده بود. که اکنون آثار آنرا در ”شاه جی دهیری“ نیم میلی جنوب پشاور در ساحه شش گزی یافته اند. و دکتور سپونر در سنه ۱۹۰۹م از بین خرابه آن جعبه منقش فلزی را کشف کرد، که بران تصویر ایستاده کنیشکه نقش شده، و در بین جعبه، آثار مقدس بودا موجود بود. که از طرف لارد کرزن به بودائیان برما داده شد. و یکی از کتیبه های مهم جعبه مذکور چنین ترجمه شده است. ”خادم اگیسله Agisala نگران کارویهاره کنیشکه در سنگها رامه مهاسینه.“

بهر صورت کنیشکه یکی از کوشانشاهان بزرگ افغانستان است که با خروج او درین سر زمین یک قدرت مرکزی اداره و تخلیق مدنیت و فکر بوجود آمده است. و چون مدت شهنشاهی وی ۲۲ سال دانسته شده، پس درگذشت او را در حدود ۱۵۱م تخمین باید کرد که درین وقت در اراضی ختن و کوهسار بین چین و سغد مرده باشد.



کوشانشاه کنشکای کبیر امپراطور مقتدر کوشانی افغانستان

تاریخ مختصر افغانستان

بعد از مردن کنیشکه کشور او در بین پسرانش تقسیم شد، و واسیشکه Vasishka پسرش که در ماتوره هند نائب السلطنه بود، جانشین او گردید، اگر چه ازو سکه بی بدست نیامده ولی در کتیبه قریب ماتوره که در سال ۲۴ سلطنت کنیشکه نوشته شده، و نیز در دو نوشته دیگر مربوط سال ۲۶-۲۹ جلوس، نام او را نوشته اند، و ازین بر آید که او در حدود ۱۵۴ تا ۱۶۰م در هند حکمرانی داشته است، و پسرش هم بنام کنیشکه موسوم بود، که او را کنیشکه دوم نامیده اند، و در کتیبه آرا نزدیک دریا سند نامش را واضحاً برسم الخط خروشتهی "واجشکه پوتره کنیشکه" یعنی واسیشکه پسر کنیشکه نوشته اند.

همچنین کنیشکه پسر بنام هوویشکه Huvishka داشت که در حدود سنه ۳۳ جلوس کنیشکه، حکمران ولایت شرقی شهنشاهی بود، ولی در حدود ۴۰ جلوس (۱۶۹م) بنام مهاراجه دیوه پوتره (شهنشاه خداوند زاده) نامیده شده و پدیدار است که قبل ازین استقلال تام نداشته، و بعداً سکه زده است، و چنین بنظر می آید که وی در هند و برادر زاده اش کنیشکه دوم در آریانه شاهی داشته اند، ولی در سال ۵۱ سلطنت (حدود ۱۸۰م) نفوذ هوویشکه تا کابل میرسیده، چنانچه در کتیبه خروشتهی که در خوات وردگ بدست آمده، بعنوان مهاراجه (شهنشاه) خوانده شده و از بگرام هم مسکوکات فراوان او کشف گردیده است. و بدینصورت حدود کشور او شرقاً از کشمیر تا ماتوره هند میرسیده است، و هم وی در ماتوره معبد مجلی را بنام خویش ساخته بود، و هم بر مسکوکات او برسم الخط یونانی "شانن شا اوویشکی کوشان" یعنی شاهنشاه هویشکه کوشان نوشته شده، و شهر هوشکه پوره در کشمیر آباد کرده اوست. و سال فوت او را در حدود ۱۸۲م نوشته اند.

شهزاده دیگر این خاندان واسوشکه Vasushka است که در آثار هندی او را واسودیوه Vasu-Diva گفته اند، و او در هند در حدود ۱۸۲م شاهی داشته و نفوذش به آریانه نمیرسیده، و بر سکه او برسم الخط یونانی عنوان "شاناناشا=یا شانن شا = شاهنشاه" موجود است و بعد ازو شاهی را ازین خاندان نشناخته ایم.

دوره شاهنشاهی کوشانیان بزرگ از جلوس کنیشکه در حدود ۱۲۵م آغاز و در حدود ۲۵۰ با واسوشکه ختم میشود، که تخمیناً یک قرن و ربعی باشد. درین دوره مبادی فکری و فرهنگی قدیم ویدی و اوستایی کشور ما، با آثار مدنیت های هخامنشی، یونانی، هندی، بودایی آمیزش یافته، و عناصر تهذیبی ساکها و سیتی

تاریخ مختصر افغانستان

آریائی‌ان تورانی شمالی هم در آن دخیل گشت. و فرهنگ بسیار قوی افغانی را بوجود آورد، که از نظر دین و پرستش، آزادی تام دران مراعات می شد، آتشکده های مزدیسنايي آتش مقدس با ستوپه های بودائی که در آن آثار مقدس و متبرکات بودایی حفظ و پرستیده میشد، و ارباب انواع یونانی و هندی در معابد و بر مسکوکات وجود داشت. و باوجودیکه کنیشکه و پسرانش پروردگان جدی بودایی بوده اند، باز هم معابد کیش های دیگر با پرستندگان آن، در سر تا سر کشور وسیع کوشانی وجود داشتند. مثلاً در معبد مهادژ بغلان که بموجب کتیبه مکشوفه ازان در عهد کنیشکه ساخته شده، و باز در حدود ۱۶۰م یعنی بهار سال ۳۱ جلوس کنیشکه، آنرا ترمیم کرده اند آثار آتش مقدس و معبد زردشتی را یافته اند. و ترمیم کننده آن از خاندان ماریک Marig و نامش نوکونزیکی بود، و بقول محقق فرانسوی مریک این اسم فامیلی با نام دو برادر در کتیبه خروشتهی خوات وردگ هم آمده است در حالیکه در معبد مهادژ بغلان آثار آتش پرستی و در کتیبه خوات علایم کیش بودایی نمایانست و این معبد در سال ۵۱ جلوس کنیشکه (حدود ۱۸۰م) تعمیر شده که در بین هر دو فقط ۲۰ سال فاصله بوده است. دیگر از مظاهر آزادی عقاید دینی درین عصر اینست: در تکسیلا که مرکز تهذیب بودایی بود دیوارهای بنای آتشکده یی موجود است که ۱۵۸ فـت درازی و ۸۵ فـت پهنائی دارد و ستونها و سلیقه معماری آن یونانیست، و معلومست که بعد از بسط مدنیت یونانو باختری تعمیر شده است و علاوه برین آتشکده، معابد بودایی و بتکده برهمنی نیز در انجا بوده که لابد پیروان هر کیش در آن به آزادی، مناسک دینی خود را بعمل می آوردند.

از نظر زبان و رسم الخط نیز فرهنگ کوشانی بدین معنی غنی بود، که رسم الخط یونانی و برهمنی و خروشتهی را در کتیبه های معابد و مسکوکات استعمال میکردند و مطالب را در کتیبه مهادژ بغلان بزبان دری تخاری قدیم نوشته اند، که با پنبنتو هم قرابت تام دارد، ولی در رسم الخط خروشتهی زبان سنسکریت و پراکریت ها را هم استعمال میکردند، و همچنین آثار خط برهمنی هم در افغانستان آنوقت بنظر می آید، و رسم الخطی را که از تغییر الفبای یونانی در عصر کوشانیان بوجود آمده برخی از محققان آنرا خط "یونانو کوشانی" هم گفته اند، که تا عصر سفر هیون تسنگ و قرن ۷ میلادی وجود داشت، و از چپ بر راست نوشته میشد و داری ۲۵ شکل حروف بوده.

تاریخ مختصر افغانستان

A (۱) B (۲) П (۳) Ф (۴) T (۵) Θ (۶)
 X (۷) Δ (۸) P (۹) Z (۱۰) C (۱۱) P (۱۲)
 X (۱۳) K (۱۴) Γ (۱۵) ΓΓ (۱۶) T (۱۷)
 M (۱۸) П (۱۹) W (۲۰) O (۲۱) Y (۲۲)
 E (۲۳) K (۲۴) A (۲۵) ضمه (۲۶) O
 كسره ا (۲۷) فاصله O (۲۸)

الفبای دری تخاری تا جایکه از کتیبه های کوشانی بدست آمده

در اسنادیکه از حفريات معبد کوشانی و کنیشهکه (حدود ۱۳۰ م) از سرخ کوتل بغلان بدست آمده چنین بنظر می آید که کوشانیان در تخلیق افکار و فرهنگ و صنعت این سرزمین که آنرا بعداً از دوره گریکو بودیک یک دوره خاص "فرهنگ افغانی" توان گفت کارنامه های نمایانی انجام داده اند، و از آن جمله تخلیق آیین مخصوص شاه پرستی است که با عناصر بقایای افکار بودائی و زردشتی (وجود آتش مقدس) مجسمه ها و بتان شاهان را هم در معابد خود قرار داده اند و ما بقایا این آئین را در اوایل دوره اسلامی در مزگت درب بامیان غزنه مشاهده میکنیم که شاه آخرین دودمان لویک، مجسمه لویک جد بزرگ خود را از ترس مسلمانان بت شکن، در تابوت سیمین گذاشته و دران مزگت که قبلاً معبد خاص شاه پرستی بود، زیر زمین دفن کرده و این مطلب در تاریخ غزنه نقل شده بود.

موسیو فوشه فرانسوی گوید: که صنعت کوشانی را از ابتکارهای این دوره توان گفت زیرا نوعیت ستوپه های این دوره بسهولت از ابنیه زمان اشوکا متمایز است، و ستوپه های اشوکا به بالای فلات ایران نیامده ولی ستوپه های کنیشهکه و جانشینانش به آسانی به جلگه هند راه یافته است و حتی در حومه جنوب شرقی پایتخت جدید پوروشا پوره (پشاور) امپراتور کوشان بزرگترین بتخانه را بنا نموده است. دکتور هرمان کویتز المانی که استاد تحقیقات در باره هند است راجع به هنر دوره

تاریخ مختصر افغانستان

کوشانی گوید: "هنر یونانی شروع به تغییر فرم هنرهای هندی نموده و بصورت آرت مدرسه گندهارا درآمد ولی این هنر را باید کمتر توسعه شیوه یونانی و بودایی توان گفت بلکه یک توسعه شیوه شرق ایران (آریانه) است که بموازات آن در تحت حکمفرمایی قبایل ساکه های جنوب شرقی و کوشانیان بسط یافته است، و حتی تا قرن ۳-۴م طوری که در معابد هروان کشمیر دیده میشود، یک هنر کاملاً خالص پایدار مانده و هجوم این مردم دولتهای یونان و بلخ و هند را منقرض ساخته است، و هنری را آفریده اند که مربوط به شمال شرقی فلات ایرانست و مأخوذ از هنر ایران غربی و هخامنشی نیست."

بدین صورت مدنیت دوره کوشانی افغانستان یک تمدن خاص و فرهنگ پیداوار این سرزمین است که از نظر هنر بنا سازی و هیكل تراشی و مجسمه سازی و زبان و ضرب سکه و استعمال البسه خصوصیت تام افغانی دارد، مثلاً بر مسکوکات این شاهان باوجود استعمال زبان و رسم الخط یونانی یا السنه و رسم الخط هندی و خروشتهی، کلمات زبان تخاری دری که مادر همین زبان کنونی باشد از قبیل شا (شاه) و شاناناشا (شهنشاه) و فر (عظمت) دیده میشود که این کلمات زبان دری قدیمست و بهترین مظهر این مدنیت و هنر کوشانی بقایای مندر (معبد) مهادژ نوشاد بغلان است که آثار آن در سرخ کوتل از زیر زمین بر آمده و بزرگترین پرستش گاه آتش مقدس زردشتی بود، و از آن نوشته ها و مجسمه ها و مسکوکات و آثار ابنیه قدیم و آتشگاه کشف شده است.

درین معبد قدیم سه نسخه از یک مضمون سنگ نبشته بدست آمده، که نسخه اصل و متقن آن در خرابه های بالایی معبد از زیر خاک کشیده شد و عبارت از تخته سنگی است با سطح هموار که ضلع چپ آن ۱۲۷ سانتی متر و ضلع راست ۱۱۰ و ضلع بالا ۱۳۲ و ضلع تحتانی ۱۲۵ سانتی متر است و بران ۲۵ سطر داری ۹۴۷ حرف یونانی شکسته و ۱۶۰ کلمه نوشته شده است.

در طبقه پایین معبد بقایای چاه بزرگی را یافته اند، که دیوارهای آن سنگ کاری منظمی داشت و در بین این سنگهای دیوار، پارچه های سنگها مسطح را یافتند، که هر یکی به همان رسم الخط یونانی شکسته نوشته هایی داشت، و چون این سنگهای متعدد را پهلوی هم قرار دادند معلوم شد که همان مضمون سنگ سابق الذکر باختلاف جزوی املائی برخی کلمات، برین سنگها هم منقور بود، که ازین پارچه های سنگی ۲۱

تاریخ مختصر افغانستان

پارچه بطول و عرض مختلف نسخه دوم کتیبه را تشکیل میدهد، و ۲۷ سطر دارد، که از نظر زیبایی خط و املا بدرجه دوم قرار میگیرد.



سنگ نوشته کوشانی سرخ کوتل بغلان

اما نسخه سوم عبارت از ۳۲ قطعه سنگ و ۲۷ سطر است که رسم الخط آن بسیار بی تناسب و نازیباست و در املاي برخی از کلمات هم با نسختهين اختلافی دارد. و اینکه چرا این پارچه‌های سنگ نبشته (۵۳ عدد) را در سنگ کاری چاه بکار برده اند؟ جواب این سوال روشن نیست، و اصل هر سه نسخه در موزه کابل موجود است.

از مضمون کتیبه پدیدار است که بانی اصلی بگ لنگ (بغلان) کنیشکه بود (حدود ۱۳۰م) و این بگ شا (شاه بزرگ) نامور و بهرور، مالیز (مهادژ) و مندر (معبد) بغلان را ساخته بود، که آنرا نوشاد هم میگفتند، ولی بعد از درگذشت کنیشکه (در حدود ۱۵۱م) آب این معبد خشک شد، و بنا برین پرستندگان آتش مقدس

تاریخ مختصر افغانستان

ازینجا رفتند و معبد را پدرود گفتند، تا که در ماه نیشان بهار سال ۳۱ عهد کنیشکه (حدود ۱۶۰م) هنگامیکه شاه بغپور لویک بوسر بن شیزوگرگ اروانباد (مرحوم) در تحت شهنشاهی کوشانی درین سرزمین حکم میراند، یکی از رجال این عهد نوکونزوک که بفرمان خداوند و ایومن نوبخت (شاه و وزیرش) منصب کنارنگی خاندان ماریک را داشت، و از طرف لویک بوسر مذکور فریستار آب (مامور آب رسانی) بود، به بگ لنگ آمد، و بغرض عمران مجدد این نوشاد و منمدر، چاهی کند، و آنرا به خشت سنگی پی ریزی کرد، و یک صحن وسیع را نیز به آن الحاق نمود. تا بعد از پیدایش آب، معبد نوشاد باز مسکون و معمور گردید، و پرستندگان آتش در آن فراهم آمدند. در پایان کتیبه چندین نفر که درین تعمیر مجدد مندر سهم داشتند امضا کرده اند که نامهای ایشان چنین است.

بورزومهر، کوزکاشکی پور، نوکونزیک کنارنگ ماریک، ایمن نوبخت مهره من، بورزو مهر پورا مهره من.

زبانی که به رسم الخط یونانی درین سنگ نبشته مهم تاریخی بکار برده شده، بلاشک شکل قدیم همین دری کنونی است که از روی استعمال الفاظ و گرامر مشترک با پینتو نهایت قرابت دارد، مثلاً: آب، فریستار آب (مامور آبیاری)، شا (شاه)، بگ لنگ (بغلان)، بگ شاه (شاه بزرگ)، مالیز (مهادژ)، انند (در پینتو بمعنی بهره ور)، ساد (چاه)، ناموبرگ (نامور)، کرد (بکسرۀ کاف از مصدر کردن بمعنی تعمیر)، فروگرد (تمام کرد)، تادی (در پینتو عجلت)، ستاد (به سکون اول ایستاد)، ایر (بمعنی آتشگاه که در پینتوی وزیری هم تا کنون ایر بمعنی آتش است = اور)، فری (فرا) خودی (خدای)، بگ پوهر (غغفور)، الو (اروا در پینتو و دری)، ایوگ اودوهیرس (یو دیرش پینتو ۳۱)، نیشان (حمل)، ما (ماه)، مال (مهال پینتو بمعنی وقت)، کند (ماضی مطلق از کندن)، نوشال (نوشاد)، فرومان (بسکون اول = فرمان).

علمای حفریات هیئت فرانسوی گویند: که این معبد عظیم باشکوه در ازمنۀ بعدی مورد آتش سوزی بسیار مدتش واقع و منهدم گردیده است، چنانچه در شبستان مرکزی و دهلیزها و برندۀ عمارت، طبقات ضخیم خاکستر موجود بوده و شواهد آتش سوزی هم در هر دو آتشکده اصلی و فرعی نوشاد مشهود است، و باید این آتش سوزی قصدی و عمدی در عصر فتوحات شاپور اول ساسانی در حوالی ۲۴۰م روی داده باشد.

تاریخ مختصر افغانستان

از مطالعه و تحلیل کتیبه مذکور باین نتیجه میرسیم که زبان دری در قرن اول و دوم میلادی با همان شکل قدیم در تخارستان و دربار کوشانی زبان نوشته و دفتر بود. در حالیکه در همین اوقات در ایران غربی و شمالی بزبان پهلوی گب میزدند، و زبان درباری و دینی بود، پس ازین تقارن لسانین، در یک زمان و دو دربار شرق و غرب می فهمیم، که زبان دری از زبان پهلوی نزاده و از طرف غرب به شرق سرایت نکرده، بلکه زبان بومی مردم افغانستان و هم‌ریشه و نزدیک با پینتو بوده است. چون مراحل پیدایش یک زبان بصورت آنی و ارتجالی نیست پس باید گفت که زبان قدیم دری در تخارستان قبل از مهاجرت ساکه ها و کوشانیان هم موجود بود، ولی با تسلط یونانیان زبان یونانی بران تقدم جسته و زبان سکه و دفتر و دربار اخلاف اسکندر بود، و هنگامیکه قبایل آریائی نژاد شمالی از دریای آمو گذشته و در تخارستان و باختر ساکن گشتند، و پسانتر بر تمام آریانه استیلا نمودند، پس زبان دری زبان نوشته و دربار گشته باشد، که همین کتیبه موقعیت رسمی و شهرت آنرا ثابت می سازد.

بقایای کوشانیان و ظهور هپتالیان

اخلاف کنیشکه تا حدود ۲۲۵م حکم راندند و آیین بودایی هم درین دو قرن در نهایت رواج و انتشار بود. ولی روحیه منفی و فنایی این آیین با روش عسکری کوشانیان و نیرویی که بر قدرت لشکر و فتوح اتکاء داشت سازگار نیامد و علت شکست کوشانیان در مقابل قوای ساسانی گردید. بنا برین مردم ازین دین برگشتند و واپس به آیین برهمنی گرویدند. و حتی بقول اگنی پورانه مفکران هند و پذیرفتن کیش بودایی را برای کوشانیان موجب زوال سلطنت دانسته بودند.

در سنه ۲۲۶م اردشیر بابکان نواسه ساسان سلطنت بسیار قوی را در پارس بنیاد نهاد، و بعد از درگذشت او در سنه ۲۴۰م، پسرش شاپور جانشین گردید، و چنین بنظر می آید که حدود سلطنت ساسانی تا پشاور رسیده و این شهر اردیشر در حدود ۲۳۰م فتح کرده باشد.

در کتیبه شاپور که بین ۲۶۰-۲۷۳م در نقش رستم پارس کنده شده است، شهر پسکی باوره (پشاور) نهایت مرز شرقی شاهنشاهی ساسانی و کلمه ابگان Abgan

تاریخ مختصر افغانستان

ذکر شده که جز همین افغان کنونی چیز دیگری نخواهد بود. چون کتیبه واسودیوه از سنه ۲۲۶م هم بدست آمده، و این نام دلالت بر برهمنی او میکند پس معلومست که بقایای کوشانیان پس بدین برهمنی برگشته بودند، و در همین اوقات نفوذ ساسانی تا پشاور رسیده بود، که به تعبیر ایشان در انوقت سرزمین تحت نفوذ ساسانی افغانستان را "کوشان شهر" گفته اند. و این سلطه ساسانی در حدود ۳۶۵م تا هنگامی دوام داشت که هونان سپید از تخارستان فتوحات خود را به جنوب هندوکش تا زابل و وادی سند و کشمیر توسیع داده اند.

اما شهزادگانی که به بقایای نسل کوشانی منسوبند، بعد از عصر واسودیوه (۱۴۵-۱۷۶م) در کوهساران و وادیهای دور دست آریانه حکمرانی داشتند، که برخی تا اوایل دوره اسلامی نیز موجودیت خود را درین سرزمین حفظ کرده اند، و یکی ازیشان دختر خود را به هرمزد دوم ساسانی (۳۰۱-۳۰۹م) بزنی داده بود. و مطابق منابع هندی دیوه پوتره شاه شاهانو شاهی کوشانی تحایف نفیسی را به سمودره گوپتای هندی فرستاده بود (حدود ۳۲۵م). یکی ازین شهزادگان بقایای کوشانی بنام کیداره Kidara در اواسط قرن چهارم میلادی برگندهاره تا کشمیر حکم میراند که به همین نام چند نفر دیگر هم شناخته شده اند. و بنا بر منابع چینی پایتخت ایشان هم پشاور بود که به نام چینی کی-تو-لو خوانده می شدند. و با قبایل ژوان ژوان جنگ داشتند، و از باخت بر آمده در کابل و گندهاره سلطنتی را تشکیل داده اند، و صنعت شیشه سازی در عصر ایشان بوسیله سوداگر آریانه در چین ترقی کرده بود. از مسکوکات کیداره چنین معلوم می شود که در آغاز تحت اثر ساسانی بوده و پسانتر مستقل شده اند و پادشاه دوم این سلسله را بنام فیرو خوانده اند. وی پسر کیداره است، که در تحت اقتدار ساسانی سکه میزد، و مسکوکات او به خط برهمی و پهلوی هر دو موجود است، و ازین بر می آید، که نفوذ مدنیت ساسانی هم درین اوقات پهن شده بود و خط پهلوی عصر ساسانی رواج داشت.

مارکوات محقق المانی به حواله یک صاحب منصب رومن گوید: که شاپور دوم ساسانی بین ۳۵۰ و ۳۵۸م با خیونیان و کوشانیان که در کابل و زابل و تخار و باخت بودند، جنگها و آویزشها داشت. و سردار بزرگ این قبایل گرومیاتش Grumbates بود، که شاپور در ۳۵۸م با او صلح کرد، و این قبایل باشاپور در جنگ با رومن ها کمک میکردند، و چنین تخمین میتوان کرد که در حدود ۳۵۶م کابل در تصرف شاپور

تاریخ مختصر افغانستان

آمده بود، زیرا در همین سال "سلوک" قاضی القضاة کابل در تخت جمشید کتیبه یی را نوشته و در آن دعا میکند که شاپور بسلامتی بکابل برگردد.

و ازین بر می آید که درین سال شاپور ساسانی با کیداریان در ولایت گندهاره می جنگید، که قبل از ۳۵۶م این سرزمین را گرفته بودند، و کیداره در گندهاره سکه زده است، که در سال ۲۳۹ عهد کنیشکه مقارن حدود ۳۶۷م باشد.

نفوذ کیدارن تا تالقان وادی مرورود رسیده بود، که درینجا با شاه ساسانی یزدگرد دوم پسر بهرام (۴۳۹-۴۵۷م) جنگ کردند و او را عقب راندند، و این پادشاه تا ایام آخر عمر خویش درین پیکار گرفتار ماند. و پس از او پسرش پیروز (۴۵۹-۴۸۴م) کوشید تا کیداریان را مطیع گرداند، ولی ایشان مقاومت کردند. درین وقت شاهی به کنگخاس Kungkhas پسر کیداره رسیده بود، که شاه ساسانی ازدواج خواهر خود را با صلح باو پیشنهاد کرد ولی موفق نشد. و کنگخاس هم به گندهاره مراجعت کرد، و پایتخت کیداریان در اوایل کاپیسا بود، که بعداً بسبب فشار قبایل دیگر به پشاور منتقل گشت، و مسکوکات سیمین و مسی ایشان بدست آمده است، که بر تاج کیداره ماه نو دیده می شود، و ریش ندارد، گوشواره در گوشهای اوست. و به رسم الخط برهمنی بران "کیداره کوشان شاه" نوشته است و طرف دیگر سکه آتشکده با دو محافظ شمشیر بدست دارد.

شاه دیگر کیداری که در پشاور بر تخت شاهی نشست (حدود ۳۷۵م) همان پیرو است که در سکه و تصویر نیم تنه و فیه علامه شاهی با دو شاخ کج برآست و چپ دیده میشود، بروتهای خورد دارد و بموی ریش او مروارید اویزانست، گوشواره و گلوبند و سرشانه هم پوشیده، و برسم الخط برهمی (پیرو شا) بران نوشته اند. و بر پشت سکه آتشکده با دو محافظ شمشیر دار منقوش است. و از تمام مسکوکات مکشوف کیداریان بر می آید، که ایشان بودایی نبودند، بلکه کیش آتش پرستی داشته اند. و هم از کلمات (پیرو شا) پیداست که زبان ایشان همان دری قدیم کتیبه مکشوفه از معبد بغلان بود.

بعد از پیرو پادشاه دیگر کیداری ورهنان Varahran (بهرام) هم حکم رانده که مسکوکات او عیناً با سلفش شباهت دارد و احتمال قوی میرود که شیران بامیان و شاران غرستان که تا عصر اسلامی در قلب افغانستان حکم رانده اند از بقایا همین خاندان کیداری باشند، آنجا که ناصر خسرو قبادیانی هم در عصر غزنویان گفت:

تاریخ مختصر افغانستان

استاده بد به بامیان شیری بنشسته بعز در بشین شاری



۱. کیداره موسس دودمان کیداری
۲. ورهران کیداری
۳. شیر بامیان

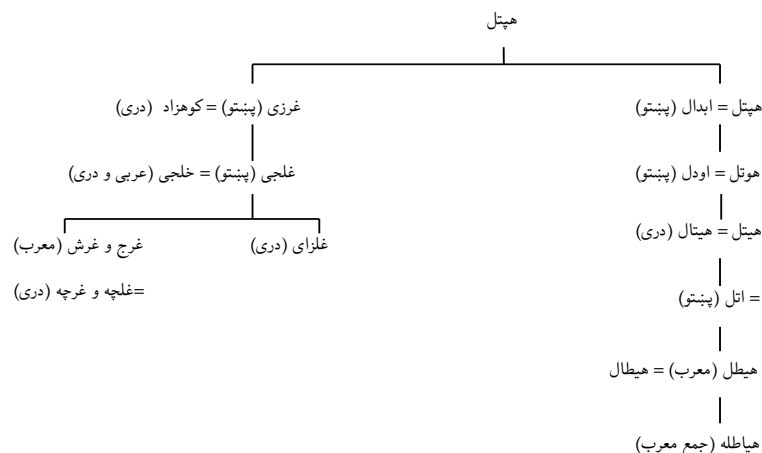
هپتالیان

در آغاز قرن پنجم میلادی بقایای کوشانیان و کیداریان بین دو امپراتوری بزرگ گوپتاهاى هندی در شرق، و شاهنشاهی ساسانی پارس در غرب نیروی خود را باختند، ولی برای حفظ آزادی و موقعیت ملی خود در کوهساران، بین این دو نیروی بزرگ موجودیت خود را نگهداری میکردند.

در حدود ۴۲۵م قبایل سپید رنگ آریایی نژادیکه چینیان یی-نی-لی-دو و یونانیان و رومیان افتهالیت Ephthalites با خیونیت Chionites و پارسیان خیون یا هون Hion یا Hun و در زبان پهلوی و عربی و دری هیتال یا هیطل یا هیفتال یا هیاطله و منابع هندی سنسکریت شوته هونه (هونان سپید) یاد کرده اند، از اراضی آسیای مرکزی و دریا آمو بطرف وادیهای شمال هندوکش تخار و باختر گذشتند، که چینیان ایشانرا از هونان هیونگ-نو بکلی جدا دانند، و نیز پروکوپيوس مورخ بیزانسی که معاصر هپتالیانست و در سنه ۵۶۲م مرده، ایشانرا بدین سبب از وحشیان زرد پوست جدا داند، که رنگ ایشان سپید و هم مهذب تر بوده اند و حتی بقول مورخان چینی زبان ایشان هم مغولی یا ترکی نبود و شاید مخلوطی از لهجهای ترکی و آریانه باشد که نام خان = هون را درین اختلاط گرفته باشند و اصلاً همان یو-چی اند. این مردم هپتالی در سنه ۳۶۰م از شمال بجنوب حرکت کرده بودند، و چون کیداریان کوشانی خطر حمله ایشانرا دانستند، از ساسانیان کمک خواستند، ولی مقاومت کرده نتوانستند و چنانچه گفته شد، به وادیهای گندهاره پس نشستند. اما هپتالیان که نام ایشان در یفتل بدخشان تا کنون باقیست تا ۴۲۵م باختر را کاملاً بدست آوردند، و ازینجا بطرف غرب دولت ساسانی را به خطر انداختند، و بسوی جنوب شرق وادیهای کابل و گندهاره و زابل را گرفتند، و دولت مقتدر هپتالی افغانستان را تشکیل دادند.

هپتالیان هم مانند کوشانیان و کیداریان و ساکیان با مردم بومی آریایی نژاد و پښتونهای این سرزمین در آمیختند، و چون خود هم آریاییان سپید نژاد آریایی زبان و دارای فرهنگ آریایی بودند، در افغانستان نژاد قوی و مقتدری را بوجود آوردند. که بینی های کشیده و چهرهای شاهان ایشان عیناً به جوانان قبایل غلجی و ابدالی افغانی می ماند، و نام قبیله ابدالی و غلجی افغانی هم ازین ریشه بنظر می آید چنین:

تاریخ مختصر افغانستان



یفتلیان در سر تا سر خاک افغانستان از مرو تا کشمیر گسترش یافتند، و ما می بینیم که این نام بشکل اودال Odal تا اوایل قرن ۱۹ هم در قبایل کافر سیاه پوش (نورستان کنونی) باقی بود، و این مردم تا زمانی که بر دین قدیم خود بوده و مسلمان نشده بودند، تمام مردم وادیهای پایین آن کوهساران یعنی مردم مسلمان افغانستان را اودال می‌گفتند، و این مقصد را میسن انگلیسی که در عصر امیر دوست محمد خان در کابل بود، از مردم کافر سیاه پوش شنیده بود، که در یادداشت های سیاحت خود نوشته است.

نخستین تصادم قوای هپتالی در سنه ۴۲۷ م با بهرام گور پادشاه ساسانی پارس روی داد، و خاقان هپتالی بقوت دو صد و پنجاه هزار لشکر خود در وادی مرغاب و مرو رود با او جنگید، که درین جنگ شکست خورد و کشته گردید، و تاج مرصع و زرین او را بهرام گور په آتشکدهٔ آذربایجان اهداء کرد، و نرسی برادر خود را بر سر زمین غربی آریانه نائب السلطنه ساخت.

در سنه ۴۳۸ م یزدگرد دوم پسر بهرام گور بر تخت ساسانی نشست او بارها با هپتالیانی که در سرزمین چول شمال گرگان و طالقان میزیستند درآویخت، ولی در آخر شکست خورد و در سنه ۴۵۷ م، در گذشت و بعد از او چون فیروز اول (۴۵۷-۴۸۴ م) بشاهی رسید، قیادت هیاطله به پادشاهی رسیده بود، که اخشونوار (خشنواز) یا اخشوان نامداشت، و این کلمه اخیر در متون سعدی بمعنی پادشاه است، دولت

تاریخ مختصر افغانستان

هپتالی (یفتلی) و ساسانی در شمال خراسان بهم آویختند که در نتیجه پیروز شکست خورد و سرزمین طالقان را بدیشان گذاشت و با اخشوان معاهده کرد، که ازین خط سرحدی خراسان و دولت پارس تجاوز نکند و خراج گزافی را تا دو سال به هپتالیان بپردازد، و پسر خود کواذ (قباد) را هم به یرغمل دهد.

ولی پیروز برخلاف این تعهد بعد از مدتی بر هپتالیان لشکر کشید و درین حرکت سپهبد بهرام با او موافق نبود. سپاهیان پارس در صحاری شمال خراسان تباہ شدند، و خود پیروز نیز کشته شد (۴۸۴م) و دخترش بدست اخشوان افتاد، که او را بزنی گرفت. و سلطه هپتالیان بر مرو رود تا هرات گسترش یافت و دولت ساسانی باج گذار ایشان گردید.

بدینصورت اخشوان توانست وحدت خاک آریانه را از مجرای هریرود تا وادی کابل و هلمند تحکیم بخشد، و دولتی قوی را بوجود آورد، که ساسانیان پارس خراج گذار او باشند.

در عصریکه شاهی هپتالیان در سر تا سر آریانه استقرار یافت، قبایل ایشان در زابل تمرکز یافتند، و در کتیبه شاهان زابلی هپتالی خود را جابوله Jabula یا جیووله Jauvla یعنی زابلی گفته اند.

بعد از کشته شدن پیروز، برادش والش (بلاش) پادشاه شد، ولی بعد از چهار سال بسعی زرمهر وزیر از تخت شاهی خلع و کور گردید، و در سنه ۴۸۸م کواذ (قباد) پسر پیروز که در دوره شهزادگی نزد هپتالیان یرغمل بود، و با ایشان روابط دوستانه داشت بر تخت ساسانیان نشست و دولت ایران خراج گذار دولت هپتالی بود، چنانچه مسکوکات طلایی از ولاش و کواذ و خسرو اول کشف شده، که برسم الخط کوشانی هپتالی خطوطی بران موجود است، و بقول مارکوارت در (ایران شهر ۶۲) این مسکوکات را مخصوصاً برای ادای خراج به هپتالیان ضرب میکرده اند.

روابط هپتالیان با کواذ دوستانه بود، و حتی دختریکه از صلب اخشوان هپتالی و بطن دختر پیروز بوجود آمده بود، بزنی کواذ در آمد، و چون سلطنت کواذ از طرف عناصر مخالف به خطر افتاد و او را بسبب قبول آیین مزدکی خلع کردند و برادرش زمیاسپ را بشاهی برداشتند، کواذ بدولت هپتالی افغانستان پناه آورد، و بمدد عساکر هپتالی در سنه ۴۹۹م واپس بتخت پارس رسید.

تاریخ مختصر افغانستان

اخشوان هپتالی بزرگ در حدود نیم قرن سلطنت خویش بعد از ۶۶۰م که شامل (۴۰) ایالت بود و از مرزهای پارس تا ختن و چین و هند پهنائی داشت، در غرب سلطنت قوی ساسانیان را مطیع و در شرق گوپتاهای هند را فرو کوفته بود، و شاهان ساسانی بلاش، کواذ وغیره زیر دست و باج گذار او بوده اند.

پس از اخشوان پادشاه مشهور هپتالی توره منه Turamana نامداشت (توره در پینتو شمشیر + من ادات فاعلیت بمعنی شمشیری) که توجه خود را بفتح هند مبذول داشت و دولت گوپتای هندی را به تزلزل انداخت، و پایتخت هندی خود را در سکه Sakala (سیالکوت کنونی پنجاب) قرار داد.

در هند دو کتیبه ازین توره من هپتالی (زاولی) اسم برده که یکی در سکه و دیگری در کوراست که نام او را "مها راجه توره منه ساه جاوله" یعنی "شهنشاه توره من شاه زاولی" نوشته اند. و ازین کتیبه درک می شود که در حدود ۵۰۰م در سال اول سلطنت توره من سلطه او در هند بسط یافته بود.

وفات توره من در حدود ۵۰۲م تخمین میشود که بعد از میهره کوله Mihirakula پسرش بر تخت شهنشاهی هپتالی زابلی نشست، و در کتیبه گوالیار هند در سال ۱۵ سلطنت او (حدود ۵۱۷م) نامش مذکور است، و او فتوح خود را تا وسط هند رسانیده، و نامش پشتوی خالص است: میر (آفتاب) + کول (خاندان) یعنی از خاندان آفتاب و مهرزاد، که در یک تذکره دری خطی بدخشان نام او به ترجمه دری مهرپور است و او شهزادگان محلی هند و بقایای خاندان گوپتا را باج گذار خود نمود و کشمیر را فتح کرد، وی همان شاهیست که در کتاب کاسماس Cosmos (حدود ۵۴۷م) بنام گولاس Golloss ذکرش آمده که عساکر او با دو هزار فیل جنگی بر هند تاخته و بلخ و بامیان و بادغیس مراکز نظامی او بود.

سلطنت میهره کوله تا حدود ۵۴۲م با جنگها و خون ریزیهای هولناک دوام داشت، و در آثار بودائیان هندی و چینی و راهب بیزانتی که هند شمالی را درین عصر دیده، ازین دهشت و خون ریزیهای او ذکر رفته است تا جایی که شهزادگان هندی مانند بهانه گوپتا امیر محلی بنگال با گوپه راجه و دیگر امرا متفق گردیده و در سنه ۵۱۰م در جنگی شدید میهره کوله را شکست داده و به کشمیر عقب نشانده اند، و پس ازین در حدود ۵۲۸م واسودهارمن راجه هند مرکزی به اتفاق راجگان دیگر قوای

تاریخ مختصر افغانستان

هپتالی را از هند کشیده اند تا که در سنه ۵۴۲ م میهیره کوله مرده و داستانهای او در کشمیر تا مدت‌های مابعد باقی بود.

در موزه پشاور سه کتیبه هپتالی موجود است که در توجی وزیرستان بدست آمده و بران برسم الخط یونانی و منگولی نوشته‌هایی موجود است که تا کنون خوانده نشده، و کتیبه نمبر ۴۱ موزه پشاور علاوه بر خط یونانی و منگولی کلمات الله و محمد بخط کوفی هم دارد. و نیز دو کتیبه هپتالی در دره شالی روزگان شمالی قندهار بر خرسنگهایی دیده می‌شود، که بر یکی ازان بخط یونانی کلمات "بگوش شاه زاول مهرزی" یعنی "بزرگ شاه زوال مهرزی" نوشته شده است. و این شاه را هم همین میهیره کوله = مهرزی = مهرپور باید شمرد. که کلمات کتیبه ریشه‌های دری و پښتو دارد.

بعد از درگذشت میهیره کوله دولت هپتالی ناتوان گردید، و در عصر خسرو انوشروان (۵۳۱-۵۷۹ م) قوای ساسانی از غرب و نیروهای قبایل ترکی از شمال بر هپتالیان تاخته و در جنگی که این قوای متحد در سغد با هپتالیان کردند، در سنه ۵۶۸ م ایشان را مضمحل ساختند، که فرودسی هم در شاهنامه خویش شکست هپتال را شرح میدهد، و مراد همین هپتالیان اند، و درین وقت بود که دولت هپتالی رسماً سقوط نمود و در افغانستان امارت‌های محلی مرکب از عناصر کوشانی، هپتالی و خاندانهای ترکی تا عصر اسلامی باقی ماندند.

آثار زبان و فرهنگ هپتالیان در السنه افغانی پښتو-دری و غیره باقی مانده، که ازان جمله لقب "خان" تا کنون هم جزو نام هر افغان بود، و هر فرد افغان در هند بدین نام شهرت دارد، و تورخان و مهرگل هم نامهای بسیار مروج افغانیست. همچنین لغات اولس (ملت) و جرگه (مجلس شورا) و یرغل (ایلغار) در پښتو و دری و نامهای سهاک (=ساکه) و خلجی (=غلجی) و ابدالی (=هپتالی) و کشانی (=کوشانی) و میرویس (=مهر و یسه = مهره کوله = از خاندان آفتاب) و غیره در افغانستان از همان عصر ساکه‌ها و کوشانیان و هپتالیان باقیست.

چنین بنظر می‌آید که هپتالیان پیرو آیین بودایی نبودند، و در فتوحات خود بسا معابد بودایی را ویران کرده اند، و پیروان این آیین را کشته اند، و هنگامیکه هیون تسنگ در سنه ۹ هـ به افغانستان آمد، در ولایت گندهاره بسا مردم و شهزادگانی را دید که به ترمیم معابد خود مشغول بودند. و این تخریبات معابد بودائی قبل از روی داده

تاریخ مختصر افغانستان

بود، زیرا در سنه ۵۲۰ م چون سانگ-یون زایر چینی به ماوراء النهر رسید، در انجا دید که شاه هپتالی زیر غزندی نمدی خود روی تخت طلا نشسته و هدایای چهل کشور مطیع خود را می پذیرفت، و در جنوب هندوکش مهره کوله دشمن مخرب دین بودا بود.

بر مسکوکات هپتالیان که از هده، کابل، غوربند و دیگر جایها کشف شده، اشکال شاهان مشابه قیافت افغانان کوچی غلجی با بینی های کشیده و تاجها و حمایل و گوشوارهای گوهرین و خطوط یونانی، پهلوی، سنسکریت، منگولی بنظر می آید، که بر یک روی سکه شکل آتشکده با دو محافظ نیزه دار هم موجود است و این خود میرساند که ایشان احترامی به آتشکده و روشنی داشته اند. و چون در همین اوقات آثار معابد سوریا (آفتاب) هم در کوتل خیر خانه کشف شده و نیز معبد بزرگ زور (سور) و زون دران سوی هلمند در زمین داور تا عصر فتوح اسلامی هم وجود داشت، پس میتوان گفت که هپتالیان مبدأ نور و روشنی را چه در آتش و چه در آفتاب می پرستیده اند، و بودائیت را از بین می برده اند.

افغانستان مقارن ظهور اسلام

در نیمه اول قرن هفتم میلادی که آفتاب اسلام از افق بطحا طلوع میکرد، مملکت افغانستان در تحت نفوذ حکمداران محلی و ادیان شرقی و غربی افتاده بود. سمت غربی کشور که عبارت از سیستان و هرات و توابع آن باشد در تحت نفوذ سیاسی و ادبی و دینی دوره ساسانیان بود، که آیین زردستی و زبان پهلوی داشتند. ولی در کوهسار مرکزی و زابلستان و وادی دریا کابل بنام گندهارا و وادی ارغنداب و ترنک تا سلسله جبال هندوکش و در شمال آن و کرانه های سند دودمانها حکمرانان داخلی که از بقایای کوشانیان و یفتلیان و دیگر مردم این سرزمین بودند، و دیانت های بودایی و برهمنی داشتند حکم میراندند که ثقافت و دین و آیین ایشان بکلی صبغه محلی را گرفته بود، و چنین بنظر می آید که از اوایل قرون میلادی آزادی عقیده و پرستش درین سرزمین حکمفرما بوده، و معابد کیش های متعدد بهر طرف کاین بودند و در پنج قرن اول میلادی صنعت و مدنیت کریکو بودیک و ادیان و تمدن مخلوط در محل تقاطع خود یعنی سرزمین بین تکسیلا و مجاری هلمند و شمالاً تا بلخ

تاریخ مختصر افغانستان

و تخارستان موجود بوده و مردم افغانستان در پدید آوردن این مدنیت مخلوط دستی داشته اند. و تا قرن هفتم و حلول دین اسلام دیانت های بودائی، زردشتی، مهر پرستی، شیوایی، نسطوری مسیحی و پرستش برخی از ارباب انواع و معبودان محلی درین سرزمین رواج داشت.

از رسم الخط های مروج این زمان خروشتهی، پهلوی، سره دانگری سنسکریت، یونانی، منگولی است که آثار هر یک از زیر زمین بر آمده است.

از زبانهای این عصر دری (تخاری)، پښتو، پهلوی، پراکریت است که از روی مطالعه آثار و روایات تاریخی سراغ آنها را در افغانستان یافته می‌توانیم.

هیون تسنگ جهانگرد و زایر بودایی چینی که در سنه ۹ هـ به افغانستان وارد گردید، اوضاع اجتماعی و سیاسی و فکری مردم سرزمین های شرقی و شمالی کشور را به تفصیل مینویسد، و گوید: که پیروان دو مذهب کبیر و ضغیر بودایی درین سرزمین فراوان بودند. و در اکثر بلاد معابد این دو مذهب وجود داشت، که در آن هزاران نفر زاهدان و تارکان بودایی پرستش میکردند، و در هر سرزمین حکمرانی وجود داشت، که روی همرفته اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فکری بسبب تشتت و عدم مرکزیت و تسلط ملوک طوایف خوب نبود، و اوهام و خرافات در اوضاع دینی خلط یافته بود.

هیون تسنگ از معابد بودایی پشاور، هده، لغمان، کاپیسا، بامیان، غزنه، بلخ و دیگر بلاد شمالی هندوکش به تفصیل نام می برد، در حالیکه در سنه ۲۴ هـ حین بازگشت از هند در ۲۳ میلی جنوب کاپیسا در کوه ارونا معبد روح آسمانی (سونا) را دیده و گوید این معبد به سوناگیر زابلستان انتقال یافته بود. و این همان پرستشگاه جبل زور (زون) زمین داور است، که بقول البلاذری در سنه ۳۰ هـ از طرف فاتح اسلامی عبدالرحمن بن سمره تسخیر و بت طلایی آن با چشمان یاقوتی شکستاده شده بود.

پرستش گاه دیگر مشهور این دوره شاه بهار کابل است، که هیون تسنگ از چندین معبد شاهی شمال کابل ذکرها دارد، و یک معبد بزرگ شاهی کابلستان غالباً در حدود شیبور کنونی هندوکش واقع بود (شیبور هم مخفف شابهار است) که یعقوبی مورخ عرب آنرا در سلسله غوربند و سرخ بد بامیان (سارخود) ذکر کرده و گوید که در سنه ۱۷۶ بدست فضل بن یحیی برمکی مفتوح و بت آن سوختانده شد.

تاریخ مختصر افغانستان

از منابع مهم معلومات این دوره نوشته های زایران بودایی چینی است که برای زیارت معابد بودایی می آمدند، و از انجمله شی فاهیان در سنه ۳۹۹ م و سونگ یین در ۵۱۷-۵۱۸ م و هیون تسنگ (۶۲۹ تا ۶۴۵ م) و انک هیون-تسو-سفیر در ۶۶۰ م و هیون تچاو در ۶۶۴ م و وانگ هیون در ۷۵۱ م سرزمین افغانستان را دیده اند، و معلومات خوبی را فراهم آورده نوشته اند.

هیون تسنگ که اوضاع شهرهای افغانستان را در نیمه اول قرن نخستین هجری با دقت و بصیرت نوشته، در هر ولایت شاهی را از ملوک طوایف و طبقه کشتریان لشکری یاد آوری مینماید، و طوریکه بعد ازین مورخان و جغرافیا نویسان عرب هم گویند، در هر سرزمین حکمرانی بنام جداگانه وجود داشت، که از آن جمله است:

سجستان شاه، مرو شاه، قفص شاه، مکران شاه، کابلان شاه، قیقان شاه، داوران شاه، قشمیران شاه، نخشبان شاه، کنار نشاپور، ماهویه مرو، راذویه سرخس، بهمنه ابیورد، ابراز نسا، براز بنده غرجستان، گیلان مرو رود، فیروز زانلستان، ترمز شاه، شیر بامیان، فیروز سغد، اخشید فرغانه، ریوشار، گوزگان خداه، ختلان شاه یا شیر ختلان، بخارا خداه، طرخان سمرقند، رتبیل سیستان و رخج و داور برازان هرات و پوشنگ و بادغیس، کوشان شاه ماوراء النهر، شار غرجستان، نیزک بادغیس و تخار، یبغو تخار، جهان پلهوان سور و غور، لویک غزنه و گردیز که فردوسی از دودمان مهرا کابلی و سام و زال زابلی داستانهای لطیف دارد.

لویکان غزنه دودمان قدیم بودند، که نام یکی از اجداد ایشان در سنگ نبشته بغلان لویک بوسر آمده، و در حدود ۱۶۰، فریستار آب (وزیر آبرسانی) کوشانیان بود و بقایای این خاندان تا عصر یعقوب لیث و سلطان مسعود در گردیز و دربار غزنه موجود بودند.^۱

دودمان مشهور دیگر رتبیلان زابلیست، که با کابلشاهان خویشی داشته و بر زابل از غزنه تا سیستان حکم میراندند، و بقول بیهقی شهرستان رتبیل در کوهک کنار ارغنداب بود، و از روی ذکر مورخان عرب نه نفر ازین خاندان شناخته شده اند. این خاندان از آغاز ورود لشکریان اسلامی باافغانستان با اعراب مقاومت و نبردها کردند، تا که در حدود ۲۵۸ هـ بدست یعقوب لیث صفاری از بین رفتند.

۱. برای تفصیل رجوع شود به افغانستان بعد از اسلام ۳۱۱۱ و رساله لویکان غزنه طبع کال

تاریخ مختصر افغانستان

دودمان مقتدر و نامور دیگر کابل شاهانند، که در قرن اول اسلامی و فتوح عرب از کابل تا پنجاب حکم میراندند، و بقول البیرونی از سلالهٔ برهتگین اند، که در عصر شاهی لکتورمان پادشاه آخرین این دودمان کلر وزیرش تاج و تخت بگرفت، و سامند و کملو و بهیم و حیپال و اندپال و تروجنپال از سلالهٔ او شاهان برهمنی اند. علاوه بر روایت البیرونی، نامهای برخی از کابل شاهان بوسیلهٔ مسکوکاتیکه از ایشان بدست آمده معلومست مانند خودویه که، سپاله پتی، پدمه، و نکه دیوا. مولف تاریخ سیستان در حدود ۳۶ هـ از دو نفر کابلشاه دیگر هم نام می برد، که کابلشاه عظمی بعد از شکست کابلشاه کوچک در مقابل عبدالرحمن ابن سمره مقاومت میکرد و ۲۸ هزار لشکر مجهز و فیلداری داشت. الیعقوبی مورخ عربی کابلشاهی را بنام خنچل نام می برد، که معاصر المهدی بن منصور عباسی در حدود ۱۶۴ هـ بود.

این کابلشاهان بعد از تخلیه کابل و فتوح اسلامی به پشاور، ویهند، تکسیلا و پنجاب پس نشستند، و سلطان محمود ایشانرا از ویهند کنار دریای سند پس راند، و در حدود ۲۹۰ هـ پادشاه کشمیر گوپاله ورمین هم اراضی سوات و مردان شمال پشاور را از ایشان گرفت، و بقایای ایشان تا ۴۹۰ هـ در کشمیر بنام شاهی پوتره (شهزاده) می زیستند.^۲

در همین دوره خاندانی از امرای محلی افغانی بنام نیکی ملکا = نیکی شاهان هم از روی مسکوکاتی که از غزنه بدست آمده شناخته شده اند، که از بقایای امرای محلی یفتلی و کوشانی باشند.

در شمال هندوکش هم شاهانی بنام تگینان وجود داشتند، که نیزک و شاد و جبغویه از تخارستان تا بادغیس حکم میراندند و مورخان عرب مقاومت شدید نیزک را در مقابل قتیبه فاتح عربی در سنه ۹۱ هـ به تفصیل می آورند.

شیران بامیان نیز خاندان حکمران همین عصر اند، که در اوقات سفر هیون تسنگ پس از ۹ هـ و بعد از آن در سنه ۱۶۴ هـ هم حکمرانی داشتند، و نخستین شیر بامیان در عهد منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ) مسلمان شده بود، که پسرش حسن در حدود ۱۷۶ هـ زندگی داشت.

۲. راجه ترنگینی ۸-۳۳۳۰ برای تفصیل رجوع شود به افغانستان بعد از اسلام ۱-۷۱ بعد

تاریخ مختصر افغانستان

در غور نیز دودمان سوریان از مردم بومی آن سرزمین حکم میراندند که ماهوی سوری در حدود ۳۵هـ معاصر حضرت علی بود و شنسپ بن خرنک در حدود ۳۶هـ و امیر پولاد حدود ۱۳۰هـ و جهان پهلوان امیر کرور بن امیر پولاد (۱۳۹ تا ۱۵۴هـ) و امیر ناصر بن امیر کرور (حدود ۱۶۰هـ) و امیر بنجی بن نهاران (حدود ۱۷۰هـ) و امیر سوری بن محمد (حدود ۲۳۵هـ) از قدماء این خاندان شناخته شده اند^۳ و دودمان شاهان غور هم بهمین سلاله نسبت دارند.

باین طور مردم افغانستان در حین ظهور اسلام در تحت حکمرانی شاهان متعدد با تفرقه و تشقت در بین ادیان، افکار، فرهنگهای مخلوط میزیستند. اگر چه زندگانی دینی ایشان خرافت آلود و فرسوده بود، ولی با هویت ملی و آزادی و فرهنگ خویش علاقمندی داشتند.

مبادی تاریخی فرهنگ افغانی در عصر قبل از اسلام و بعد از آن

این عنوان از نظر تاریخ تحلیلی لطیف و شرحی دلچسپ دارد باین معنی که ما تمام حرکات فکری و مدنی را که در طول تاریخ در خاک افغانستان بوجود آمده "فرهنگ افغانی" گوئیم و این فرهنگ از قدیمترین عهد تاریخ افغانستان یعنی دوره ویدی در حدود ۱۴۰۰ق،م آغاز یافته و بعد از آن در دوره اوستا یعنی در حدود ۱۲۰۰ق،م دوام میکند. و در همین دوره است که مردم آریائی در بلخ از حیات بدوی و کوچی گری به شهر نشینی و مدنیت میرسند و زره تشتره (زردشت) در همین سرزمین به تبلیغ کیش مزدیسنا و سه اساس زندگی: "پندار نیک، کردار نیک، گفتار نیک" می پردازد و خانواده های شاهی پیشدادیان و کیان در مهد مدنیت انسانی بخدی زیبا به تمهید مبادی سلطنت و فر شاهی خویش می پردازند.

بعد ازین در غرب سرزمین کشور ما مدنیت های مردم آریایی هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان بوجود می آیند و مبادی خاص و فرهنگی خود را درین سرزمین هم می پراگند تا که در اواخر عصر هخامنشی اسکند کبیر یونانی از سنه ۳۳۱ تا

۳. تفصیل این خاندانها را در افغانستان بعد از اسلام ۱۰۹۱۱ ببعد بخوانید

تاریخ مختصر افغانستان

۳۲۳ق، م از راه ایران بر افغانستان می تازد و این فتح اثر زبان و دساتیر اداری و سیاسی و هنر و رسم الخط و دیگر مظاهر فرهنگی یونانی را با افغانستان وارد مینماید و در سنه ۲۵۰ق، م دیودوت در باختر سلطنت یونانی باختری را اساس میگذارد که تا اوایل عصر میلادی دوام کرد و در ساختمان مدنیت و فرهنگ خاص یونانی و باختری افغانستان که ریشه های باستانی ویدی اوستایی قدیم داشت تاثیر بارزی کرد.

در اوایل قرن دوم میلادی، کنشکا پادشاه بزرگ کوشانی افغانستان سلسله کوشانیان بزرگ را بنیاد نهاد و مدنیت و فرهنگ افغانستان را با قبول دیانت بودایی و نشر و تبلیغ آن رنگ خاص مقامی افغانی بخشید. پایتخت کانشکا در تابستان کاپیسای شمالی کابل، و در زمستان پشاور بود، و او مذهب بزرگ بودایی مهاییانه را در تمام افغانستان و صفحات شمال آمو و هند رواج داد و شاهنشاهی کوشانی بزرگی را تشکیل کرد. در عصر کوشانیان که تا اواخر قرن چهارم میلادی دوام کرد صیغه خاص مدنیت و فرهنگ داخلی افغانستان مرکب از عناصر قدیم بومی زردشتی، آثار هندی بودایی و مواریت یونانی بود.

از اسنادیکه در حفریات معبد کوشانی از سرخ کوتل بغلان اخیراً بدست آمده چنین بنظر می آید که کوشانیان در تخلیق افکار و فرهنگ خاص این سرزمین که انرا بعداً دوره گریکو-بودیک یکدوره خاص افغانی توان گفت کارنامه های نمایانی را انجام داده اند.

موسیو فوشه محقق باستان شناسی فرانسه صنعت کوشانی را از ابتکارات دوره کوشانی دانسته و گوید: نوعیت ستوپه های این دوره بسهولت از ابنیه زمان آشوکا متمایز است اگر بخواهیم این سبک جدید را با ابنیه مذهبی اروپا بیان نمایم باید بگویم که سبک آشوکا سبک رومی ستوپها (قرن ۱۰ تا ۱۲ در فرانسه) و سبک کانشکا سبک گوتیک آنست که از قرن ۱۲ تا ۱۵ میلادی در فرانسه موجود بود. ستوپهای آشوکا هیچگاه به بالای فلات ایران نیامده ولی ستوپهای کانشکا و جانشینانش به آسانی به جلگه هند راه یافته است. و حتی در حومه جنوب شرقی پایتخت جدید پوروشاپوره (پشاور کنونی) امپراتور کوشان، بزرگترین معبد را بنا نموده است. این معبد چندین بار طعمه حریق شده و امروز خرابی بی بیش نیست، ولی ما

تاریخ مختصر افغانستان

در نتیجه خواندن یاد داشتهای مسافران چینی توانسته ایم خطوط اصلی آنرا بشناسیم که در آثار ویرانه آن بصورت معجز آسیا یکی از اشیای مقدس بودایی که امضا و تصویر کانشکا روی آن دیده می شود، کشف گردیده است.

دکتر هرمان گویتز آلمانی که استاد تحقیقات در باره هند است راجع به هنر دوره کوشانی گوید: هنر یونانی شروع به تغییر فرم هنرهای هندی نموده و بصورت گندهارا در آمد، ولی بسیاری از محققین برین عقیده اند که سبک مذکور را باید کمتر توسعه شیهه یونانی و بودایی دانست بلکه یک توسعه شیوه شرق آریانا "یعنی افغانستان" است که بموازات آن در تحت حکمفرمایی قبایل سکاهاى جنوب شرقی و کوشان بسط یافته است و باین حال در کشمیر تا دوره گوپتا (قرن ۳، ۴م) بطوریکه از ویرانه های معابد بودایی هروان استنباط می شود یک هنر کاملاً خالص پایدار ماند و هجوم این مردم دولت های یونان و بلخ و یونان و هند را منقرض ساخت و عناصر تازه یی وارد هند کرد که دیگر مربوط به ایران غربی و نفوذ هخامنشی نبوده و وابسته بشمال فلات ایرانند (میراث ایران ۱۵۳).

باری کلتور و تمدن و هنر دوره کوشانی مراتب تکامل و انحطاط را طی کرده و تا اوایل عصر اسلامی و نفوذ لشکریان عرب رسید که جای خود را در قرن نخستین اسلامی و حدود ۶۵۰م بیک مدنیت و فرهنگ مخلوط دیگری داد که آنرا فرهنگ دوره نخستین اسلامی افغانستان گوئیم.

عناصر اسلامی و عربی که در مدنیت و فرهنگ قدیم قبل الاسلام خلط و مزج شدند، به آن رنگ بکلی نو و تازه یی دارند که بعدها از همین سرزمین خراسان و افغانستان بشمال و شرق تا چین و هند انتشار یافتند.

دریجاست که باید خاک افغانستان را از نظر وضع و اقلیم جغرافی پیدایش گاه فرهنگ های مختلط و ممزوج در طی قرون و اعصار قدیمه دانست. و از همین روست که فیلسوف تاریخ مستر تاینی انگلیسی در کتاب جدید خود "بین اکسوس و جمنا" بدین نتیجه رسیده که سرزمین افغانستان یک round-about یعنی خطه انشعاب و کانون تشعشع و چهار راه فرهنگها بوده و در طی هزاران سال آنچه از خود داشته و آنچه از افق خارجی بدان رسیده است به ماحول خود به هند، ایران، ماوراءالنهر و آسیای مرکزی منتشر ساخته است.

تاریخ مختصر افغانستان

در ربع اول قرن نخستین اسلامی (حدود ۲۴هـ) فتوح لشکریان فاتح عربی تا اواسط خراسان و مرو و از سیستان تا وادی ارغنداب رسیده بود و در همین اوقاتست که افغانستان مخصوصاً در جبهه جنوب گذرگاه عساکر فاتح اسلامی و افکار و دین و ثقافت جدید و زبان عربی گشته و تمام این عناصر مهمه فرهنگی با صبغه تهنذیبی و ثقافی باستانی در مدت دو قرن در افغانستان تا کرانه‌های مهران "سند" توام پیش رفته است. و این مطلب از یک سنگ نبشته عربی و سنسکریت که در وادی توجی (وزیرستان شمالی) بدست آمده و تاریخ آن جمادی الاولی (۲۴۳هـ ۸۵۷م) است بخوبی ثابت می آید.

وادی توجی معبر فاتحان و کاروانهای بازرگان از غزنی و گردیز بطرف هند بوده و معلومست که زبان و ثقافت اسلامی در حدود ۲۰۰هـ ۸۱۵م بدانجا رسیده بود.

فرهنگ اسلامی عناصر عربی خاصی داشت که در عصر خلفاء راشدین و امویان بر همان مبادی خالص عربی بنا یافته بود و اجزای مهم آن عبارتست از: عادات و رسوم و عنعنات خالص عربی، و تعالیم قران و حضرت پیامبر اسلام که توحید و اخلاق نیکو و فرایض اجتماعی افراد و جماعت را توضیح میکرد. سوم عناصر جدید که مسلمانان از مدنیت های مصر و روم و پارس و خراسان در ضمن لشکرکشی ها و بازرگانی و روابط ادبی و فرهنگی گرفتند. و مخصوصاً بعد از سال ۱۳۲هـ که بساط اقتدار امویان برچیده شد و خراسانیان خلافت آل عباس را در بغداد تاسیس کردند. و باین حرکت انقلابی فرهنگ اسلامی رنگ جدیدی بخود گرفت و عناصر فراوان خراسانی در مدنیت و فرهنگ دوره عباسیان داخل گردید و با قوت و سرعت تمام مبادی فرهنگی و فکری و عقلی خراسانی را در ثقافت عرب جای دادند.

درینوقت در افغانستان یک فرهنگ خاص افغانی اسلامی تشکیل شد یعنی بر مبادی قدیم فرهنگی دروه های قبل الاسلام اکنون یک مبدا جدید افزون شد و آن اثر قرآن و اسلام بود که از سرزمین افغانستان بطور یک گذرگاه مدنیت ها به هند و ماوراء المهر و چین هم گذشت.

فرهنگ اسلامی خراسانی اکنون صبغه خاصی یافته بود باین معنی که خراسانیان با عنعنات قدیم فرهنگی خویش مجهز بوده مبادی مدنیت اسلامی را هم پذیرفته بودند. این خراسانیان به مراکز سیاسی و اجتماعی و اداری و علمی خراسان و سرزمین خلافت عباسی مخصوصاً بغداد روی آوردند و در تمام شقوق فرهنگی

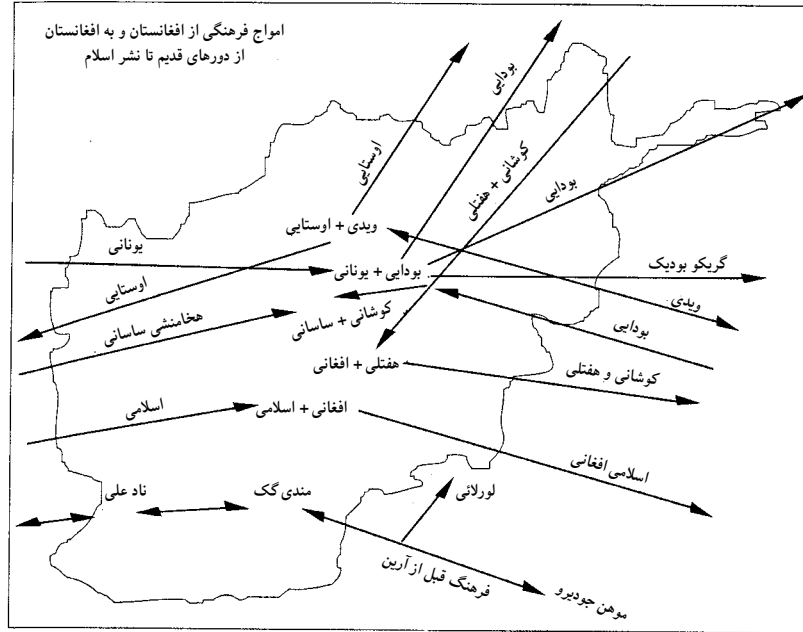
تاریخ مختصر افغانستان

کارهای نمایان کردند. دومان نامی برمکیان بلخ که در کانون فرهنگ خراسانی و افغانی پرورده شده بودند زمام اداره و علم و فرهنگ در کشور عباسی بدست گرفتند. علوم نقلی و عقلی اسلامی باهتمام این مردم رونق گرفت بلاد معروف خراسان از نساپور و مرو گرفته تا هرات و زرنج و بلخ و بست و بغشور و غیره پرورشگاه علوم اسلامی و افکار و فرهنگ گردید. موالی فراوان خراسانی در خاندانهای عربی داخل گردیده و افکار و روایات ثقافی خود را بدنایای عرب انتقال دادند. و نفوذ فرهنگ خراسانی و عجمی در دربار عباسیان بغداد و دیگر بلاد کشور وسیع عباسی بدرجه یی بود که برخی از خلفا با زنان خراسانی ازدواج کردند و ماداران چند تن از خلفای مقتدر بغداد ازین مردم بودند.

باری فرهنگ خراسانی اسلامی که پرورشگاه آن همین بلاد افغانی و خراسان بود آنقدر نمو و ارتقا یافت که حتی شعرای عربی زبان هم مضامین و افکار و کلمات خراسانی در زبان خود دخیل کردند. و چون خراسان بر چهار راه آسیای وسطی افتاده بود محل انتقال افکار از غرب بشرق و از شرق بغرب گردید. مثلاً ابن ندیم در احوال سمنیه (بودائیان) و پیشوای ایشان بوذاسف از کتابی نقل می نماید که آنرا یکنفر خراسانی نوشته بود. و ازین هم بر می آید که خراسانیان و مردم افغانستان و سرزمین های همجوار آن وسیله انتقال افکار هندی بعرب بوده اند. پس به طور مختصر باید گفت که فرهنگ افغانی در همین سرزمین ما همواره وجود داشته و با مرور زمان رنگ و صبغه خود را تغییر داده و درین پیدایشگاه و گذرگاه افکار و اندیشه و مدنیت همواره هویت و تشخص افغانی خود را نگهداشته است.

مآخذ: افغانستان بعد از اسلام جلد اول، آریانا انتیکوا، تاریخ افغانستان جلد اول و دوم، تاریخ افغانستان از سر پرسی سایکس، پتانها از اولف کیرو، کتیبه های خروشتهی از ستین کونو، مادر زبان دری.

تاریخ مختصر افغانستان



امواج فرهنگی از افغانستان و به افغانستان از دوره‌های قدیم تا نشر اسلام

تاریخ مختصر افغانستان

ق م	غرب	مادها	دوره داستانی پیشدادی بختی	شرق
۶۰۰ ق م				
۵۰۰	کوروش ۵۴۹	هخامنشیان		
۴۰۰	داریوش ۴۸۶			
۳۰۰	خشایارشا ۴۶۲			غلبه اسکندر ۳۳۱-۳۲۳
۲۰۰				یونانیان باختر
۱۰۰	آنتیوکوس سوم ۱۸۷	سیلوکیدها	پارتها در خراسان و ایران غربی	هندو یونانیان در کابل
م	ایفاتور ۱۶۴			سکاها
۱۰۰	واقعه هرات ۵۳			
۲۰۰	فتح تیسفون بدست ترازان			امپراتوری کوشانیان بزرگ
۳۰۰		اردشیر ۲۲۴		کانیشکا در حدود ۱۲۵
۴۰۰		شاپور ۲۷۲-۲۴۱		
۵۰۰		سامانیان	غلبه شاپور بر کوشانیان در افغانستان ۲۵۰	
۶۰۰		قیاد ۴۸۸		هولهای هیاطله در افغانستان
۷۰۰		خسرو انوشیروان ۵۳۱		ترکهای غربی که بودایی شده اند
۸۰۰		خسرو دوم ۵۹۰		خلفه اسلام در افغانستان
۹۰۰		یزدگرد سوم ۶۵۱		
۱۰۰۰		خلفای بنی امیه دمشق		
۱۱۰۰		هارون الرشید ۷۸۵-۸۰۹	خلفای عباسی بغداد	فتح کاپیسا بدست مسلمانان
۱۲۰۰			سفاریان در افغانستان	امپراتوری غزنویان
۱۳۰۰			آل بویه در ایران غربی و عراق	سلطان محمود ۹۹۸-۱۰۳۰
۱۴۰۰			سلمانیان در افغانستان و ترکستان	امپراتوری غوریان
۱۵۰۰			سلجوقیان	کرتیان هرات
۱۶۰۰			مغولان چنگیزی	
۱۷۰۰			تیمور لنگ	
۱۸۰۰			قره قویونلو و آق قویونلو	تیموریان هرات
۱۹۰۰			صفویان	کورگانیان هند
				روشان، خوشحال و ایمل
				هوتکیان و میرویس در قندهار
				ایرانیان در افغانستان و خراسان
				امپراتوری سدوزایان
				محمد زائیان

جلد اول تاریخ مختصر افغانستان، مأخوذ از کتاب تمدن ایرانی با اندک تصرف

تاریخ مختصر افغانستان

نموداد مقایسوی سنوات در باره حکمداران افغانستان در حدود ظهور اسلام

سالها	لویکان غزنه	رتبیلان زابل	شیران بامیان	کابل شاهان	تگینان	سوریان غور
۱۰۰ م	شیزوگرگ لویک بوسر			برهنگین؟		
۲۰۰ م						
۳۰۰ م				شصت پشت (البیرونی)		
۴۰۰ م		فیروز بن کعک؟	شیر بزرگ	کنک خودویه که		
۵۰۰ م				سپاله پستی یدمنیه وکه ریوا	توزک شا	
۱ هـ		رتبیل حدود ۳۰ رتبیل حدود ۵۶ رتبیل اعظم ۱۰۰	بیگر تولی ۶۴	کابلشاه کابلشاه بزرگ	نادر شاه ۹ تیزک حدود ۳۱ تیزک حدود ۹۱	ماهوی سوری ۳۳
۱۰۰ هـ	۱۰۰ وجویر خانان ۱۶۴	رتبیل حدود ۱۳۰ رتبیل حدود ۱۶۳ رتبیل حدود ۲۰۰	حسن بن شیر سابق ۱۷۶	خنچل ۲۶۴	تگین حدود ۱۳۷	امیر پولاد ۱۳۰ امیر کروو ۱۳۹ امیر ناصر ۱۶۰ امیر یخی ۱۷۰
۲۰۰ هـ	محمد بن خانان ۲۰۰ افلج بن محمد ۲۸۰	رتبیل حدود ۲۳۰ رتبیل حدود ۲۵۰ رتبیل حدود ۲۵۸	شیر؟ ۲۰۴	لکتورمان ۲۰۰ کلر ۲۵۰ ساغند ۲۸۰ کملو ۲۹۱		امیر سوری ۲۵۲
۳۰۰ هـ	منصور بن افلج ابو علی ۳۶۵		شیر باریک ۳۲۷ شیر؟ ۳۶۵	جحیم ۳۲۰ جبیر پاله ۳۵۰ انتلا پاله ۳۶۱	البتگین ۳۵۲ سیکتگین ۳۶۶ تربتگین ۳۷۰	
۴۰۰ هـ	مرسل بن منصور سهل بن مرسل			تروجه پاله ۴۱۰ بهیم پاله ۴۱۷		

بخش دوم ظهور اسلام در افغانستان و دورهٔ خلفاء

هنوز ربع قرن از طلوع اسلام نگذشته بود، و خلیفهٔ بزرگ حضرت عمر بر مسند خلافت اسلامی مستقر بود، که لشکر جهانگیر و دلاور عرب، شاهنشاهی کهن سال ساسانیان پارس را از پای در آورد، و یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی بعد از نبرد جلولا (سنه ۱۶هـ) و جنگ نهاوند (سنه ۲۰هـ) به خراسان آمد و از خاقان ماوراء النهر امداد جست ولی مساعدتی ندید.

خلیفهٔ اسلام حضرت عمر، احنف بن قیس را به تعاقب یزدگرد گماشت، و احنف سرزمین خراسان را بصلح کشاد. درینوقت مرزبان حصص غربی افغانستان و غور در مرو ماهوی سوری بود، که بقول فردوسی و طبری حکمدار خراسان شمرده میشد. چون حکمدار عرب احنف، یزدگرد را تعاقب کرد، و او در مرو به ماهوی سوری پناه برد. ماهوی که از تحکیم روابط یزدگرد با حکمداران ماورای آمویه میترسید، یزدگرد را بدست آسیابانی در مرو بکشت (۳۱هـ=۶۵۱م) و حکمرانی خود را بقول فردوسی تا بلخ، و هرات و بخارا وسعت داد، و سپه سالار لشکر وی کرسیون بخارا بگرفت، و این خانوادهٔ سوری مشهورترین دودمان های امرای محلی است. اما احنف ماهوی سوری را نیز از خراسان و مرو به ماورای جیحون عقب راند، و تا اواخر عمرش در چهار فرسنگی مروالروود بر یکحصهٔ خراسان از طرف خلافت حکمداری میکرد ولی دودمان امرای سوری بشکست ماهوی از بین نرفت، که بعد ازین هم ذکر شان مفصلاً می آید.

از طرف جنوب نیز لشکر فاتح عرب بقول البلاذری تا دروازه های خراسان طبسین (قلعهٔ طبس و قلعهٔ کرین) رسیده بودند، که به سرحد غربی کنونی گرمسیر افغانستان پیوسته اند، و فرمانده این لشکر "عبدالله بن بدیل خزاعی" بود.

در اواخر عهد فاروقی سال ۲۲-۲۳هـ یکدسته لشکر عرب بقیادت عبدالله بن عامر بعد از فتح کرمان بر سجستان (سیستان) نیز حمله کردند، مرزبان سیستان در شهر زرنج (مغرب آن زرنج) که مرکز سیستان بود تحصن جست، ولی چون لشکر

تاریخ مختصر افغانستان

اسلام تا حدود قندهار و هند (سند) پیش رفت، بنابراین مرزبان زرنگ صلح کرد، و زرنگ بدست مسلمانان افتاد، و لشکری که از سیستان بسوی شرق پیش رفته بود، در وادی ارغنداب با لشکر رتبیل سابق الذکر مصاف داد و او را کشت که البلاذری وسعت کشورش را به نام "هیاطله" تا هرات ذکر میکند (۲۴هـ - ۶۳۳م).

عهد عثمانی

(۲۵-۳۵هـ)

در عهد عثمانی بعد از سال (۲۵هـ) فتوحات اسلامی در خاک افغانستان پیش رفت، و عبدالله بن عامر سردار لشکر عرب تا کابل رسید، و آن شهر را محاصره کرد، و بعد از جنگ شدید به تصرف آورد ولی مردم کابل بعد از رفتن لشکر عرب، باز علم آزادی را افراختند، و تا مدت پنج سال دیگر در تحت حکمداری شاهان محلی آزاد زیستند.

از طرف حضرت عثمان (رض) احنف بن قیس به مرو تا هرات، و خیب بن قره الیربوعی به بلخ و طخارستان، و عبدالله بن عمر لیشی در سیستان حکمران بودند، که در تمام افغانستان بر خلاف لشکر عرب بغاوت بعمل آمد، ولی حکمران سیستان در کابل سرکشان را از بین برد، و باز کابل را تسخیر کرد، و مجاشع بن مسعود که حکمدار کرمان بود، با قبایل قفص (قبایل کوچ = کفچ و کوچی کنونی) و بلوچ گرمسیر جنوب افغانستان درآویخت، بعد از جنگهای خونین آنها را مطیع نمود (حدود ۲۹هـ - ۶۴۹م). از طرف شمال نیز احنف بن قیس و همراهان او تا سال (۳۲هـ - ۶۵۲م) تمام بلخ و طخارستان را تا سمنگان از شورشیان پاک کرد، و مدتها در بلخ و مروالرو و گوزگانان و تالقان (ولایات شمالی افغانستان) جنگها نمود، و در همین سال با بازان شهزاده محلی مروالرو، که بمدد سی هزار لشکر می جنگید، در قصر احنف جنگی کرد، و او را از بین برد، و نیز خالد بن عبدالله هرات و بادغیس و غور و خراسان را در تصرف آورد، و راذویه مرزبان بومی سرخس پناه خواست، و باحکمدار اسلامی هرات و بادغیس و فوشنج بعد از قبول جزیه و یک میلیون درهم صلح کرد و هم در سال (۳۲هـ) قارن هراتی با چهل هزار نفر بر خلاف عرب قیام کرد، ولی این شخص نیز از طرف حکمران عربی نشاپور عبدالله بن خازم بعد از جنگهای شدید کوفته شد.

تاریخ مختصر افغانستان

در حدود سال (۳۰ هـ - ۶۵۰ م) از طرف خلیفه، ربیع بن زیاد بسیستان آمد، و بعد از فتح پهره (فهرج) زالق (جالق) از هلمند گذشته و در (زوشت) سه میلی زرنج جنگ شدیدی کرد، و اپرویز (یا ایران بن رستم) مرزبان یا دهقان سیستان بمصالحات پیش آمد، و زرنج را به مسلمانان سپرد، ولی ربیع پیش رفته و تا سنارود و قرنین که آخور رخس رستم بود بتصرف آورد، و هکذا تا خواش (خاشرود) و بست رسید، ولی سیستانیان تا وقتی خاضع بودند که ربیع در انجا بود، دو سال بعد که از انجا برآمد، مردم سیستان باز شورش کردند، و نایب ربیع را که در زرنج بود از انجا بیرون راندند، بنا بران از حضرت خلافت درین بار یکی از اصحاب برگزیده پیغمبر ﷺ که عبدالرحمن (رض) بن سمره نامداشت با حسن بصری و بسی از فقها به زرنج فرستاده شد، وی در سال (۳۳ هـ - ۶۵۳ م) این شهر را محاصره کرد، و مرزبان آنجا اپرویز (ایران) اطاعت نمود، و دو ملیون درهم و دو هزار غلام نابالغ را قبول کرد، عبدالرحمن بمدد فقهای اسلامی به نشر اسلام پرداخت، ولی درینوقت خبر شهادت حضرت عثمان بسیستان رسید، و عبدالرحمن از طرف خود امیر بن احمر را در زرنج گذاشت، و خود وی عازم بصره شد، مردم سیستان باز از غیاب عبدالرحمن استفاده کرده بر امیر شوریدند و او را از انجا راندند، و بدینطور باز سیستانیان توانستند ربقه اطاعت حکام عربی را از گردن بگسلانند.

عصر خلافت علی (رض)

(۳۵-۴۰ هـ)

حضرت علی در خلافت خود، عبدالرحمن بن جروالطایی را به حکمداری سیستان فرستاد (سنه ۳۶ هـ - ۶۵۶ م) که این شخص در جنگی که با حسکه بن عتاب کرد کشته گردید، و عبدالله بن عباس که والی بصره بود، چهار هزار لشکر را بقیادت ربعی بن کاس عنبری، بسرکوبی ابن عتاب فرستاد. ربعی ابن عتاب را بکشت و سیستانرا گرفت، و بقیادت ثاغر بن دعور و حارث بن مره تا قیقان (کلات کنونی بلوچ) پیش رفت. بیست هزار قیقانی بشدت نبرد کردند، و بعد از جنگهای خونین و محاصره در حالیکه هزاران نفر شان در دست مسلمانان اسیر افتادند پراگنده شدند (سنه ۳۸ هـ - ۶۵۸ م).

تاریخ مختصر افغانستان

یک لشکر عرب در سنه ۳۶ هـ بقیادت عبدالرحمن بن سمره از راه سیستان و وادی ارغنداب پیش رفته و کابل را گرفت، درین جنگ کابلشاه خودش شرکت داشت ولی اخیراً در مقابل لشکریان عرب تسلیم شده بود. همچنان ماهوی مرزبان مرو در عهد خلافت حضرت علی بکوفه رفت، و اظهار اطاعت نمود. حضرت علی باو فرمانی داد: تا دهقانان و دهسالاران خراسان جزیه را باو دهند، ولی خراسانیان شوریدند، تا که جده بن هبیره مخزومی (مادرش ام هانی بنت ابوطالب) بسرکوبی ایشان آمد، ولی این شخص نیز خراسان را فتح کرده نتوانست.

عصر اموی

(۴۱-۱۳۲ هـ)

در سال (۴۰ هـ ۶۶۰ م) چون حضرت معاویه بن ابوسفیان از بنی امیه حجاز بر مملکت اسلامی تسلط یافت، وی لشکر اسلامی را بدو جبهه شمالی و جنوبی خراسان سوق داد، در جبهه شمالی بطرف هرات قیس بن الهیثم سلمی، بادغیس و فوشنج را تسخیر کرده به بلخ رسید، و معبد نوبهار انجا را ویران کرد، و عامل زیر دست وی عطاء خشک بر سه رود بلخ سه پل بست، که مشهور بودند به پلهای عطا، بعد ازان تا سال (۴۵ هـ ۶۶۵ م) عبدالله بن خازم در حدود بلخ، و نافع بن خالد در هرات و بادغیس و فوشنج و قادس و قیس بن الهیثم در طالقان و فاریاب و مروالرو و امیر بن احمر در مرو و حکم بن عمر الغفاری در حصص دیگر خراسان از طرف دربار اموی امارت داشتند، و در سال (۵۱ هـ ۶۷۱ م) که ربیع بن زیاد حارثی والی خراسان شد، پنجاه هزار نفر عرب را به اینطرف آمو سکونت داد و بعد از آن سعید بن عثمان (رض) بولایت خراسان گماشته شد، که لشکر عرب را بار اول به ماورای آمو نیز سوق کرد، و پس از سعید، عبدالرحمن بن زیاد حکمدار خراسان شد، که تا مردن معاویه درینجا ماند.

بعد از مرگ معاویه از طرف یزید، سلم بن زیاد بامیری خراسان آمد، وی بعد از مرگ یزید، مهلب را بر خراسان امیر کرد، چون ازنجا برآمد، مردم بر مهلب شوریدند، بنا بران سلیمان بن یزید به مرو و تالقان و گوزگان، و عبدالله بن حازم ب دیگر حصص خراسان امیری یافتند، ولی درینوقت بین سرداران عرب منازعتی پدید آمد، و عبدالله

تاریخ مختصر افغانستان

پسر خود موسی را بجای خود نشانده، و خود وی در هرات بنی ربیع و بنی تمیم را بحصار گرفت، و بعد از یکسال در جنگی که هشت هزار نفر کشته شده بودند، هرات را به قهر گرفت و به پسر خود سپرد (بعد ۶۴ هـ ۶۸۳ م).

عبدالله بن خازم تا عصر عبدالملک اموی در خراسان ماند، بسال (۷۲ هـ ۶۹۱ م) وکیع بن عمیره از طرف خلیفه گماشته شد، که عبدالله را بکشت، او سر عبدالله را بریده و بر خراسان مسلط گشت، ولی بسال (۷۸ هـ ۶۹۷ م) از طرف حجاج والی عراق، خراسان به مهلب سپرده شد، مهلب از مروالروود گذشته تا بلخ پیش رفت، و از آنجا آمویه را عبور نمود تا دو سال جنگ خود را بماوراءالنهر ادامه داد، و باز ببلخ برگشت.

چون مهلب در زاغول مروالروود در سنه ۸۲ هـ از جهان درگذشت، حجاج پسر او یزید بن مهلب را به حکمرانی خراسان گماشت، و بعد از او برادرش مفضل بن ابی صفره امیر خراسان گشت و وی در حدود (۸۵ هـ ۷۰۳ م) بادغیس را بکشود، و بسال (۸۶ هـ ۷۰۵ م) فاتح معروف عرب قتیبه بن مسلم از سیستان برگشت، و حجاج در حضرت خلیفه عبدالملک وساطت نمود تا قتیبه را بخراسان حکمران کرد، قتیبه بمرور آمد، و از آنجا بلخ و تالقان و طخارستان را فتح کرد، و از بلخ بردگان زیاد گرفت، و بعد از آن به فتوحات خود در ماوراءالنهر پرداخت. قتیبه خراسان و طخارستان و بلخ را مبدأ سوقیات عظیم لشکری خود قرار داد، و هر وقتی که از تاختهای مکرر خود از ماوراءالنهر بر میگشت، در بلخ و مرو و خراسان تجدید قوت می نمود (از ۸۶ تا ۹۶ هـ). قتیبه مرد آهنینی بود، که در ولایت خراسان تا اقصای طخارستان تمام عناصر مخالف را بوسیله ۵۳ هزار لشکر خود فرو کوفت، یکی از مدافعین این سرزمین که افغانستان شمالی باشد، نیزک بادغیسی است، که از طرف پیغو ملک طخارستان مقام حکمرانی داشت (۸۴ هـ) وی مدتی در فتوحات دو طرف نهر آمویه با قتیبه همراه بود، چون به نوبهار بلخ رسید، لوای استقلال افراشت، و مردم بلخ و مروالروود و تالقان و پاریاب (میمنه کنونی) و گوزگانان (سرپل حالیه) را بر خلاف قتیبه بدور خود فراهم آورد، و از کابلشاه هم وعده امداد گرفت. قتیبه در بهار سال دیگر ۹۱ هـ از بلخ بر طخارستان تاخت، و با قوای نیزک در تالقان پیکار کرد، نیزک هزیمت یافت، و قتیبه قوای او را تارو مار نمود، و تا چهار فرسخ همراهان نیزک را بردار کرد، و دو پسر نیزک را بکشت، خود نیزک به مرکز خود در بغلان آمد، و قتیبه سمنگان را گرفته

تاریخ مختصر افغانستان

و تا دو ماه در "دژ کزر" نیزک را حصار داد، ولی نتوانست آن را تسخیر کند، عاقبت سلیم نام را بغرض مصالحه پیش نیزک فرستاد، و نیزک را به وعده زینهار پیش قتیبه برد، ولی قتیبه نیزک و دو برادر زاده اش سول و عثمان را با ۱۲ هزار نفر همراهان او بکشت، و باینصورت تمام ولایات شمالی افغانستان امروزه را از اغتشاش پاک نمود (۹۱ هـ ۷۰۹ م) ولی قتیبه را با مرکز سلطنت اموی و ولید بن عبدالملک خلاف افتاد، و در خراسان بنای بغاوت را نهاد، دربار اموی بعد از جهد زیاد او را بذریعه وکیع نام قاید لشکری خود بکشت (۹۶ هـ ۷۱۴ م). بعد از قتیبه در خراسان مدتی وقایع مهم بظهور نرسید، ولی مردم همواره مخالف بنی امیه بودند، و میخواستند خلافت را بآل رسالت بازگردانند، چون بنی امیه را با بنی هاشم و خاندان امامت مکاوحتی بود، بنا بران حضرت یحیی بن زید (از آل علی رض) از کوفه آهنگ بلخ کرد، امیر بلخ که گماشته دربار اموی و نامش عقیل بن مفضل بود، او را بگرفت و بزندان انداخت، ولی درینوقت (۱۰۵ هـ ۷۲۳ م) هشام اموی بمرد، و ولید بن یزید به نصر سیار امیر خراسان نامه نوشت که یحیی را رها کند، اما یحیی بعد از رهائی در گوزگانان با ۷۰ نفر بچنگ گماشتگان اموی افتاد، و بعد از نبرد شدید شهادت یافت (شعبان ۱۲۵ هـ) و جسد او در گوزگانان تا خروج ابومسلم بر دار بود.

از وقایع دیگر حدود (۱۰۷ هـ ۷۲۵ م) پیشرفت اسد بن عبدالله حکمران عربی خراسانست در غور و غرجستان و جنگ با حکمدار بومی غرجستان "نمرون" و مردم غور، که درین رزم شورش این حدود را فرو نشانده و نمرون را بدین اسلام داخل نمود. اما در جبهه جنوبی:

پسال (۴۳ هـ ۶۶۳ م) از حضور معاویه باز عبدالرحمن بن سمره مکرراً به حکمداری سیستان فرستاده شد، و مشارالیه تا سال ۴۴ هـ تمام شورشهای آن سرزمین را فرو نشانده، بعد ازان بطرف بست و کش (کشک نخود قندهار) و داور (زمینداور کنار هیرمند) و رخج (اراخودیا، وادی ارغنداب) پیش رفته و بکوه زور (واقع بین زمینداور و غور) و معبد بزرگ آنجا رسید، و بت طلائی بزرگی که چشم آن از یاقوت بود، بدست عبدالرحمن شکسته شد، بعد از آن عبدالرحمن به زابل و وادی ترنک تا غزنه و کابل رفت، و این شهر را بعد از محاصره بزدن سنگ منجنیق فتح کرد، و تا مدتی در آن ماند، درین جنگها در سنه ۴۴ هـ یکی از فضلاهی صحابه ابو رفاعه عبدالله

تاریخ مختصر افغانستان

عدوی تمیم بن اسید (و بقولی ابو قتاده العدوی) در کابل بشهادت رسید که قبر وی در کابل مشهور است.

در همین سال ابن سمره لشکری را بقیادت فارس الفرسان مهلب بن ابی صفره بفتح ولایات شرقی گماشت، مهلب از کابل به وادی پشاور پیش رفت، و کابلشاه را که در راه بقوت هفت ژنده پیل (با هر پیلی چهار هزار سوار)، شخصاً دفاع میکرد، شکست داد و بنه و لاهور کنار راست دریای سند در وادی مردان کشته شد پس عبدالرحمن، مهلب را به منصب سپه سالاری نواخت، و وی بماورای سند قدم گذاشت، و از ملتان گذشته، قندابیل (گندها بهیل واقع پنج فرسخی قصدار در حدود قلات بلوچستان) و قیقان (قلات) را فتح کرد و این لشکرکشی نخستین عرب بود بر سرزمین ماوراء خیبر که از راه کابل صورت گرفت.

بسال (۴۶هـ) ربیع الحارثی بسیستان والی شد، و در (۴۷هـ) بر بست و رخج (رخذ) تاخت، و با رتبیل (شاه زابلستان) در آویخت و او را بشکست. ربیع در زابلستان و وادی ارغنداب و سیستان دیوان خراج و محاسبه و استیفا قایم کرد، و این سرزمین را بمدد حسن بصری در تحت قوانین و اداره اسلامی در آورد، بعد از آن در (۵۱هـ ۶۷۱م) عبیدالله بن ابی بکره بسیستان آمد، و با گبرگان (زردشتیان) آنجا در آویخت، و باز تا بست و رخج و کابل پیش رفت، و با رتبیل حرب کرد و به دو میلیون درهم صلح افتاد، و رتبیل باو تسلیم شد، وی پس به سیستان آمد.

بسال (۵۹هـ ۶۷۹م) از حضور معاویه، عباد بن زیاد به حکمرانی سیستان گماشته شد، وی نیز از هلمند گذشته تا قندهار و کابل رسید، و با سپاه مقامی که پیش آمده بودند حربی صعب کرد و ظفر یافت، عباد تا آخر عصر معاویه در سیستان حکمدار بود، وقتیکه یزید بر تخت شاهی نشست، عباد با ۲۰ میلیون درهم و دیگر اموال که از غنایم کابل در خزینة سیستان اندوخته بود بصره رفت، و در اوایل سال (۶۲هـ ۶۸۱م) بود که یزید بن زیاد به امیری و بوعبیده بن زیاد به سپاه سالاری سیستان آمدند. درینوقت باز مردم افغانستان بقیادت شاه کابل بر گماشتگان عربی شوریدند، و برای عود آزادی قیام کردند، یزید و بوعبیده بر کابل تاختند، ولی مقاومتی دیدند صعب و شدید و خود یزید با بسی از مسلمانان کشته شدند، و سپه سالار بوعبیده در کابل اسیر شد. بنابراین از دربار اموی طلحة الطلحات و عمر برادرش به تنظیم سیستان آمدند، و هر یکی از سرداران عرب یکی از ناحیتهای غربی افغانستان

تاریخ مختصر افغانستان

را بدست گرفتند، وقتیکه مروان الحکم در شام بر تخت سلطنت اموی نشست، عبدالعزیز بن عبدالله عامر را که اباغنجد تجربه امور سیستان را داشت، در سیستان والی گردانید، وی بعد از ۶۴هـ سپاه طلحه را در سیستان فراهم آورد، و چون مردم افغانستان از اطاعت حکمرانان عرب سر تافته بودند، بسوی بست و کابل روی آورد، و با رتبیل شاه زابل باز در آویخت، و او را بشکست، و بعد از تصفیه کابل و زابل باغنائیم عظیم و بردگان بسیار بسیستان برگشت. وی تا سال (۷۲هـ - ۶۹۲م) و روزگار عبدالملک اموی در سیستان بامیری ماند، تا که در همین سال عبدالملک حجاج را به امیری خراسان گماشت، و حجاج از طرف خود امیه بن عبدالله را بسیستان فرستاد، وی بسال (۷۴هـ) بر بست بتاخت و با رتبیل شاه زابل حرب کرد، و او را بدادن یکخروار زر، و دو میلیون درهم مجبور نمود، و هم شخصاً ازو سیصد هزار درهم بستند. بسال (۷۵هـ - ۶۹۳م) عبدالملک اموی، عبدالله را از امیری سیستان معزول داشت، و عوض وی موسی بن طلحه را فرستاد، ولی چون امور سیستان آشفته گردید، باز همان عبدالله بن ابی بکره (عبیده بن بکره) که در امور سیستان بصیرتی داشت به نیمروز گماشته شد، وی بسال (۷۸هـ) سپاهی بزرگ به سپه سالاری حریش بن بسطام به سیستان آورد، و شهر زرنج را بگرفت، و از راه بیابان (بکوا) بر بست و بلاد زابل و کابل بتاخت، ولی رتبیل این سپاه را از بین برد که جیش الفنا نامیده شد، و عبیدالله را بدادن ۷۰۰ هزار درهم مجبور کرد، و با وی صلح نمود (۷۹هـ). چون عبیدالله در ماتم این شکست در بست بمرد، بوبردعه پسر او با رتبیل در آویخت، و ازو ۷۰۰ هزار درهم بستند و بسیستان آمد. و از آنطرف حجاج ده هزار سوار آراسته (جیش الطواویس) را بامیری عبدالرحمن بن اشعث بسال (۸۰هـ - ۷۰۰م) بر سیستان سوق کرد.

چون عبدالرحمن بسیستان رسید، همیان بن عدی سالار بزرگ خوارج با سپاه قوی در سیستان باوی حرب کرد، ولی همیان هزیمت یافت، عبدالرحمن بسی از سران خوارج را بکشت، و بعد ازان بر بست حمله آورد، و باز با رتبیل زابل حربی سخت کرد، و باغنائیم فراوان بسیستان باز آمد، چون عبدالرحمن را در سیستان و زابل و کابل و سند قدرتی بزرگ دست داد، باغی شد و بحرب حجاج بعراق رفت (۸۲هـ) ولی چون از آنجا شکست خورد، پس به زرنج سیستان باز آمد، درینوقت حجاج، مهلب امیر خراسان شمالی را نامه کرد، و وی مفضل را بالشکر فراوان

تاریخ مختصر افغانستان

بسرکوبی عبدالرحمن گماشت. عبدالرحمن از سیستان به بست عقب نشست و لشکر مفضل تعقیبش کردند، و اندر میان بست و رخد حربی سخت کردند، که عبدالرحمن هزیمت یافت و بزابلستان به رتبیل پناه برد، ولی حجاج، عماره بن تمیم را برسولی نزد رتبیل فرستاد، و تمام تکالیف مالی را باو ببخشد با وعده دوستی دائمی. رتبیل عبدالرحمن و ابوالعنبر همراه او را بگرفت و خواست به سفیر حجاج بسپارد، ولی هر دو خود را از بام فرو انداختند و جان بدادند، این وقایع در رخج (رخد) وادی ارغنداب قندهار تا سال (۸۴-۸۵هـ) روی داد.

بعد ازین بسال (۸۶هـ ۷۰۵م) مسمع بن مالک بسیستان گماشته شد، وی با ابو خلدی خارجی نبردها بکرد، و او را بگرفت، ولی چون مسمع در همین سال بمرد، بجای وی قتیبه بن مسلم آمد، چون قتیبه به خراسان شمالی روی آورد، اشعث بن بشر را بسیستان گذاشت، وی بسال (۸۸هـ ۷۰۶م) در بست با رتبیل مصاف داد، و بعد ازو عمرو بن مسلم (برادر قتیبه) همین کار را تکرار کرد، و به هشتصد هزار درهم صلح نمود، چند سال بعد در (۹۴هـ) خود قتیبه بن مسلم از خراسان به سیستان روی آورد و رتبیل ازو بترسید، و یک میلیون درهم سالیانه خراج پذیرفت.

بعد ازین تا (۱۰۸هـ ۷۲۶م) اشخاص متعددی بامیری سیستان آمدند، ولی از سیستان پیش نرفتند، در عصر هشام اموی، اصف بن عبدالله به سپه سالاری محمد بن جحش باینجا آمد، وی بسال (۱۰۹هـ) از سیستان برآمد، و با رتبیل زابلی نبرد های سخت کرد، که دران بسی از مسلمانان و خود اصف کشته شدند، و پس ازین در سیستان بین قبایل عربی نزاع افتاد و تا (۱۳۰هـ ۷۴۷م) دوام کرد، و از مرکز دولت اموی نیز اشخاص زیادی بامیری اینجا آمدند، و این دوره تا سقوط دولت اموی به خانه جنگی در سیستان گذشت ولی لشکرهای اسلامی از راه بحر بر سرزمین سند تصرف کرده و شهرهای معروف آن مانند ارمابیل، دیبل، نیرون، سیوستان، اشیهار، برهمن آباد، ارور (روهری)، بابیه، ملتان وغیره را تا سال (۹۶هـ ۷۱۴م) در عصر اموی، بقیادت فاتح بزرگ محمد بن قاسم بدست آوردند، و بعد از آن هم سرزمین سند تا اقصای ملتان و حدود پشاور در تحت امیر سالاران اسلامی باقیماند. باینصورت مسلمانان در عقب جبهه افغانستان نیز فتوحات خود را دوام داده بودند، ولی طوریکه در بالا دیدید، مردم افغانستان از مرو و سیستان گرفته تا کابل و پشاور در مدت یکصد و اند سال با لشکرهای فاتح عرب مقاومت کردند، و این کوهسار

تاریخ مختصر افغانستان

همواره میدان نبرد و خونریزی بود، و وقتی که رتبله و کابلشاهان در زابل و کابل از فاتحان عرب شکست میخوردند، به عقب جبهه یعنی گردیز و پشاور و ویهند پناه می بردند، و بعد از تجدید قواء باز بر کابل و زابل تاخته، و ساخلوهای عرب را نابود می ساختند، یک قرن باین گیر و داد گذشت، و مردم افغانستان درین مقاومت‌های عنیف، بمردانگی از استقلال خود دفاع کردند، ولی دین اسلام را هم بتریخ پذیرفتند. درین اوقات ولایت گندهارا از کابل تا پشاور و ویهند کندر دریای سند و تکسیلا کانون مدنیت و صنعت گریکو بودیک بود، و معابد بزرگ بودائی و برهمنی اندرین سرزمین وجود داشت.

مآخذ: فتوح البلدان البلاذری، طبری، چچ نامه، تاریخ سیستان، الاصابه، افغانستان بیک نظر، جغرافیای تاریخی ایران، دائرة المعارف اسلامی، فتوحات عرب در آسیای میانه، خلافت از قلم میور، معجم الانساب زمباور، تاریخ یعقوبی، الکامل ابن اثیر، البلدان یعقوبی، زین الخبار گردیزی، مجمل فصیحی، سی یو کی هون تسنگ، راجه ترنگینی، کلهنه، تاریخ هند ایلیت، تاریخ افغانستان ۱-۲، کتاب الهند، مروج الذهب، مادر زبان دری، طبقات ناصری، تاریخ سند ندوی.

عصر عباسیان

(۱۳۲-۲۰۵هـ)

یکصد و سی سال دوره اسلامی خلافت راشد و امارت اموی با کشمکش و جنگ در افغانستان سپری شد، و مردم این سرزمین اولاً مخالف بسط اقتدار سیاسی و لشکری دولت عربی بودند، و ثانیاً در اختلاف بنی هاشم و بنی امیه، طرفداران آل هاشم بودند، و بعد از آنکه اسلام را قبول کردند، و سلاح از دست گذاشتند، همواره فرصت می طلبیدند، تا خلافت را به بنی هاشم انتقال دهند، و در ضمن این انقلاب، استقلال و اقتدار خود را نیز باز قایم سازند.

چنانچه یکی از رجال معروف خراسان عبدالرحمن مشهور بابومسلم مروزی (متولد ۱۰۰هـ) بن بناد هر مزد از مردم ماخان سه فرسخی مرو، پیشوای این دعوت گردید، و بسال (۱۲۴هـ ۷۴۱م) بعمر ۲۳ سالگی بکوفه سفر و با امام ابراهیم عباسی در مکه دیدار کرد، و مردم را به تأیید دعوت آل عباس بخواند، بعد از بازگشت این سفر به سال (۱۲۹هـ ۷۴۹م) در ولایات شمالی افغانستان از مرو تا طخارستان مردم

تاریخ مختصر افغانستان

را بدور خود فراهم آورد، و خلافت آل عباس را اعلان کرد، و بیرق سیاه را که آیت این دعوت بود بر افراخت، و در لشکرگاه خود آتشی عظیم بر افروخت، و خود را بلقب "شهنشاه" نامید.

حکمران اموی خراسان نصر بن سیار را بابومسلم مکاوحتی شدید روی داد، و مروان اموی بسال (۱۳۱ هـ ۷۴۸ م) سر ابراهیم امام را در انبان چونه پیچیده و او را بکشت، و برادرش عبدالله سفاح بکوفه بگریخت، ولی ابومسلم از خراسان پیش رفت، و بالشکریان خراسانی بکوفه داخل گردید، و بسال (۱۳۲ هـ) در مسجد جامع کوفه خطبه را بنام عبدالله سفاح عباسی فرو خواند، و انقراض دولت امویان را اعلان کرد، و بعد از انجام این امر مهم و بنیاد گذاری خلافت آل عباس به مرو بازگشت، وی تا (۱۳۵ هـ ۷۵۲ م) خراسان را تنظیم داد، و ماوراءالنهر را نیز تسخیر کرد، و بسال (۱۳۶ هـ) با جلال و جبروت شاهانه عازم مکه گردید، ولی خلیفه منصور دوانیقی برادر سفاح از شخصیت عظیم ابومسلم بترسید، و او را در سال (۱۳۷ هـ ۷۵۵ م) بعمر ۳۷ سالگی بکشت و خراسان را اندر امپراطوری عباسیان نگهداشت، ولی در همین سال کانون برافروخته ابو مسلم باز به اشتعال آمد، و فیروز سنباد زردستی از قریه اهروانه غرب هرات با صد هزار لشکر به خونخواهی بو مسلم و تحصیل استقلال، بر ضد عباسیان قیام کرد، و بطرف غرب تاری و طبرستان پیش رفت، خلیفه عباسی، منصور، جهور بن مرار عجلی را بجنگ وی با قوای عظیم سوق کرد و سنباد اندرین نبردگاه با شصت هزار پیروان خود کشته شد. حرکت دیگر خراسانیان در سنه ۱۴۱ هـ بقیادت برازبنده در تحت شعار رایت سپید بود، که خلیفه منصور پسر خود المهدی را بدفع آن گماشت، و قوای برازبنده را از بین برد و خودش را در میدان پیکار بکشت و این هزیمت روز دوشنبه ۶ ربیع الاول ۱۴۲ هـ بود.

بسال (۱۴۴ هـ ۷۶۱ م) مردم بست و قندهار نیز بر خلاف منصور شورش کردند و با زهیر بن محمد ازدی حکمران سیستان جنگ سختی نمودند، و باز در (۱۵۰ هـ ۷۶۷ م) استاد سیس هروی از بادغیس باتفاق حریش سیستانی برخاست، خلیفه ۲۴ هزار لشکر را با خازم بن خزیمه بدفع او فرستاد، و عمرو و ابی عون پسران قتیبه نیز بحکم خلیفه از طخارستان برو بتاختند و در حدود ۷۰ هزار پیروان سیس را بکشتند و خود او را اسیر گرفتند که در بغداد کشته شد و مرجیله دخترش را هارون بزنی گرفت، که مادر مامون بود. بسال (۱۵۱ هـ) شهر زرنج نیز شورش کرد، و مردم سیستان

تاریخ مختصر افغانستان

بقیادت پیشوایان محلی خود محمد بن شداد و آذرویه بن مرزبان زردشتی بر ضد خلیفه منصور جنگیدند، و والی سیستان یزید بن منصور خلیفه را مغلوب کردند. بعد ازین بسال (۱۶۱ هـ ۷۷۷ م) مرد دیگری مشهور به مقنع بنام هاشم بن حکیم از دیه کازه مرو برخاست، و جماعتی را بنام سپید جامگان در هرات و بادغیس و مرو بدور خود فراهم آورد، و به ماورای آمو گذشت، و همدار آنجا با ۳۰ هزار نفر پیروان خود از طرف قوای عباسیان محو گردید (۱۶۳ هـ)، و هم در حدود (۱۶۰ هـ ۷۷۶ م) یوسف البرم در خراسان برخاست و در میمنه و مرغاب و پوشنج علم شورش افراشت، ولی در جنگی بدست یزید بن مزید حکمدار خراسان اسیر گشت و در بغداد کشته شد.

در جبهه سیستان در عصر سفاح یکنفر بستی که بوعاصم نامداشت امیری سیستان را بدست گرفت، از طرف دربار عباسی، سلیمان کندی از خراسان آمد و بوعاصم را از بین برد، و در بست هم با رتبیل جنگ کرده و او را بشکست (۱۳۸ هـ ۷۷۵ م) ولی باز مردم سیستان بقیادت حضین بن رقاد بسال (۱۴۱ هـ ۷۵۸ م) شورش کردند، از طرف منصور عباسی اولاً هنادی السری و بعد از آن در (۱۴۶ هـ ۷۶۳ م) خال المهدی یزید بن منصور بحکومت سیستان آمد، ولی پس از چندی واپس باز رفت، و عوض وی معن بن زایده بسال (۱۵۱ هـ ۷۶۸ م) بسیستان آمد و تا رنج (وادای ارغنداب) پیش رفت، و در جنگی که با رتبیل کرد، داماد او ار که (ماوند یا ماوید) نامداشت با سی هزار لشکرش اسیر گرفت و به بغداد فرستاد، ولی بسال (۱۵۲ هـ) مردم سیستان شکم معن را دریدند، درینوقت شورش خوارج در سیستان شدت داشت و بسال (۱۵۹ هـ ۷۷۵ م) حمزه بن مالک از طرف خلیفه مهدی به سیستان آمد، و نوح خارجی سیستان را مستأصل کرد، دیگر از وقایع مهمه سیستان امیری تمیم بن سعید است، که از دربار مهدی بسال (۱۶۹ هـ ۷۸۵ م) بسیستان آمد، و بر بست و رنج لشکر کشید، و با رتبیل حرب کرد، و برادر او را اسیر گرفت و بعراق فرستاد.

اما در عصر هارون الرشید از سال (۱۷۱ هـ ۷۸۷ م) جعفر بن محمد طوسی و بعد ازو عباس بن جعفر در سال (۱۷۳ هـ) حکمرانان خراسان بودند، و باز در سال (۱۷۴ هـ) خالد الغطریف و بسال (۱۷۶ هـ) حمزه بن مالک بامیری خراسان مقرر شدند، و بسال (۱۷۷ هـ) فضل بن یحیی برمکی بلخی از دربار بغداد حکمران خراسان شد، و درینجا لشکری قوی را به نام لشکر خراسان تشکیل داد، که عدد آن

تاریخ مختصر افغانستان

به نیم ملیون میرسید، و نفوذ بزرگی را کسب کرد، و بسال (۱۷۹ هـ ۷۹۵ م) از خراسان به بغداد برگشت وی بقوت مردم خراسان یکی از صنادید دربار عباسی گردید، و همین خانواده معروف برمکیان بلخی از اولاد یحیی بن خالد برمکی بودند، که در عصر هارون الرشید دو نفر پسران او فضل و جعفر به وزیری دربار عباسی رسیدند، ولی بالاخر دربار خلافت از نفوذ عظیم شان بترسید، و چون خراسانیان همواره برای تحصیل استقلال قیامها می کردند، بنا بران هارون الرشید این خانواده بزرگ را که زمام اقتدار تمام دولت عباسی بکف گرفته بودند، به کشتار عام مستأصل ساخت (۱۸۷ هـ ۸۰۳ م).

بعد از امارت فضل برمکی، علی بن عیسی بن ماهان بسال (۱۸۰ هـ) و باز هرثمه بن اعین بسال (۱۹۱ هـ) و عباس بن جعفر بسال (۱۹۳ هـ) امیران خراسان بودند، اما در سیستان به سال جلوس هارون شورش افتاد، و کثیر بن سالم حکمران عربی به بغداد گریخت، بعد از عثمان بن عماره سیستانرا مطیع کرد، و با ترتیل در رنج جنگ نمود، و با بشر بن فرقد و حصین سیستانی که با سواران خود در بست و سیستان سر برداشته بودند، جنگهای سخت کرد، و بعد از بسال (۱۷۶ هـ ۷۹۲ م) داؤد بن بشر سیستانی امیر سیستان شد، و دربار خلافت مجبور گشت، برای فرونشاندن نوایر فتن، از لیاقت خود سیستانی کار بگیرد، داؤد در نخست حصین را از بین برد، و سیستان را رام کرد، ولی برای اینکه داؤد در نیمروز کسب نفوذ ننماید، بزودی او را موقوف داشتند، و عوض وی بسال (۱۷۸ هـ) یزید بن جریر بحکمرانی سیستان گماشته شد، این شخص بر زابل و کابل بتاخت و بعد از بسال (۱۸۲ هـ) عیسی نام حکمران سیستان تا کابل پیش رفت.

دیگر از حوادث بسیار مهم این عصر اینست که بسال (۱۸۲ هـ) در سیستان پهلوانان ناموریکه امیر حمزه بن عبدالله سیستانی (از نسل زو طهماسب) باشد ظهور کرد، این شخصیت تابع به پیروی رجال استقلال طلب سابق خراسان، ولوله آزادی درین سرزمین افگند، و عیسی بن علی حکمران هارون الرشید را براند، و بر زرنج تصرف جست، و به تعقیب عیسی تا هرات و پوشنج پیش رفت، ولی عیسی او را واپس به سیستان عقب راند. حمزه در نیمروز قوای تازه دم فراهم آورد، و باز بر نشاپور حمله کرد، و جنگهای صعب بنمود و بسال (۱۸۸ هـ) بسیستان باز گشت. چون ظهور این پهلوان نیمروزی تزلزلی در بنیان اقتدار عباسیان افگند، و باز

تاریخ مختصر افغانستان

خراسانیان و نیمروزیان صداهای فلک شگاف استقلال طلبی را بلند کردند، بنا بران بسال (۱۹۳ هـ ۸۰۸ م) خود خلیفه هارون الرشید به خراسان آمد، و حمزه با سی هزار لشکر جرار بطرف نساپور حرکت کرد، ولی چون در ربیع الاخر سال (۱۹۳ هـ) خلیفه در طوس خراسان از جهان رفت، حمزه با بازماندگان عزادار عباسیان جنگی نکرد، و بسیستان بازگشت، و بطرف بلوچستان و سند مارش کرد، و بفتح زیاد نایل آمد، و بسال (۱۹۹ هـ ۸۱۴ م) ازین سفر باز آمد، و بسال (۲۱۳ هـ) کشته شد، در حالیکه داستان رادی و پهلوانی او تا قرنهای زبانزد مردم بود، و بحیث پهلوان ملی شناخته میشد، و به پیروی او حرب بن عبیده از بست خروج کرد، وی از اهالی خاش سیستان بود، و تا (۱۹۹ هـ) با حکمداران عباسی نبردها کرد، و کانون آزادیخواهی را گرم داشت، و بعد از آن حکام عباسی بسیستان می آمدند ولی اقتدار حقیقی بدست آل طاهر افتاده بود.

اما از خاندانهای مقتدر افغانستان که با ابو مسلم خراسانی در تشکیل خلافت آل عباس همراهی کردند، سوریان غور بودند، که بقایای همان خاندان ماهوی سابق الذکر اند، ازین دودمان شنسب بن خرنک در اواخر امویان در جبال غور امارت داشت، و پسرش امیر پولاد در حدود (۱۳۰ هـ ۷۴۷ م) بابومسلم در حرکات خراسان همنا بود، که تفصیل آن در شرح غوریان داده خواهد شد.

مآخذ: طبری، البلاذری، تاریخ سیستان، طبقات ناصری، پته خزانه، یعقوبی، تاریخ برامکه، البرامکه، انسکلوپیدی اسلامی، ابن اثیر، مروج الذهب، معجم الانساب، زین الاخبار گردیزی، افغانستان بعد از اسلام ج ۱، الکامل ابن اثیر، مجمل فصیحی، ابن خلدون.

احوال اجتماعی و مدنی افغانستان

در دوره اموی و عباسی

چنانچه در فصول گذشته خواندید، در عصر خلفای راشدین و امویان مکرراً مردم خراسان از هرات و مرو و سیستان تا زابل و کابل و تخارستان بارها بر خلاف بسط اقتدار سیاسی عربی شوریدند و کابل شاهان برهمنی و رتابله تا حدود ۱۸۰ سال بعد از هجرت نیز در کابل و زابل مقاومت میکردند، و اثر مدنیت بودائی و برهمنی در

تاریخ مختصر افغانستان

کابل و زابل و تخارستان و بلخ باقی بود، و در ناحیت های غرب مملکت افغانستان مانند سیستان و هرات و گوزگانان و مرو نیز آثار ثقافت زردشتی مشاهده میشود.

اما مقاومت مردم چه بودائی و چه زردشتی، صعب و عنیف بود، و مردم این کشور نمی خواستند ربقه اطاعت دیگران را بگردن کشند، در عصر امویان پیشوایان خراسان، این مقاومت را رنگ اسلامی دادند، باین معنی که بر خلاف امپراطوری امویان بطرفداری آل هاشم دست بسلاح بردند، و خراسان مأوای پناهندگان آل هاشم گردید. ولی این نکته را فراموش نباید کرد، که این مقاومت اگر چه صبغه طرفداری هاشمیان را گرفت، اما در حقیقت مبنی بر حس نهفته استقلال خواهی این مردم بود، و دلیل آن اینست که همین مردم بنیان امپراطوری امویان را از ریشه برآوردند، و امپراطوری عباسیان هم بدست خراسانیان شالوده ریزی شد، و بومسلم خراسانی ابراهیم امام و سفاح را بمنبر و تخت بغداد برد، ولی چنانچه دیدیم، شورشها و اضطرابات متمادی در خراسان فرو ننشست، و خراسانیان همانطوریکه با امویان جنگیده بودند، با آل عباس نیز نبرد کردند و پهلوانان ملی اندرین سرزمین برای تحصیل استقلال پیدا شدند، و اگر نبردهای خراسانیان با امویان صرف مبنی بر طرفداری آل هاشم بودی، هر آینه باید بعد از استقرار آل هاشم و عباسیان بغداد، این نوایر خونین و جانگاہ فرو نشستی!

اما خراسانیان و مردم افغانستان مدتی بنام دفاع از ادیان قدیمه، و زمانی بنام شعوبیه و وقتی بنام دوستداری آل هاشم، و گاهی بنام خوارج وغیره یک مقصد را پیش می بردند، که عبارت از تحصیل استقلال، و اضمحلال سلطه اجنبی بود، چنانچه بعدها به ظهور آل طاهر و آل سامان وغیره فرمانروایان محلی، این مقصد عظیم را بدست آوردند.

این نبرد دو صد ساله برای مردم افغانستان مفید بود، باین معنی که دین اسلام را با روح جدید ترقی پسند آن قبول کردند، ولی در نتیجه جهاد متوالی دارای حکومتهای محلی نیز شدند، و ثقافت خراسانی را با روایات اسلامی و عربی بیامیختند، و در آینده برای دفاع و نشر اسلام عناصر قوی و برگزیده بار آمدند، در حالیکه ادیان گذشته شان فرسوده شده و پر از خرافات و اوهام بودند، و در آن عصر استفاده از آن ممکن نبود.

تاریخ مختصر افغانستان

در دو صد سال اول هجری دیانت اسلام جای دین زردشتی و بودائی و برهمنی را در افغانستان گرفت، و زبان عربی نیز با رسم الخط خود، در تمام افغانستان نشر گردید، و تا دو نیم صد سال هم در قسمت‌های شرقی افغانستان زبان و رسم الخط سنسکریت (سرداو ناگری مخلوط) توأم با خط کوفی عربی موجود بود، چنانچه قدیمترین کتیبه عربی که در وادی توجی (شرقی افغانستان) بدست آمده (جمادی الاولی ۲۴۳ هـ ۸۵۷ م) بعربی و سنسکریت است، و اکنون بر سنگی در موزیم پشاور محفوظ است.

در خراسان و هرات و سیستان نیز زبان پهلوی در همین وقت، جای خود را بزبان دری گذاشت، و علوم اسلامی تفسیر، حدیث، رجال، سیر نیز در افغانستان رواج یافت، و مدارس بزرگ اسلامی در زرنج و بلخ و هرات و مرو و غیره بوجود آمد، و علمای بزرگ و زهاد مشهور اسلامی مانند امام اعظم ابو حنیفه بن ثابت بن زوطی (شمال کابل) ابن المبارک مروزی و محمد بن کرام سیستانی مؤسس مذهب کرامی، و ابراهیم بن طهمان محدث باشانی (هراتی)، و ابو اسحق ابراهیم بن یعقوب محدث جوزجانی، و ابراهیم ادهم صوفی بلخی، و ابو سلیمان موسی جوزجانی فقیه حنفی، و ابراهیم بن رستم مروی از اصحاب بوحنیفه، و ابو داود سجستانی صاحب سنن معروف، و ابو حاتم سهل بن محمد محدث سیستانی و ابو جعفر منجم بلخی، و ابو قتیبه مورخ مروزی، و بشار بن برد شاعر عربی تخارستانی، و علی بن الجهم شاعر عربی خراسانی و غیره از مردم این سرزمین برآمدند، و مدنیت و آداب و اصول اداره عجمی نیز بذریعه مردم خراسان مانند برمکیان و غیره بدربار خلافت عباسی نقل داده شد، و کلمات زیاد عربی به زبان دری مخلوط شده و زبان کنونی فارسی بوجود آمد، و مدنیت مخلوط عربی و خراسانی درین سرزمین پیدا گردید، و عربهای فاتح در شهرهای بزرگ مانند هرات و زرنج و بلخ و مرو و غیره بتعداد زیاد سکونت گزیدند. و ازینرو اختلاط نسل عربی (سامی) با نژاد آریائی افغانستان و نشر آداب و رسوم عربی درین سرزمین آغاز شد. علاوه بر عربهای ساکن و شهر نشین، عساکر مسلح عربی نیز بتعداد زیاد در خراسان بحرب و ضرب مشغول بودند، چنانچه بقول ابن اثیر در تحت قوماندانی قتیبه در عصر اموی نه هزار اهل بصره، و هفت هزار از قبیله بکر، و ده هزار از تمیم و چهار هزار از عبدقیس، و ده هزار از ازد، و هفت هزار کوفی بودند، که جمله ۴۷ هزار لشکر عربی نژاد خالص، و هفت هزار هم موالی در تحت قیادت

تاریخ مختصر افغانستان

حیان بنطی بودند. قتیبه همواره از مردم بومی نیز لشکری را می آراست. چنانچه از مردم خراسان نیز ده تا بیست هزار نفر لشکر گرفته بود، که با لشکر عربی خدمت میکرد. و ازین بر می آید، که عساکر تحت السلاح دولت عربی در خراسان بیش از صد هزار نفر نبودند، و همین عده لشکر فتوحات اسلامی را در ماوراء النهر تا حدود چین توسعه میدادند.

در عصر اموی و عباسی فتوحات اسلامی باکثر بلاد سند و هند غربی رسید، بنابراین اکثر پیداوار هند از قبیل ادویه و عقاقیر و منسوجات و مصنوعات هندی از مراکز تجارتي ملتان و دیبل و منصوره و ویهند و ارور (رهري) و قندابیل (گنداوی) و قزداق (خضدار کنونی) و غیره شهرهای معمور طوران و وادی سند از کشمیر تا مصب دریای مهران (سند) براه زابل و سیستان و هرات بایران و عراق و بلاد متمدن عربی مانند بغداد و دمشق و غیره بطور تجارت برده میشدند، و بقول اصطخری و ابن حوقل فانید (شکر سپید) قزداق و مکران و طوران (بلوچستان کنونی) در تمام خراسان و عراق تجارت میشد، و طوریکه البشاری مقدسی گوید کارخانهای بزرگ نوع اعلی و سفید دانه دار شکر در طوران بود. هکذا قوافل تجارتي پنجاب از راهای پنبتونستان کنونی بکابل و غزنه و خراسان به بخارا و ماوراء النهر نیز میگذشتند، و از آنجا اموال چینی را بهند انتقال میدادند، از امتعه معروف تجارتي، منسوجات ابریشمی خراسان و مرو بودند، که قوافل آن بچین نیز می رفتند، و بقول هید این تجارت در عصر عباسی وسعت تمام یافت که ظروف هندی و آهن خراسان و منسوجات رنگین کشمیر، و عود و مشک و دارچینی از چین، و عود و قرنفل و نارگیل و البسه نخی و فیل از هند و سند از راه افغانستان باراضی غربی کشور عربی برده میشدند. چون باثر استقرار حکومت اسلامی در خراسان امنیت روی داد، لهذا در بلاد سامانیان تجارت چین اندر زیادت شد، و هم چون فتوحات سلطان محمود کشور وسیع هند را با ممالک غربی وصل کرد، لهذا اوضاع تجارتي تمام خراسان و ممالک آسیای وسطی پیشرفت نمایانی کرد.

ابو زید سیرافی گوید: که از هندوستان قوافل متواتر بخراسان و از آنجا بهند می آیند، راه این قوافل بزرگ زابلستان است که از همین جا براه قزداق و کیزکان (قلات) و مکران میرفتند و براه شال (کویت) و دره بولان و سیبی (سیوی) با سند تجارت میکردند، و منسوجات ساخت هرات بقول ابن اثیر شهرت بسزایی داشت چنانچه در

تاریخ مختصر افغانستان

زبان عربی تاجر البسه هروی را هراء میگفتند، و مقریزی هنگامیکه از انواع منسوجات معروف مصری نام می برد، در آن پارچه یی را بنام خراسان نیز در ردیف نفایس زربفت و مخمل وغیره می‌شمارد و ازین پدید می آید: که صنعتگران عربی در مصر نیز انواع منسوجات خراسان را بهمان نام و جنسیت تقلید میکردند.

بقول جوزجانی: بلهاری نیز از مراکز تجارتهای هند بود، که دران تجار هند و خراسان بودند، و تجارت مشک آن مشهور بود همچنان جلوت و بلوت و لغمان و دینور و ویهند مراکز تجارتهای هند و خراسان بودند، که امتعه تجارتهای شهر اول الذکر، نیشکر و گاو و گوسفند و از آخرالذکر مشک و گوهر و جامهای گرانبها بود.

اما خراسان بقول جوزجانی مؤلف حدودالعالم سرزمینی بود آبادان و با نعمت و دارای معادن زر و سیم و جواهر، و پیدایشگاه اسپ و جامها و پیروزه و داروها و ابریشم و پنبه، که مرکز بزرگ تجارتهای آن نشاپور بود، اما امتعه مشهور پیداوار شهرهای خراسان عبارت بود: از هرات کرباس و شیر خشت و دوشاب، از مالن مویز طایفی، از کروخ کشمس، از مرو پنبه اعلی و جامهای قزین و سرکه، از گوزگانان اسپان خوب و نمد و تنگ اسپ و زیلو و پلاس، از تالقان نبید و نمد، از کندرم نمد، از بلخ ترنج و نارنج و نیشکر و نیلوفر، از تخارستان گوسفند و غله و میوهها گوناگون، از سمنگان (ایبک موجوده) نبید و میوه، از بنجهیر (پنجشیر کنونی) سیم و نقره از غور پرده و زره و جوشن و اسلحه نیکو، از سیستان فرشها و زیلو و خرما و انگوزه، از بست (مرکز بزرگ تجارت هند) میوههای خشک و کرباس و صابون، از درغش (زمینداور) زعفران، از بدخشان سیم و زر و بیجاده و لاجورد.

فون کریمر المانی گوید: که شمشیرهای شبرقان (شبورغان کنونی) در کشور عباسیان خیلی شهرت داشت، و شمشیرهای هندی (مهند) نیز ازین راه تجارت میشد. نمد و مفروشات پشمی طالقان و قالین آنجا شهرتی داشت، و از منسوجات گرم آن رداء و عبا مخصوصاً مستعمل بود.

شهرهای معظم که در خراسان و سیستان و زابل مراکز تجارت بودند بر ترقی زراعت و تجارت و صنعت این سرزمین دلالت دارند.

تا جایکه از اوراق تاریخ مستفاد میشود: دولت اموی و آل عباس بغداد، عایدات ذیل را بصور خراج، جزیه، زکاة، خمس، غنایم و عشور و عایدات زمینهای دولتی، ازین سرزمینها داشت:

تاریخ مختصر افغانستان

بقول جهشیاری و ابن خلدون:

از خراسان: ۲۸،۰۰۰،۰۰۰ درهم ۲،۰۰۰ قطعه نقره، ۴،۰۰۰ ستور، ۱،۰۰۰ غلام، ۲۰،۰۰۰ لباس، ۳۰،۰۰۰ رطل هلیله.
از سیستان: ۴،۰۰۰،۰۰۰ درهم، ۳۰۰ لباس، ۲۰،۰۰۰ رطل فانیز (شکر سپید).

از طوران و مکران: ۴۰۰،۰۰۰ درهم.

اما بقول قدامه بن جعفر در حالت صلح عایدات دولت عباسی چنین بود:

از خراسان: ۳۷،۰۰۰،۰۰۰ درهم

از سیستان: ۱،۰۰۰،۰۰۰ درهم

از طوران و مکران: ۱،۰۰۰،۰۰۰ درهم

اما مؤلف تاریخ سیستان، عمل سیستان را پس از اسلام بقرار صلح قدیم چنین مینویسد:

از کورتهای سیستان: بست، رخد، کابل، زابل، نوزاد، زمینداور، اسفزار، خجستان: الف درهم (یک میلیون).

عمل خراسان تا غایت حد اسلام در حدود ۲۰۰هـ: سی و هشت میلیون درهم. باز همین مؤلف در شرح خراج سیستان گوید: که تمام مالیات سیستان ۵،۳۹۷،۰۰۰ درهمست، که ازان جمله ۸۵،۰۰۰ درهم عایدات خالصه و جزیه و باقی ۵،۳۱۲،۰۰۰ درهم انواع خراجست.

اما ابن خردادبه در حدود (۲۳۲هـ) از روی اسناد معتبر رسمی معلومات مهمی را فراهم آورده، که سازمان اداری و مالیاتی خلافت همان بوده، که قبل از اسلام در خراسان رواج داشت. پول طلا دینار بود، که ۴،۲۵ طلا داشت، و پول نقره درهم بود که ۲،۹۷ نقره داشت. در مالیات جنسی کیلی معمول بود، که کر (بضمه اول) میگفتند معادل ۶ خروار.

ابن خردادبه درآمد سرزمین های شرقی خلافت را چنین مینگارد:

سیستان: ۶،۷۷۶،۰۰۰ درهم

رخج و زابلستان و زمینداور تا تخارستان ۱۴۷،۰۰۰ درهم.

سرخس: ۳۰۷،۴۰۰ درهم.

مرو شاهجان: ۱،۱۴۷،۰۰۰ درهم.

تاریخ مختصر افغانستان

مرو رود: ۴۲۰،۰۰۰ درهم.
بادغیس ۴۴۰،۰۰۰ درهم.
هرات و اسفزار و کنج رستاق: ۱،۱۵۹،۰۰۰ درهم.
پوشنگ: ۵۵۹،۳۵۰ درهم.
طالقان بین مروالرود و بلخ ۲۱،۳۰۰ درهم.
غرجستان میان هرات و مرو رود و غزنه ۱۰۰،۰۰۰ درهم و دو هزار گوسپند.
نواحی تخارستان بین بلخ و جیحون: زم ۱۰۶،۶۰۰ درهم.
فاریاب: ۵۵،۰۰۰ درهم، قبروغن (فته غن؟) ۴،۰۰۰ درهم.
گوزگانان ۱۵۴،۰۰۰ درهم، بونده ۲۰۰۰ درهم، برمخان و بنجار ۲۰۶،۵۰۰ درهم.
ختلان و بلخ و کوهستان آن ۱۹۳،۳۰۰ درهم، مندجان ۲۰۰۰ درهم، خلم ۱۲،۳۰۰ درهم، روب و سمنگان ۱۲،۶۰۰ درهم.
بامیان ۵،۰۰۰ درهم، کابل ۲،۰۰۰،۵۰۰ درهم نقد و دو هزار کنیز بقیمت شش صد هزار درهم. ریوشاران ۱۰،۰۰۰ درهم.
مکران ۱،۰۰۰،۰۰۰ درهم، شغنان ۴۰،۰۰۰ درهم، واخان ۲۰،۰۰۰ درهم، کست (خوست) ۱۰،۰۰۰ درهم، اخرون ۳۲،۰۰۰ درهم.
درین عایدات مبالغی که از جزیه بدست می آید، از اهل ذمه و ارباب ادیان دیگر سماوی غیر از اسلام گرفته میشد، و بقول امام ابو یوسف در خراسان فی نفر سه دینار معین بود، که فقراء و نیازمندان ازان مستثنی بودند، و این مبلغ در عصر عبدالملک اموی مقرر شده بود. اما در قسم خراج بقول مقریزی در عصر اموی از یک جریب تاکستان ده درهم و از نخلستان هشت درهم و از نیشکر زار شش درهم و از میوه زار پنج درهم و از گندم زار چار درهم و از زمین جو دو درهم اخذ میشد.
حالا ما از مطالعات تاریخی فوق یک نتیجه میکشیم، مجموعه عواید مالی دولت عربی از اراضی خراسان از نشاپور تا مجاری سند و از جیحون تا بحیره عرب بقول قدامه و مؤلف نا معلوم تاریخ سیستان در حدود ۴۴ میلیون درهم، و بقول جهشیاری و ابن خلدون در حدود ۴۵ میلیون، و بقول ابن خردادبه در حدود ۴۵ میلیون درهم بود. و اگر بقول مقریزی وزن هر ده درهم را ۶ تا ۷ مثقال نقره بشماریم، و هر مثقال (۵) افغانی بها داشته باشد مجموعاً در حدود ۲۲۵ میلیون افغانی خواهد بود.

تاریخ مختصر افغانستان

راجع به در آمد مالی دولتهای عربی معلومات متفرق در دست است، اما از مصارف آن اطلاعاتی نداریم. تنها مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان، فهرست دقیقی از مصارف دولت در سیستان داده است، که میتوان ازان انواع و اندازه مصارف حکومت را در آن عصر فهمید، و ما آنرا می آوریم، تا فی الجمله موازنه کوچکی از عواید و مصارف دولتی در یکی از ولایات حکومت عربی بر اساس بودجه های مروجۀ عصر حاضر بدست آید:

مؤلف مذکور عمل خراج سیستان را در حدود ۵،۳۹۷،۰۰۰ درهم بقلم داده و مصارف آنرا چنین شرح میدهد:

خاص برای سلطان ۲،۰۰۰،۰۰۰ درهم
راست کردن تیموق؟ ۲،۰۰۰،۰۰۰ درهم (شاید بند دریای هلمند باشد).
راست کردن باره ۱۲،۰۰۰ درهم (مراد ساختن قلعه شهر است).
راست کردن قلاع پراکنده ۵۰،۰۰۰ درهم
برای محبوسان ۳۰،۰۰۰ درهم
مصارف رمضان در مسجد جامع ۳۰،۰۰۰ درهم (بهر قاری و خادم مسجد در ماه رمضان ۲۰ درهم).
برای موزنان ۲۰،۰۰۰ درهم
آزاد کردن صد بنده در هر سال ۵۰۰ درهم.
برای بیمارستان ۱۰،۰۰۰ درهم
بستن بندها ۲۵،۰۰۰ درهم
شرطه (پولیس) ۳۰،۰۰۰ درهم
بندار خراج و دبیران او (رئیس مالیه) ۵۰،۰۰۰ درهم
صاحب مظالم (عدلیه) ۲۰،۰۰۰ درهم
ریگ بستنها ۳۰،۰۰۰ درهم
پرت (سد خاکی رودها) ۵۰،۰۰۰ درهم
پلها و جویها و معبر کشتهها هلمند ۳۰،۰۰۰ درهم.

غیر از مصارف معین مذکور، مؤلف تاریخ سیستان اشاره میکند، که بقیه عایدات را بر جای نهادندی و ذخیره کردندی برای ابناء سیبیل و ضعفا و نفقات و جامه غربا و مصارف دیگریکه باختیار والی بودی.

تاریخ مختصر افغانستان

علاوه از مسکوکاتیکه در دولت اموی و عباسی بنام خلفا، در تمام ولایات اسلامی ضرب شده، در خراسان تا مجاری سند برخی مسکوکات سابقه دولتهای غیر اسلامی نیز رایج بود، و گاهی بر مسکوکات سابقه شاهان ساسانی یا شاهان بودایی گندهارا و پنجاب و باختر، نام خلیفه و کلمه طیبه را هم ضرب میکردند.

والیان دربار خلافت هنگامیکه بخراسان می آمدند، حق ضرب سکه را هم بنام خود داشتند، چنانچه حمید بن قحطبه (حدود ۱۵۱ هـ) و عبدالملک بن یزید (حدود ۱۵۹ هـ) و جعفر بن محمد (حدود ۱۷۱ هـ) و علی بن عیسی (حدود ۱۸۰ هـ) و هرثمه بن اعین (حدود ۱۹۱ هـ) و غسان بن عباد (حدود ۲۰۲ هـ) از والیان عصر عباسیان بغداد در نشاپور بنام خود سکه زده اند، که نمونههای آن موجود است. و هم ابو مسلم خراسانی در حدود (۱۳۳ هـ) در مرو بنام ابو مسلم عبدالرحمن بن مسلم سکه زده که تا کنون موجود است.

با فتوحات لشکر اسلامی طبعاً مسکوکات دولت عربی در تمام ممالک مفتوحه رواج یافته است و طوریکه مقریزی شرح میدهد، در عصر اسلامی حضرت عمر فاروق اولین بار مسکوکاتی را به پیروی صورت و شکل وزن دراهم کسروی (ساسانی) نشر کرد، و بران لاله الاالله وحده و محمد رسول الله را نوشت، وزن این دراهم هر ده درهم شش مثقال نقره بود، و حضرت عثمان بران الله اکبر را نوشت، در عصر امیر معاویه، زیاد بن ابو سفیان در بصره و کوفه دراهمی را رواج داد که هر ده درهم آن هفت مثقال نقره وزن داشت، و سکه یی که در دمشق از طرف امیر معاویه ضرب گردیده، شکل انسانی داشت که در گردن وی شمشیر حمایل بود. در عصر اموی مصعب بن زبیر نیز در عراق بر اساس دراهم اموی سکه زد، و عبدالملک اموی نیز بذریعه حجاج در عراق دراهم مصوری را بوزن هر درهم شش دانگ (دوانیق) رواج داد، و براین قل هو الله احد نیز نوشت.

بعد از ۲۰۰ هـ در خراسان سلسله های شاهان داخلی اینجا بوجود آمدند، و هر یکی از شاهان خراسان مانند شاهان طاهریان و سامانیان و صفاریان و غزنویان که معاصر خلفای عباسی بودند، در نشاپور، طوس، هرات، زرنج، بست، غزنه، بخارا، سمرقند، مرو، بلخ، ری و دیگر بلاد ممالک خود دارالضرب داشته و مسکوکات طلائی و نقره در رسم الخط کوفی رواج داده بودند، که نام شاه و خلیفه هر دو بران ضرب

تاریخ مختصر افغانستان

میشد، برخی از مسکوکات سلطان محمود برسم الخط سنسکریت هم ضرب شده است، و شاید این مسکوکات در بلاد مفتوحه محمودی در هند ضرب شده باشد. بقول اصطخری و ابن حوقل از مسکوکات رایج در سمت شرقی افغانستان تا مجاری سند سکه یی بود بنام قنهری یا قنهریات (گندهاری) که منسوب بوده به (گندهارا) سرزمین بین کابل و راولپندی، و از ملتان حکمرانان اسمعیلیه و لودیه ضرب کرده بودند، مساوی پنج درهم عراقی، و کذلک مسکوک خالص طلائی مساوی ۳ درهم هندی بود.

قراریکه مقدسی اشاره میکند، معیار وزن "من" در منصوره و ملتان و قندهار و طوران مساوی من مکی بود، و پیمانۀ دیگر را "کیجی" میگفتند، مساوی ۴۰ من که در کیج و طوران رواج داشت.

اما تقسیمات سیاسی مملکت اموی این بود: که تمام اراضی مفتوحه خراسان و ماوراءالنهر تا کابل و پنجاب و سند مربوط ولایت عراق عجم بودند، و از طرف والی عراق دو نفر عامل فرستاده میشدند که مرکز یکی مرو بود برای خراسان، و دیگری هم برای اراضی کابل و پنجاب و سند گماشته میشد ولی این تقسیمات در دوره عباسی با وسعت فتوحات اسلامی در افغانستان تغییر کرد، و بر چند ولایت مهم و اساسی دیگر تقسیم شد:

اولاً ولایت خراسان که از مرو و هرات تا بلخ و طخارسان وسعت داشت. دوم ولایت سجستان که وسعت آن تا کابل میرسید. سوم طوران تا مکران و مجاری سند که درین ولایات نظام مالی و دفاتر اخذ مالیات با اصطلاحات خاص اداری آنوقت وجود داشت و خوارزمی شرح مفیدی راجع به آن نوشته است، و خراج اراضی را هم بیکی از سه صورت:

اول محاسبه (نقدی یا جنسی)، دوم مقاسمه (مالیه بر پیداوار) و سوم مقاطعه (مالیه ایکه بین حکومت و جاگیر دار تعیین میشد) بحکومت میدادند، و دو اوین خراج (مالیات) و برید (پوسته) و جیوش (عسکر) و نفقات و رسایل (مکاتبات) و صدقات و مصادرات و اوقاف و رواتب (تنخواه) شرطه (پولیس) قضا (عدلیه) وغیره در تمام ولایت و بلاد وجود داشت، و بقول ابن خلدون کاتب عهده مهمی داشت که در نزد حکمداران عربی صاحب السر و معتمد خاص بود، و چندین نفر را در یک وقت بدین کار می گماشتند، فرامین و اسناد رسمی تماماً از طرف کاتبان نوشته و فرستاده

تاریخ مختصر افغانستان

میشد، و کاریکه امروز وزیر و سکرتری دارد، در آنوقت به کاتبان محول بود، بعد از کاتب حاجب تقریباً وظایف وزیر دربار کنونی را داشت، که اکثر امور بذریعۀ حاجب اجرا شدی، و عساکریکه از طرف دیوان الجند یا دیوان الجیش اداره میشدند، عموماً به صنوف الفرسان (سوار) الرجاله (پیاده) تقسیم شده و باسلحۀ شمشیر و زره و خودو نیزه و تیر و کمان و منجنیق و دبابه و ضبور (نوعی از تانک) مسلح بودند. لباس عساکر شان قمیص و تنبان کوتاه و چپلی (مثل لباس افغانان کوهسار) بود و دستهای جیوش بر پنج قسم بودند: اول قلب که در آن قاید عمومی بودی. دوم طرف راست (میمنه) سوم طرف چپ (میسره) چهارم طرف پیش (کتیبه یا مقدمه) از سواران غالب. پنجم بعد از جیش ساقه قرار داشت و قایدان بزرگ لشکری هم غالباً عرب بودند.

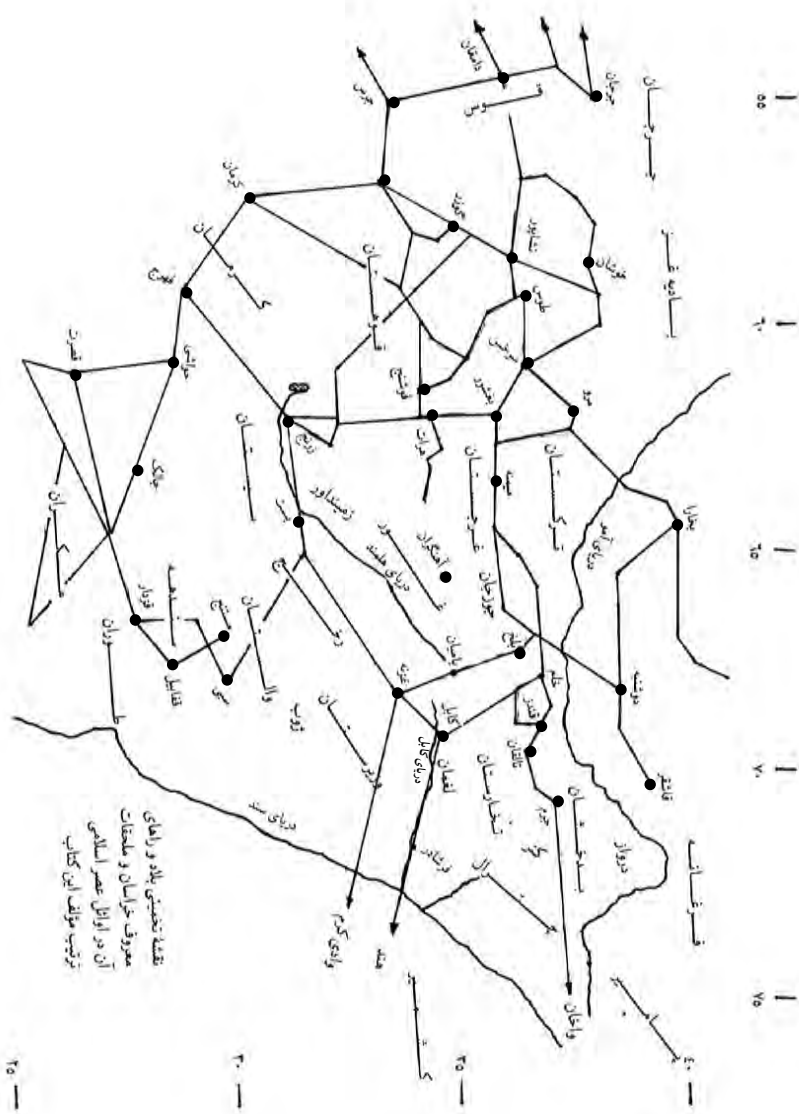
اما نظام قضا:

در عصر اموی چنین بود: که علما و صلحای صحابه و تابعین حضرت خلیفه و یا از طرف حکمرانان ولایات بحیث قاضی در مراکز و بلاد مهمه مقرر میشدند، و این قضات بر حسب قرآن و سنت و اجتماع و قیاس یعنی ادله اربعه حل منازعات مردم را میکردند، و در اجتهاد خود آزاد و در تنفیذ احکام شریعت از تاثیر سیاست امراء مستقل بودند و بقول خلیفه عمر بن عبدالعزیز (رض) صفات خمس (علم، بی طمعی، حلم، اقتداء بائمه و مشارکت با اهل علم و رای را داشتند و بر سجل های مدون فیصلهای قضا را می نوشتند، و برخی از قضات تنخواه را از حکومت نمیگرفتند و آنهایی که میگرفتند سالیانه تا هزار دینار و ماهوار تا ده دینار میرسید، کذلک محتسبان شرعی برای امر معروف و نهی منکر و نگرانی اکیال و اوزان و معاملات بازار و تبلیغ احکام دینی مقرر بودند و مخصوصاً علمای عربی و صلحای امت برای تبلیغ دین اسلام بممالک مفتوحه خراسان و مضافات آن می آمدند، چنانچه در حدود (۴۷هـ) ربیع الحارثی حکمران عرب در سیستان و زابلستان بمدد حسن بصری (عالم بزرگ عصر) قوانین اسلامی را نفاذ داده بود.

مآخذ: حدود العالم، تاریخ الاسلام السیاسی ۳ جلد عربی، البشاری اصطخری، فتوح البلاذری، کتاب الوزراء و الکتاب، مقدمه ابن خلدون سفر نامه سیرافی، تاریخ تجارت عصر اموی، ابن حوقل، حضارة الاسلام کتاب الخراج ابن قدامه، کتاب الهند و السند، مختصر تاریخ عرب امیر علی، فتوحات عرب در آسیای میانه، الکامل ابن

تاریخ مختصر افغانستان

اثير، تاريخ ادبيات فارسي از صفا، الفهرست ابن ندیم، کتیبه های موزیم پشاور،
تاریخ سیستان، تاریخ تمدن ایران ساسانی از نفیسی، کتاب الخراج امام ابو یوسف،
تهذیب مشرق در عصر خلفاء (اردو)، معجم الانساب زمباور، طبقات ناصری، مفاتیح
العلوم، تاریخ التمدن الاسلامی از جرجی زیدان، تهذیب و تمدن اسلامی ۳ جلد ارود،
نقود الاسلامیه مقریزی، شرق در تحت اداره خلافت، تاریخ عرب از هتی، تاریخ تمدن
عرب از گوستاو لوبون.



نقشه بلاد و راهای خراسان

بخش سوم
دوره مستقل اسلامی
طاهریان
(۲۰۵-۲۵۹هـ)

سر سلسله این دودمان طاهر فرزند حسین بن مصعب بن رزیک بن ماهان است که یکی از خاندانهای مقتدر پوشنگ (زنده جان امروز غرب هرات) اند، مصعب بن رزیک از مشاهیر بلاغت و ادب بود که در عصر عباسیان شغل حکومت پوشنج داشت، و بعد از حسین پسر او در حدود (۱۸۰هـ-۷۹۶م) بحکومت پوشنج منصوب بود، حسین که در پوشنج بسال (۱۵۹هـ) بدنیا آمده بود، و از دربار آل عباس حکمرانی شام و بغداد نیز داشت، در (۱۹۹هـ) بمرد، و طاهر فرزند او یکی از دلاوران و آزادی خواهان خراسان بار آمد، و بدست وی اساس اولین حکومت ملی در خراسان اسلامی گذاشته شد و آمال گذشتگان فداکار راه استقلال که مدت دو صد سال برای این مقصد بزرگ کوشیده بودند بهمت این راد مرد تحقق پیدا کرد باین تفصیل:

بعد از درگذشت هارون الرشید بین فرزندانش امین و مأمون اختلاف پیدا آمده و امین که در بغداد خلیفه شده بود، علی بن ماهان را با ۶۰ هزار لشکر بچنگ برادر فرستاد (۱۹۸هـ) ولی مأمون که در خراسان بود، چهار لشکر خراسانی را به قیادت همین طاهر پوشنجی ارسال کرد، و علی سردار لشکر بغداد بدست طاهر کشته و لشکریان امین شکسته شدند. طاهر بر بغداد بتاخت و سر امین را ببرید، و مأمون را بر تخت بغداد نشاند و شوکتی عظیم بدست آورد، که در ازای این خدمات اولاً به حکومت شام و شحنگی بغداد و بعد از آن بحکمرانی خراسان و لقب ذوالیمینین ملقب گردید (۱۹۹هـ-۸۱۴م).

طاهر بعد از وصول بخراسان اولاً در توحید اداره و استقرار مرکزیت خراسان کوشید و در مدت دو سه سال کرمان، سیستان، هرات، نشاپور، مرو، جوزجان، بلخ، طخارستان را بمرکز خود وصل کرد، و تا (۲۰۵هـ-۸۲۰م) ازین فتوحات مهم فارغ گشت و نقشه استقلال را طرح نمود، و بخراسانیان داستان فرکهن را یاد آوری کرد، بعد ازآنکه از تمرکز ولایات مطمئن شد و مردم خراسان را بدور خود فراهم آورد، روز

تاریخ مختصر افغانستان

جمعه ۲۴ جمادی الاخری سنه (۲۰۷ هـ ۸۲۲ م) بود که طاهر اعلان استقلال خراسان بداد، و در خطبه جمعه نام مأمون را ذکر نکرد. این روز تاریخی در تاریخ خراسان اولین روزیست که مساعی دو قرن این مردم در راه تحصیل آزادی بار دار، و نخستین اساس حکومت ملی در خراسان بدست طاهر فوشنجی گذاشته شد. اما بدبختانه طاهر رادمرد دلاور و آزادیخواه، در همین شب از جهان درگذشت، و پسر او طلحه که مرد دانشمندی بود و از طرف پدر امیری سیستان داشت بر مسند استقلال پدري نشست و شش سال بعدالت و مردم پروری حکم راند، و دربار خلافت بغداد نیز حکومت او را برسمیت شناخت، و از هیجان مردم استقلال طلب خراسان بترسید. طلحه در سنه (۲۱۳ هـ ۸۲۸ م) در سیستان با حمزه خارجی در آویخت، اما در همین سال این امیر فاضل و متدین و عادل درگذشت، و برادرش عبدالله بن طاهر (متولد ۱۸۲ هـ) که مدتی در شام و مصر حکمران و بعد ازان از طرف دربار بغداد بر خلافت بابک خرمی در پارس جنگ میکرد امیر گشت، و دربار بغداد او را رسماً بامارت خراسان بشناخت، روابط عبدالله با دربار بغداد خیلی صمیمانه بود و همواره با دشمنان بزرگ خلافت میجنگید، و عناصر خطرناک دولت عربی را مقهور میکرد. چنانچه در (۲۱۹ هـ ۸۳۴ م) امام زاده محمد بن قاسم را در طالقان اسیر کرده و بنزد خلیفه فرستاد، و در (۲۲۴ هـ ۸۳۵ م) مازیار بن قارن حکمران طبرستان را بطرفداری خلافت بشکست، و حکمداران او در سیستان چندین بار شورشهای آن ولایت را فرو نشاندد. عبدالله مدت ۱۷ سال بر تمام خراسان و حصص غربی افغانستان حکم راند و بسال (۲۳۰ هـ ۸۴۴ م) از جهان رفت، وی نیز شاه ادیب و عمران پسند و عالمی بود و در ایام او بسال (۲۲۴ هـ ۸۳۸ م) در خراسان زلزله مدهش و در سیستان بسال (۲۲۰ هـ ۸۳۵ م) خشکسالی صعب روی داده بود و آب هیرمند خشک شده بود.

بعد از عبدالله پسرش طاهر دوم تا مدت ۱۸ سال حکم راند در زمان او قیام مردم سیستان بقیادت صالح بن نصر و یعقوب لیث روی داد، و شالوده امارت آل صفار ریخته شد، بدین معنی که از طرف طاهر ابراهیم بن حنین حکمران سیستان بود، ابراهیم پسر نااهل خود احمد نامی را بر بست والی گردانید، احمد با عثمان بن نصر و احمد بستی و بشار بستی که از صناید آن ولایت بودند در آویخت، و مردم بست و سیستان از طاهریان روی برتافتند و در (۲۳۸ هـ) در بست با صالح بیعت کردند، و درین بحران و فتور یعقوب لیث صفاری قوت گرفت و در (۲۴۶ هـ ۸۶۰ م)

تاریخ مختصر افغانستان

سیستان را از خوزه اقتدار طاهر بیرون کشید و خود طاهر در (۲۴۸ هـ - ۸۶۲ م) از جهان رفت.

محمد پسر و جانشین طاهر دوم شخصی بی کفایت و عیاش و تنبل بود، و یعقوب لیث صفاری از سیستان برو چیره شد، و او را در (۲۵۹ هـ - ۸۷۲ م) بزدان افگند. ازین خاندان ابراهیم بن محمد بن طلحه بن عبدالله بن طاهر تا ۲۶۸ هـ در مرو بود، که در ۲۷۸ هـ خجستانی او را بشکست و احمد بن محمد در ۲۶۷ هـ در خوارزم و طاهر سوم بن محمد در نساپور از ۲۵۹ تا ۲۸۲ هـ حکمران بود، ولی پنج نفر شاهان این سلسله فقط بر افغانستان غربی و شمالی دست داشتند، و در ولایت جنوبی و شرقی افغانستان رتیبیلان و کابلشاهان سلطنت میکردند. دودمان طاهریان با مرکز خلافت بغداد روابط دوستانه را حفظ میکردند و زبان درباری و ادبی شان عربی بود، و برخلاف بقایای دین زردشتی در افغانستان سعی میکردند، چنانچه در (۲۱۳ هـ - ۸۲۸ م) عبدالله کتب زردشتی را بسوخت. اینک لست طاهریان افغانستان:

* ۱- طاهر بن حسین فوشنجی (۲۰۵-۲۰۷ هـ)

* ۲- طلحه بن طاهر (۲۰۷-۲۱۳ هـ)

* ۳- عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰ هـ)

* ۴- طاهر دوم بن عبدالله (۲۳۰-۲۴۸ هـ)

۵- محمد بن طاهر دوم (۲۴۸-۲۵۹ هـ)

۶- طاهر سوم بن محمد (۲۹۵ هـ)

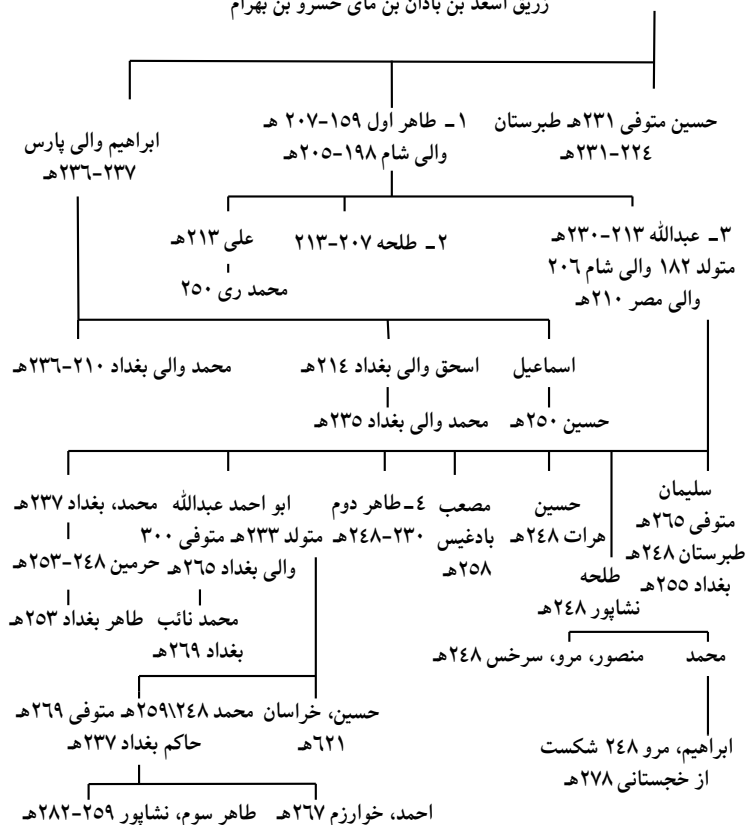
مآخذ: طبری، زین الاخبار، تاریخ سیستان، روضة الصفا، ابن اثیر، طبقات ناصری، تاریخ ایران دوره طاهریان، طبقات سلاطین اسلام، معجم الانساب زمباور، تاریخ ادبیات ایران از دکتور صفا، تاریخ اجتماعی ایران، تاریخ ادبیات فارسی از سعید نفیسی.

(* علامت اینست که مسکوک این پادشاه موجود است)

تاریخ مختصر افغانستان

طاهریان پوشنگی (۲۰۵-۲۵۹هـ)

حسین (متوفی ۱۹۹هـ) بن مصعب بن رزق بن ماهان پوشنگی (ابن خلکان ۲۷۵۱)
رزق اسعد بن بادان بن مای خسرو بن بهرام



مآخذ: طبری، ابن اثیر، دائرة المعارف اسلام، ابن خلکان، طبقات ناصری دول اسلامیه ۱۷۲

صفاریان

(۲۴۷-۳۹۳هـ)

در عصر امویان و عباسیان سیستان همواره مرکز هیجانهای سیاسی بود و فرقه خارجیان مخصوصاً درین ولایت مرکز گرفته بودند، و جمعیت عیاران (اهل فتوت) که جمعیتی بود نظیر پارتنی های سیاسی و اجتماعی امروزه نیز در سیستان قوت یافتند، ازین جمعیت یک مرد سیستانی که یعقوب فرزند لیث رویگر باشد، و در قریه قرنین سیستان متولد شده بود برآمد، و با برادر خود عمرو لیث بخدمت صالح بن نصر حکمران سیستان پیوست و برتبه سپه سالاری درهم بن نصر (بقول ابن خلکان درهم بن حسین زعیم مطوعه) که از طرف صالح حکمدار سیستان بود رسید، یعقوب مرد دلیر و داعیه طلبی بود و میخواست حکومت مقتدری را در خراسان و سیستان تشکیل دهد زیرا درین وقت طاهریان ضعیف شده بودند، و توان مقاومت را باختلاف مقتدر بغداد نداشتند. همان بود که یعقوب بسال (۲۴۷هـ - ۸۶۱م) روز دوشنبه محرم بمدد عیاران سلحشور خود درهم نصر و خوارج را هزیمت داد، و از مردم سیستان بیعت ستد، صالح از زاول شاه رتبیل مدد خواست، ولی یعقوب رتبیل را بکشت و بست را تصرف کرد، درین جنگ شش هزار نفر کشته شدند، و سی هزار اسیر و بسی از پیلان و اموال غنیمت بدست یعقوب افتاد. صالح بن نصر به والشتان (شمال قندهار) عقب نشست و بزابل پناه برد، ولی عاقبت بدست یعقوب افتاد و در زندان کشته شد. درین نبرد برادر و اقارب رتبیل بطور اسیر بسیستان آورده شدند (۲۵۱هـ - ۸۶۵م) و نیز در همین سال عمار خارجی را در نیشک سیستان قلع نموده و در (۲۵۲هـ) صالح بن حجر عمو زاده رتبیل در کوهژ (کوهک) رنج عاصی شد، یعقوب او را تا (۲۵۳هـ) بکشت و در همین سال والشتان و زمین داور و بست را نیز تصفیه کرد، و امیر تگین آباد (نزدیک قندهار کنونی) را بزد، و بعد از آن در هرات با حکمران طاهریان در آویخت و هرات را نیز بگرفت، و در حدود (۲۵۴هـ) کرمان را نیز بدست آورد، و در سال (۲۵۷هـ) باز با پسر رتبیل که از زندان بست گریخته بود، در رنج جنگ کرد، ولی پسر رتبیل بکابل گریخت، تا که بسال (۲۵۸هـ) یعقوب رنج و زابل و پنجوای (قندهار) و غزنه و کابل را بگرفت و بر قلعه گردیز که در تصرف ابو منصور افلح بن محمد بن خاقان لویکی بود حمله کرد، افلح سالی ده هزار

تاریخ مختصر افغانستان

درم خراج قبول کرد، و یعقوب از انجا بامیان و تخارستان و بلخ را بکشود و کابلشاه را قهر کرد و پیروزوند (حدود قندهار) و بست را کشوده بسیستان آمد. و از سکه یی که به (۲۶۰ هـ - ۸۷۲ م) در بنج هیر (پنجشیر کنونی شمال کابل) زده معلوم میشود که کابلستان را تماماً تسخیر کرده بود.

یعقوب بسال (۲۵۹ هـ) جهت سرکوبی عبدالرحمن خارجی به کרוخ هرات رفت و آن ولایت را تصفیه کرد، در همین سال عبدالله بن محمد بن صالح سگری (اکنون هم ساگری نام طایفه افغانیست در حدود سیستان) بر خلاف یعقوب در سیستان برخاست، ولی از دست یعقوب شکست خورد و به نیشاپور نزد آل طاهر گریخت، یعقوب او را تعقیب کرد، آل طاهر و سگری را از بین برد (۲۵۹ هـ تا ۲۶۳ هـ) و طوریکه ابن خلکان گوید: تمام ملوک اطراف از قبیل ملک ملتان، ملک رنج، ملک طبسین، ملک زابلستان، ملک سند و مکران را مطیع نمود.

بعد ازین یعقوب در فارس جنگها نمود، و روز دو شنبه ۱۴ شوال (۲۶۵ هـ - ۸۷۸ م) بعد از شاهی ۱۷ سال بمرض قولنج از جهان رفت. در دوره اسلامی، یعقوب اولین حکمران عادل و بخشاینده مقتدری بود که تمام مملکت افغانستان را از دریای آمو تا سیستان و مکران و از بادغیس و مرو و هرات تا کابل و گردیز و زابلستان بگرفت و در تنظیم جیوش و تسلیحات و آبادانی خزاین جهد نمود، چنانچه مسعودی وی را از بزرگترین شاهان جهان شمرده و فصل مشبعی را در حسن سیاست و تدبیر او نویسد و گوید: که در لشکر او پنج هزار اشتر بختی و ده هزار اشتر صفاری بودی، و بعد از مرگ وی در خزانه سیستان پنجاه میلیون درهم و هفتاد میلیون دینار وجود داشت، وی بنژاد عجمی خود مباحات میکرد و در نامه منظومیکه به المعتمد خلیفه بغداد فرستاد، به دودمان عباسیان بغداد اخطار داد، که ازین کشور برابند، والا به نیروی شمشیر و قلم کشیده خواهند شد.

خلاصه بعد از مرگ یعقوب، عمرولیث برادرش جانشین او شد، و دربار خلافت هم او را به پادشاهی خراسان و سیستان و فارس و کرمان و هند و سند و ماوراء النهر بشناخت و روابط سیاسی او با عباسیان در اوایل دوستانه بود، ولی بعد از مدت کمی المعتمد خلیفه عزل او را اعلان و قلع و لعن او را در پیشگاه جماعتی از حجاج خراسان اظهار کرد.

تاریخ مختصر افغانستان

حدود سال (۲۶۶ هـ ۸۷۹ م) بود که در خراسان یکی از بقایای امرای شاهان طاهری احمد بن عبدالله خجستانی شورش کرد، و تا هرات و حدود سیستان پیش آمد، ولی عمرولیث او را بشکست (۲۶۷ هـ ۸۸۰ م) و بعد ازین رافع بن هرثمه که بقول ابن خلکان از طرف خلیفه معتمد تحریک میشد، در خراسان بر خلاف عمرو بشورید و هرات و فراه را بگرفت، و از دوری عمرو که در فارس و عراق میجنگید استفاده کرد، ولی عمرو برو غلبه یافت، و رافع به ماوراء النهر رفته از پادشاه سامانی نصر بن احمد یاری خواست و بسی از شورشیان خراسان نیز به رافع پیوستند، مگر عمرو او را از خراسان تا خوارزم عقب راند، و در آنجا بدست محمد بن عمرو خوارزمی حکمران عمرولیث در سال (۲۸۳ هـ ۸۹۶ م) کشته شد. بعد از تصفیة خراسان محمد بن حمدان از طرف عمرولیث والی زابلستان شد، و برد عالی عامل غزنه بود درینوقت دو نفر شاهان محلی وادی گندهارا ناسد و المان (کذا در تاریخ سیستان) بر غزنه حمله کردند، در حالیکه عمرولیث در بلخ با لشکر اسماعیل بن احمد سامانی بمدد ۷۰ هزار سوار نیزه دار مشغول مقابله بود، و در جنگی بسال (۲۸۷ هـ ۹۰۰ م) گرفتار آمد، و به بغداد فرستاده شد، تا در آنجا در حدود (۲۸۹ هـ ۹۰۱ م) کشته شد. عمرو نیز پادشاه عمران دوست و عادل بود، که هزار رباط و پنجصد مسجد آدینه و پلها و راههای زیاد ساخت، و بقول ابن خلکان در حسن سیاست و تدبیر مملکت داری نظیر نداشت، و طوریکه ابن اثیر تصریح کرده باحوال کشور و جیوش و افسران لشکر خود خیلی آگاه بودی و احدی نتوانستی که کسی را بدون اجازت عمرو مجازات کند.

بعد از عمرولیث دولت صفاریان ضعیف گشت، و سامانیان بلخی بر افغانستان شمالی و هرات تا حدود سیستان قابض گشتند، و اخلاف صفاریان تا مدتی حکمران سیستان بودند، چنانچه بسال (۲۸۹ هـ ۹۰۱ م) نواسه های عمرو که طاهر بن محمد و برادر وی یعقوب باشد امارت را بدست گرفتند، و مدتی در فارس بجنگ پرداختند، و بسال (۲۹۱ هـ ۹۰۳ م) تابست و رنج پیش رفتند تا که بسال (۲۹۶ هـ ۹۰۸ م) لیث بن علی بن لیث ازین دودمان برآمد، و طاهر و یعقوب را بمدد سبکری غلام عمرولیث بگرفت و به بغداد فرستاد، و خودش بنام (شیر لباده) بر سیستان امیر شد و تابست و کش و فراه خطبه او را خواندند، لیث برادر خود معدل را به زابلستان فرستاد، و بسال

تاریخ مختصر افغانستان

(۲۹۷ هـ ۹۰۹ م) تا بست و رخج (رخد) و کابل مال ستد، و به سال (۲۹۸ هـ) در بست به نام خود سکه زد.

ولی لیث عاقبت بسال (۲۹۸ هـ ۹۱۰ م) در جنگی بدست سبکری که از طرف خلیفه المقتدر تقویه شده بود گرفتار آمد و به بغداد زندانی شد، و مردم سیستان ازین خاندان علی یا ابوعلی محمد بن محمد بن لیث اول را در سال (۲۹۸ هـ) بیعت کردند و تا بست و غزنه و کابل نیز خطبه بنام او خواندند، ولی محمد از دست حکمران سامانی سیستان شکست خورد، و به بست رفت تا که لشکریان احمد بن اسمعیل سامانی او را بسال (۲۹۸ هـ) در رخج گرفتار ساختند، و به بست آوردند و او را با سبکری مذکور به بغداد فرستادند، و در آخر همین سال خطبه سیستان برآل سامان خوانده و خاندان صفاریان منقطع شد.

اما در سال (۲۹۹ هـ) مردم سیستان بر منصور اسحق حکمران سامانی شوریده و ابو حفص عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو لیث طفل ده ساله خاندان صفاری را کشیده، بقیادت مولی سندلی که از موالی صفاریان بود، حکمران سامانی را بگرفتند، و بمدد عیاران سیستان بنام ابو حفص مذکور خطبه خواندند. ولی دربار سامانی حسین بن علی مروزی را به سیستان فرستاد و باز بومنصور جیهانی وزیر سامانیان، سیستان را تا زمینداور و زابلستان تصفیه کرد (۳۰۳ هـ ۹۱۵ م) بدینطور امرای دربار سامانی تا رخج و وادی ارغنداب بدست آوردند، و بقایای زمامداران سابق (طرابیل شاید مصحف رتایل باشد) را از زابلستان برانداختند، بسال (۳۱۰ هـ ۹۲۲ م) احمد بن قدام و عزیز بن عبدالله برسیستان امیر بودند، که باز مردم سیستان در (۳۱۱ هـ) بشوریدند و امیر ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث را از خاندان صفاریان بیرون آورده و بامیری سیستان بنشانند و در رخد هم خطبه بنام او خوانده شد، از طرف او حمک حکمران رخج و محمد به بست گماشته شد، و مملکت را تا رخج و حدود هرات بدست آورد، و تا سال (۳۵۲ هـ ۹۶۳ م) باستقلال حکم راند، و مردی پسندیده اخلاق و مدبر بود، ایام حکومت او تا چهل سال در سیستان بخوبی گذشت و عاقبت بسال (۳۵۲ هـ) در سیستان کشته شد. و بعد از وی امیر خلف بانو پسرش بجایش نشست ولی او را بر امارت سیستان بامیر طاهر بوعلی از اخلاف برادر جد یعقوب لیث مکاوحت پیدا گشت و چون طاهر مذکور بسال (۳۵۹ هـ ۹۶۹ م) در گذشت، پسرش امیر حسین بامیر خلف بانو می جنگید، و بسال (۳۷۳ هـ) از امیر

تاریخ مختصر افغانستان

سبکتگین که بر غزنه تا بست متصرف بود امداد خواست. ولی امیر سبکتگین به خلف یآوری داد و در همین سال بین شان صلح شد. چون حسین از جهان رفت امارت سیستان بر امیر خلف قرار گرفت. وی بخوبی و استقلال تا (۳۹۰ هـ - ۹۹۹ م) حکم راند، چون در همین اوقات سلطان محمود از غزنه امارت سیستان را تهدید میکرد، بنا بران خلف اطاعت او را قبول کرد که سالانه صد هزار دینار را بخزانۀ غزنی بپردازد.

اما سلطان محمود سیستان را از مملکت مجزا نگذاشت، و بسال (۳۹۳ هـ - ۱۰۰۲ م) بران سرزمین بتاخت و خلف را در حصار طاق سپهد محاصره کرد. وی پیش سلطان رفت، ولی سلطان او را بگوزگانان خراسان تبعید کرد و سیستان جزو سلطنت آل سبکتگین شد، از نسل همین خلف بانو امرای محلی همواره در سیستان بنام ملوک تا حدود (۸۸۵ هـ - ۱۴۸۰ م) و حتی تا عصر صفویان موجود بودند که باطاعت غزنویان و غیره در سیستان حکمداری میکردند.

ملوک صفاری در افغانستان اولین پادشاهان علم دوست و عمران پرور و عادل اسلامی بودند که مملکت را وحدت سیاسی و دینی دارند. در زمان صفاریان بود که زبان دری زبان درباری و ادبی گردید، و محمد بن وصیف سگزی اولین قصیده دری را در مدح شاه صفاری سرود و هم درین زمان حصص شرقی افغانستان مانند کابل و گردیز از نفوذ کابل شاهان رستند و بساط رتبیلان و کابلشاهان از افغانستان بر چیده شد.

- *۱- یعقوب بن لیث (۲۴۷-۲۶۵ هـ)
- *۲- عمرو بن لیث (۲۶۵-۲۸۷ هـ)
- *۳- طاهر بن محمد بن عمرو لیث و برادرش یعقوب (۲۸۹-۲۹۶ هـ)
- *۴- لیث بن علی بن لیث اول (مشهور به شیر لباده) (۲۹۶-۲۹۸ هـ)
- ۵- ابو علی معدل بن علی بن لیث اول (۲۹۹ هـ)
- ۶- ابو حفص عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو لیث (۳۰۰ هـ)
- *۷- امیر ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث (۳۱۱-۳۵۲ هـ)
- ۹- امیر طاهر بوعلی بن محمد بن طاهر (از طرف مادر صفاری) (۳۵۲-۳۵۹ هـ)
- ۱۰- امیر حسین ولد طاهر (۳۵۹-۳۷۳ هـ)

تاریخ مختصر افغانستان

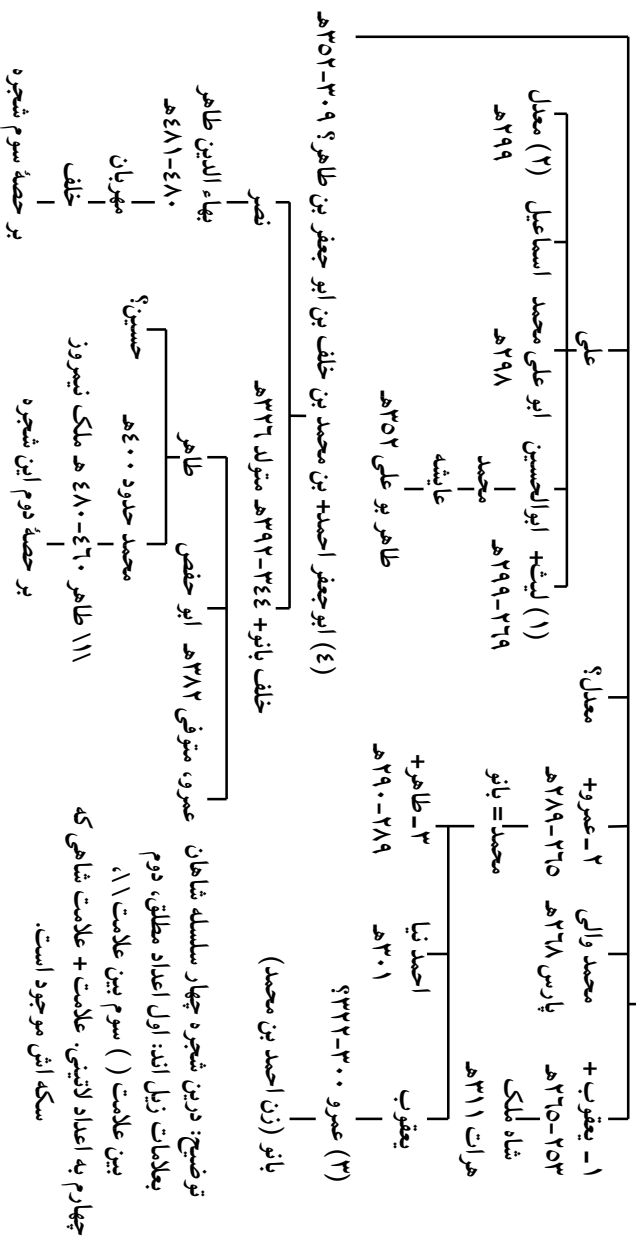
- ۱۱- بهاءالدين طاهر بن نصر بن احمد (۴۸۰هـ)
- ۱۲- تاج الدين نصر بن طاهر بن محمد در حدود ۴۸۲هـ (متوفى ۵۵۹هـ)
- ۱۳- شمس الدين ابو الفتح احمد بن نصر (۵۵۹هـ)
۱۴. عزالملوك محمد بن نصر؟
- * ۱۵- تاج الدين حرب بن محمد (۵۶۲هـ متوفى ۶۱۲هـ)
- ۱۶- شمس الدين يمين الدوله بهرامشاه بن عثمان (۶۱۲هـ)
- * ۱۷- تاج الدين نصر بن بهرامشاه (۶۱۸هـ)
- * ۱۸- ركن الدين ابو منصور بن بهرام شاه (۶۱۸هـ)
- ۱۹- شهاب الدين محمود بن عثمان (۶۱۹هـ)
- ۲۰- على بن عثمان ۶۲۲هـ
- ۲۱- شمس الدين على بن مسعود بن خلف بن مهربان بن طاهر (۶۲۶هـ)
- * ۲۲- نصر الدين بن ابو الفتح بن مسعود (۶۵۲هـ)
- ۲۳- شاه نصرت بن نصرالدين (۷۲۸هـ)
- * ۲۴- قطب الدين محمد بن ركن الدين محمود (۷۳۱هـ)
- ۲۵- تاج الدين بن محمد (۷۴۷هـ)
- ۲۶- سلطان محمود بن شاه على (۷۵۱هـ)
- * ۲۷- عزالدين بن ركن الدين محمود (۷۳۳هـ)
- ۲۸- قطب الدين بن عزالدين (۷۸۴هـ)
- ۲۹- شاه شاهان تاج الدين بن قطب الدين (۷۸۸هـ)
- * ۳۰- قطب الدين بن تاج الدين (۸۰۵هـ)
- * ۳۱- شاه شاهان شمس الدين بن قطب الدين (۸۲۲هـ)
- ۳۲- نظام الدين يحيى بن شمس الدين (۸۴۲هـ)
- ۳۳- شمس الدين محمد بن يحيى (۸۸۵هـ)
- ۳۴- سلطان محمود؟
- ۳۵- امير محمد مبارز الدين حدود (۸۴۵هـ)
- ۳۶- قطب الدين على (۸۲۲-۸۴۲هـ)
- ۳۷- شاه حسين بن ملك غياث الدين محمد مولف احياء الملوك در ۱۰۲۷هـ

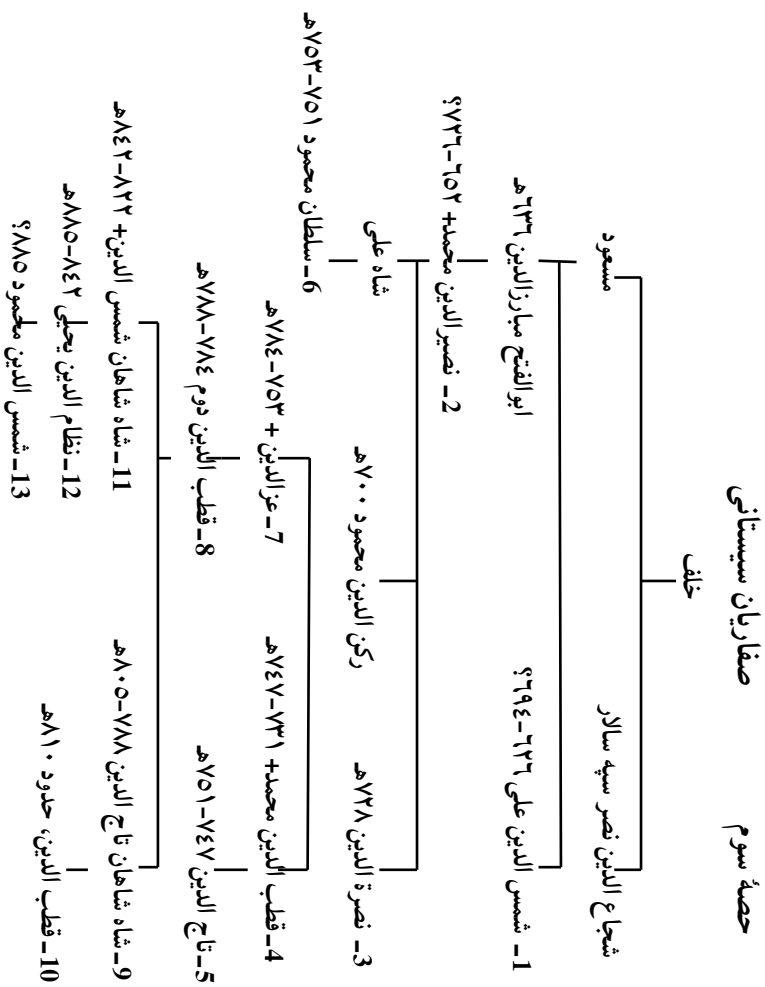
تاریخ مختصر افغانستان

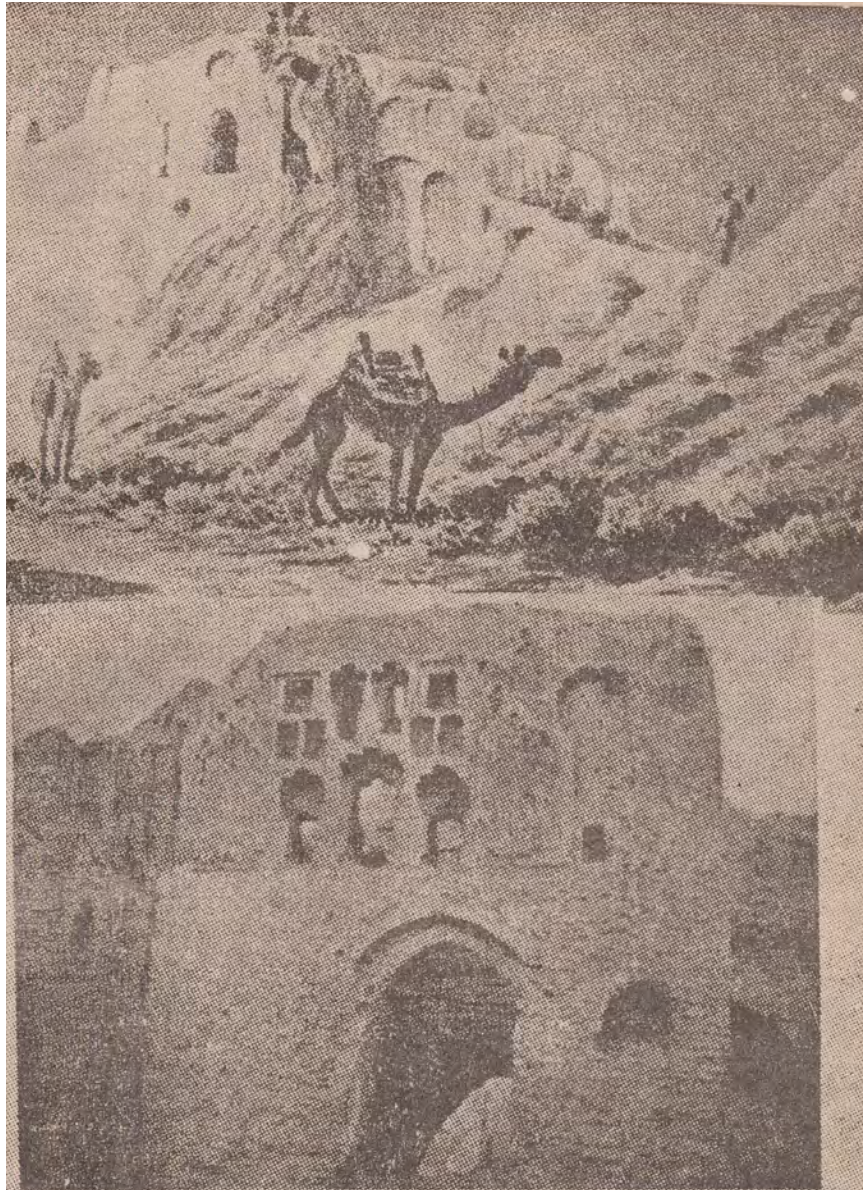
مآخذ: گردیزی، تاریخ سیستان، تاریخ ادبیات از براون، طبقات سلاطین اسلام، ابن اثیر، طبری، طبقات ناصری، ابن خلکان، تاریخ الاسلام سیاسی، مروج الذهب، تاریخ عرب روضة الصفالب التواریخ، گزیده، معجم البلدان، معجم الادبا، تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان، احیاء الملوك طبع تهران، تاریخ ادبیات از دکتور صفا، تاریخ ادبیات فارسی از سعید نفیسی.

حصه اول صفاریان سیستان (۲۵۴-۵۸۸هـ)

لیث صفار (حدود ۲۰۰هـ) بن معد بن حاتم ماهان بن کچیسرو بن اردشیر بن قباد بن خسرو ابرویز بن هرمز بن خسرو انوشروان (تاریخ سیستان)







دو منظر از ابنیه صفاریان سیستان

سامانیان (۲۷۹-۳۸۹)

خاندانیست از اولاد (سامان خداه) مرد نجیبی که در روستای سامان بلخ حکمرانی و کیش زردشتی داشت، وی بقول گردیزی بر دست مأمون الرشید در حدود (۱۹۷ هـ ۸۱۲ م) مسلمان شد، و اسد فرزند سامان بحضرت مأمون راه یافت، این اسد چهار پسر داشت: نوح، احمد، یحیی، الیاس که از طرف غسان بن عباد حکمران خراسان، سمرقند و سغد به نوح و فرغانه به احمد و چاچ و اسروشنه به یحیی، و هرات به الیاس سپرده شد، و ابراهیم پسر الیاس به سپه سالاری دودمان طاهریان رسید، فرزند احمد بن سامان که امیر نصر نامداشت از طرف خلیفه معتمد بسال (۲۶۱ هـ ۸۷۴ م) بامارت ماوراء النهر شناخته شد، وی حکومت بخارا را ببرادرش اسمعیل بن احمد گذاشت، تا که بسال (۲۷۵ هـ ۸۸۸ م) در بخارا بین دو برادر جنگی سخت روی داد، و نصر بدست اسمعیل افتاد، و به سمرقند فرستاده شد، و بسال (۲۷۹ هـ ۸۹۲ م) از جهان رفت و تمام ماوراء النهر و خراسان بدست اسمعیل افتاد، و دربار خلیفه معتضد و مکتفی نیز رسماً او را به پادشاهی شناخت. وی موسس سلسله آل سامان است که بسال (۲۸۷ هـ ۹۰۰ م) قوت گرفت و دربار خلافت بغداد نیز او را در مقابل آل صفار سیستان که دم از استقلال میزدند تقویت کرد و همدین سال در بلخ عمرولیث صفاری را اسیر نمود و افغانستان شمالی و غربی را از تخارستان تا مرو و هرات و شمال ایران و ممالک ماوراء النهر را ضمیمه مملکت سامانی گردانید. و بقول مجمل فصیحی اسمعیل بر برخی از ناحیت های غربی هند نیز دست یافته بود که شاید مقصد آن گندهارا باشد. محمد بن محمد بن عبدالله بلعمی مترجم تاریخ طبری بزبان دری وزیر فاضل این پادشاه بود، اسمعیل بسال (۲۹۵ هـ ۹۰۷ م) از جهان رفت.

بعد از مرگ اسمعیل فرزندش احمد بجای او نشست، وی در سال (۲۹۷ هـ ۹۰۹ م) بهرات آمد، و حسین بن علی مروزی را بسیستان فرستاد، تا حکمرانان صفاری معدل و ابوعلی را که تا بست و رنج دست یافته بودند از بین برد، و سیستان را به منصور بن اسحاق سامانی داد، ولی مردم سیستان چنانچه گذشت بقیادت سندلی او را گرفتند (۳۰۰ هـ ۹۱۲ م). احمد بسال (۳۰۱ هـ) بدست غلامانش کشته

تاریخ مختصر افغانستان

شد، و مردم پسر هشت ساله او نصر بن احمد را بتخت برداشتند، و ابو عبدالله محمد بن احمد الجیهانی وزیر دانشمند او امور مملکت را اداره می کرد. بسال (۳۰۲ هـ ۹۱۴ م) منصور بن اسحاق سامانی در خراسان سر برداشت و حسین علی مروزی نیز از سیستان و هرات بدو پیوست. ولی از دربار سامانی احمد بن سهل سپه سالار بهرات آمد، چون منصور در نیشاپور مرد، حسین در سال (۳۰۶ هـ ۹۱۸ م) بعد از نبردهای صعب تسلیم و عفو شد. در عهد نصر چنانچه گذشت ولایت سیستان بین حکمرانان محلی و امرای سامانی دست بدست میگشت، دیگر از وقایع این عصر به تاریخ افغانستان ربطی ندارد. نصر بسال (۳۳۱ هـ ۹۴۲ م) بعد از شاهی سی سال در گذشت، و نوح اول پسرش بر تخت سامانی نشست.



بنای مقبره اسماعیل سامانی در بخارا

تاریخ مختصر افغانستان

از وقایع مهم عهد وی در صفحات افغانستان شمالی و خراسان شورش بوعلی چغانی بن محتاج است که حکمران این نقاط بود، و بمدد امیر ختلان در بلخ و گوزگانان و سمنگان و تخارستان لشکر فراهم آورد، ولی از لشکر امیر نوح شکست خورد، و بسال (۳۴۱ هـ ۹۵۲ م) باز از طرف دربار سامانی بامارت خراسان شناخته آمد. نوح بسال (۳۴۳ هـ ۹۵۴ م) مرد، و فرزندش عبدالملک اول بر تخت نشست. در عصر وی ابوالحسن سیمجور بسال (۳۴۵ هـ ۹۶۰ م) بسپه سالاری خراسان مقرر شد، ولی مردم از وی شکایت کردند، و عوض او ابو منصور عبدالرزاق بخراسان آمد (۳۴۹ هـ ۹۶۰ م) و بعد از او هم الپتگین حاجب الحجاب به سپه سالاری خراسان گماشته شد، و ابوعلی محمد بلعمی حکمران آنجا بود، و بکر بن مالک بقول ابن مسکویه برای قلع و قمع بوعلی محتاج مقرر شد، تا او را از خراسان بر کند، بکر او را با قاضی خراسان دوانید، تا که عبدالملک اول بسال (۳۵۰ هـ ۹۶۱ م) در گذشت، و برادرش منصور بن نوح اول جانشین او شد، وی ابو منصور عبدالرزاق را به حکمداری خراسان و دفع الپتگین گماشت. این شخص بسال (۳۵۰ هـ) از نشاپور عقب نشسته ببلخ و خلم و تخارستان و غزنه آمد و اساس دولت غزنوی را نهاد. به سال (۳۵۳ هـ ۹۶۴ م) سرهنگ ابو علی محمد بن عباس در حصار تولک هرات عاصی شد. از طرف ابوالحسن سیمجور حکمران خراسان، بو جعفر نامی بدفع او گماشته شد، که بعد از تسخیر حصار تولک برخی از قلاع غور را نیز کشود. در عصر منصور خلف بن احمد حکمران سیستان نیز از طرف دولت سامانی تقویه شد، ولی بعد ازین خلف مذکور در سیستان سر از اطاعت سامانیان برداشت، و منصور را با او هفت سال جنگ روی داد، که در نتیجه بصلح انجامید (۳۷۳ هـ) ولی همین وقایع بقول ابن اثیر سبب وهن دولت سامانی شد، و حکمرانان اطراف را طمع خام بمرکز آنان پیدا گشت. منصور بسال (۳۶۶ هـ ۹۷۶ م) از جهان رفت، و بجای او نوح دوم بن منصور بنشست، در عصر او حکمرانی خراسان تا موقع مرگش (۳۷۸ هـ ۹۸۸ م) به ابوالحسن سیمجور تعلق داشت، و الپتگین از جهان رفته و عوض او داماد وی سبکتگین امور غزنی را بدست گرفته بود. و ابوعلی سیمجور که بعد از مرگ پدرش ابوالحسن خراسانرا در دست داشت، با فایق خاصه حکمران بلخ همدست شد، و خودسری آغاز نهادند. نوح برای سر کوبی آنها و اصلاح امور خراسان یکی از رجال دربار ابوالعباس تاش را بخراسان فرستاد، و از سبکتگین امداد خواست، سبکتگین با پسرش محمود بکمک

تاریخ مختصر افغانستان

نوح دوم بیامد، و در نزدیکی هرات در سال (۳۸۴ هـ ۹۹۴ م) ابوعلی را بشکست و آنها بدربار دیلمیان پناه بردند، و امیر نوح دوم، سبکتگین را بلقب "ناصر الدین" به حکمداری خراسان تا غزنه و کابل و بلخ بشناخت، و محمود پسرش را بلقب "سیف الدوله" به حکمداری نشاپور نواخت. امیر نوح دوم و سبکتگین بسال (۳۸۷ هـ) در گذشتند، و منصور دوم فرزند نابالغ نوح دوم بر تخت سامانی نشاند شد، ولی نظام دودمان آل سامان از هم گسیخت، و ایلک خان بخارا را گرفت و فایق و بکتوزون منصور دوم را کور کردند (۳۸۹ هـ ۹۹۸ م) و برادرش عبدالملک دوم بن نوح دوم را بتخت برداشتند. اما سلطان محمود به انتقام آن پادشاه کور بمر و آمد، و بالاخر با بکتوزون و فایق چنین کرد: که هرات و بلخ (یعنی افغانستان تا کابل) ازان محمود باشد، و نشاپور و مرو ایشانرا. محمود ازین جنگ بسال (۳۸۹ هـ) باز گشت، و همدین سال ایلک خان بر بخارا تصرف کرد، و عبدالملک دوم سامانی را به اوزگند زندانی گردانیده و بکشت. ابو نصر ابراهیم منتصر پسر نوح دوم شهزاده آخرین سامانی دلیرانه با نصر برادر محمود و ایلک جنگ میکرد و سر انجام بسال (۳۹۵ هـ ۱۰۰۱ م) بتحریر محمود کشته شد و سلسله سامانیان منقرض گردید.

از مشاهیر علمی و اداری این عصر دو نفر وزرای معروف محمد بن احمد جیهانی (جامع جغرافیای مفقود) و محمد بن محمد بلعمی (مترجم تاریخ طبری به دری) و از شعرای قدیم دری هم ابوشکور بلخی، و رودکی، و دقیقی بلخی، و ابو محمد هاشم (شاعر پنبنتو متوفی ۲۹۷ هـ در بست) وغیره اند.

در عصر سامانیان دیانت اسلام و مدنیت اسلامی بازبان و ادب عربی تا کابل روائی یافت، ولی سرحدات شرقی مملکت مانند ننگرهار، لغمان، درهای کنر و کوهسار خوست و منگل با مدنیت و وضع و ادیان و زبانهای قدیم ماند. و ادبیات دری نشو نمای خوبی نمود.

۱- نصر اول بن احمد سامانی (۲۶۱-۲۷۹ هـ)

*۲- اسمعیل بن احمد (۲۷۹-۲۹۵ هـ)

*۳- احمد بن اسمعیل (۲۹۵-۳۰۱ هـ)

*۴- نصر ثانی بن احمد (۳۰۱-۳۳۱ هـ)

*۵- نوح اول بن نصر (۳۳۱-۳۴۳ هـ)

*۶- عبدالملک اول بن نوح (۳۴۳-۳۵۰ هـ)

تاریخ مختصر افغانستان

*۷- منصور اول بن نوح (۳۵۰-۳۶۶هـ)

*۸- نوح دوم بن منصور (۳۶۶-۳۸۷هـ)

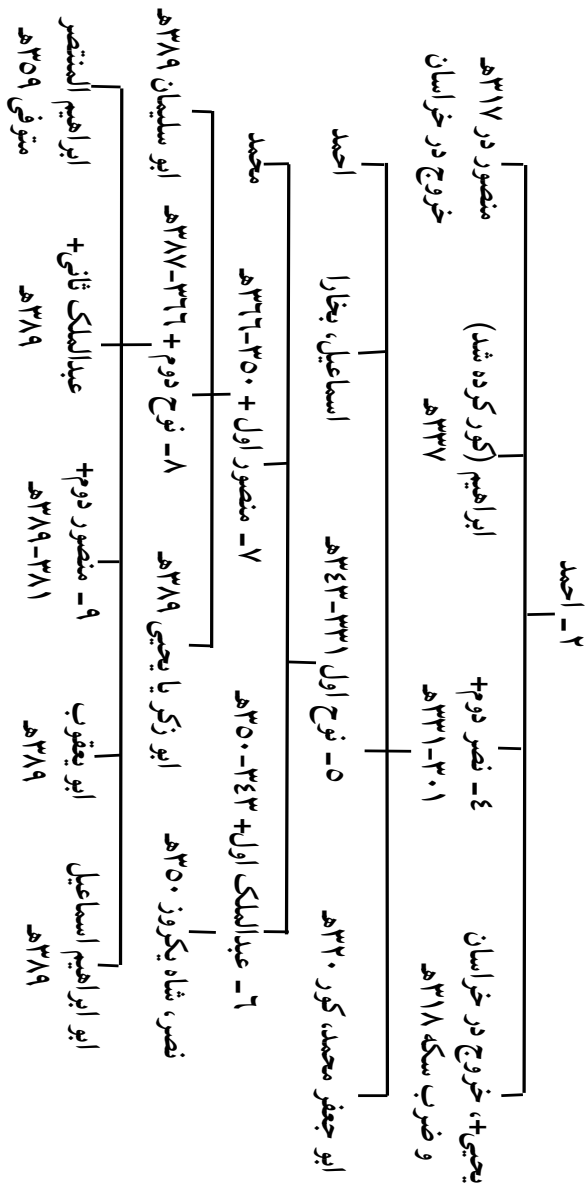
*۹- منصور دوم بن نوح دوم (۳۸۷-۳۸۹هـ)

*۱۰- عبدالملک دوم بن نوح دوم (۳۸۹هـ)

۱۱- ابو ابراهیم منتصر بن نوح دوم ۳۹۰ تا قتل او در ۳۹۵هـ

مآخذ: گردیزی، ابن اثیر، طبقات ناصری، دائرة المعارف اسلامی، تاریخ سیستان، تجارب الامم، تاریخ الاسلام سیاسی، مختصر تاریخ ایران از پاول هورن، روضة الصفا، طبقات سلاطین اسلام، معجم النسب زمباور، تاریخ بخارا، لب التواریخ، تاریخ یمینی، ترکستان بارتولد، حبیب السیر.

حصه دوم سامانیان



مآخذ: یمینی، دائرة المعارف اسلام، طبقات ناصری، یر خوند، سخاو، ترکستان با تو له، ناهمه های ایران، این الضیار، دول اسلامیه ۱۷۷، معجم زامیاور ۸۱۲، ۳۰۸۱ هـ

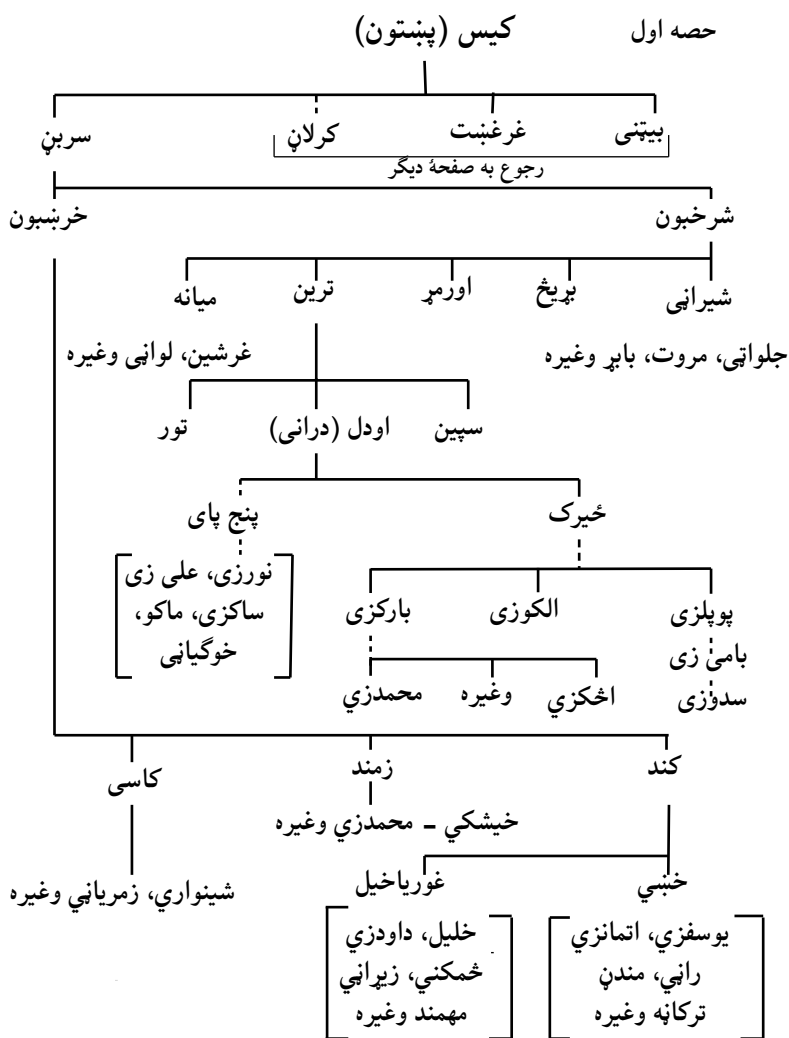
حکمرانان پښتون (حدود ۳۰۰هـ)

دودمان بسیار قدیم که در کوه سلیمان تا کوهسار غور و نواحی آن در بین پښتونها حکمرانی و رهنمائی داشتند سه برادر مشهورند: که مرغبت و بیتنی و سرین باشند، پسران پښتون (پتهان) مشهور به عبدالرشید کیس، که در باره این دودمان افسانه‌های محلی پښتون منقولست ولی آنچه مورخ قدیمتر افغانی سلیمان ماکو در حدود (۶۱۲هـ تا ۱۲۱۵م) در تذکره خود نگاشته، و بعد از آن مورخین دیگر مانند ابوالفضل علامی در آئین اکبری (۱۰۰۶هـ تا ۱۵۹۷م) و اخوند درویش (متوفی ۱۰۴۸هـ تا ۱۶۲۸م) در تذکره الابرا و مخزن اسلام، و نعمت الله هروی در مخزن افغانی (۱۰۱۸هـ تا ۱۶۰۹م) و شیخ امام الدین خلیل متوفی (۱۰۶۰هـ) در تاریخ افغانی تأیید نموده اند، و حقایق تاریخی است از آن پدید می آید که این سه برادر در حدود (۲۵۰ تا ۳۰۰هـ) در افغانسان از کوهسار غور تا کوه سلیمان فرمانروائی و نفوذ روحانی و قبیلوی داشتند و برخی از مناجاتهای پشتوی شیخ بیتنی در ادبیات پښتو منقول و در دست است. و بعد از آن خرشبون بن سرین از کوه سلیمان تا کوه غوندان کلات غلزائی اقتدار داشت، و بسال (۴۱۱هـ تا ۱۰۲۰م) در مرغه دامنه جنوبی کوه سلیمان وفات کرد، همچنان اسماعیل بن بیتنی در کوه سلیمان نفوذ روحانی و حکمفرمائی داشت و دامنه اقتدار او بطرف شمال غربی کوه سلیمان (وازه خوا) تا غزنی میرسید، و ازین دو نفر هم اشعار قدیم پښتو منقولست حدود (۴۰۰هـ تا ۱۰۰۹م). سه نفر اولاد خرشبون بنام کند و زمند و کاسی از اجداد معروف اقوام افغانی اند، که سلسله اولاد شان در علم الانساب افغانی شرح شده است.

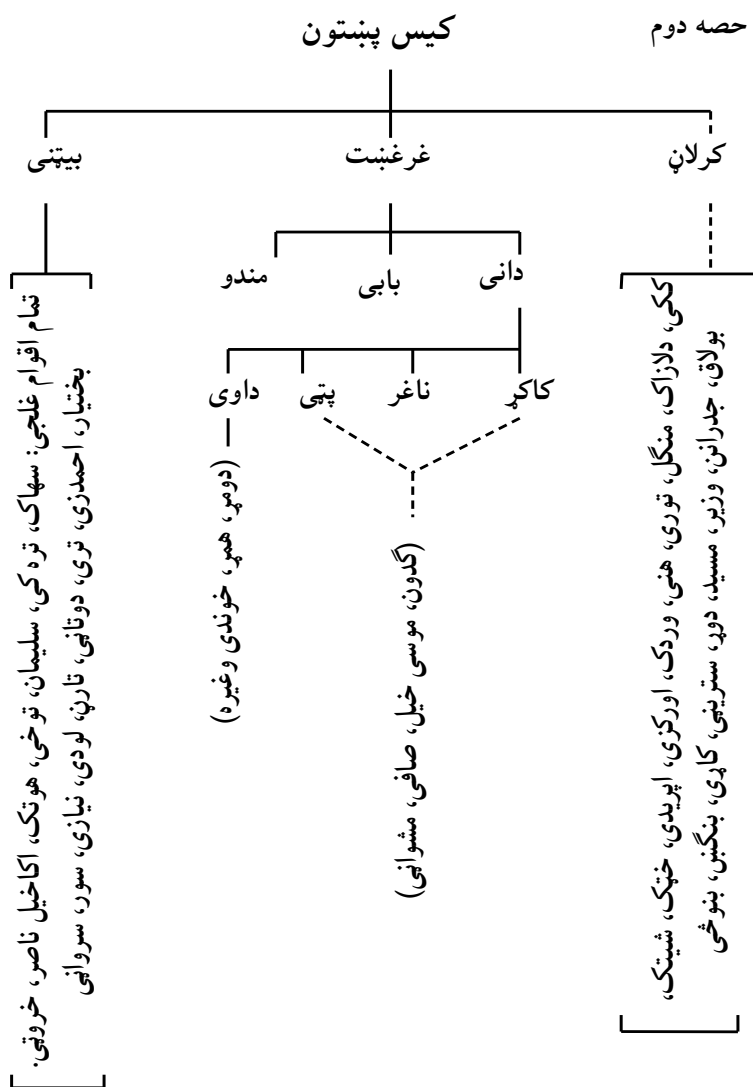
مخفی نماند که افغانان خرشبونی در شرق افغانستان پراکنده بودند، چنانچه عبدالرزاق سمرقندی ذکر آنان را در غزنین و برمل بنام (افغان خرشوانی) می کند، و این در حدود ۸۲۰هـ است. (مطلع سعدین ج ۲ جزو اول ص ۳۵۹ طبع لاهور). در کتب انساب افغانی این سه برادر مرغبت، بیتنی، سرین سر سلسله تمام قبایل پښتون شمرده می شوند، که درینجا شجره نسب شعبه های مهمه آن نوشته می شود.

تاریخ مختصر افغانستان

مآخذ: تذكرة الاوليا سليمان ماکو، پښتانه شعرا ج ۱، آئين اکبري، مخزن افغاني، تذكرة الابرار درويزه، پته خزانه، تاريخ ادبيات پښتو ج ۲، مطلع سعدين ج ۲، حیات افغاني، شوکت افغاني، صولت افغاني، خورشيد جهان، پتهانان سر اولف کيرو، گزيتير صوبه سرحد و بلوچستان، گزيتير افغانستان، تاريخ سلطاني.



تاریخ مختصر افغانستان



مآخذ: مخزن افغانی، حیات افغانی، شوکت افغانی، صولت افغانی،
آیین اکبری، تذکره سلیمان ماکو

فریغونیان (حدود ۲۵۰ تا ۴۱۰ هـ)

این دودمان در عصر سامانیان و غزنویان در گوزگانان حکمرانی داشتند و روابط دوستی را با هر دو خانواده سلطنت حفظ میکردند، و شاهان صلح دوست و علم پرور و دانشمند بودند. سرحد حکومت شان شمالاً دریای آمو و جنوباً غرستان و غور و تالقان (نزدیک رباط کروان) تا حوالی زمینداور و هرمند بود، که در غور حکمرانی بنام غور شاه زیر دست فریغونیان بودی، خود گوزگان بر حوالی سرپل موجوده اطلاق شدی و این دودمان از نسل شاهان قبل الاسلام (گوزگان خداه) مربوط رباط فریغون بودند که بقول مقدسی بفاصله راه یکرزوه اندخود (اندخوی کنونی) و کرکی واقع بود. و کلمه افریغ در اعلام قدیم این سرزمین تا خوارزم بنظر می آید از خود فریغون سر سلسله این خاندان معلوماتی نداریم، جز اینکه بقول العتبی در حدود قرن سوم هجری در نواحی رباط افریغون میزیست، اما فرزند او احمد بن فریغون نخستین مردیست که در تاریخ دوره اسلامی ازین خاندان او را میشناسیم، نرشخی گوید: بسال (۲۸۷ هـ ۹۰۰ م) که امیر اسمعیل سامانی با عمرولیث صفاری در بلخ مضاف داد، امیر احمد فریغونی از طرف عمرولیث حکمران بلخ نیز شناخته شد. قابوس نامه او را مالک بسی از گله های اسپان میشمارد، که روزی هزار کره آرزق می آورد، و این سخن مبالغه نیست، زیرا مردم آنسرزمین تا کنون بگله داری اسپ مشهورند.

دیگر از حکمداران این خاندان ابو الحارث محمد بن احمد است که ما او را از کتاب جغرافی قدیم زبان دری حدود العالم میشناسیم. او حکمدار علمدوستی بود، و کتاب مذکور بسال (۳۷۲ هـ ۹۸۲ م) به وی تقدیم شده بود، و در ریعان اقتدار این خاندان حکمرانی داشت، و اصطخری در حدود (۳۴۰ هـ ۹۵۱ م) ازو ذکری دارد، و بقول بارتولد بسال (۳۶۵ هـ ۹۷۵ م) دختر خود را به شاه جوان سامانی نوح بن منصور داد، و بعد از (۳۸۰ هـ ۹۹۰ م) بقول العتبی نوح بن منصور او را به پیکار فایق طلبید ولی شکست خورد. ابن اثیر گوید که بسال (۳۸۳ هـ) نوح از خراسان به گوزگانان آمد، و ابو الحارث بدو پیوست و بسال (۳۸۵ هـ) که سبکتگین با فایق مضاف داده بود، ابو الحارث به کمک سبکتگین بهرات آمد، و در همین اوقات بقول العتبی دختر دیگر خود را به محمود پسر سبکتگین داد، و یک دختر سبکتگین را به پسر خود ابوالنصر

تاریخ مختصر افغانستان

احمد بن محمد نکاح کرد. و بسال (۳۸۶ هـ ۹۹۶ م) چون سبکتگین در گذشت، همین ابو الحارث بین محمود و برادرش اسمعیل صلح کرد و با محمود بغزنه رفت و بسال (۳۸۹ هـ ۹۹۸ م) محمود گرفتاری اسمعیل را نیز به ابو الحارث سپرد و این آخرین ذکر است از ابو الحارث در اوراق تاریخ.

العتبی بسال (۳۹۴ هـ ۱۰۰۳ م) ذکری از یکنفر فریغون بن محمد دارد که محمود او را از بلخ به تعقیب آخرین شهزاده سامانی منتصر بحدود اندخود و مرورود فرستاده بود ولی تحقیقی از احوال او در دست نیست اما شخص دیگر ازین خاندان ابو نصر احمد بن محمد ابوالحارث است که بقول العتبی و گردیزی والی گوزگانان بود. بسال (۳۹۸ هـ ۱۰۰۷ م) در جنگ پل چرخیان بین قراخانیان و برادر محمود در قلب لشکر محمودی قیادت میکرد، و بسال (۳۹۹ هـ ۱۰۰۸ م) در جنگ بهیم نگر هند نیز با محمود همراه بود، و بسال (۴۱۰ هـ ۱۰۱۰ م) از جهان رفت. بیهقی در حوادث سال (۴۱۰ هـ) گوید که در همین سال محمود به جنگهای غور رفت، ولی شهزادگان او مسعود و محمد بعمر ۱۴ سالگی در زمینداور بمرافقت حسن نام فرزند امیر فریغون گوزگانان میزیستند. چون درین سال امیر ابوالحارث مرده بود، لهذا حسن فرزند جوان او از بطن دختر سبکتگین نامزد تاج و تخت گوزگانان بود، ولی بیقین معلوم نیست که این حسن فرزند همان فریغون بن محمد بود یا فرزند ابو نصر؟ اما میدانیم که سلطان محمود بقول العتبی و عوفی دختر ابو نصر فریغونی را برای پسر خود محمد گرفت، و سرزمین گوزگانان را به ابو نصر باز داد و ابو محمد حسن بن مهران را بکفالت امور آنجا باوی مقرر کرد، گویا خطبه گوزگان بسال (۴۰۸ هـ ۱۰۱۷ م) کاملاً در تحت اقتدار غزنویان آمده بود، و ناصر خسرو علوی درین بیت اشاره کرد:

کجاست آنکه فریغونیان زهیبت او ز دست خویش بدادند گوزگانان را
باینصورت دودمان فریغونیان شاهان محلی شمال غربی افغانستان بودند که
بپرورش علوم و عدالت و نیکنمایی شهرت داشتند و بدربار آل فریغون علما و
نویسندگان معروفی پرورده شده اند، که از آنجمله اند: بدیع الزمان همدانی، ابو الفتح
بستی، خوارزمی صاحب مفاتیح العلوم و مؤلف نامعلوم حدود العالم.

۱- امیر فریغون (۲۵۰ هـ)

۲- امیر احمد بن فریغون (۲۷۹- حدود ۳۳۷ هـ)

۳- ابو حارث محمد بن احمد (۳۳۷-۳۸۹ هـ)

تاریخ مختصر افغانستان

۴- فریغون بن محمد (حدود ۳۹۴ هـ)

*۵- ابو نصر احمد بن محمد (۳۹۰-۴۱۰ هـ)

۶- حسن بن ابو نصر احمد؟ (۴۱۰ هـ)

مآخذ: العتبی، گردیزی، اصطخری، نرشخی، مقدسی، بیهقی، قابوس نامه، عوفی، ابن اثیر، مینورسکی در حواشی حدود العالم، جغرافیای تاریخی ایران از بارتولد، معجم الانساب، مقالات مینورسکی طبع لندن.

لودیان ملتان

(حدود ۳۷۰-۴۰۱ هـ)

در حدود (۳۶۶ هـ ۹۷۶ م) سبکتگین در غزنه اقتداری بدست آورد و حکمداران سامانی ضعیف گشتند. بنابراین بلاد افغانستان از تخارستان و بلخ تا گوزگانان و هرات و سیستان و بست و کابل تا گردیز مربوط به پایتخت غزنه گشتند (۳۶۸ هـ ۹۷۸ م). درینوقت قسمتهای شرقی افغانستان تا ماورای سند و ملتان بدودمان معروف لودیان ملتان تعلق داشت و از لاهور تا خیبر جیه پاله کابلشاه حکم میراند. چون سبکتگین بر کابل و ننگرهار تاخت آورد، جیه پاله پیش آمد و در حدود غزنه با او جنگ کرد و شکست خورد، و بعد از دادن خساره جنگی به لاهور بازگشت، و راجهای قنوج، دهلی، اجمیر، کالنجر را هم با خود همراه ساخته با یک لک سوار جرار از خیبر گذشته و به لغمان کنار دریای کابل رسید، سبکتگین با او پیکار کرد، و هزاران نفر شانرا بکشت و عقب راند، و تا دریای سند تعقیب کرد، و یکنفر امیر خود را با دو هزار سوار در پشاور گذاشته بغزنه آمد (۳۸۱ هـ ۹۹۱ م)، درینوقت ملتان بدست شیخ حمید لودی بود که طایفه معروفیست از افغانان. و این لودیان چون اقتدار روز افزون سبکتگین را دیدند با او صلح کردند، و چون جیه پاله شکست خورد، شیخ حمید در ملتان بر حال خود ماند، و با سبکتگین معاهده بست (۳۸۲ هـ) و برادر زاده اش شیخ رضی بقول احمد لودی در اخبار اللودی از شعرای زبان پښتو بود که در عصر حمید لودی بکوهسار افغانان (کوه سلیمان) تبلیغ اسلام میکرد، و ازین بر می آید که بعضی افغانان بین مجرای سند و غزنی تا این اوقات دین اسلام را قبول نکرده بودند. چنانچه بسال (۳۷۲ هـ) نویسنده جغرافیای حدود العالم، شهر

تاریخ مختصر افغانستان

قندهار (کناراندس) را جای برهمنان و بتان و لغمان را جای بتکدها و بنیهار (بنیر) را جای افغانان و هندوان بت پرست میداند، در حالیکه در همین وقت بست و غور و رخد شهرهای اسلامی بودند و کابل شهری بود که نصف آن مسلمان و نصف مردم هندو مذهب بودند. از وفات شیخ حمید خبری در تاریخ وارد نیست و همین قدر پدید می آید که اقتدار او در ملتان تا کنارهای سند و کوه سلیمان محصور بود و لاهور تا تکسیلا و ویهند و قندهار (کنار دریا سند) به جیه پاله تعلق داشت، ولی محمود بسال (۳۹۲ هـ ۱۰۰۱ م) ویهند را کشوده و بسال (۳۹۶ هـ ۱۰۰۵ م) چون بر ملتان حمله نخستین کرد، حکمران ملتان ابو الفتوح داود بن نصر بود، پس پدید می آید، که نصر بن شیخ حمید حکمران دوم لودیان در حدود (۳۹۰ هـ ۹۹۹ م) حکم رانده بود، و وی بعد از حمید جانشین او گردیده و در رقابت سیاسی خاندان لودیان با غزنویان از طرف سلطان محمود به سوء عقیدت و گرویدن به کیش ملاحده اسمعیلی متهم شده بود، ولی از مآخذ بومی پشتو مانند پته خزانه و شعر پشتوی او پدید می آید که این اتهام غلط بود و وی ملحد بیدین نبود.

ابوالفتوح داؤد بعد از نصر بتخت ملتان رسید، و بسال (۳۹۵ هـ ۱۰۰۴ م) که سلطان محمود بر حکمران بهاتی (بجی راؤ) تاخت، داؤد اعتنائی نشان نداد و بنا بران بسال دیگر محمود بالشکر تازه دم از راه ننگرها گذشته بعد از شکست دادن به راجه اننده پاله در پشاور به ملتان رسید، و بعد از محاصره هفت روزه داؤد لودی سالانه دو لک و بقولی هم دو کرور درهم خراج قبول کرده و بیست هزار درهم غرامت داد، و معاهده صلح با محمود بست و تا سال (۴۰۱ هـ ۱۰۱۰ م) بر ملتان و حصص شرقی افغانستان حکم راند، تا که در همین سال محمود بر ملتان تاخته و او را بگرفت و در قلعه غورک (شمال قندهار) زندانی ساخت و در همانجا از جهان رفت. با استیصال داؤد اگر چه دودمان لودیان قدیم از بین رفت، ولی اعقاب داؤد بعد ازین هم در ملتان بودند، چنانچه بقول فخر مدبر، شیخ پسر داؤد بعد از مرگ سلطان مسعود در ملتان شورش کرد و لشکری از طرف سلطان مودود بسپه سالاری احمد محمد حاجب بزرگ و فقیه سلیطی بسر کوبی او گماشته شد، چون لشکر به قلعه وایوه رسید، شیخ مذکور با همراهان خود به منصوره رفت و لشکریان غزنه ملتانرا بگرفتند، و این آخرین ذکریست از بقایای دومان لودی در ملتان.

تاریخ مختصر افغانستان

این خاندان ممثل اولین ثقافت اسلامی و افغانی در هند است و دو نفر شیخ رضی برادر زاده حمید و نصر بن حمید شعرای زبان پښتو اند، و پته خزانه تذکره شعرای پښتو اشعار آنها را با احوال شان بحاوله اعلام اللوذعی فی اخبار اللودی تالیف شیخ احمد ابن سعید اللودی (۶۸۶ هـ - ۱۲۸۷ م) آورده است و فرشته نیز افغانیت آنها را نوشته است. و ما می بینیم که لودیان باز در سال (۸۵۵ هـ) بقیادت بهلول لودی در هند خاندان دوم سلطنت را تشکیل کرده و مدت یکصد سال حکم رانده اند (۹۳۲ هـ) ولی خاندان اول بتاریخ افغانستان ربط دارد، و خاندان بهلول در هند سلطنت کرده اند.

۱- شیخ حمید لودی (حدود ۳۷۰ هـ)

۲- شیخ رضی برادر زاده حمید (حدود ۳۸۰ هـ)

۳- نصر بن حمید (حدود ۳۹۰ هـ)

۴- ابو الفتوح داؤد بن نصر (۳۹۵-۴۰۱ هـ)

۵- شیخ ... بن داؤد (حدود ۴۳۲ هـ)

مآخذ: تعلیقات هند و عرب، زین الخبار، تاریخ ادبیات پښتو ج ۲، شوکت افغانی، تاریخ یمینی، فرشته، طبقات اکبری، حدود العالم، تاریخ سند، ابن اثیر، حیات افغانی، خورشید جهان، پته خزانه، آداب الحرب.

آل بانیجور تخارستان (۲۳۲-۳۷۲هـ)

این سلسله امرای در تخارسان و بلخ و خلم و ترمذ و اندراب و پنجهر و بامیان و وخش حکمرانی داشته و منسوبند به بانیجور شخصیکه معاصر خلفاء عباسی منصور و مهدی بود و غالباً از بقایای تگین شاهیان قبل از اسلام باشند. ازان جمله اند:

*۱- داود بن الیاس که در حدود ۲۳۲هـ سکه زده و در سنه ۲۵۸هـ یعقوب لیث صفاری بلخ را ازو گرفت. وی از سنه ۲۳۳ تا ۲۵۸هـ حکمران بلخ بود و در سنه ۲۵۹هـ از جهان رفت.

*۲- ابو داؤد محمد بن احمد بن باینجور، که در حدود ۲۶۰هـ سکه زده است. وی از سنه ۲۶۰ تا ۲۶۵هـ حکمران بلخ و بعد ازان تا ۲۷۹هـ حکمران تخار و جوزجان و ختلان و ترمذ نیز بود.

*۳- ابو جعفر احمد بن محمد بن احمد که از حدود ۲۷۹هـ حکمران بود، و در سنه ۲۸۸هـ در اندراب سکه زده است.

*۴- جعفر بن احمد بن محمد که از ۳۱۰هـ بیعد حکم رانده و در ختل در ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳هـ سکه زده که اکنون هم موجود است.

*۵- احمد بن جعفر بن احمد که در حدود ۳۷۲هـ حکمران بود و بقول گردیزی از اعوان ابی علی احمد بن محتاج چغانیان است.

از افراد این خاندان حکمرانان دیگر هم بوده اند، مانند داؤد بن بانیجور در سنه ۲۰۶هـ عامل بصره، و هاشم بن بانیجور متوفی ۲۴۳هـ حکمران وخش و هلاورد، و بیگ بن عباس بن بانیجور صاحب ختل و حارث که از ۲۷۲ تا ۲۹۳هـ حکمران ختل بود و سکه هم زده و داؤد بن ابو داؤد بن عباس که در حدود ۲۷۲هـ زندگی داشت، و حاتم بن داؤد بن بانیجور که در حدود ۲۵۱هـ در جوز کرمان حکم میراند، و الیاس بن هاشم که در سنه ۲۱۱هـ سر لشکر مصر بود، شجره نسب این دودمان را ببینید.

شاران غرستان (۲۸۹-۵۵۰هـ)

قراریکه مارکوات در ایرانشهر تصریح کرده، شار کلمه یست که با شیر و شاه هم ریشه است. و این لقب یک عده حکمرانان سرزمین مرکزی افغانستان بود، که سرزمین حکمرانی ایشان با کشور شیران بامیان شرقاً مجاور بوده است و طوریکه در مباحث نخستین این کتاب گفتیم، این دودمانهای شاهی از بقایای عناصر کوشانی هپتالی این سرزمین اند. و مرکز حکمرانی ایشان در بشین بود، که شورمین و بغشور نیز از بلاد آنجا اند. واصل نام این کشور به تلفظ اوستایی غرستانه و در طبقات ناصری نیز غرستان (غر در پینتو کوه + ستان) است و فردوسی در شاهنامه غرچگان گوید و معرب آن غرجستان یا غرشتان باشد. و شاران حکمرانان این سرزمین بعدل و داد مشهور بودند و ناصر خسرو قبادیانی درین بیت این خاندانها و مراکز حکمرانی ایشانرا یاد کرد:

استاده بد به بامیان شیری بنشسته بعز در بشین شاری^۱
چنین بنظر می آید که شاران غرستان در ازمئه قبل از اسلام نیز در همین سرزمین حکمرانی داشتند، و تصویر یکی از اسلاف ایشان که بدست آمده عیناً با چهره شاهان هپتالی (هیاطله = هون) شبیه است.

در عصر اسلامی ذکر شاران غرستان با فتوحات سلطان محمود و تمرکز اداری کشور در تحت اداره سلطنت غزنه می آید، که یکی ازین شاران غرستانی مسمی به شار رشید در سنه ۳۸۹هـ به سیادت سیاسی سلطان محمود و توحید اداری کشور خاضع شده بود. دیگر شار ابونصر محمد بن اسد است که در سنه ۴۰۵هـ سلطان محمود او را اسیر ساخت و در سنه ۴۰۶هـ در هرات از جهان رفت.

۳- شار شاه ابو محمد بن محمد در زندگانی پدر بجایش نشست و با سلطان محمود و ابو علی سیمجور جنگید و قبل از سنه ۴۰۶هـ در گذشت.

۴- شار اردشیر.

۵- شار ابراهم بن اردشیر.

۱. در دیوان ناصر ۴۶۸ این بیت مغلو طبع شده، تصحیح شد.

تاریخ مختصر افغانستان

۶- شار شاه بن ابراهم که دخترش حور ملک در حبات سلطان حسین جهانسوز غوری بود.
شارانیکه بعد از عهد سلطان محمود گذشته اند، در تحت سلطه مرکزی غزنه و غور میزیستند، ولی اشخاص عالم و دانش دوست علم پروری بودند.
مآخذ: ابن اثیر، تاریخ یمنی عتبی، دایرة المعارف اسلامی ماده غرجستان، نامهای ایرانی جستی، روضة الصفا، تاریخ گزیده، معجم الانساب زمباور، ابن خرداذبه ۳۹، معجم البلدان ۳-۷۸۵.

امرای اندراب

این امراء نیز از بقایای حکمرانان قدیم کوشانی هپتالی بنظر می آیند که در عصر اسلامی قبول اسلام نموده و در کوهسار اندراب باقی مانده اند و چون سرزمین حکمرانی ایشان در بین کوهسار دشوار گذار افتاده بود، البته از تسلط جهانگیران نجات یافته اند.

از نامهای این امراء فقط نام دو نفر بوسیله مسکوکاتیکه ازیشان بدست آمده معلومست، و این مسکوکات در موزه ارمیتاج موجود است:

*۱- مکتوم بن حرب در حدود ۳۵۹هـ

*۲- سهلان بن مکتوم از حدود ۳۶۵هـ تا ۳۷۴هـ

مآخذ: معجم النساب زمباور، فهرست ارمیتاج از مارکوف.

امرای چغانیان - آل محتاج

چغان (صغان معرب) سرزمینی است دران طرف دریای آمو که اکنون قسمت جنوبی جمهوریت تاجکستان شوروی باشد. درین سرزمین از زمانهای قدیم خانواده سلطنتی بنام (چغان خدات) حکم میراندند، که از عناصر تاجیک آریایی بوده اند. و در عصر اسلامی و اوایل قرن سوم امیر محتاج منسوب به چغان خدات به حکمرانی رسیده بود، که پس از او خاندانش در تاریخ بنام "آل محتاج" مشهور گردیده و امرای باداد و دانش ازان برآمدند، و در عهد سامانیان و غزنویان بر دو طرف دریای آمو و

تاریخ مختصر افغانستان

بلخ و تخار تا دامنه های شمال هندوکش حکمرانی کرده اند. پدر محتاج که احمد نامداشت، ذکرش در معجم الادباء یاقوت آمده است و ایام حیاتش در حدود ۲۵۰ هـ تخمین شده میتواند. افراد دیگر این خاندان:

۱- از محتاج پسری بنام ابو سعد مظفر ماند که در حدود ۳۰۰ هـ زندگانی و حکمرانی داشت. و پسرش ابوبکر محمد بن مظفر امیر دربار نصر بن احمد سامانی بود، که در سنه ۳۲۱ هـ سپه سالار کل عساکر خراسان و حکمران آن بود و پیش ازین در محرم ۲۹۸ هـ از دربار احمد بن اسمعیل سامانی به فتح سیستان فرستاده شد، و باز در گرگان حاکم گشت. ایام حکمرانی او در خراسان از ۳۲۱ هـ تا سنه وفاتش ۳۲۹ هـ است. این شخص در حوادث خراسان بحیث حکمران قوی و مؤثر همواره دست داشت، و در چغانیان مدفون گردید.

۲- ابوعلی احمد بن محمد بن مظفر که در سنه ۳۲۷ هـ حین مریضی پدرش سپه سالار و حکمران خراسان بود، و در سنه ۳۲۹ هـ در جرجان وری با ماکان بن کاکي جنگید و او را بکشت، ولی در سنه ۳۳۳ هـ چون از دربار امیر نوح بن نصر سامانی از حکمرانی خراسان معزول شد، سر از اطاعت کشید و نوح را خلع و خودش بر خراسان مستولی شد، و تا آخر عمرش با دربار سامانیان زد و خوردی داشت تا که در ۲۹ رجب ۳۴۴ هـ بمرد و در چغانیان مدفون شد.

۳- ابو العباس فضل بن محمد بن مظفر در سنه ۳۳۳ هـ از جانب برادرش ابو علی بحکومت بلاد جبل (عراق عجم) مامور شد، و بعد ازین سپه سالار بزرگ عساکر سامانی بود، که با برادرش هم جنگها کرد ولی در سنه ۳۳۶ هـ در بخارا محبوس شد.

۴- ابوالمظفر عبدالله بن احمد بن محمد بن مظفر که از ۳۳۷ هـ ببعده بدربار امیر نوح سامانی بطور رهین بسر می برد و در سنه ۳۴۰ هـ از اسپ افتاد و بمرد و در چغانیان مدفون گشت.

۵- ابو منصور بن احمد بن محمد که در سنه ۳۴۰ هـ نیابت حکمرانی چغانیان داشت.

۶- ابوالمظفر طاهر بن فضل بن محمد بن مظفر والی چغانیان و مرد فاضل و ادب پروری بود، منجیک ترمذی از مداحان اوست و در سنه ۳۷۷ هـ درگذشت.

تاریخ مختصر افغانستان

۷- فخر الدوله ابو المظفر احمد بن محمد والی ادب پرور ممدوح دقیقی و فرخی بود، که قصیده معروف داغگاه فرخی "تا پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار" در مدح اوست، او سکه هم زده است.

امرای آل محتاج عموماً با دودمانهای سلطنتی سامانیان و غزنویان روابط نیک خود را حفظ میکردند و در تحت حمایت ایشان حکمرانی ولایات شمالی هندوکش از بدخشان و تخار تا بلخ و جوزجان داشته اند. و این خاندان از پرورندگان ادب دری بشمار می آیند.

مآخذ: تعلیقات چهار مقاله از دکتور معین، معجم الانساب زمباور، ابن اثیر، تاریخ یمینی، معجم الادباء، رودکی سعید نفیسی، ابن خلدون روضة الصفا، دایرة المعارف اسلامی، دیوان فرخی، چهار مقاله عروضی سمرقندی.

آل محتاج در چغانیان

محتاج منسب به چغان خدات

مظفر

ابوبکر محمد، متوفا ۳۲۹هـ

ابو علی احمد+، متوفا ۲۴۴هـ

ابوالعباس فضل ۳۳۳هـ

ابوالمظفر عبدالله

ابو منصور

متوفا ۳۴۰هـ

حکمران چغانیان ۳۴۰هـ

معجم الانساب زامباور ۳۱۰هـ به حوالت الکامل و ترکستان بارتولد

سیمو جوریان

کلمه سیمجور بقول جستی در نامهای ایرانی بمعنی گورخر سیمین است (سیم + گور). و این نام ابو عمران سیمجور یکی از سرداران خراسانست که به دربار اسماعیل بن احمد سامانی وظیفه دوات داری (سر منشی) داشت (۲۸۷هـ) و او را دواتی گفتندی که یک خانواده بزرگ خراسانی بود.

۱- ابو عمران سیمجور دواتی در سنه ۲۹۸هـ از دربار احمد بن اسماعیل سامانی به حکمرانی سیستان گماشته شد، ولی یکسال بعد (۳۰۱هـ) سیستانیان با نصر بن احد مخالفت کردند، و سیمجور از آنجا بیرون رفت. در سنه ۳۱۴هـ چون امیر نصر بن احمد ری را فتح کرد، حکومت آنرا به سیمجور داد، و او از لشکر کشان و دلاوران عصر خود بود، که در سنه ۳۱۶هـ با ابوالحسن بن ناصر اطروش هم در حواشی خراسان جنگیده است.

۲- ابو علی ابراهیم بن سیمجور پس از پدر خویش حاکم مرو و هرات و نیشاپور و قهستان بود (۳۳۳-۳۳۵هـ) و نوح بن نصر او را بعد از عزل ابو علی احمد چغانی به حکمرانی خراسان گماشت، و مدتی هم والی گرگان بود، وفاتش در ۳۳۶هـ بود.

*۳- ابو الحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور: بعد از مرگ پدر سپهسالاری خراسان و لقب ناصر الدوله داشت، و در سنه ۳۵۶هـ با لشکری به تسخیر ری گماشته شد، و در ذیحجه ۳۷۸هـ بمرد.

*۴- ابو علی محمد مظفر بن محمد بن ابراهیم، بعد از وفات پدر چانشین او شد و حاجب الباب و مدتی در حیات پدر حاکم هرات بود، ولی بعد از آن فرنگی و سپه سالار خراسان در نیشاپور مقرر گردید. او سکه هم زده و دعوی استقلال میکرد، تا که با فایق حکمران بلخ متحد گردیده و بر ضد امیر نوح سامانی بغاوت کردند، ولی امیر سبکتگین و پسرش محمود با ایشان جنگیدند، و در روز ۱۵ رمضان ۳۸۴هـ در طوس آنها را شکست دادند. ابو علی به خوارزم گریخت و در آنجا در غره رمضان ۳۸۶هـ گرفتار شد، و عاقبت او را به سبکتگین دادند، و در قلعه گردیز محبوس بود تا در ۳۸۸هـ بمرد.

۵- ابو القاسم علی بن محمد بن ابراهیم: والی هرات بود، و در سنه ۳۸۶هـ به نیشاپور افتاد، و به سلک رجال دربار سبکتگین پیوست، و حکمرانی قهستان یافت.

تاریخ مختصر افغانستان

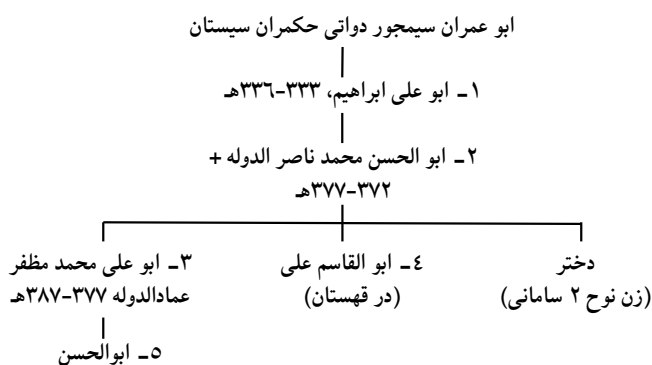
و بعد از دیدن نشیب و فراز به منتصر سامانی پیوست (۳۹۱هـ) و در سرخس با نصر بن سبکتگین جنگ کرد و گرفتار شد، و او را بغزنه فرستادند.

۶- ابو الحسن بن ابو علی سیمجوری: چون در سنه ۳۸۵هـ پدرش مغلوب شد، او به ری رفت ولی در نیشاپور بدست امیر محمود گرفتار آمد، و بغزنه فرستاده شد و در قلعه گردیز محبوس بود.

۷- ابو سهل بن ابوالقاسم علی بن محمد: در حدود ۳۸۸هـ زندگی داشت. رجال معروف این خاندان در حوادث عهد سامانی و اوایل غزنوی خراسان سهم بزرگی دارند، و مدتها با استقلال و قوت تمام حکم رانده اند، و گاهی بعنوان پادشاه سکه نیز زده اند. چنانچه سکه ابو الحسن محمد ناصر الدوله که از ۳۷۲ تا ۳۷۷هـ حکم رانده موجود است، و یک دختر او در حبات نوح بن منصور پادشاه سامانی بود. همچنین ابو علی محمد مظفر ملقب به عمادالدوله (۳۷۷-۳۸۷هـ) نیز سکه زده و استقلال داشته است.

مآخذ: الکامل، تاریخ یمینی، طبقات ناصری، نامهای ایرانی، ترکستان بارتولد، معجم زامباور ۳۱۰.

سیمجوریان



مراجع: الکامل، تاریخ یمینی، طبقات ناصری، نامهای ایرانی، ترکستان بارتولد، معجم زامباور ۳۱۰.

غزنویان (۳۵۱-۵۸۳هـ)

در ذکر سامانیان خواندید که بسال (۳۴۹ هـ ۹۶۰م) از دربار عبدالملک اول سامانی امیر حاجب الپتگین بسپه سالاری خراسان گماشته شده بود ولی بعد از مرگ عبدالملک الپتگین از منصور بن نوح سامانی سر برداشت و بغزنه و زابلستان افتاد (۳۵۰هـ)، درینوقت حکمران حدود غزنه شخصی بود از خاندان لویک که ذکر ایشان در اوایل کتاب گذشت. و شاید از بقایای امرای کوشانو هپتالی افغانستان باشند، زیرا خود الپتگین و جانشینان او که آخر نامهای آنها کلمه (تگین) دارد، نیز منسوب به خانواده سلطنتی تگین شاهی از عنصر مخلوط ترکی افغانی اند. که در حدود (۷۶۰م) بشهادت سیاح چینی وکونگ Wou-Kong بر حصص شرقی افغانستان و بجنوب هندوکش حکمرانی داشتند، و شهر تگین آباد بنام شان تا عصر اخلاف محمود هم بطرف شمال غرب قندهار کنونی کاین بود، و مسکوکات آنها مربوط اوایل عصر اسلامی در حدود هندوکش پیدا میشود.

بهر حال الپتگین غزنه را از لویک (انوک) بدست آورد (۳۵۱هـ) و تا مرگ خود مدت یکسال بر غزنی و زابلستان حکم راند، و بسال (۳۵۲هـ) در غزنی درگذشت، و اسحاق فرزندی وی بجایش نشست. درینوقت باز امیر لویک بغرض تسخیر غزنه آمد، اسحاق به بخارا نزد منصور بن نوح شتافت، و ازو امداد خواست و غزنه را واپس تصرف کرد، و بعد از سه سال حکمرانی بسال (۳۵۵هـ ۹۶۵م) درگذشت. بعد از او یکی از همراهان الپتگین که مردی متقی و مبارز و عادل و نامش بلکاتگین (باحتمال غالب منسوب بهمان تگین شاهان افغانی) بود بجایش نشست. وی ده سال در غزنه امارت کرد و در حدود (۳۵۹هـ) بغزنه سکه زد، و در حدود ۳۶۵هـ در محاصره گردیز درگذشت، و امیر پیری تگین که مردی مفسد و از همراهان الپتگین بود، بر غزنه مستولی گشت، مردم ازو رنجیده لویک امیر دودمان قدیم غزنه و گردیز را خواستند، لویک بمدد پسر کابلشاه در حدود چرخ (لوگر جنوبی کابل) حمله آورد، ولی امیر سبکتگین (داماد و همراه الپتگین) آنها را بشکست و ده پیل بگرفت، و بغزنه

تاریخ مختصر افغانستان

آمد، چون مردم از ستم پیر تگین بستوه آمده بودند، باتفاق امیر سبکتگین ولد جوق قراچکم بن قرا ارسلان (غالبا منسوب به تگین شاهان) را به امارت غزنه قبول کردند (۲۷ شعبان ۳۶۶ هـ ۹۷۶ م). امیر سبکتگین مردی نو مسلم کافی و دلاور بود، وی بقول سیاست نامه نظام الملک و حمدالله در تاریخ گزیده دختر یکی از روسای زاول را خواست، و چون داماد افغانان شد، تمام افغانان در لشکر او میجنگیدند، او بست و قصدار (خضدار کنونی جنوب کلات بلوچستان) و زمینداور و بامیان و تخارستان و غور و زابلستان و کابل را که در دست گماشتگان قرا تگین نامی بود تسخیر کرد، و در پروان شمالی کابل سکه زد. چنانچه در احوال لودیان گفتیم با جیباله کابل شاه و یهند بر کنار دریای کابل در لغمان پیکار کرده و صد هزار لشکر او را بشکست و لغمان را تا پشاور گرفت، و دین اسلام را بمردم این ناحیتها تبلیغ کرد (۳۸۱ هـ ۹۹۱ م). درین جنگها غنایم زیاد بدست سبکتگین افتاد، و خیلی قوی شد، و بقول عتبی و ابن اثیر افغانه و خلیج (غلجی های امروزه) بعد ازان مطیع او شدند.

دیگر از کارهای مهم سبکتگین چنانچه در احوال نوح دوم سامانی گفتیم امداد سبکتگین و پسرش محمود است در جنگ هرات (۳۸۴ هـ ۹۹۴ م) که در نتیجه آن مخالفان دربار سامانی از پا درآمدند، این امیر نامدار و عادل و شجاع و صادق بعد از ۲۱ سال حکمرانی بعمر ۵۶ سالگی در سنه ۳۸۷ هـ در دیه مدرموی بین بلخ و بامیان در گذشت، و بغزنی دفن شد، در حالیکه مملکتی را از دریا آمو تا قصدار (بلوچستان) و از دریا سند تا نشاپور و سیستان در تحت مرکزیت غزنی تشکیل کرده بود، و دودمانهای بومی حکمرانان محلی مانند اخلاف صفاریان در سیستان و امرای آل فریغون در گوزگانان و پادشاهان لودی ملتان در شرق مملکت سیادت او را تسلیم کرده بودند.

بعد از مرگ امیر سبکتگین از جمله شش پسرش اسمعیل بغزنی آمده و جانشین او شد. ولی چون کفایتی نداشت شورشیان سر برداشتند و برادر بزرگش امیر محمود که به نشاپور حکمران خراسان بود در همین سال ۳۸۷ هـ از خراسان لشکر کشید و به غزنین با برادر جنگ کرد، چون مادر محمود زاولی بود، و فردوسی هم او را زابلی گفته (خجسته درگه محمود زابلی دریاست) پس بامداد مردم زابل، اسمعیل و لشکرش را هزیمت داد، و اسمعیل بعد از هفت ماه شاهی بزندان در گذشت.

تاریخ مختصر افغانستان

محمود پس از تصفیة غزنه روی ببلخ نهاد و در همین سال افغانستان شمالی را تسخیر کرد و در بلخ بر تخت شاهی جلوس نمود و بمرور پیش رفت تا با لشکر عبدالملک بن نوح حرب کند، ولی عاقبت صلح افتاد، و محمود به شاهی خراسان از تخارستان تا بلخ و هرات از دربار سامانی شناخته شد (۳۸۸ هـ ۹۹۸ م) و وقتیکه از مرو ببلخ بازگشت، از طرف القادر بالله خلیفه بغداد عهد ولواء خلعت برسید، و رسماً شاهی او بر خراسان بالقاب "یمین الدوله و امین المله ولی امیرالمومنین" تصدیق گردید (ذیقعه ۳۸۹ هـ ۹۹۸ م). امیر محمود در مسکوکات به القاب نظام الدین و ملک الممالک و ملک الملوک نیز یاد شده و فردوسی او را شاه و العتبی احیاناً سلطان می نویسد. مورخین دیگر دوره غزنوی مانند بیهقی و گردیزی "امیر" گویند. اما نظام الملک در سیاست نامه و ابن اثیر در الکامل و منهاج سراج در طبقات ناصری گفته اند: که محمود دفعه اول به لقب "سلطان" ملقب گردید. و بقول مؤلف مجمل التواریخ و القصص (طبع تهران) محمود این لقب را از قول امیر خلف صفاری گرفت، و وقتیکه خلف گفت محمود سلطانست ازان پس محمود باین لقب مشهور شد (ص ۴۰۶).

در حالیکه این لقب بر مسکوکات وی و اخلاف او موجود نیست و دفعه اول بر سکه ابراهم غزنوی که بسال (۴۵۱ هـ ۱۰۵۹ م) بر تخت نشست ضرب شده است. اما کتیبه مزار سلطان محمود در غزنی که بخط قدیم نزدیک بکوفی باقیمانده و مقارن ایام وفاتش نوشته شده او را "الامیر الاجل السید نظام الدین ابی القاسم محمود بن سبکتگین" میگوید و این سند محکم قدیمتر است.

سلطان محمود بسال ۳۸۹ هـ بکتوزون و فایق خاصه امرای منصور و عبدالملک سامانی را با المنتصر شهزاده آخرین سامانی چنانچه گذشت مغلوب کرد، و در بقیه عمر خود بین سنوات (۳۹۲-۴۱۶ هـ) هفده بار بر هند هجوم کلی یا جزوی برد. و از ۳۹۰ تا ۳۹۲ هـ به ولایت ویهند (هوند) حالیه کنار اٹک) و لغمان و پشاور با حیپاله در آویخته پشاور را فتح کرد، و بلقب "غازی" مشهور شد. در (۳۹۳ هـ ۱۰۰۲ م) خلف بن احمد صفاری را بشرحیکه در احوال صفاریان گذشت بگرفت، و سیستان را به قبحی حاجب و کد خدای بوعلی شاد سپرد، ولی بوبکر عبدالله که نبیره دختری خلف

تاریخ مختصر افغانستان

بود و بوالحسن حاجب بر آنها شوریدند تا سلطان بسال ۳۹۴ هـ بسیستان باز آمد، و آن شورش را فرو نشانند.

بسال (۳۹۶ هـ ۱۰۰۵ م) از رود سند بگذشت و بشرحیکه در مبحث لودیان گفته شد ملتانرا تسخیر کرد و در (۳۹۷ هـ ۱۰۰۶ م) ایلک خان ترکستان را که بر بلخ و هرات تا نشاپور قبضه کرده بود شکست داد، و در (۳۹۹ هـ ۱۰۰۸ م) راجگان هند را با اندک پاله در ویهند بشکست و بین (۴۰۲-۴۰۳ هـ) در پنجاب و کشمیر فتوحات کرد و به (۴۰۳ هـ ۱۰۱۲ م) غرجستان (شمال غور) را نیز گرفت و بقول بیهقی بسال (۴۰۵ هـ ۱۰۱۴ م) از راه بست بر غور حمله کرد، و امیر محمد سوری حکمران غور با ده هزار لشکر در قلعه آهنگران محصور و اسیر شد. و در حدود (۴۰۷ هـ ۱۰۱۶ م) حملاتی بر پنجاب و کشمیر کرد و یکسال بعد مردم خوارزم بر مامون خوارزمشاه (شوی خواهر سلطان محمود) شوریده و او را بکشتند، ولی محمود خوارزم را فتح کرده و التونتاش را در انجا نصب کرد (۴۰۸ هـ). در سنه (۴۰۹-۴۱۰ هـ) در هند قنوج و سواحل گنگ را با غنایم و اسرای زیاد گرفته با سه ملیون درهم به غزنه آمد، و بقول ابن اثیر در راه با افغانان در آویخت زیرا همواره در راه هند و غزنه پیش روی او را میگرفتند به (۴۱۱ هـ ۱۰۲۰ م) فتح غور و به (۴۱۲ هـ) محاصره حصار لوهر کوت کشمیر و به (۴۱۳ هـ) فتح قلاع گوالیار و کالنجر و در (۴۱۴ هـ) فتوح جبال سلیمان و افغانان تکمیل شد، و در سال (۴۱۵-۴۱۶ هـ) بماوراء النهر رفت و امرای بلخ و سواحل آمویه را منقاد کرده با قدرخان کاشغری معاهده بست، و چهار هزار خانواده سلجوقیان را بخراسان آورد، در (۴۱۶ هـ) محمود بر سومنات کاتیاوار جنوبی هند یورش برد، و معبد معروف آنرا تخریب کرد و غنایم زیادی بدست آورد و گجرات را نیز فتح نمود.

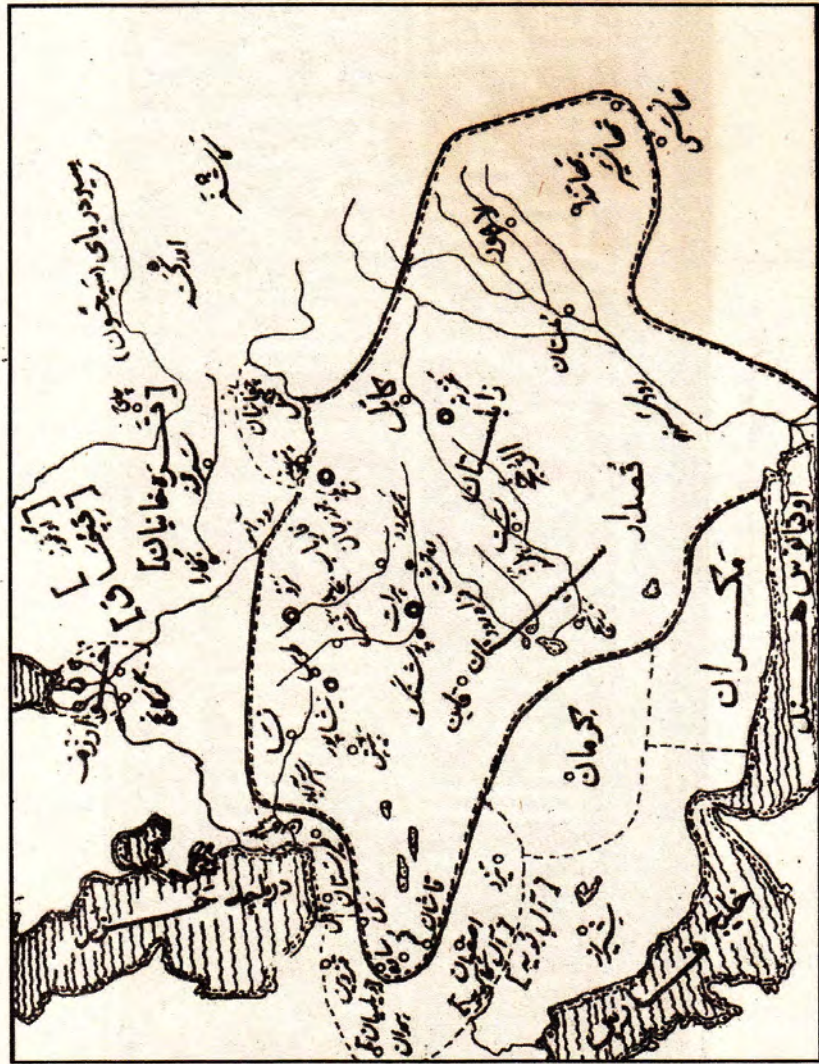
آخرین هجوم محمود بسال (۴۱۸ هـ ۱۰۲۷ م) برای تادیب طوایف جت به مولتان صورت گرفت و در ایام عمر خود موفق شد که شاهنشاهی بزرگی را از اصفهان و عراق و همدان و طبرستان گرفته، شرقاً تا سواحل گنگا و شمالاً تا سیر دریا و خوارزم و جنوباً تا سواحل بلوچستان و کاتیاوار تاسیس نمود. و فرزندش مسعود را باصفهان بنشانند (۴۲۰ هـ ۱۰۲۹ م) و این مملکت بزرگ را از گنگا تا سواحل دجله و فرات در تحت مرکزیت غزنه در آورد، و امپراطوری عظیمی را در آسیا تشکیل داد. وی در

تاریخ مختصر افغانستان

غزنه، پروان، نشاپور، هرات، جوزجان، بلخ، و لوالج (تخارستان) و در لاهور (بنام محمود پور) وغیره بلاد کشور سکه زد، و دربارش همواره مجمع شعرای بزرگ دری مانند فردوسی، فرخی، منوچهری، عنصری و علمایی مانند البیرونی و ابن سینا و ثعالبی و خمار و العتبی وغیره بود، وی پادشاهی بود بزرگ و با کفایت و دلیر و بخشاینده و بامور جهاننداری آگاه که بقول العتبی لشکر بزرگی را مرکب از عناصر ترکی و افغانی و تاجیک و هنود و خلجی (غلجی که بگفته اصطخری و یاقوت در خراسان و سیستان تا کابل میزیستند) تشکیل داد، و طوایف افغانی را در کوهسار غور و سلیمان و سپین غر وغیره منقاد و مشرف باسلام ساخت، و بقول ذهبی و ابن اثیر فرق معتزله و باطنیه و جهمیه و مشبهه و روافض را نکال کرد، و کتب آنان را بسوخت. وی بقول ابن خلکان هر سال غزوی را در هند بر خود فرض گردانیده بود، و مذهباً شافعی بود، و ابن خلکان به نقل از کتاب مغیث الخلق فی اختیار الاحق اثر امام الحرمین عبدالملک جوینی (معاصر سلطان) گوید که محمود بر مذهب امام ابوحنیفه بودی و به احادیث ولعی تمام داشتی، همواره آنرا از مشایخ بزرگ شنیدی، ولی در اثر تلقین قفال مروزی فقیه معروف شافعی به مذهب امام شافعی گروید.

خلاصه سلطان محمود پادشاه سرسخت و دلاور که بقول ابن اثیر روی خوب و رنگی ملیح و چشمان کوچک و موی سرخ داشت و بگفته ابن خلکان در شب عاشورا سنه ۳۶۱ هـ تولد شده بود بعد از تشکیل دولت بزرگی در قلب آسیا، بمرض سل گرفتار آمده و بعمر ۶۱ سالگی بعد از پادشاهی ۳۳ سال در پنجشنبه ۲۳ ربیع الاخر سال (۴۲۱ هـ - ۱۰۳۰ م) از جهان رفت و در قصر فیروزی غزنه مدفون گشت. اکنون از قصر فیروزی در غزنی اثری نیست ولی تنها لوح سنگی مزار سلطان باقی مانده و بران بخط کوفی چنین نوشته اند:

”غفر انا من الله للامير الاجل السيد نظام الدين ابي القاسم محمود بن سبکتگین غفرله، توفي رحمة الله عليه و نور حفرته و بیض وجهه عشية يوم الخميس لسبع بقین من شهر ربیع الاخر سنه احدى و عشرين و اربعمائه“ گنبد کوچکی که امروز بر مزار سلطان آباد است در سال ۱۳۲۴ ق بامر امیر حبیب الله خان ساخته شده است.



نقشه سلطنت غزنویان در ۱۰۳۰م
(از کتاب غزنونان بوسورته طبع ایدنبرگ ۱۹۶۳م)

_____ حدود سلطنت
----- اراضی محروسه



قبر سلطان محمود در غزنه و کتیبه آن

تاریخ مختصر افغانستان

بعد از محمود پسرش محمد از گوزگانان آمده در غزنی بجایش نشست، و عم خود امیر یوسف بن سبکتگین را سپه سالار و خواجه ابو سهل احمد حمدوی را وزیر و علی قریب را حاجب بزرگ مقرر کرد، ولی بعد از ۵۰ روز ابوالنجم امیر ایاز ایماق و علی دایه از غزنی برآمدند تا پیش امیر مسعود فرزند بزرگ سلطان محمود، که حکمران ری و اصفهان بود روند، و او را از طرف مردم دعوت به آمدن غزنه نمایند. محمد سپهسالار لشکر هندوان سوند هرای را به تعقیب ایشان گماشت، ولی غلامان سرای سوند هرای را کشتند، و در نشاپور پیش امیر مسعود رفتند، درینوقت خلیفه بغداد القادر بالله عهد ولوای امارت را بذریعه مرسل بن منصور بن افلاح گردیزی بامیر مسعود فرساده، و او را بقول دایرة المعارف اسلامی، ناصرالدین الله و حافظ عبادالله و ظهیر خلیفه الله لقب داد، که ابن اثیر این لقب را سید الملوک و السلاطین نیز نوشته است، و بدینصورت مسعود را رسماً پادشاه خراسان بشناخت.

امیر مسعود از هرات به بست آمد، و محمد از غزنه به تگین آباد (بین ارغنداب و هلمند) لشکر آورد، ولی بعد از ۷ ماه پادشاهی امیر یوسف و علی قریب او را در تگین آباد گرفته و کور کردند، و امیر مسعود را بجای او بنشانند (شوال ۴۲۱ هـ). سلطان مسعود خواجه احمد بن حسن میمندی (متوفی ۴۲۴ هـ) را از زندان هند بر آورد و وزیر خویش گردانید، و حسن میکالی (وزیر معروف بامیر حسنک) را به تهمت قرمطی بودن در بلخ بر دار کشید، و از احمد ینالتگین خازن محمود مالی عظیم بستد و بهندش فرستاد، و در سنه ۴۲۲ هـ بر کرمان و مکران تصرف کرد، و بسال (۴۲۳ هـ ۱۰۳۱ م) به هرات رفته و سپه سالار عبدوس را بدفع فساد ترکمانان خراسان مقرر داشت، و در ۴۲۴ هـ بر سرستی کشمیر لشکر کشید، و در (۴۲۵ هـ ۱۰۳۲ م) بر آمل و ساری و طبرستان غلبه جست، و امیر بکتعذی را با سپاه زیاد بدفع ترکمانان صحاری شمالی خراسان فرستاد، ولی ناکام برگشت و بسال (۴۲۶ هـ ۱۰۳۴ م) لشکری را بقیادت تلک بن جهلن سپه سالار هند و بمقابل احمد ینالتگین که در هندوستان شورش کرده بود ارسال داشت. احمد هزیمت کرد و به منصوره گریخت و در آب سند غرق شد (۴۲۷ هـ ۱۰۳۵ م) و در همین سال بر هانسی و دیگر قلاع هند هجوم برد، بعد از فتوحات فرزند خود امیر مجدد را در لاهور حکمران ماند و تا (۴۲۸ هـ ۱۰۳۶ م) بغزنه برگشت. چون همواره ترکمانان سلجوقی در خراسان فتنه بر

تاریخ مختصر افغانستان

پا میکردند، بنا بران در همین سال از راه بلخ به ماوراء النهر روی نهاد، ولی داؤد ترکمان بر بلخ تاخت و چون امیر مسعود پس به بلخ آمد، داؤد به مرو پس نشست، و مسعود علی قندزی را از گوزگانان در ۴۲۹هـ بر انداخت و برخی از سلجوقیان را بدادن چراگاه راضی ساخت و با برخی در صفحات شمالی خراسان (۴۳۰هـ) پیکار کرد، و تا سال (۴۳۱هـ - ۱۰۳۹م) از راه هرات و غور بغزنه آمد، و سپه سالار علی دایه و سبازی حاجب بزرگ و بکتعذی حاجب را که درین جنگها بیفرمانی کرده بودند مصادره و در هند موقوف کرد. درینوقت طغرل و چغری بیگ فرزندان میکائیل سلجوقی بر خراسان تا نشابور و هرات و بلخ و سیستان تصرف کردند و مسعود را در جنگ دندانقان بین مرو و سرخس بشکستند، و آخرین سکه ایکه مسعود در نشاپور زد بسال (۴۳۱هـ) بود، که بعد ازان بسال ۴۳۳هـ طغرل سلجوقی دران شهر سکه زده است.

امیر مسعود چون اوضاع مملکت را مشوش دید، فرزند خود مودود را در غزنه گذاشته خودش باخزاین محمودی و لشکر و برادر کور خود محمد روی به هندوستان نهاد، و در ماریگله (شرقی حسن ابدال کنونی) لشکریان بر او شوریدند، و امیر محمد کور را بیادشاهی برداشتند، و مسعود را در قلعه گیری (گهری) زندانی و بذریعه طاهر بن محمد قتل کردند (۱۱ جمادی الاولی ۴۳۲هـ - ۱۰۴۰م). درینوقت امیر مودود در غزنه بر تخت نشسته و با لشکر خود روی به هندوستان نهاد، و در ننگرهار در موقع دنپور (نزدیک جلال آباد کنونی = آدینه پور بابر) با لشکر عم خود محمد در اوپخت و کشندگان پدر خود را از ترک و تاجیک بکشت، و محمد را با پسرش طاهر گرفته و بقتل رسانید (۴۳۲هـ) و درانجا شهری بنام فتح آباد بنا نهاد، که تا کنون بهمین نام باقیمانده است.

سلطان مودود با ترکان سلجوقی که نفوذ روز افزون شان در ماوراء النهر و خراسان بسط میشد، در طرح روابط دوستانه کوشیده و دختر چغری بیگ را ازدواج کرد، ولی باوجود آن از شر آنها مصئون نماند، و بدین سبب غزنویان از خراسان بر مستملکات هندی خود اعتماد کردند، و این کار اولاً در مسکوکات مودود دیده میشود که پیکر گاو سیوا Siva را با کتیبه سری سمنته دیوه Sri Samanta Diva بر سکه خود نقش کرد، که مأخوذ است از مسکوکات کابل شاهان ویهند. مودود بعد از

تاریخ مختصر افغانستان

پادشاهی ۹ ساله بعمر ۳۹ سالگی بسال (۴۴۱ هـ ۱۰۴۹ م) از جهان رفت و مدت دو ماه سلطنت غزنی بنام مسعود دوم بن امیر مودود و عمش علی بن مسعود اول بود، تا که عبدالرشید بن سلطان محمود بر آنها غالب گردیده و در همان (۴۴۱ هـ) بر تخت غزنه نشست. ولی داؤد سلجوقی که حکمدار خراسان بود از راه سیستان بر بست و زمینداور تاخت و پسرش الپ ارسلان از طرف تخارستان بر غزنه پیش آمد، سالار لشکر عبدالرشید که طغرل نامداشت و یکی از بندگان سلطان محمود بود، الپ ارسلان را در وره خمار (شاید کهنه خمار کنونی میدان) بشکست و نیز در بست داؤد را هزیمت داد، و در سیستان بیغو عم داؤد را نیز شکست داد و متعاقباً بغزنه آمده عبدالرشید را با برخی از شهزادگان آل محمود بکشت (حدود ۴۴۳ هـ ۱۰۵۰ م) ولی مردم غزنه بر طغرل شوریدند و نوشتگین نامی او را بکشت، و سلطان فرخزاد بن مسعود بن محمود را بر تخت غزنه نشانند (۴۴۴ هـ). وی مالیات سنگین را از دوش مردم زابلستان برداشت لهذا در بین مردم محبوب گردید، فرخزاد اداره مملکت را به خرخین حاجب بزرگ سپرد، و این حاجب لشکر بزرگی را بمقابلت سلجوقیان بخراسان فرستاد، و بقول ابن اثیر در بسی از جنگها فاتح آمد. ولی برخی از مخالفین فرخزاد دسیسه ساختند، تا او را در حمام بکشند، مگر در سنه (۴۵۰ هـ) بمدد یاران خویش ازین مهلکه رست، و بعد از ۷ سال سلطنت در صفر (۴۵۱ هـ) درگذشت و برادرش ابراهیم بن مسعود بسطنت رسید، وی با داؤد سلجوقی و الپ ارسلان صلح کرد، و حصص شرقی افغانستان تا لاهور در دست وی ماند، و چند بار بهند لشکر کشید، و قلاع خیر آباد و ایمن آباد و مساجد و مدارس و قصور زیادی بنا کرد و ۴۲ سال به آرامی و راحت حکم راند، و بسال (۴۹۲ هـ ۱۰۹۸ م) بعمر ۶۰ سالگی در گذشت، و پسرش علاءالدین مسعود سوم بجایش نشست و امیر عضدالدوله را امارت هند داد، و چون مهد عراق خواهر سلطان سنجر در حبات او بود لهذا با سلجوقیان صلح و دوستی داشت، و بنا بران بفتوحات هند توجه کرد، تا که طغاتگین سپه سالارش در هندوستان از آب گنگ هم عبور کرد.

سلطان ابراهیم در حدود (۵۰۹ هـ ۱۱۱۵ م) وفات کرد و فرزندش ارسلان شاه در غزنه بر تخت سلطنت نشست، و شیرزاد برادر خود را کشته و مادر اندر خود که خواهر سلطان سنجر کبیر بود توهین کرد لهذا بهرامشاه بردار دیگرش از پیش وی

تاریخ مختصر افغانستان

بدربار سنجر گریخت سنجر بهرامشاه را امداد کرد، تا در غزنه ارسلانشاه را بشکست و بطرف هندوستان او را مجبور به گریختن کرد، تا که بسال (۵۱۱ هـ - ۱۱۱۷ م) در آنجا بمرد، و بجایش بهرامشاه در حمایت سنجر سلجوقی بر تخت نشست. و نام سلطان سنجر را بر سکه خود بزد، وی بر هندوستان لشکر کشید، و محمد باهلیم را با ده پسر در ملتان به (۵۱۲ هـ - ۱۱۱۸ م) از بین برده و قلعه ناگور را در سواک بنا کرد.

وقتیکه بغزنه آمد او را با سلطان علاءالدین جهانسوز غوری مضاف افتاد، و فرزندش دولتشاه دران جنگ کشته شد، و خود بهرامشاه به هندوستان عقب نشست و غزنه بدست غوریان افتاد. چون غوریان باز گشتند، وی بغزنه آمد و بسال (۵۵۲ هـ - ۱۱۵۷) در گذشت، و بعد از خسرو شاه بن بهرامشاه (۵۵۲-۵۵۷ هـ) و خسرو ملک بن خسرو شاه (۵۵۷-۵۸۳ هـ) در غزنه و لاهور بر تخت نشستند، ولی خسرو از دست غزان شکست خورده و بر غزنه قابض شدند، و وی به لاهور افتاد، و باز در سال (۵۸۳ هـ) سلطان معزالدین محمد سام غوری خسرو را در لاهور گرفته و به قلعه بلروان غرجستان محبوس کرده، و بسال (۵۸۷ هـ) او را بکشتند و دودمان غزنویان آل سبکتگین بروی ختم شد.

دولت غزنویان در افغانستان و ایران و هندوستان و ماوراء النهر از سواحل دجله تا گنگ مدت دو نیم قرن دوام کرد، و غزنه و بلخ و لاهور و بست پایتخت های ایشان بود. درین عصر مدنیت اسلامی و زبان دری ترقی زیادی کرد، دین اسلام در مملکت رواج کامل یافت، و هند هم بنور آن روشن گردید، و آثار دیانت و حکومت کابل شاهی از شرق مملکت نابود شد. و وزرای معروف غزنویان ابوالعباس اسفراینی، احمد بن حسن میمندی، حسن بن محمد میکالی، خواجه عبدالصمد، خواجه طاهر مستوفی وغیره بودند. و بلاد افغانستان و هندوستان و ماوراء النهر و ایران آبادان و تجارت با رونق بود. از علما و نویسندگان معروف البیرونی، ابن سینا، ابوالفتح بستنی، ثعالبی، عبدالجبار العتبی، بونصر مشکان، ابوالفضل بیهقی، نصر الله صاحب کلیله و دمنه، ابو منصور موفق هروی نویسنده کتاب الابنیه عن حقایق الادویه، عبدالحی گردیزی، فخر مدبر مبارکشاه نویسنده آداب الحرب و الشجاعه، ابوالحسن هجویری غزنوی صوفی معروف نویسنده کشف المحجوب است.

تاریخ مختصر افغانستان

و از شعرا: فردوسی، فرخی، عنصری، عسجدی، منوچهری، سنائی، مسعود سعد سلمان، ناصر خسرو، اسدی طوسی، سید حسن غزنوی، ابوالفرج رونی، مختاری غزنوی مشاهیر این عصر اند.

دربار غزنویان در آسیا پرورشگاه شعرا و علما و ارباب فن بود، خود سلطان محمود پادشاه عالم و ادیب پرور بود، برخی از علماء کتابی را در فقه بوی نسبت میدهند و از اشعار او قطعاتی را نقل میکنند. در عصر غزنویان صنایع نفیسه و فن عمران نیز ترقی شایانی کرده بود، اگرچه هجوم تاتار تمام بقایای صنعت عمران و سنگتراشی و خطاطی و قبرهای سبکتگین و سلطان محمود و دو منار غزنی و بقایا قصر مسعود سوم از دستبرد روزگار در غزنی باقی مانده است، و از بقایای آثار لشکرگاه شهر بست که در سال ۱۹۵۰ از طرف باستان شناسان فرانسوی در افغانستان حفاری شده، آثار هنری و نقاشی های رنگین را بر دیوارهای آن یافته اند، که طراوت صنائع و هنر دوره غزنوی ازان ظاهر میشود.

در دوره غزنوی اداره مملکت در ولایات بذریعۀ حکمرانانی میشد که از دربار سلاطین غزنی برای امور ملکی و لشکری از سپه سالاران و حاجبان بزرگ دربار و یا شهزادگان و اقارب شاه گماشته میشدند، در مرکز سلطنت غزنی بقول بیهقی یکنفر وزیر دیوان و خواجه بزرگ (بحیث وزیر مالیه و صدراعظم) میبود و دیوان عرض (امور وزارت حرب در تحت امر سپه سالار) و دیوان رسالت کار های دفتر تحریرات سلطنت را در تحت امر دبیر بزرگ، و دیوان وکالت در تحت امر حاجب بزرگ وظایف وزارت دربار ایفا کردند. و هکذا در دربار سلطنت بزرگانی بنام (ندیم) و وزیر و خازن و کوتوال میبودند. چون مملکت بمرکز خود وصل شده و امنیت هم حاصل بود، لهذا وفور مالیات دولتی یقینی است، و از قراریکه بقول مورخان اوائل دوره عباسی مالیات خراسان را بصورت متوسط در حدود ۴۵ درهم ملیون تخمین کردیم اکنون هم میتوانیم به همین مقیاس عایدات تمام خراسان و ولایتهای غزنه و زابل و طخارستان و پشاور و لاهور و ملتان و سند و ماوراء النهر و خوارزم را بخزانۀ دولت غزنی زیاده از صد ملیون درهم تخمین کنیم. البته مقدار عظیم غنایم و جواهر و طلا که در جنگهای هندوستان بدست می آمد، ازین حساب مستثنی است.

تاریخ مختصر افغانستان

صاحب برید (پوسته) و دیوان آنها (جاسوسی) و سالار (لشکردار) و کوتوال (افسر پلیس و حافظ قلعه شهر) در اکثر شهرهای بزرگ وظایف حکومتی را اجراء میکردند، و امور عدلیه بقاضی شرع مفوض بود. چنانچه در عصر محمود قاضی ابوالحسن بن قاضی ابو محمد الفزاری از پارس برسولی غزنه آمد، و سلطان او را بسبب مقام علمی و ورع او نگهداشت، و قضاء غزنه بدو داد، احفاد او مدتها دران پایتخت قاضی بودند. اما روابط سیاسی غزنویان همواره با دربار خلافت بغداد و خوانین ماوراءالنهر دوستانه بود و همواره رسل (سفرای) خلافت و امرای ماوراءالنهر و چین بدربار سلاطین غزنه می آمدند، و از طرف رسولدار (رئیس تشریفات) بکمال احتشام پذیرائی میشدند. در مأمورین دولت غزنوی تمام مردم ماتحت سلطنت غزنوی شامل بودند، و حتی در جمله بزرگترین رجال لشکری و منصبداران نظامی دربار غزنه هندوان نیز موجود بودند، و افغانان در لشکر غزنه به تعداد کثیر وجود داشتند، که در فتوحات هند بهره بزرگ میگرفتند.

شاهان غزنه:

- ۱* - امیر الپتگین (۳۵۱-۳۵۲هـ)
- ۲ - امیر اسحاق بن الپتگین (۳۵۲-۳۵۵هـ)
- ۳ - امیر بلکاتگین (۳۵۵-۳۶۵هـ)
- ۴ - امیر پیری تگین (۳۶۵-۳۶۶هـ)
- ۵* - امیر سبکتگین (۳۶۶-۳۸۷هـ)
- ۶* - امیر اسماعیل بن سبکتگین (۳۸۷هـ)
- ۷* - سلطان محمود بن سبکتگین (۳۸۷-۴۲۱هـ)
- ۸* - امیر محمد بن محمود (۴۲۱هـ)
- ۹* - سلطان مسعود بن محمود (۴۲۱-۴۳۲هـ)
- ۱۰ - محمد دفعه دوم (۴۳۲هـ)
- ۱۱* - سلطان مودود بن مسعود (۴۳۲-۴۴۱هـ)
- ۱۲* - مسعود ثانی بن مودود (۴۴۱هـ)
- ۱۳ - علی بن مسعود اول (۴۴۱هـ)
- ۱۴* - عبدالرشید بن محمود (۴۴۱-۴۴۴هـ)

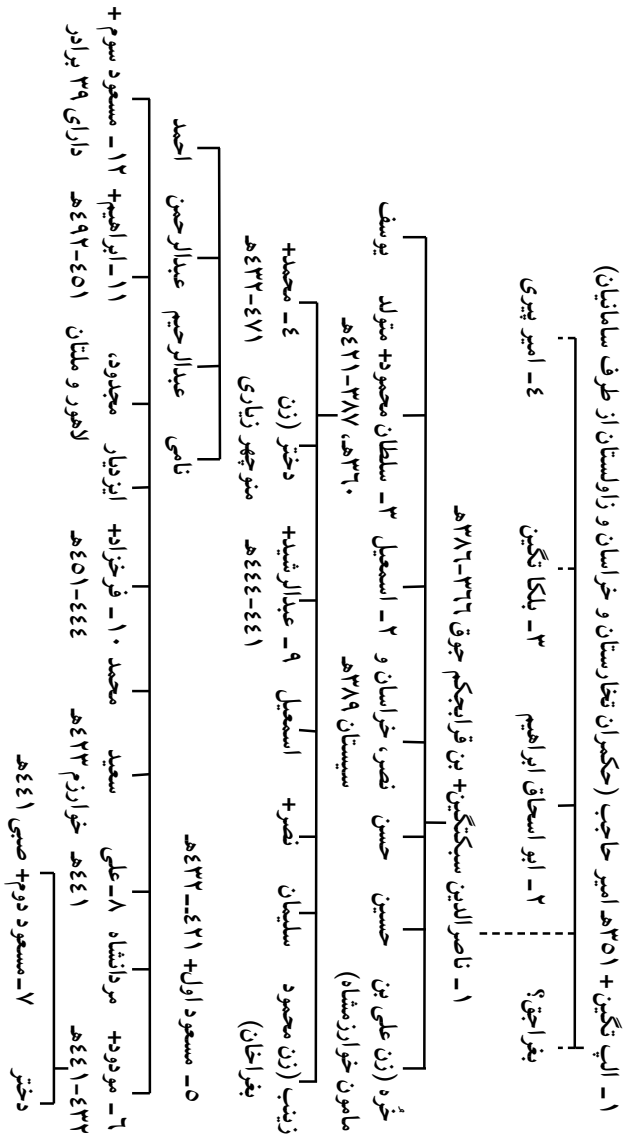
تاریخ مختصر افغانستان

- ۱۵- طغرل (بنده محمود) (۴۴۴هـ)
- *۱۶- فرخزاد بن مسعود اول (۴۴۴-۴۵۱هـ)
- *۱۷- سلطان ابراهم بن مسعود اول (۴۵۱-۴۹۲هـ)
- *۱۸- علاءالدین مسعود سوم (۴۹۲-۵۰۹هـ)
- ۱۹- شیرزاد بن مسعود سوم (۵۰۹هـ)
- *۲۰- ارسلان شاه بن مسعود (۵۰۹-۵۱۱هـ)
- *۲۱- بهرامشاه بن مسعود سوم (۵۱۱-۵۵۲هـ)
- *۲۲- خسرو شاه بن بهرامشاه (۵۵۲-۵۵۷هـ)
- *۲۳- خسرو ملک بن خسروشاه (۵۵۷-۵۸۳هـ)

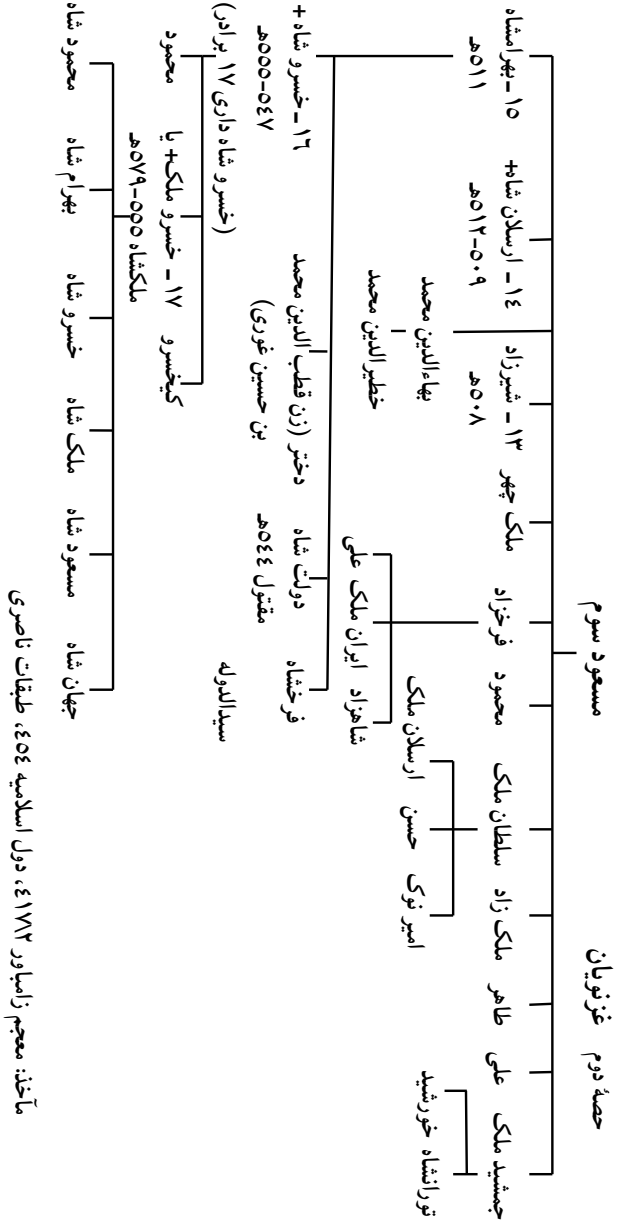
مآخذ: تاریخ سیستان، بیهقی، طبقات ناصری، ابن اثیر، طبقات سلاطین اسلام، گردیزی، العتبی، پاول هورن مختصر تاریخ ایران، آداب الحرب، دائرة المعارف اسلامی، تاریخ ایران رازی، راهنمای افغانستان، سیاست نامه، ابن خلکان، ابن خلدون، تجارب الامم، فرشته، روضة الصفا، حبيب السیر، تاریخ گزیده، مجمل التواریخ و القصص، تاریخ الاسلام سیاسی، تاریخ الاسلام ذهبی، مجلة آریانا، لباب الالباب، معجم الانساب زمباور، پتهانها از سر اولف کیرو، اخبار الدولة السلجوقیه، راحة الصدور، افغانستان بعد از اسلام جلد اول، مادر زبان دری، فتوح السلاطین، غزنویان بوسورت.

غزنویان ۳۵۱-۵۸۲هـ

حصه اول



تاریخ مختصر افغانستان



مآخذ: معجم زلمیوار ۱۳۷۲، ۴؛ دول اسلامیہ ۴۵۴، طبقات ناصری

نفوذ سلجوقیان و خوارزم شاهیان و مختصری از ملوک سیستان (۴۲۹-۶۳۲ هـ)

سلجوقیان طایفه ئی بودند از ترکمان شمال سیحون و دریاچه آرال که در عصر سامانیان بماوراء النهر و نور شمالی بخارا (اکنون نورانا) آمده و قبول اسلام نموده بودند، چون شغل شان گله داری بود بغرض یافتن مراتع در گردش بودند، رئیس یک طایفه شان درجند، سلجوق پسر توقاق یا یقاق تیمور چهار پسر داشت: بیغو ارسلان مشهور به اسرائیل، و میکائیل و یونس و موسی.

سلطان محمود سهواً چار هزار خانواده طایفه سلجوق را از جیحون گذرانیده و در خراسان تا نشاپور چراخور داد، و پسر سلجوق اسرائیل را که بقول منهاج سراج برق جهنده و شیر دمنده را مانست، در کالنجر هند محبوس کرد (حدود ۴۱۶ هـ ۱۰۲۵ م) ولی پسران میکائیل: طغرل بیگ و داؤد و چغری بیگ بزودی قبایل خود را فراهم آورده و خراسان را تا غزنی و سیستان و بلخ و نشاپور و کرمان بدست آوردند، طغرل (۴۲۹-۴۵۵ هـ) بشرحیکه در احوال مسعود غزنوی گفته شد، در جنگ دندانتان، سلطان مسعود را بشکست، و در سال (۴۲۹ هـ ۱۰۳۷ م) در نشاپور تاج شاهی بر سر نهاد و برادر خود بیغور را به حکمداری افغانستان غربی و پوشنج و هرات و سیستان گماشت. وی در (۴۳۲ هـ) تا بست پیش رفت، و برادرانش داؤد و چغری بیگ صفحات شمالی افغانستان را از مرو و سرخس تا بلخ و شبورقان گرفته، و در علی آباد بلخ از لشکر سلطان مسعود شکست خوردند، ولی بعد ازان در جنگ دندانتان (۴۳۱ هـ) تمام قوای سلجوقیان به مسعود شکست آخرین دادند، و داؤد نفوذ خود را جنوباً تا سیستان و شمال تا بلخ و طخارستان بسط داد. اگر چه سلطان مودود از غزنه وزیر خود عبدالرزاق پسر احمد میمندی را بجنگ سلاجقه در سیستان فرستاد (حدود ۴۴۰ هـ ۱۰۴۸ م) ولی کاری پیش نبرد، و الپ ارسلان پسر چغری بیگ (۴۵۵-۴۶۵ هـ ۱۰۶۳-۱۰۷۲ م) طخارستان و بلخ و ترمذ و قبادیان و وخش و ولوالج را بدست داشت. خود وی و ملکشاه فرزندش (۴۶۵-۴۸۵ هـ)

تاریخ مختصر افغانستان

۱۰۷۲-۱۰۹۲م) با سلطان ابراهم غزنوی روابط دوستانه را حفظ کردند و زابلستان و بابل را تا لاهور بدولت غزنوی واگذاشتند. درینوقت تکش برادر ملکشاه در بلخ بغاوت کرد، و ملکشاه او را بسال (۴۷۷هـ) در ترمذ بدست آورده و کور ساخت، فرزند ملکشاه سلطان سنجر (۵۱۱-۵۵۲هـ ۱۱۱۷-۱۱۵۷م) که از شاهان معروف دودمان سلجوقیانست بشرحیکه در احوال غزنویان گذشت، بهرامشاه غزنوی را در مقابل ارسلان شاه امداد نمود، و او را تحت حمایت خود، شاه غزنه تا لاهور ساخت (۵۱۱هـ) و گویا بالواسطه سرحدات مملکت سنجری تا لاهور رسید کذلک سلطان سنجر را بشرحیکه در احوال غوریان خواهیم داد، با سلطان علاءالدین حسین جهانسوز غوری در جبال هرات بموضع سه گوشه ناب مصاف افتاد و علاءالدین را گرفته و واپس بملک غور فرستاد، حدود (۵۵۰هـ ۱۱۵۵م). بعد ازان قبایل نیم وحشی قراخانیان و غزان از کوهسار وسط ایشایا خروج کرده و دولت سنجری را از بین بردند (حدود ۵۵۲هـ ۱۱۲۸م) و بر صفحات افغانستان تا غزنی و زابل و سیستان بتاختند، و خسرو شاه غزنوی را بلاهور عقب راندند، ولی فساد غز بزودی از طرف غوریان و خوارزم شاهان فرو نشست و خانواده خوارزم شاهی نیز در عصر سلجوقیان بر خراسان و حصص شمالی و غرب افغانستان دست یافتند که شرح ایشان در آینده می آید.

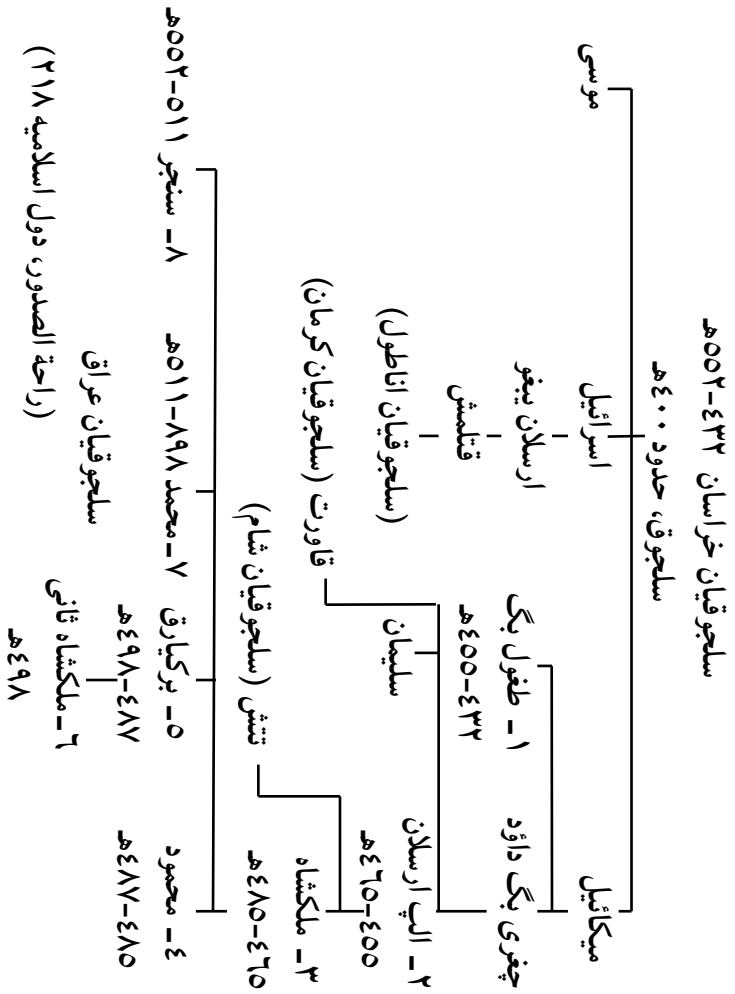
واقعه بزرگی که در عصر خوارزمشاهیان واقع شد، آویزش خوارزمشاهیان است با دودمان غوری که مدتها در غور و بامیان به آزادی حکم میراندند، بشرحیکه در احوال غوریان و خوارزمیان خواهد آمد، علاءالدین محمد در حدود (۶۱۱هـ ۱۲۱۴م) غور و فیروزکوه و هرات را تا غزنین بدست آورده، و خانواده غوری را از غور برانداخت و بعد ازان سلطان جلال الدین آخرین پادشاه خوارزمیان را با لشکر چنگیز در افغانستان جنگها واقع شد، که در قسمت مابعد به آن تفصیل داده میشود. درینوقت مملکت افغانستان بچهار حصه تقسیم بود: ولایات شمالی از تخارستان تا مرو مستقیماً بدربار سنجری و سلجوقی مربوط بود، و سرزمین غور و بامیان و گوزگانان تا حدود هرات بدومان غوریان تعلق داشت.

ولایت زابل از مجاری هلمند تا غزنه و کابل و ننگرهار تا پشاور و لاهور ازان آل محمود غزنوی بود. ولایت سیستان از بست و زمینداور تا زرنج و فراه و نیه بملوک

تاریخ مختصر افغانستان

سیستان مربوط بود، که این ملوک با سلجوقیان و غوریان و غزنویان و حتی با چنگیزیان نیز روابط حسنه را حفظ میکردند و از بقایای صفاریان و امرای بومی نیمروز بودند که تفصیل نامهای ایشان در مبحث صفاریان گذشت و نیز ملوک آل کرت که شرح شان خواهد آمد، با متهاجمین تاتاری ساخته و هرات و سیستان را بدست داشتند. از بقایای ملوک سیستان و صفاریان چنانچه در مبحث صفاریان گفتیم: ملک تاج الدین بود (حدود ۴۸۲هـ) از نسل این شخص در سیستان تا مدت هزار سال امرائی باقیمانده بودند که بقول ریو در سنه (۱۰۲۸هـ) ملک جلال الدین محمود خان امیر سیستان به ۱۶ پشت به عمرو لیث صفاری میرسد، و هم شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد که تاریخ صفاریان را از زمان قدیم تا عصر خود بنام کتاب احیاء الملوک نوشته است به صفاریان منتسب بود.

مآخذ: طبقات ناصری، اخبار الدولة السلجوقیه، لب التواریخ، تاریخ سیستان، ابن اثیر، تاریخ مختصر ایران پاول هورن، دول اسلامیة خلیل ادهم، و معجم الانسان زمباور، راحة الصدور.



غوریان (۴۰۰-۶۱۲هـ)

سوریان طایفه ئی بودند از افغانان خراسان و غور که تا کنون هم بنام زوری در بادغیس هرات در حدود زور آباد (زور ابدیاقوت) شمال غرب هرات موجودند، در دوره قبل الاسلام نیز این دودمان در کوهسار تخارستان و غور و هرات و خراسان حکمرانی داشتند و بلقب غرشاه (غر در پښتو = کوه) یاد میشدند و منسوبند به شخصیت افسانوی قدیم ضحاک فردوسی (در منابع پښتو بحواله تاریخ سوری سهاک، در طبری و البیرونی و ابن بلخی: بیوراسپ ازدهاق، در مسعودی دهاک) که بقول طبری شکل معرب آن ازدهاق است (اوستا: دهاکه = اژی دها = اژدها فارسی، اژدهار پښتو) و اعلام خراسانی مانند ضحاک (حدود ۴۰۰هـ). اسم پدر عبدالحی گردیزی نویسنده زین الخبار و ضحاک شیبانی (حدود ۲۸۷هـ) فقیه ظاهری، و ضحاک شهری نزدیک بامیان و سهاکا (قبیله معروف آریائی قدیم که سکستان بنام شانست) و سهاک (صورت مفعن آن) و سهاکزی که نامهای اعلام و قبایل افغان است وانمود میکنند که این نام ریشه قدیمی در اعلام افغانستان قدیم دارد. دیگر از اعلام این دودمان بسطام (صورت معرب گستههم = وستهم بمعنی پهلوان) است که فردوسی هم ازو ذکری دارد. این شخص در شغنان و بامیان و تخارستان و غور حکمرانی کرد، و بعد ازان امیر سور و سام سپه سالار دو برادر از همین طایفه در غور دست داشتند و امرای اقوام سور منسوب بدین نامند، که فردوسی و مورخین دیگر ماهو سوری نژاد، و بلاذری جبل زوروبت معروف آنرا که هیون تسنگ در (۶۰۳م) بنام (شونا) دیده بود ذکر میکنند، و ابن قندق در تاریخ بیهق نیز از سوری عمید خراسان در عصر سلطان مسعود ذکری دارد و در ازمنه بعد شیر شاه سوری معروف نیز ازین قبیله افغانی در هند برخاست.

یکی از مشاهیر دودمان سوری شنسب بن خرنگ است که بروایت منهاج سراج بحواله کتاب نسب نامه فخرالدین مبارکشاه معاصر حضرت علی (رض) بود و بر دست آنحضرت ایمان آورد، و ازو عهد و لوائی بستد و هر که ازان خاندان به تخت نشستی، آن عهد ولوای علی (رض) بدو دادندی، و این اولین حکمدار غوریست که در

تاریخ مختصر افغانستان

دوره اسلامی ازو خبری داریم، و امیر پولاد غوری یکی از فرزندان او بود، که اطراف جبال غور در تصرف داشت، و نام پدران خود را احیاء کرد، و چون صاحب الدعوت العباسیه ابو مسلم مروزی خروج کرد، امیر پولاد حشم غور را بمدد ابومسلم برد، و در تقویت آل عباس آثار بسیار نمود، و مرکز حکمداری امیر پولاد مندیش غور بود، و بر تمام جبال غور و مضافات آن حکم میراند (حدود ۱۳۰هـ ۷۴۷م). یکنفر فرزند امیر پولاد را که امیر کرور نامداشت از روی عنعنه مردم قندهار و متن کتاب پتہ خزانه بحواله تاریخ سوری محمد بن علی بستی میشناسیم، که بسال (۱۳۹هـ ۷۵۶م) در مندیش غور امیر و بنام (جهان پهلوان) که از القاب پهلوانان فردوسی است شهرت داشت، وی بر بالشتان (والشتان شمال قندهار) و خیسار و تمران و برکوشک (قلاع معروف غور) تصرف داشت، و پهلوانی بود که با ۱۰ تن میجنگید، و بدین سبب او را کرور (در پنبنتو بمعنی محکم و سخت) میخواندند. اقتدار این دودمان تا زمینداور بست و والشتان میرسید، وی نیز در جنگهای انقلاب خلافت از دودمان اموی عباسی با ابومسلم همراه بود، و پتہ خزانه یک حماسه پشتوی او را بحواله تاریخ سوری نقل کرده و او را دارای کلام متین میخواند. در این حماسه قدیم خود امیر کرور جهان پهلوان، احاطه حکومت خود را از مرو و هرات تا جروم (گرمسیر) و غرچ و تخار میشمارد و گوید که زرنج (سیستان) را بتیغ تیز کشودم. این شعر حماسی او از قدیمترین آثار حماسی پنبنتو و خراسانست و از روحیه قوی و غرور ملی و جهانگیری و جهانکشائی او حکایه میکند، و الفاظ و کلماتی دارد که اکنون در زبان پنبنتو زنده و مستعمل نیست.

امیر کرور بسال (۱۵۴هـ ۸۰۰م) در جنگهای پوشنگ (غرب هرات) کشته شد و امیر ناصر فرزندش بعد از وی بر غور و بست و زمینداور حکم راند (حدود ۱۶۰هـ ۷۷۶م). (برای تفصیل این موضوع دلچست تاریخی و لسانی و ادبی به کتاب پتہ خزانه طبع کابل و جلد دوم تاریخ ادبیات پنبنتو رجوع شود).

منهاج سراج بعد از امیر پولاد تا عهد هارون الرشید (حدود ۱۷۰هـ ۷۸۶م) ذکری از حکمرانان این دودمان ندارد، و این خلا را خوشبختانه پتہ خزانه بحواله تاریخ سوری محمد بستی پر کرده و از امیر کرور و امیر ناصر با قدری تفصیل ذکر میکند، و باز منهاج سراج امیر دیگر این خاندان را بنجی بن نهاران شنسبی یکی از کبار ملوک

تاریخ مختصر افغانستان

غور مینویسد، که با یکنفر امیر معاصر غوری شیش بن بهرام بدربار هارون الرشید رفتند، و امیر بنجی بلقب (قسیم امیرالمومنین) بامارت غور، و امیر شیش به پهلوانی لشکر غور شناخته شدند (حدود ۱۷۰ هـ ۷۸۶ م). امرای غور از نسل همین بنجی و سپه سالاران غور از نژاد شیش اند، که در عصر صفاریان از آل شنسب در مندیش امارت غور به امیر سوری رسیده بود، در حدود (۲۵۳ هـ ۹۶۷ م). طوریکه در احوال صفاریان خواندید، یعقوب صفاری بلاد نمیروز و بست و داور را تا تگین آباد و رنج گرفته، امیر آنجا را مستأصل کرد، درینوقت امیر سوری بر جبال غور امیر بود، و هنوز نصف مردم غور مسلمان نبودند، و بعد ازین امیر سبکتگین نیز بر غور حمله ها نمود، که به استقلال دودمان سوری صدمه رسانیده نتوانست و طوریکه در احوال غزنویان خواندید سلطان محمود نیز بر غور تاخت ولی امیر غور که درینوقت محمد سوری بود، گاهی اطاعت کردی و زمانی تمرد ورزیدی، تا سلطان محمود بقول بیهقی بسال (۴۰۵ هـ ۱۰۱۴ م) و بقول ابن اثیر بسال (۴۰۱ هـ) از راه بست و خوابین جنوب غور با لشکر گران بغور آمد، که در مقدمه لشکر او التونتاش حکمران هرات و ارسلان جاذب حکمران طوس بودند، و امیر محمد را بعد از جنگی که بمدد ده هزار لشکر خود کرد، در قلعه آهنگران محصور داشت. محمد بعد از مدتی از قلعه برآمده و بسطان تسلیم شد، سلطان او را با پسر کهترش شیش بغزنی برد، و در راه بحدود گیلان (نزدیکی غزنه) زهری را که در زیر خاتم خود تعبیه کرده بود خورد و در گذشت، و مذلت اسارت را قبول نکرد.

روایات بومی زبان پنبنتو که در کتاب پتہ خزانه بحواله کتب لرغونی پنبنتانه یعنی افغانان باستانی و تاریخ سوری حفظ شده اجمال تاریخی فوق را تأیید کرده و قصیده مرثیه پنبنتوی محمد را نیز می آورد، که از طرف شیخ اسعد بن محمد سوری (متوفی ۴۲۵ هـ در بغنین زمینداور) سروده شده، و همین شاعر در آهنگران بدربار وی محشور بود. این قصیده که از نظر بلاغت زبان، در اوج فصاحت است دلآوری و عظمت مقام محمد و جنگ آهنگران و گرفتاری او را بدست محمود شرح داده، و او را افتخار دودمان سور میداند، که در راه حفظ آبروی دودمان خود در گذشت، و این قصیده شیخ اسعد از امهات آثار ادبیه قدیم زبان پنبنتو است.

تاریخ مختصر افغانستان

بعد از مرگ محمد از طرف سلطان محمود امیر بو علی بن محمد سوری در جبال مندیش غور بر جای پدر نشست و مطیع سلطان بود. و در غور به بنای مدارس و مساجد و قصرها پرداخت و شخص علم دوستی بود، وی تا اواخر عهد محمودی حکمرانی کرد، ولی در عصر مسعود از حدود (۴۲۵ هـ ۱۰۳۳ م) عباس بن شیش (برادر زاده بوعلی) برخاسته و عم خود را قید کرد، و بر تخت شاهی غور نشست. عباس مردی ستمگار و بیباک بود، و در علم نجوم ذوقی داشت، در ولایت مندیش در قلعه سنگه رصد گاهی را ساخت. ولی مردم از جور او بدربار سلطان ابراهیم غزنوی نالیدند، ابراهیم نیز بر غور لشکر کشید، و امیر عباس را بغزنه زندانی کرد، و امارت غور را به فرزندش امیر محمد بن عباس که مطیع دربار غزنه و مردی پسندیده سیرت و عالم نواز و عادل بود سپرد (حدود ۴۵۰ هـ ۱۰۶۷ م). و بعد از محمد فرزندش قطب الدین حسن بن محمد بن عباس که پادشاه بزرگ و جد سلاطین غور است بتخت رسید (حدود ۴۶۰ هـ ۱۰۶۷ م) وی عصات غور را بجنگ مطیع گردانید، و در جنگی که بپای کوشک و جیرستان (جنوب غربی غزنه) با باغیان کرد کشته شد (حدود ۴۹۳ هـ) و پسرش ملک عزالدین حسین بر تخت غور نشست، وی با دولت سنجری روابط دوستانه داشت، و پادشاه نیکو عهد و پسندیده اخلاق و عالم پرور بود که هفت فرزند او خراسان و غور و زابل و غزنه و بامیان و تخارستان را در سلطنت خود شامل کردند، و هر یکی بر یک‌کصه حکم میراند بدین تفصیل:

۱- قطب الدین محمد که رسماً لقب قدیم بومی "غرشاه" را بعربی (ملک الجبال) لقب خود قرار داد، و قلعه شهر فیروز کوه را تعمیر کرد، در ولایت ورشاد (ورساد) که قلمرو او بود با برادران خود مناقشتی کرد و بغزنه رفت و درانجا از طرف بهرامشاه غزنوی کشته شد (۵۴۱ هـ ۱۱۳۶ م) و همین قتل سبب اختلاف دودمان غوری و غزنوی گردید.

۲- بهاءالدین سام در سنگه مندیش غور بود، چون سلطان سوری بغزنی رفت فیروز کوه را نیز باو گذاشت و در (۵۲۴ هـ ۱۱۴۹ م) در فیروز کوه بر تخت نشست، با شاران غرجستان دوستی کرد، در گرمسیر قصر کجوران (کجران کنونی بین قندهار و غور) و در جبال هرات قلعه شیرسنگ و در غرجستان قلعه بندار و قلعه فیوار میان غرجستان و مادین بنا کرد، و دختر ملک بدرالدین گیلان (ملکه گیلان) که از نسب

تاریخ مختصر افغانستان

شنسبانیان بود بحباله آورد، که مادر دو پسر معروف او سلطان معزالدین محمد سام و سلطان عیاش الدین محمد سام باشد. سلطان بهاءالدین بغرض خونخواهی برادر خود سلطان سوری لشکرهای جروم و غرجستان فراهم آورده و بر غزنین تاخت، ولی در گیلان (غزنی) از جهان رفت، وی در سفر غزنی تخت غور و جبال را به سلطان علاءالدین حسین برادر خود گذاشته بود.

۳- ملک شهاب الدین محمد خرنک بن حسین خطه مادیز باو تعلق داشت که ولایتی بود از غور و فرزندش ملک ناصرالدین ابوبکر در حدود (۶۱۸ هـ - ۱۲۲۱ م) بر ولایت گزیو و تمران (شمالی قندهار) حکمران بود، و بعد از تاختن چنگیز بدلهی بدربار التتمش بهند رفت، و در حدود (۶۲۰ هـ) درانجا از جهان درگذشت.

۴- ملک شجاع الدین علی بن حسین که در ولایت جرماس غور حکمرانی داشت، و بعد از علاءالدین ابوعلی پسرش در غور بجایش نشست، و در عهد سلطان غیاث الدین خطه غور و بست و وجیر و گرمسیر و درمشان و روزگان و غزنین باو سپرده شد، و بعد از فتح خراسان در نشاپور حکمران بود، و سلطان معزالدین او را برده بر غرجستان و زمینداور حکمران گردانید و در (۶۰۱ هـ) کاخ جناباد ملاحظه قهستان را فتح کرد، ولی بعد از شهادت سلطان معزالدین در قلعه اشیار غرجستان محبوس گشت.

۵- علاءالدین حسین بن حسین که در وجیرستان غور حکمران بود، بعد از انتقال برادر خود سلطان بهاءالدین بر تخت ممالک غور در فیروز کوه نشست، و لشکرهای غور و غرجستان را فراهم آورده روی بغزنه نهاد. سلطان بهرامشاه از غزنه با لشکر غزنه و هندوستان برآمد، و از راه گرمسیر و تگین آباد به زمینداور آمد. علاءالدین که این جنگ را به خونخواهی دو برادر خود میکرد، در نزدیکی های تگین آباد با لشکر بهرامشاه مصاف داد و بعد ازان دوبار در حدود غزنه مقاومت غزنویان را شکسته بر پایتخت دولت غزنوی قابض شد (۵۴۵-۵۴۶ هـ). وی آنشهر عظیم را بخاک برابر ساخت و سکنه آنرا هشت روز کشتار عام نمود، و ازنجا روی به بست و زمینداور آورد، شهر بست را که بعمارات و قصور محمودی در آفاق مثل آن نبود، نیز تخریب کرد، و بنابران به (جهانسوز) معروف شد. وی بعد ازیں فتح تخارستان را نیز بدولت غوریه مرکزی ملحق کرد، و به برادر خود فخرالدین سپرد.

تاریخ مختصر افغانستان

علاءالدین بعد ازین با دولت سنجری سلجوقی در آویخت، سلطان سنجری باوی در قصبه ناب هریوارود مصاف داد و چون مردم از رفتار علاءالدین منضجر بودند، شش هزار سوار لشکریان خلجی و ترک او به سنجر تسلیم شدند، و خود علاءالدین در دست سنجر گرفتار شد، ولی چون سلطان سنجر از دست غزان مضمحل گردید، علاءالدین را نوازش و امداد داده بغور باز فرستاد، وی متمردان ولایت کاسی غور را مطیع کرده به فیروز کو آمد، و چون مردم در غیاب وی ملک ناصرالدین حسین بن محمد را از مادین آورده و بر تخت فیروز کوه نشانیده بودند وقتیکه از عودت علاءالدین شنیدند ناصرالدین را بکشتند، و به علاءالدین تسلیم شدند. وی بامیان و تخارستان و بلاد جروم (گرمسیر) و داور و بست و تولک جبال هرات و غرجستان و مرغاب را نیز در تحت اطاعت سلطنت غور در آورد و رسل ملاحظه الموت را نیز به کوهستار غور راه داد، و در حدود (۵۵۱ هـ - ۱۱۵۶ م) در سنگه غور از جهان رفت. چون بعد از وی پسرش سیف الدین محمد بر تخت فیروز کوه نشست رسل ملاحظه را کشتار کرد، و بدفع فتنه غزان که بحدود هرات و قادس رسیده بودند همت گماشت، ولی زیاده از یکسال زنده نماند، و در روز جنگ غزان بدست سپه سالار شیش غوری کشته شد (حدود ۵۵۸ هـ - ۱۱۶۳ م). علاءالدین جهانسوز اولین سلطان بزرگ غوریست که مملکت افغانستان را تماماً در تحت اداره واحد درآورد و بمرکز فیروز کوه وصل کرد.

۶- سلطان سیف الدین سوری (۵۴۳-۵۴۴ هـ - ۱۱۴۸-۱۱۴۹ م) اولین پادشاهی است از غوریان که لقب سلطان گرفت، مرکز شاهی او حصار استیه غور بود. چون برادرش قطب الدین ملک الجبال در غزنی کشته شد سلطان سوری با بهرامشاه غزنوی جنگ کرده و او را به وادی کورم دوانید، و خود وی بر تخت غزنه نشست، و غور را به برادر خود سلطان بهاءالدین گذاشت، ولی در موسم زمستان چون علاءالدین حسین برادرش از غزنی بغور رفت بهرامشاه با لشکر افغان خلجی (غلجی) از طرف شرق بر غزنه تاخت آورد، و سلطان سوری را با وزیرش سید مجدالدین موسوی بگرفت و بسر پل طاق غزنه بیاویخت، تا که برادرش جهانسوز بانتقام وی غزنه را ویران کرد.

تاریخ مختصر افغانستان

۷- ملک فخر الدین مسعود از همه برادران مهتر بود و در کاسی غور امیر شد. چون سلطان علاءالدین جهانسوز بعد از فتح غزنه تخارستان را نیز منقاد نمود، ملک فخرالدین مسعود برادر مهتر خود را بر بامیان حکمران گردانید، وی جبال شغنان و تخارستان را تا درواز و بلور و وخش و بدخشان در ضبط آورد، و طوریکه در احوال غیاث الدین محمد میخوانید، در جنگ راغ زر بدست برادر زادگان خود گرفتار آمد، و واپس به بامیان فرستاده شد، و در انجا در گذشت (حدود ۵۵۰ هـ ۱۱۵۵ م). بعد از او پسر بزرگش شمس الدین محمد در بامیان امیر و از دربار فیروز کوه و حضرت سلطان غیاث الدین نیز برسمیت شناخته شد وی بلخ و چغانیان و وخش و جروم (گرمسیر) و بدخشان و جبال شغنان را بدست آورد و در جنگ رودبار مرو با لشکر غور بدفع سلطان شاه خوارزمشاهی مشارکت کرد و لقب سلطان یافت، و پس از وفات او فرزندش بهاءالدین سام که پادشاه بزرگ و علمدوستی بود بر تخت بامیان نشست (۵۸۷ هـ ۱۱۸۹ م) دربار وی مجمع علماء بود، اما فخر الدین رازی و شیخ الاسلام جلال الدین و رساد و افسح العجم مولانا سراج الدین بدربار او بودند. سلطنت وی از کشمیر تا کاشغر و ترمذ و بلخ و جنوباً تا اقصای غور و غرجستان میرسید، و غور و غزنه و بامیان در تحت فرمان او بود. چون سلطان معزالدین بشهادت رسید (۶۰۲ هـ ۱۲۰۵ م) امرای مملکت او را به غزنه طلب کردند، ولی در گیلان بعد از ۱۴ سال شاهی از جهان رفت، و فرزندش جلال الدین علی بجای پدر نشست (۶۰۲ هـ) و علاءالدین برادر خود را بر تخت غزنه بنشانند. چون لشکریان غوری و غز و تاج الدین یلدوز از دره کرمان حدود کورم بر علاءالدین تاختند، بنابراین از بامیان به مدد برادر آمد، و در غیاب او عمش علاءالدین مسعود بن شمس الدین محمد بر تخت بامیان قبضه کرد، و وزارت به صاحب وزیر داد، ولی جلال الدین بزودی بعد از تصفیه غزنه بیامیان آمده عم خود را با وزیر وی بکشت. چون تاج الدین یلدوز دفعه دوم بر غزنی حمله کرد، و لشکریان علاءالدین را در رباط سنقران (شنقران) بشکست و او را در غزنی حصار داد، جلال الدین از بامیان بمدد برادر آمد، ولی هر دو برادر بدست یلدوز افتادند، و واپس بیامیان فرستاده شدند و در انجا در گذشتند (حدود ۶۱۲ هـ ۱۲۱۵ م). این بود مختصری از احوال هفت برادر غوری که شهنشاهی غور را تشکیل کردند و بعد از آنها سلطان غیاث الدین بن محمد سام بهاءالدین قسیم امیرالمومنین

تاریخ مختصر افغانستان

که از ملوک بزرگ غوریست پادشاه شد، وی با برادرش معزالدین به امر عم خود علاءالدین در قلعه و جیرستان زندانی بود، ولی سلطان سیف الدین بن علاءالدین آنها را رها کرد، و غیاث الدین در جنگ غزان با وی همراه بود. چون سیف الدین بدست سپه سالار خود کشته شد همین سپهسالار شیش لشکر غور و غرجستان را بیاورد و با غیاث الدین بیعت کردند، و او را بر تخت فیروز کوه نشانند (۵۵۸ هـ ۱۱۶۲ م). وی برادر خود معزالدین را بر تبه سرجاندار حکمران ولایت استیه و کجوران گردانید، و ابو العباس شیس را که بعد از کشتن سلطان سیف الدین قوتی بهم رسانیده بود بکشت. درینوقت عم غیاث الدین یعنی ملک فخرالدین مسعود حکمران بامیان از ملک علاءالدین قماچ سنجری حکمران بلخ و تاج الدین یلدوز حکمران هرات امداد طلبیده با لشکر بامیان و بلخ و هرات بر فیروز کوه حمله آورد، و در موضع راغ زر مصاف آراستند. ولی پهلوانان غور در مرحله اول ملک یلدوز هرات را در بین لشکر خودش بکشتند هراتیان را بپراگندند. بعد ازان لشکر بلخ را نیز بشکستند و سر قماچ را بریدند، و به نزد ملک فخرالدین بامیان فرستاد، و خود وی را محاصره کردند، و غیاث الدین و معزالدین عم خود را محترمانه بگرفتند و بطرف بامیان بازگردانیدند. سلطان غیاث الدین بعد ازان گرمسیر و زمیندوار را بدست آورد، و قادس و کالیون و فیوار و سیفروود و غرجستان و طالقان و گرزویان را نیز به سلطنت غور ضمیمه گردانید، و برادر خود معزالدین را از جروم (گرمسیر) و تگین آباد و سیستان بطرف غزنه و زاوول و کابل فرستاد، وی لشکر غزان را که درینوقت بر غزنه دست یافته بودند بسال (۵۶۹ هـ ۱۱۷۳ م) از غزنه پس راند و پایتخت غزنویان را نیز بغور ضم کرد، و بفتح هرات نیز همت گماشت، و بهاءالدین طغرل یکی از بندگان سنجر که بر هرات دست یافته بود از پیش لشکر سلطان به خوارزم رفت، و هرات در سال (۵۷۱ هـ) و بعد ازان فوشنج در (۵۷۳ هـ ۱۱۷۷ م) ضمیمه مرکز غور شد. درینوقت ملوک سیستان (که شرح آنها گذشت) نیز انقیاد نمودند، و بلاد شمالی مانند تالقان، اندخود، میمنه، فاریاب، پنجه، مرو، دزق، و خلم نیز فتح شدند. چون جلال الدین محمود پسر ایل ارسلان خوارزمشاه بمدد خطائیان اطراف شمالی مملکت را مزاحمت داد، بنا بران غیاث الدین بسال (۵۸۸ هـ ۱۱۹۲ م) لشکر غزنه را تحت قیادت معزالدین و لشکر بامیان را بقیادت ملک شمس الدین و لشکر سیستان را

تاریخ مختصر افغانستان

برهنمائی تاج الدین حرب در رودباد مرو فراهم آورد، و در سواحل مرغاب خوارزمشاهیان را بشکست و در (۵۹۲ هـ ۱۱۹۹ م) خراسان را صاف کرده تا نساپور پیش رفت، و آنرا بملک صیاءالدین ابو علی شنسبانی سپرد و مروشاهجان را نیز گرفته و ملک نصیر الدین محمد خرنک را بحکمرانی آن گماشت، و ایالت سرخس بتاج الدین زنگی پسر فخرالدین مسعود بامیانی سپرده شد. چون غیاث الدین مملکت را باز مرکزیت بخشید و تمام سرزمین آسیای میانه را از هندوستان تا عراق و از چین و جیحون تا دریا هرمز زیر پرچم فیروز کوه غور در آورد، و یگانه شهنشاه بزرگ خراسان شمرده شد، خلیفه بغداد الناصرالدین الله نیز سفرای خود ابن ربیع و قاضی مجدالدین قدوه و ابن الخطیب را بدربار فیروز کوه فرستاد و سلطنت غوری را برسمیت شناخت و از دربار غور نیز سراج الدین محمد جوزجانی برسم سفارت به بغداد رفت، و بدینطور روابط حسنه سیاسی دو شهنشاهی بزرگ فیروز کوه و بغداد قایم گردید.

سلطان غیاث الدین از بزرگترین سلاطین غوریه و شرق است، که شخصی علمدوست و مهربان و عادل بود. بدربار وی علما و دانشمندان فراهم بودند، وی بعمر ۶۳ سالگی در شهر هرات روز ۲۷ جمادی الاولی (۵۹۹ هـ ۱۲۰۲ م) از جهان رفت، و در مسجد جامع بزرگ که خودش ساخته بود مدفون است. و این مسجد تا کنون در شهر هرات باقی است. وی اولاً مانند اسلاف خود بر مذهب محمد کرام سیستانی بود، ولی بعد ازان مذهب شافعی را قبول کرد. از مشاهیر علمای دربار وی قاضی وحیدالدین شافعی مروردی و صدرالدین کرامی نیشاپوری و قضات ممالک او قاضی القضاة معزالدین هروی و قاضی شهاب الدین هرمابادی، و وزیران او شمس الملک و عبدالجبار گیلانی و فخرالملک شرف الدین قزداری و مجد الملک ریوشاری و عین الملک سوریانی و ظهیرالملک سجزی و جلال الدین ریوشاری بودند. در تابستان داراملک او فیروز کوه و در زمستان زمینداور بود، در توقیع خود (حسبی الله وحده) نوشتی.

بعد از مرگ سلطان غیاث الدین محمد سام فرزندش غیاث الدین محمود که مردی عیاش بود از طرف عمش معزالدین بحکمرانی بست و فراه و اسفزار گماشته شد، وی لشکر فراهم آورده تا مرو شاهجان پیش رفت، و بعد از شهادت معزالدین

تاریخ مختصر افغانستان

بسال (۶۰۲هـ) از بست براه زمینداور بر غور تاخت و فیروز کوه را از ملک علاءالدین ابوعلی گرفته سرزمین غور را با غرجستان و تالقان و گرژیوان و قادس و گرمسیر در تحت تصرف گرفت و وراث ملک پدر و عم شد. وی تاج الدین یلدوز را که یکی از خدمه معزالدین محمد بود چتر و مثال حکمرانی غزنین تا مجاری دریای سند فرستاد، و در سال (۶۰۵هـ - ۱۰۲۸م) سلطان قطب الدین ایبک را مثال ممالک هندوستان داد، و بدینطور سلطنت غور تا اقصای هند بالواسطه قایم ماند.



سلطان غیاث الدین غوری شهنشاه افغان (۵۵۸ هـ ق)

در سال (۶۰۷هـ - ۱۲۱۰م) ملک رکن الدین ایرانشاه محمود پسر ملک علاءالدین ابو علی با ۵۰ هزار لشکر غزنه و کاسی بر غور و فیروز کوه تاخت ولی غیاث الدین محمود سر او را ببرید و علاءالدین اتسز حسین شنسبی که بمدد سلطان محمود خوارزمشاه با لشکر بلخ و مرو و سرخس و رودبار از راه تالقان بر غور تاخته بود غیاث الدین محمود بین میمنه و فاریاب در سالوره با آنها مصاف داد، و لشکریان خوارزمشاهی و اتسز را بشکست، و بعد ازان چون علیشاه پسر تکش خوارزمشاه از

تاریخ مختصر افغانستان

برادر خود بدربار غورگریخت و غیاث الدین محمود او را در قصر برکوشک محبوس کرد، چاکران علیشاه او را بسال (۶۰۷هـ - ۱۲۱۰م) بکشتند. وی پادشاه بخشاینده و عادل و حلیمی بود که خزاین پدر خود ۸۰۰ صندوق زرعیین موازی چهار صد شتروار را بمردم نثار کرد.

بعد از مرگ غیاث الدین محمود فرزند چهارده ساله اش بهاءالدین سام از طرف امرای غور بر تخت فیروز کوه نشانده شد. بعد از سه ماه سلطان علاءالدین اتسز شنسبی بمدد سلطان محمود خوارزمشاه و امین حاجب ملک خان هرات بر فیروزکوه حمله کرده و در جمادی الاولی (۶۰۷هـ) این شهر را بگرفتند، و بهاءالدین را با مخدرات دودمان شاهی به خوارزم نفی کردند. و بعد ازان علاءالدین اتسز بن علاءالدین حسین جهانسوز بر تخت فیروز کوه نشست و تا ۴ سال حکم راند و در گیلان با ملک تاج الدین یلدوز و موید الملک محمد بن عبدالله سیستانی وزیر عزنه مصاف منهزم شد، و بعد ازان ملک نصرالدین حسین امیر شکار از غزنی بر غور تاخت و در جرماس علاءالدین اتسز را بکشت و غور را در تحت سلطنت غزنی آورد. در حدود (۶۱۱هـ - ۱۲۱۴م) بود که تاج الدین یلدوز از غزنی علاءالدین درغور را بتخت فیروز کوه باز فرستاد، ولی علاءالدین در (۶۱۲هـ) بدست سلطان محمد خوارزمشاه افتاد، و بخوارزم بمرد و تمام غور در سلطه خوارمشاهی آمد.

اما برادر دیگر سلطان غیاث الدین محمد که ابوالمظفر معزالدین محمد بن سام قسیم امیرالمومنین باشد نیز از بزرگترین پادشاهان آل شنسب و مشرق است که در حضور برادر خود سر جاندار (قوماندان گارد شاهی) بود و بعد ازان حکمرانی ولایت کجوران و استیه غور یافت (۵۵۸هـ - ۱۱۶۲م) و بلاد گرمسیر را تا تگین آباد بدست آورد، و سلطه دوازده ساله غزان را در غزنه خاتمه داد، و بامر سلطان غیاث الدین محمد بر تخت غزنی جلوس کرد (۵۶۹هـ - ۱۱۷۳م). در سال (۵۷۰هـ) گردیز را فتح کرده و ملتان را از قرآمطه بگرفت و بسال (۵۷۳هـ - ۱۱۷۷م) عصات سنقران را گوشمالی داد، در (۵۷۴هـ) از جنگ بهیم دیو نهرواله بیمراد برگشت و در (۵۷۵هـ) فرشور (پشاور) و در (۵۷۷هـ - ۱۱۸۱م) لاهور را بگرفت و بعد ازان تا آخر عمر تمام هندوستان را فتح کرده و بنور اسلام روشن گردانید.



سلطان معزالدین غوری

از وقایع مهم عصر وی در افغانستان جنگ سلطان معزالدین محمد است با کفار خطا و ملوک ترکستان در اندخود، که سالار حسین خرمیل ملک گزریوان در مقدمه لشکر او بود، ولی چون لشکر غوریان کاری را پیش نبردند ملک عثمان سمرقندی از ملوک آل افراسیاب ترکستان در بین آمده و صلح کرد، و سلطان بغزین برگشت چون جماعت کوهکران و قبایل کوه جود در پنجاب عصیان نمودند، لهذا سلطان محمد بغزو آنها برآمده و بعد از سرکوبی شان در راه غزنه بدست فدائی ملاحظه در منزل دمیک (واقع ضلع جهلم کنونی پنجاب) بسال (۶۰۲ هـ - ۱۲۰۵ م) روز ۳ شعبان شهادت یافت.

سلطان محمد معزالدین غوری مملکت وسیعی را در قلب آسیا مانند برادر خود حفظ کرد و حدود شهنشاهی غوری را در هندوستان تا سواحل گنگا رسانیده و هم هند را بنور اسلام روشن گردانید. شرقاً مملکت وی تا سواحل گنگا و غرباً تا اقصای خراسان و خوارزم و نسا و باورد امتداد داشت، و جنوباً به بحیره عرب میپیوست، حکمداران او در ممالک زیر دست اینها بودند: ملک ضیاءالدین در غور و ملک تاج

تاریخ مختصر افغانستان

الدین زنگی در بامیان، ملک حسام الدین علی کرماج در ملتان، ملک قطب الدین ایبک در لاهور، ملک تاج الدین یلدوز در غزنه و کرمان، ملک ناصرالدین قباچه در سنده و اچه، سلطان بهاءالدین سام در بامیان، سلطان غیاث الدین محمود در فیروز کوه، ملک تاج الدین حرب در سیستان، ملک تاج الدین در مکران، ملک‌شاه در وخش. وزرای معروف او ضیاءالملک درمشی و مؤیدالملک محمد عبدالله سنجری و شمس الملک عبدالجبار گیلانی اند، پایتخت سلطان در تابستان حضرت غزنه و خراسان و در زمستان لاهور هند بود. قاضی ممالک او صدر شهید نظام الدین ابوبکر و سید شرف الدین ابوبکر بن صدر شهید و قاضی لشکر او شمس الدین بلخی بود. اعلام سلطنتش بر دست راست سرخ و بر دست چپ سیاه بودند، منہاج سراج از وفور ثروت در خزانه شاهی سلطان ذکری مینماید که بقول خواجه اسماعیل خزانه دار در خزانه غزنی تنها از جنس الماس یکهزار و پانصد من موجود بود.

روایات محلی زبان پښتو در کتاب پتہ خزانه بحواله کتب قدیم ظاهر میسازد که در دربار محمد غوری شعرای پښتو زبان موجود بودند، که از آنجمله یکی بنکارندوی بن احمد کوتوال فیروز کوه در مدح فتوحات وی در هند قصیده بسیار غرائی را سروده که در پتہ خزانه نقل شده است و از امهات آثار تاریخ ادبی زبان پښتو است.

بعد از شهادت مغزالدین محمد غوری آن مملکت بزرگ پارچه پارچه گردید، و قسمت شرقی افغانستان از غزنی تا مجرای سند در دست تاج الدین یلدوز یکی از خدمتگاران دربار غور افتاد که خدمت محمد میکرد.

این تاج الدین یکدختر بملک قطب الدین ایبک (حکمران هند) و یکدختر هم به ناصر الدین قباچه (حکمران سنده) داده بود، و غزنه را تا دریای سند ضبط کرد، ولی چون قطب الدین ایبک از لاهور بر غزنی تاخت آورد یلدوز در پنج آب دریای سند با او مصاف داد و منهزم شد. و به کرمان وادی (کورم) رفت و از آنجا بر قطب الدین ایبک در غزنی هجوم آورد، و قطب الدین بعد از چهل روز سلطنت غزنی واپس به هند رفت، و غزنه در دست یلدوز باقی ماند، و چنانچه گذشت بمدد سلطان غیاث الدین محمود بمقابل سلطان محمد خوارزمشاه در جنگ هرات شامل شد و بر سیستان نیز لشکر کشید و با تاج الدین حرب ملک سیستان صلح کرد (۶۰۲هـ). وی مدت نه سال بنام معزالدین محمد سکه زد و بران (عبده) نوشت. چون لشکریان

تاریخ مختصر افغانستان

سلطان محمد خوارزمشاه از تخارستان بر غزنین آمدند و تا گردیز به مغافسه بگرفتند تاج الدین یلدوز بهندوستان و لوهور رفت و در جنگی که در تراین با سلطان التتمش کرد گرفتار آمد، و در بداون کشته شد (حدود ۶۱۱ هـ ۱۲۱۴ م). در وقت انقراض سلسله غوریان حدود (۶۱۲ هـ) خوارزمشاهیان ولایت شمالی و غور و هرات را بگرفتند و سیستان تا بست و تگین آباد و زابلستان در دست ملوک محلی سیستان آمد، و ولایت غزنی و کابل و قسمت های شرقی تا مجاری سند به تاج الدین یلدوز تعلق گرفت، و بعد از او از طرف دربار خوارزمشاهی ملک کریر در غزنه و امین ملک در هرات و اختیار الدین محمد خرپوست در پشاور حکم میراندند (آخرترین احوال آل شنسب در شرح خروج چنگیز داده میشود).

در عصر غوریان مدنیت دوره غزنویان به درجه کمال رسید، ادبیات زبان دری نذریعه فاتحین غوری تا دهلی توسیع یافت و زبان پښتو نیز در خانواده سوریان پرورده و زبان شعر و ادب شد. دین اسلام را در تمام افغانستان و قسمت اعظم هند نشر کردند، و صنعت و عمران که نمونه آن مسجد جامع هرات و منار جام غور و قطب منار دهلی است خیلی ترقی کرد، و علوم و فنون نیز در مملکت فسیح غوریان با علماء و شعرای نامور پرورده شدند و مدنیت اسلامی (افغان و هند) که لودیان و غزنویان اساس آنرا نهاده بودند بمراتب پختگی رسید. از علماء و شعرای معروف دوره غوریان اند: امام فخرالدین رازی، نظامی سمرقندی، احمد میدانی نیشاپوری (صاحب مجمع الامثال)، علی باخرزی (صاحب دمیة القصر)، قاضی منهاج سراج جوزجانی (صاحب طبقات ناصری)، قاضی وحید الدین شافعی مروردی، صدرالدین کرامی نیشاپوری، معزالدین هروی، شیخ الاسلام جلال الدین ورساد، مولانا سراج الدین جوزجانی، ابو نصر فراهی، محمد غوفی (صاحب لباب الالباب)، اسعد سوری، شیخ تیمن، تایمنی، ملکیار غرشین، قطب الدین بختیار، بنکارندوی (شعرای پښتو)، ملک الکلام فخرالدین مبارکشاه (صاحب نسب نامه منظوم غوریان) و غیره. زبان درباری غوریان پښتو و دری بود و چون غوریان از طایفه سوری پښتون اند، لهذا در عصر شان اقوام پښتون از کوههای غور و جبال سلیمان به وادیهای ترنک و ارغنداب و هیرمند و کابل و هریرود باز سرازیر شدند، و در لشکرهای شاهان نیز در فتوحات هند

تاریخ مختصر افغانستان

اشتراک کردند، و بسی از قبایل و افراد و سران قبایل با شهنشاهان و جانشینان شان در هند باقی ماندند، که بقیای آنها تا کنون هم در سر تا سر هند فراوانند. از قبیل لودیان، سوریان، نیازیان، مهمندان، شیرانیان، بهریچان که اکثر آنها در هند به نامهای روهیله یا پتان یاد میشوند، و این مردم حتی تا کنون هم در مناطق مختلف هند حکومتهای خاص و مناطق ریاست و نفوذ دارند.

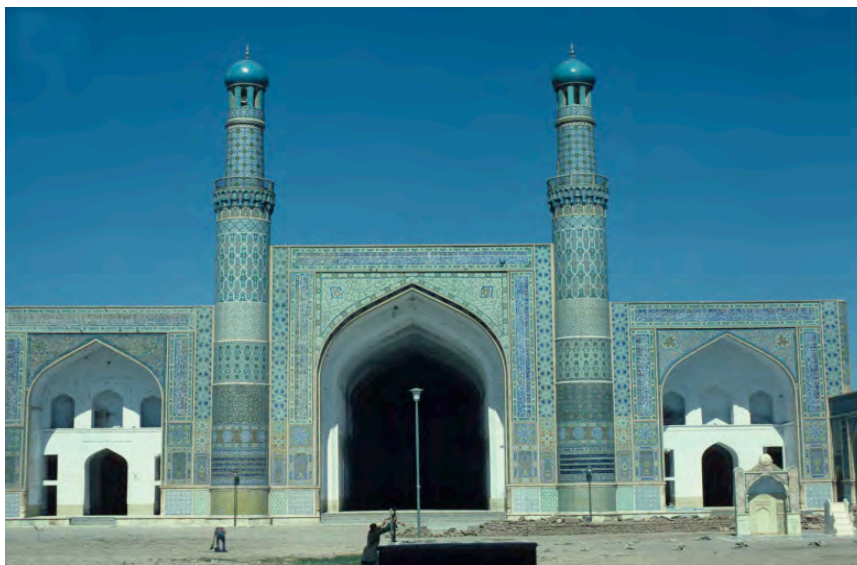
مشاهیر دودمان شاهی غور:

- ۱- شنسب بن خرنک (حدود ۴۰-۸۰هـ)
- ۲- امیر پولاد بن شنسب (حدود ۱۳۰هـ)
- ۳- امیر کرور بن پولاد (۱۳۹-۱۵۴هـ)
- ۴- امیر ناصیر بن کرور (حدود ۱۶۰هـ)
- ۵- امیر بنجی بن نهاران (حدود ۱۶۰هـ)
- ۶- امیر سوری بن؟ (حدود ۲۵۳هـ)
- ۷- امیر محمد سوری (حدود ۴۰۵هـ)
- ۸- امیر بوعلی بن محمد سوری (حدود ۴۲۵هـ)
- ۹- عباس بن شیش برادرزاده بوعلی (حدود ۴۵۰هـ)
- ۱۰- امیر محمد بن عباس (حدود ۴۵۰هـ)
- ۱۱- قطب الدین حسن بن محمد (حدود ۴۶۰هـ)
- ۱۲- ملک الجبال عزالدین حسین بن قطب الدین حسن (حدود ۵۱۰هـ)
- ۱۳- قطب الدین محمد بن عزالدین (مقتول ۵۴۱هـ)
- ۱۴- بهاءالدین سام بن عزالدین (۵۴۴-۵۵۴هـ)
- ۱۵- ملک شهاب الدین خرنک بن عزالدین (حدود ۵۵۰هـ)
- ۱۶- ملک شجاع الدین بن عزالدین (حدود ۵۵۰هـ)
- *۱۷- سلطان علاءالدین حسین جهانسوز بن عزالدین (۵۴۴-۵۵۱هـ)
- ۱۸- سلطان سیف الدین بن عزالدین (۵۴۳-۵۴۴هـ)
- *۱۹- ملک فخرالدین مسعود بن عزالدین (حدود ۵۴۰هـ)
- *۲۰- سیف الدین محمد بن جهانسوز (۵۵۱هـ)
- *۲۱- سلطان غیاث الدین محمد سام (۵۵۸-۵۹۹هـ)

تاریخ مختصر افغانستان

- *۲۲- سلطان معزالدين محمد سام (۵۶۹-۶۰۲هـ)
- *۲۳- سلطان غياث الدين محمود بن غياث الدين محمد (۵۹۹-۶۰۷هـ)
- *۲۴- سلطان بهاءالدين سام بن محمود (۶۰۷هـ)
- ۲۵- علاءالدين اتسز بن جهانسوز (۶۰۷-۶۱۱هـ)
- ۲۶- علاءالدين در غور (۵۹۹-۶۱۲هـ)
- ۲۷- ملك ناصرالدين گزيو بن شهاب الدين خرنك (حدود ۶۱۸هـ)
- ۲۸- سلطان شمس الدين محمد بن فخرالدين مسعود (حدود ۶۵۰هـ)
- ۲۹- سلطان بهاءالدين سام بن شمس الدين محمد (۵۸۷-۶۰۲هـ)
- *۳۰- جلال الدين ابو على بن بهاءالدين سام (۶۰۲-۶۱۲هـ)
- ۳۱- علاءالدين مسعود بن بهاءالدين سام (۶۰۲-۶۱۲هـ)
- ۳۲- علاءالدين مسعود بن شمس الدين محمد (حدود ۶۱۰هـ)

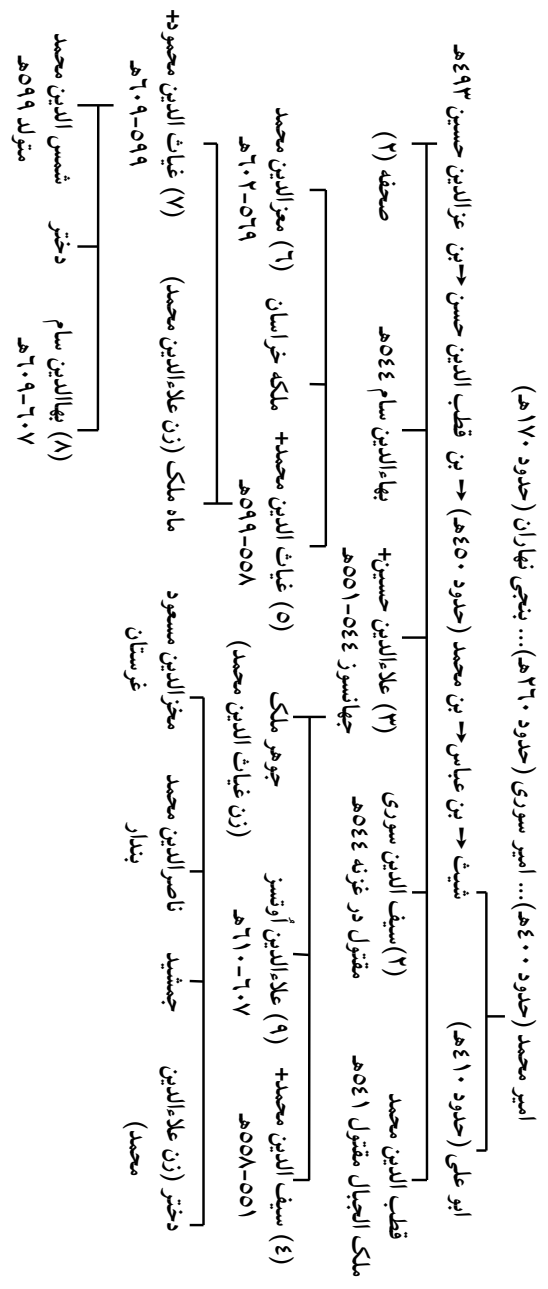
مآخذ: طبقات ناصري، ابن اثير، دول اسلاميه، پته خزانة، آداب الحرب، دايرة المعارف اسلامي، فرشته، شوكت افغانى، معجم الانساب، گزيده، لب التواريخ، فتوح السلاطين عصامى.



رواق و نوشتهای مسجد جامع هرات

تاریخ مختصر افغانستان

غوریان ۴۹۳-۶۱۲هـ حصه اول



۳۳

خوارزمشاهیان

خوارزم ولایت معروف و سر سبز و آبادانی بود که از دریای آمو سیراب میشد، و در حدود هشتاد فرسخ طول داشت، و روستاهای آن متصل یکدیگر بوده و دارای شهرهای پر بازار و اراضی مزروع و کاخها بود، پایتخت این ناحیت را گرگانج (جرجانیه) گفتندی و از زمان قدیم با بلاد شمالی افغانستان و مادون النهر روابط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی داشتی، و بقول مارکوات ایریانی و یجور (سر زمین اصلی آریائیان قبل از هجرت به باختر) همین جاست. و این نام در اوستا Xvarizem و در فرس قدیم هوارزمیش بود، و خوارزمی زبانی بود نزدیک به السنه دیگر آریائی که در حفریات اخیر آثار آن برآمده است، و البیرونی هم در آثار الباقیه آنرا زبان مستقل شمرده و نامهای آنرا داده است و گوید که ملوک خوارزم را (خوارخم شاه) گویند.

در حدود ۳۲۲ هـ احنف بن قیس فاتح عربی سرزمینهای مادون نهر را از تخارستان تا تالقان و فاریاب و جوزجان کشود، و از راه کرانه های آمو به خوارزم گذشت، ولی آنرا بدست آورده نتوانست، و در عصر یزید بن معاویه نیز سلم بن زیاد به چهار صد هزار درهم با اهل خوارزم صلح کرد، و چون یزید بن ملهّب از طرف حجاج بخراسان آمد، وی نیز با خوارزمیان جنگید (حدود ۷۲ هـ) و در حدود سنه ۸۶ هـ قتیبه بن مسلم باهلی آنرا فتح کرد.

بقول البیرونی مؤسس اولین خاندان خوارزم شاهان کیخسرو بود، و از اوایل اسلام خوارزم از حیث حکومت منقسم بدو قسمت گشت: در قسمت شمالی که پایتخت آن گرگانج بود، معمولاً از طرف امرای عرب اداره میشد و قسمت جنوبی که مقر آن (کات) باشد، منطقه خوارزم شاهان بود، و خاندان معروف خوارزمشاهان قبل و بعد از اسلام مامونیان بودند که مؤسس آن در دوره اسلامی ابو سعید احمد بن محمد در حدود ۳۴۰ هـ باشد، و مسکوک او از ۳۶۶ هـ در دست است، و ازین دودمان ارثموخ خوارزمشاه در حدود آغاز سنه هجری میزیست که نسبش بقول البیرونی به افریغ میرسید، و چون قتیبه دومین بار بر خوارزم دست یافت خوارزمشاه اسکجموک بن ازکاجوار بن سبری بن سخر بن ارثموخ مذکور را به خوارزمشاهی شناخت (حدود

تاریخ مختصر افغانستان

۸۶هـ) که سلسله نسب احمد بدو میرسید. احمد بن محمد بن عراق بن منصور بن عبدالله بن ترکسبانه بن شاشفر بن اسکجموک.
دوم: ابو عبدالله محمد بن احمد که بقول ابن اثیر (۹-۷۶) در سنه ۳۸۵هـ در گذشت.

سوم: مامون بن محمد که خانواده را بنامش "مامونی" گویند از طرف سامانیان والی خوارزم بود در گرگانخ و او با ابوعبدالله خوارزمشاه جنگید و غلبه جست و لقب خوارزمشاهی را در سنه ۳۸۵هـ به خانواده خود منتقل نمود، وفاتش ۳۸۷هـ است و یکدخترش در حباله سلطان محمود بود.

چهارم: ابو الحسن علی بن مامون در سنه ۳۸۷هـ جلوس کرد، و حره بنت سبکتگین را بزنی گرفت، و ابن سینا را در خوارزم پذیرائی کرد و سکه او موجود است.

پنجم: ابو العباس مامون بن مامون در ۳۹۰هـ.

ششم: ابوالحارث محمد بن علی بن مامون که در سنه ۴۰۷هـ سکه زده و در سنه ۴۰۸هـ سلطان محمود او را از بین برداشت، و از دربار غزنه حاجب کبیر التونتاش را بحکومت خوارزم گماشت، و لقب خوارزمشاه داد و خاندان مأمونیان منقرض شد، و بعد از التونتاش هارون پسرش ۴۲۳هـ و اسماعیل خندان بن التونتاش ۴۲۵هـ و شاه ملک ۴۲۹هـ حکم راندند، تا که در سنه ۴۲۴هـ بدست طغرل بیگ سلجوقی از بین رفتند.

خانواده دوم خوارزمشاهیان بدست انوشتگین یکی از غلامان بلکاتگین اساس گذاشته شد، و او در حدود ۴۷۰هـ در دولت سلجوقی شهرتی بدست آورد و لقب "غرشاه" را گرفت، چون در (۴۹۰هـ) حکمران گماشته بر کیاروق، اکنجی قچقار کشته شد، امیر داد حبشی والی خراسان به تصویب بر کیاروق، قطب الدین محمد بن انوشتگین را به خوارزمشاهی گماشت، و پس از او این منصب تا خروج چنگیز درین خانواده باقی ماند، که گاهی منطقه نفوذ ایشان تا زمینداور هم میرسید، و در ۶۱۷هـ جلال الدین منکیرنی آخرین خوارزمشاه با لشکریان چنگیز در سرزمین افغانستان مقاومت های متعدد کرده است.

دیگر افراد این دودمان که به خوارزمشاهی رسیده اند:

تاریخ مختصر افغانستان

۳- اتسز بن محمد که در سنه (۵۲۱هـ) بشاهی رسید و سکه زد در سنه ۵۳۳هـ از سلطان سنجر شکست خورد ولی در ۵۳۵هـ تخت خوارزم بدو باز داد. در عصر او علی چتری در هرات برخاست ولی اتسز تمام ممالک سنجری را گرفت، و دربارش مجمع افاضل گشت، و رشیدالدین وطواط کتاب حدایق السیر خود را بنام او نوشت و فاتش جمادی اخری ۵۵۱هـ است.

۴- ایل ارسلان بن اتسز: بعد از مرگ پدر بر تخت خوارزم شاهی نشست، و با قبایل قراخطا و قفچان صلح کرد و بقایای ملوک سنجری را از خراسان براند و یا صلح کرد در ۶۵۸هـ درگذشت.

۵- سلطان شاه ابوالقاسم محمود بن ایل ارسلان (۵۶۸-۵۸۹هـ) که در مکاوحت با برادرش به دربار غور و حضرت سلطان غیاث الدین پناه آورد، ولی چون دربار غور را با سلطان تکش معاهدتی بود، بدو مددی ندادند، و محمود به ماوراء النهر رفت و از خان خطا کمک گرفت، و خراسان را از تصرف و جور امراء غز مستخلص کرد، و بمرودارالملک ساخت، و بهاءالدین طغرل ملک هرات بدو پیوست، و سرحدات غور را زحمت میداد، ولی سلطان غیاث الدین غوری لشکرهای غور و بامیان و سیستان را در مرورود فراهم آورد، و تا شش ماه مصاف افتاد، و در آخر لشکریان سلطان غور از مرغاب گذشتند، و بهاءالدین را بکشتند و محمود منهنماً در سنه (۵۸۸هـ) به مرو برگشت و زهر خورد و هلاک شد ۵۸۹هـ.

۶- ابوالمظفر سلطان تکش بن ایل ارسلان: ۱۲ ربیع الاول ۵۸۹هـ بر تخت نشست. وی پادشاه بزرگ و عالم و باهنری بود که نصف خراسان را بقوت در ضبط آورد و سرحدات مملکت او تا کرانهای هلمند میرسید. چنانچه مسکوکات فراوان او در زمینداور (داور) ضرب شده و از انجا بدست می آید. تکش با قبایل قفچاق و خطا صلح داشت و مازندران و برخی از عراق بگرفت و سلطان طغرل برادر زاده سنجر را اسیر نمود. و دربار خلافت بغداد را به تهدید انداخت، و ابن القصاب وزیر بغداد را شکست داد. دربار خلافت دو نفر سفیران خود ابن الربیع و ابن الخطیب را بدربار فیروز کوه غور فرستاد تا از تعدی تکش در حضرت سلطان غیاث الدین غوری استغاثه نمایند، ولی سلطان تکش در ۱۹ رمضان ۵۹۶هـ درگذشت.

تاریخ مختصر افغانستان

۷- علاءالدین محمد بن تکش. بعد از وفات پدر به خوارزمشاهی رسید و نشاپور را به برادر خود علیشاه (مقتول ۶۰۹هـ) داد، و بدربار غور و غزنه سفیران فرستاد و صلح طلبید و بعد از درگذشت سلاطین غور خراسان را بدست آورد، و ملک عزالدین خرمیل غوری بدو پیوست و بعد از محاصره یازده ماه هرات را فتح کرد، و بلخ را نیز بگرفت و سرحداتی کشور او تا بلاد ساغون، و کاشغر و خطا رسید، و تاینکو طراز و گورخان خانان در ترکستان باو سر فرو نهادند، و ممالک عراق و آذربایجان بگرفت و سلطان جلال الدین علی سام غوری را در بامیان بکشت و در سنه ۶۱۲هـ بر غزنه لشکر کشید و تاج الدین یلدوز را بطرف هند راند، و سرحد کشور او تا دریا سند رسید و پسر خود جلال الدین منکبرنی را به حکمرانی افغانستان گماشت. ولی در سنه ۶۱۷هـ لشکریان چنگیز از سمت شرقی بر کشورش تاختند و او مغلوباً به جزیره آبسکون فراری شد، و در همین سال درگذشت.

از جمله برادران علاءالدین یکی یونس خان بن تکش حکمران عراق و دیگری ملک خان حکمران نشاپور و خراسان و علی شاه حکمران عراق و اصفهان بود، و مدتی هم از پسران علاءالدین محمد، ارزلو شاه در ۶۱۷هـ بعد از فرار پدر بر تخت نشست، ولی لشکریان چنگیز خوارزم را بگرفتند. همچنین رکن الدین غوریشانستی بن علاءالدین محمد مدتی حکمرانی عراق داشت تا که در سنه ۶۱۷هـ لشکر چنگیز او را در آنجا کشت، و آق سلطان پسر علاءالدین محمد نیز مدتی در کرمان پادشاه بود، تا که بدست براق حاجت خطائی کشته شد.

۸- آخرین پادشاه دلاور و پسر مهتر سلطان محمد خوارزمشاه جلال الدین منکبرنی است که در سنه ۶۱۷هـ بجای پدر فراری خود نشست و با لشکریان چنگیز مقاوت های مردانه نمود.

او در حیات پدر نایب السلطنه خراسان و غور و غزنه و وزیرش شهاب الدین الپ سرخسی بود که از طرف خود غزنه را بملک کربر و فیروز کوه را به مبارز الدین سبزواری و کرمان را به ملک الامراء و پرشور (پشاور) و بوبکرپور را بملک اختیار الدین محمد علی خرپوست سپرده بود.

چون پدرش در سنه ۶۱۷هـ از حمله چنگیز بگریخت وی در نشاپور و بیابان خراسان و کرمان و بلاد نیمروز و بست و داور مقاومتها کرد، تا که در غزنی ملک خان

تاریخ مختصر افغانستان

امین حاجب حکمران شکست خورده هرات هم بدو پیوست. چنگیز داماد خود قوتوقو نوین را به تعقیب ایشان گماشت و سه بار در حدود پروان کابل جنگ کردند و قوتوقو را بشکستند، تا که چنگیز از تالقان خراسان بجنگ او آمد، و جلال الدین به پرشور (پشاور) پس نشست و چنگیز او را تا کنار دریای سند تعقیب کرد و در جنگی که بر کنار آب سند کرد شکست خورد و خود را در آب انداخت و از راه اوچه ملتان و کرمان به پارس رفت (۶۲۱هـ) تا که در ۱۵ شوال ۶۲۸هـ بدست کردان کشته شد. و سلاله این دومان برو ختم گردید، و تفصیل این احوال در شرح چنگیز خان خواهد آمد.

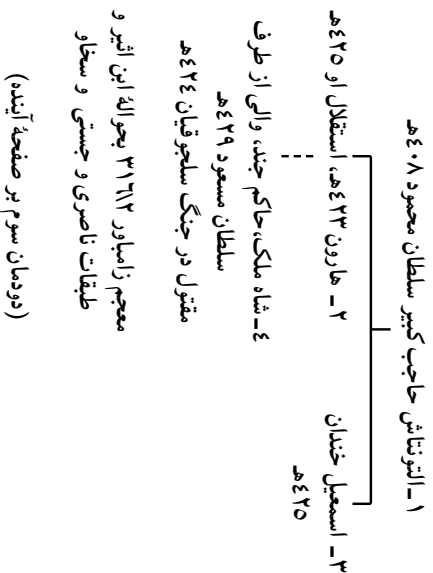
مآخذ: طبقات ناصری، ابن اثیر، معجم الانساب، تاریخ مختصر ایران از پاول هورن، تاریخ گزیده، جهان کشای جوینی، سیره جلال الدین منکبرنی، نفثة المصدور، ترکستان بارتولد، تاریخ ایران در عهد مغول از عباس اقبال.

تاریخ مختصر افغانستان

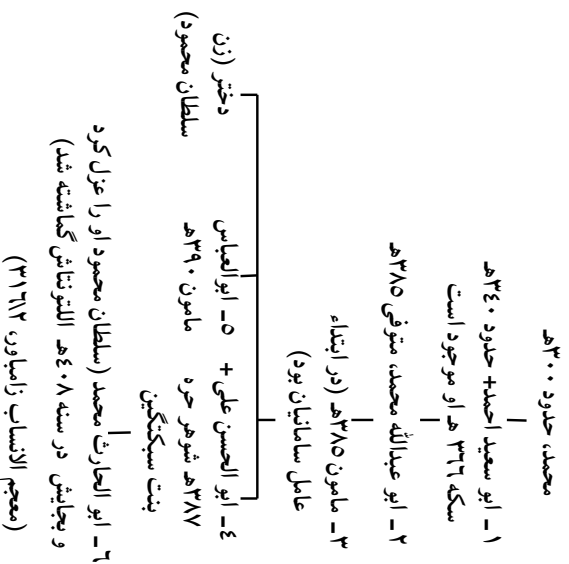
خوارزمشاهیان ۳۰۰-۳۲۸ هـ

حصه اول

دودمان دوم خوارزمشاهی



دودمان اول خوارزمشاهی



دودمان سوم خوارزمشاهی ۴۷۰-۶۲۸ هـ

حصه دوم

۱- انوشنگین غرچه یا غرشاه ۴۷۰-۴۹۱ هـ والی ملکشاه سلجوقی در جنوبه

۲- قطب الدین محمد ۴۹۱-۵۲۲ هـ

۳- آتسر ۵۱۲-۵۵۱ هـ

فلان؟

۴- ایل ارسلان ۵۵۱-۵۶۸ هـ

سلیمان

دختر (زن سلیمان بن محمد سلجوقی ۵۴۹ هـ)

۶- علاء الدین تکش + ۵۶۸-۵۹۶ هـ

۵- سلطان شاه محمود ۵۶۸ هـ متوفی ۵۸۹ هـ

ناصر الدین ملکشاه، خراسان

تاج الدین علیشاه

محمد علاء الدین محمد

۷- خان بیونس

ری شیر علی

متوفی ۵۹۳ هـ

کردستان

۱۱۷-۵۹۶ هـ

ری

سکه زد در اوگند

۶۳۰ هـ

هندو خان

ارسلانشاه

بخش چهارم
خروج چنگیز و شکست آخرین خوارزمشاه
(۶۱۶-۶۴۰ هـ)

هنگام خروج چنگیز اقتدار مرکزی خاندانهای غزنوی و غوری نابود گردیده و مملکت شمالاً در تحت سلطه دربار خوارزمشاهی بود. در سیستان ملوک محلی نیمروز با ضعف حکومت میکردند، قسمت های شرقی افغانستان هم در دست امرائی بود که دست نشانده سلاطین غوری بودند. در هرات حکمرانان آل کرت میراندند. در چنین احوال که قوای مملکت از هم پاشیده و متفرق بود، تهاجمات مدهش چنگیز از ماورای آمو بر افغانستان معمور و شهرهای مترقی و مدنی آن آغاز شد، و امیراطوری عظیمی در حدود (۶۰۰ هـ-۱۲۰۳ م) تحت فرمان چنگیز خان (تموچن متولد ۵۴۹ هـ-۱۱۵۴ م ولد یسوکای بهادر از قبیله قیات) در قراقرم منگولیا تشکیل شد که حدود آن شرقاً از دریای چین تا پامیر میرسید و در زیر اداره آهنین و تیغ خونچکام چنگیز در حدود صد میلیون نفوس وحشی و گرسنه تمام طوایف منگولیا منتظر فرمان او بودند.

در چنین حال بر ماوراء النهر و قسمتی از افغانستان و ایران سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه از اورگنج حکم میراند، وی دولت قراخانیان و تورکان سمرقند را که بین دولت خوارزمی و قوای چنگیزی حایل بود برانداخت و غوریان افغانستان را که قوت الظهر او بوده و در استیصال غزان وحشی از غزنه و افغانستان امتحان داده بودند، نیز مضمحل گردانید، و با خلیفه بغداد الناصرالدین الله (۵۷۵-۶۲۲ هـ) نیز اختلاف داشت و نام او را از خطبه و سکه انداخته بود، و خلیفه مذکور بذریعه مکاتیب خود چنگیز خان را به هجوم بر دولت خوارزم تشویق کردی، و درباریان خود سلطان هم با چنگیز مکاتبه داشتی. امور مملکت او هم در دست تورکان خاتون مادر سلطان فتور و فساد دیدی، تا جائیکه تمام بزرگان مملکت از دست این ملکه ستمگار بستوه رسیده بودند، و گویا عوامل سقوط دولت خوارزمشاهی از داخل و خارج فراهم آمده بود.

تاریخ مختصر افغانستان

امپراطوری چنگیز با دولت خوارزمشاهی در (۶۱۲ هـ ۱۲۱۹ م) تماس کرد و درین سال بود که سلطان خوارزمشاه کاروان تجارتي تاتار را تاراج کرد و سفیر چنگیز را بکشت. چنگیز از شدت غیظ با دو صد هزار لشکر مانند سیل خروشان بر مملکت خوارزمشاه تاخت و یک میلیون دیگر او را در عقب تقویه کردی، لشکریان او از سیحون گذشته و لشکر سلطان محمد را بشکستند و با وحشت و شدتی که تاریخ نظیر آنرا ندیده بر بلاد معمور اسلامی مانند بخارا و سمرقند و بناکت و خجند و جند و غیره بلاد ماوراءالنهر تاختند و این شهرها را با دهشت فوق العاده تخریب و مردم آنرا کشتار کردند (۶۱۷ هـ ۱۲۲۰ م). خوارزمشاه که از حملات مدهش چنگیز از جیحون گذشته و در بلخ نشسته بود بعد از شنیدن داستان ویرانی ماوراءالنهر، سراسر بطوس گریخت، و شهرهای معروف افغانستان را بامرای ذیل سپرد تا در مقابل چنگیز دفاع کنند.

ترمذ: بسر کرده لشکر سیستان امیر زنگی ابی حفص، و ولخ طخارستان بامیر سرهنگ سام، حصار بامیان به امیر عمر، کرباوردی پشاور و غزنی بملک اختیار الدین خریوست، سنگه غور بملک حسام الدین سرزاد، قلاع دیگر غور به ملک قطب الدین حسن، کالیون هرات به اختیار الملک دولت یار، هرات به شمس الدین جوزجانی، حصار فیوار غرجستان به پهلوان اصیل الدین نشاپوری، و نصرت کوه تالقان به معتمدان ملک شمس الدین اتسز، و گرزویان (جوزجان) بخدام الخ خان، و قلاع غرجستان به عمید پهلوان شروان و شهر فیروز کوه به مبارزالدین سبزواری و حصار تولک به امیر حبشی نیزه ور.

اما اردوهای چنگیز بافسری جبه و سبتای و تغاجار در ربیع الاول (۶۱۷ هـ ۱۲۲۰ م) از جیهون گذشته بعد از گرفتن بلخ، به تعقیب خوارزمشاه راه هرات گرفتند، و امین ملک حکمران هرات را محاصره کرده و تا پوشنج قتل عام نمودند، و بسرعت خود را بوطوس انداختند، ولی محمد خوارزمشاه در کمال نامرادی به جزیره آبسگون گریخته در شوال ۶۱۷ هـ در حالیکه کفن نداشت جان داد، و استخوانهای او را چنگیزیان سوختاندند. بعد ازین اردوی چنگیز کرسی خوارزمشاهیان یعنی شهر اورگنج (جرجانیه) را که از معمورترین بلاد آسیا و مرکز علم و ادب و دانش بود ویران و مردم آنرا کشتار کردند (صفر ۶۱۸ هـ ۱۲۲۱ م) و مادر محمد خوارزمشاه با

تاریخ مختصر افغانستان

دیگر افراد دودمان وی بدست اردوی چنگیز اسیر افتادند، و جلال الدین فرزند دلاور محمد خوارزمشاه از راه نشاپور و زوزن به بست آمده و خود را بهرات رسانید. از آنطرف خود چنگیز به ترمذ کنار امور آمده و بعد از یازده روز جنگ نفوس آنشهر را قتل عام کرد، و مردم بلخ را نیز از تیغ تیز گذرانید، و پسرش تولی بلاد خراسان را از مرو و نسا تا هرات و فیروزکوه و استیه و تولک تسخیر و تخریب نمود، و تنها در شهر بزرگ مرو زیاده از دو میلیون نفر را قتل کرد (۶۱۸ هـ ۱۲۲۱ م). مردم هرات که بقیادت شمس الدین جوزجانی با تولی مقاومت نمودند، بعد از محاصره هفت روزه تسلیم و چندین صد هزار نفر از آنها کشته و تنها صد هزار دخترشان اسیر شدند. بعد ازین چنگیزیان ولایت جوزجان و اندخود و میمنه و فاریات را تا طالقان بگرفتند و قلعه نصرت کوه طالقان را ده ماه حصار داده و تمام مردم آن تا دم اخیر مقاومت کرده و کشتار شدند. بعد ازان بر بامیان بتاختند ولی در جنگ بامیان موتو جن پسر چغتای کشته شد، بنا بران مورد خشم چنگیز گردیده علاوه بر انسانها جانوران بامیان را نیز بکشت و آن شهر را ماوبالیغ (آبادی منحوس) نامیده و آنقدر زیورود کرد که بعد ازان کسی دران نزیست و بلاد تخارستان را هم تسخیر نمود (۶۱۸ هـ ۱۲۲۱ م). درینوقت جلالالدین منکبرنی خوارزمشاه از هرات بغزنی آمد، و روسای بومی افغانستان مانند امین ملک با ۳۰ هزار لشکر خود و سیف الدین اغراق و اعظم ملک و مظفر ملک روسای افغانه نیز باو پیوستند، و در پروان (شمالی کابل اکنون جبل السراج) با ۴۵ هزار لشکریان که به سالاری قوتوقو می جنگیدند مصاف آراستند، و بعد از دو روز لشکریان چنگیزی را شکست فاحش دادند، و چنگیزیان حصار و لخ تخارستان را رها کرده گریختند، ولی ملکان لشکر فاتح جلال الدین بجان یکدیگر افتاده و به پشاور برگشتند و در انجا نیز مدت سه ماه یکدیگر را میکشستند، تا که چنگیز خان بانتقام شکست پروان بعد از گرفتن نصرت کوه تالقان، از راه بامیان بر غزنه تاخت آورد، و جلال الدین از غزنی بر آمده بطرف گردیز عقب نشست، چنگیز به غزنی آمد و بعد از نصب حاکم خود در آنجا بطرف دریای سند پیش رفت، و در معبر نیلاب (واقع جنوبی اتک) جلال الدین را که از دریای سند میگذشت گیر کرده، فرزند هشت ساله او را بکشت. جلال الدین مادر و زوجه و اهل حرم خود را در سند غرق کرده و خود با هفت صد نفر مقابل اردوی چنگیز جنگ میکرد ولی در آخر خود را بر اسپی بدریا زد،

تاریخ مختصر افغانستان

و زنده از آب سند بگذشت. چنگیز بقیه اتباع و اقارب سلطان را کشته و مدت سه ماه در پشاور و ثغور پنجاب کشتار نمود، و بر سواحل راست سند تا چترال تاخت و تاز کرد، بعد ازین دو پسر خود او گدای و چغتای را دران حوالی بگذاشت و خود از راه کابل و بامیان بلب حیحون مراجعت کرد (شوال ۶۱۸هـ) و سه سال بعد در ۶۲۱هـ تربی نوین سردار لشکر چنگیز ناصر الدین قباچه را در ملتان ۴۰ روز محاصره کرد و واپس بدون نیل مرام بازگشت.

ظهور جلال الدین در تمام خراسان مردم را بر خلاف چنگیز جرأت داد، در مرو و هرات و نساپور بر شحنگان و حکمرانان او خروج کردند، ولی اردوی چنگیز مرو را بصحرا تبدیل کرد، و هراتیان را که بقادت ملک مبارز الدین سبزواری میجنگیدند، در جمادی الاخری (۶۱۹هـ) سراسر بکشتند، و شهر را به امر ایکچیلدای نویان افسر اردوی چنگیز ویران کردند. و در (۶۲۰هـ) امیر محمد غرجستانی را که امماً بملوک غور منسوب بود، و در حصار اشیار مقاومت میکرد بکشتند. و در غزنی نیز او گدای تمام مردم را غیر از پیشه وران بصحرا کوچ داده، و درانجا از تیغ گذرانید، و حتی فیروز کوه را در (۶۱۹هـ) بصورتی ویران کرد که اکنون تعیین موقع آن نیز دشوار است. همچنان چغتای ولایت های سند و مکران و کرمان (بفتحین در وادی کورم) را یغما و ویران نمود. چون چنگیز بر کنار دریای سند باثر عفونت آب و هوا رنجور شده بود، لهذا خودش با فرزندان وی در (۶۱۹هـ ۱۲۲۲م) بماوراء النهر رجعت کرد و در (۶۲۱هـ ۱۲۲۴م) به اردوگاه اصلی خاندان خود رسید، و چنگیز آن بلای مدهش بعمر ۷۲ سالگی در صحرای تنگت بمرد (رمضان ۶۲۴هـ ۱۲۲۶م) و عالمی را از وحشت و عذاب راحت بخشید (شرح فتوح چنگیز و خراب کاریهای او در دنیای دیگر بتاریخ افغانستان ربطی ندارد).

اما جلال الدین خوارزمشاه مردیکه در کمال نامرادی هم همت نباخت چندی در جنگهای سواحل چپ دریای سند بسر برد و بزودی جمعیتی بدور خود گرد آورد، و با ناصر الدین قباچه که حکمران سند بود رقابت آغاز کرد، و از سلطان شمس الدین ایلتتمش (۶۰۷-۶۳۳هـ) پادشاه بزرگ دهلی یاری خواست، ولی سلطان او را بیبهائه خرابی هوا به دهلی نپذیرفت و جلال الدین دختر یکی از راجگان هند را در لاهور تزویج کرد، و بیاری او ناصر الدین قباچه را هزیمتی سخت بداد، و غنائیم فراوان

تاریخ مختصر افغانستان

بگرفت و تا شهر تهته و دیبل پیش رفت، ولی سلطان شمس الدین ایلتتمش از نبوغ روز افزون جلال الدین بترسید، و سی هزار لشکر بدفع او فرستاد. اگر چه لشکر دهلی را یکی از سرداران سپاه جلال الدین شکست داد، ولی جلال الدین از راه مکران با چهار هزار همراهان خود در سال (۶۲۱هـ - ۱۲۲۶م) بکرمان ایران رفت و تا تفلیس و خلاط و گرجستان و ارمنستان فتح کرد، و در میافارقین بسال (۶۲۸هـ) از دست اکراد قتل گردید، و آخرین چراغ دودمان خوارزمشاهی گل شد (شرح فتوح و احوال مزید جلال الدین منکبرنی مربوط بتاریخ افغانستان نیست).



چنگیز خان

تاریخ مختصر افغانستان

لشکریان چنگیز به تعقیب جلال الدین تا اقصای ایران بتاختند، و در خراسان برای حفظ بقیه السیف بلاد و مردم رنجیده به کمتر قشونی احتیاج داشتند، و از طرف چنگیز از حدود (۶۲۲ تا ۶۳۳ هـ) بر غزنه و بامیان و غور سیف الدین حسن قرلغ حکمرانی داشت، و همین شخص در (۶۲۲ هـ) بنام الظاهر خلیفه بغداد سکه زده است. بسال (۶۲۶ هـ ۱۲۳۱ م) که اوگتای قاآن بر تخت نشست، مردم خراسان بر شحنگان و حکام ایشان بسرکردگی قراچه و یغان سنقور باز شوریدند. اوگتای یک قسمت از اردوی مقیم بادغیس را بفرماندهی طاهر بهادر فرستاد و قراچه را تا دو سال در قلعه ارگ سیستان محصور داشت، و این شورش در تمام افغانستان روی داد، بنا بران تاتاریان بار دوم در بقیه السیف بلاد و قلاع جنگی غور و هرات و غرجستان و سیستان و کالیون و فیوار و تولک و سیفر و در خیساتر و غزنه دست بکشتار و تخریب بردند، و بعد ازان جنتمور بحکمداری خراسان گماشته شد (۶۳۰ هـ ۱۲۳۲). و وی ملک بهاءالدین را امیری خراسان داد و بعد ازان در حدود سال (۶۳۵ هـ ۱۲۳۷ م) نوسال و در حدود (۶۳۸ هـ ۱۲۴۰ م) گرگوزواز (۶۴۱ تا ۶۵۴ هـ ۱۲۴۲-۱۲۵۶ م) امیر ارغون از دربار چنگیزیان حکمرانان خراسان بودند، و ملوک کرت بر هرات و فیروزکوه و غرجستان (قسمت مهم غربی افغانستان) در تحت اطاعت ایشان حکم می‌راندند، و این بلاد بلا دیده را از شر تاتار حفظ می‌کردند. چنانچه در حدود (۶۴۳ هـ ۱۲۴۵ م) که هولگو (۶۳۹-۶۴۹ هـ) نواسه چنگیز بخراسان آمد امیر ارغون باتفاق ملک شمس الدین کرت پادشاه هرات برسم تقدیم اطاعت بحضورش رسیدند.

چغتائیان که در ماوراءالنهر قرار داشتند، ولایات افغانستان: تخارستان، بلخ، میمنه، جوزجان، غرجستان، غور، هرات، بادغیس، سیستان، زابل را تا غزنه و کابل بالواسطه یا مستقیماً به پالیسی زور و تیغ اداره می‌کردند، آنها در مدت سی سال شهرهای بزرگی که در آسیا مراکز مهم مدنیت و ثقافت و علوم اسلامی بودند ویران کردند، و نفوس آنرا بیرحمانه کشتار عام نمودند، و هزاران کتب خانه بزرگ بسوختند، ازینرو بازار ثقافت و صنائع و علوم و تجارت و ادب کساد گرفت، و خراسان بمفهوم جغرافی تا سواحل دریای سند بویرانه هولناک تبدیل شد، و باتفاق مورخین فاجعه چنگیز مدهش ترین و سوزنده ترین فجایع تاریخست که بقول ابن اثیر ضرر آن همه خلق را شامل شد، و چون اردوی چنگیزیان بهر جا رسیده و سران لشکر شان بادار

تاریخ مختصر افغانستان

مردم بودند، بنا بران در مدنیت مردم افغانستان که تا آنوقت ممزوجی از خلط مدنیت قدیم آریایی و عربی اسلامی بود، و شاهان بزرگ سامانی و غزنوی و غوری آنرا پرورانده بودند، یک عنصر جدید دیگری نیز بیفزود که آنرا "عنصر مغولی" گوئیم، آداب مغولی بازبان و لغات ایشان در زبان دری که زبان رسمی و درباری بود اثر کرد، طرز زندگانی، عادات، اخلاق و لباس نیز به تقلید ایشان گشتانده شد.

ملوک محلی که در افغانستان بصورت آزاد یا در تحت اطاعت دربار چنگیزیان موجود بودند، در مبحث آینده شرح داده میشود.

باوجود هرج و مرج و خونریزی که بدست چنگیزیان در خراسان صورت گرفت، و علما و مدارس و کتب خانها را از بین برد، باز هم میبینیم که درین دوره شعرا و علمائی وجود داشتند که ثقافت اسلامی را با ممیزات اجتماعی خراسانی حفظ میکردند، و برخی هم ازین میدان وحشت و سفاکی به ممالک هند و بلاد روم گریختند. از علماء و شعرای دوره مغولی در خراسانند: حضرت مولوی بلخی (صاحب مثنوی)، شیخ نجم الدین دایه (صاحب مرصاد العباد)، خواجه نصیر الدین طوسی (حکیم معروف)، معین الدین جوینی (صاحب نگارستان)، شیخ عطا نیشاپوری (صوفی معروف و صاحب تذکرة اولیاء)، پور بهاء جامی (شاعر)، امامی هروی (شاعر) امیر حسینی غوری (صاحب نزهة الارواح)، ابن یمین فریومدی جوینی (شاعر)، سلیمان ماکو (صاحب تذکرة اولیاء پینتو در حدود ۶۱۲ هـ).

در عصر چنگیزیان تشکیلات و اصطلاحات اداری و سیاسی از صورتیکه در عصر خلفاء و غزنویان و غوریان بود بترتیب دیگری تبدیل گردید، باین معنی که در تمام ممالک مفتوحه سپه سالاران لشکری چنگیز بر حسب یاسا یعنی احکام و قوانین چنگیزی با شدت حکم میرانند. درین یاسا قواعد لشکر کشی و تخریب بلاد و مصالح ملک و ترتیب شوری و انواع مجازات و رسوم زندگی تاتاریان مندرج بود، که آنرا بمنزله کتاب سماوی احترام میکردند، و توره (مجموعه اداب قومی و دساتیر اجدادی) نیز میگفتند. کذلک بقول کاترمر مستشرق فرانسه (در مقدمه جامع التواریخ رشیدی) هر یکی از شاهان چنگیزی مشاورین اسلامی بعنوان حاجب نیز داشتند، که بذریعه آنها و حکم قاضی القضاة اداب و احکام اسلامی را هم در بین مسلمین حفظ میکردند، در میان شان کشیشانی بنام (بخشی و توین) هم وجود داشت که بدفع سحر

تاریخ مختصر افغانستان

و جادو می پرداختند و رسم الخط اویغوری در بین شان رایج بود. در جمله کارداران دوره مغول: قورچی (اسلحه برادر)، چربی (دربان)، اخته چی (نگاهدارنده اسپان)، داروغه (آمر قراول خاصه) و کشیکچی (گارد) بهادر (مبارز) بودند. و توین یا نویان شهزاده و الغ نویان (شهزاده بزرگ) و ترخان (افسر عسکری) از رجال بزرگ دربار بودند. خود شاه را خان و قآن و خاقان میگفتند، و قشون شان بدسته های ده هزاری (تومان) تقسیم بودند، که هر هزار نفر (هزاره) و صد نفر را (صده) میگفتند، و در میدان جنگ به جرنغار (میسره) و برنغار (میمنه) و قول (قلب که موقف خان بود) و چنداول (ساقه) و هراول (مقدمه) و قراول (کشاف) منقسم شدند. قسمت بنه و ارزاق و زنان عسکری را (اغراق) گفتندی، بر راه های بزرگ برای مسافرین سراهیا (یام) ساخته بودند، که در هر یام اسپان چاپار دولتی بنام (الاغ) موجود بودی، و بذریعه آن مخابرات و مواصلات شاهی را انجام کردند.

محاکم قضا را یرغو و قاضی آنرا یرغوچی و سند حکم محکمه را موچلکا گفتندی، حشر یعنی کار و خدمت عسکری و احباری را نیز به ذریعه مردم کردند. مهر برادر شاه تمغاچی و مهر او تمغا بود، هر هرلیغ (فرمان) که باین مهر رسیدی واجب الطاعه بودی، این فرامین بذریعه ایلچی فرستاده شدی، شورای سرداران که قوریلتهای نامداشت در اکثر موارد تشکیل میشد، قراگاه لشکری (یورت یا اردو) در بیلاق (صیفیه) و قشلاق (شتائیه) بودی، و افسران آنرا یورتچی گفتندی. درین عصر فن نقاشی چین در آسیای وسطی اثر خوبی کرد، و این صنعت خیلی ترقی نمود. کذلک کاشی کاری و معماری و نساجی ابریشم و جامهای زرین و مرصع و زربفت و ساختن قالی و الیچه بافی نیز پیشرفت کرد و روابط تجارتی چین و مغول و هند از راه خراسان با ایران و عراق و روم انکشاف نمود و راه معروف ابریشم که بمناسبت تجارت ابریشم باین نام مسمی شده، از چین به خراسان گذشته و بممالک دوردست غربی میرفت. و راه هند و سند از طریق پشاور و کابل و بلخ یا قندهار و هرات و سیستان روابط تجارتی امپراطوری چنگیز را توسعه داده بود، چون خوانین مغول با ممالک اروپا هم از راه خراسان شدی اما این انکشاف تجارتی وقتی بوجود آمده که چنگیز مرد، و فی الجمله از شدت وحشت اولاد و نواسه های او کاست. شاهان چنگیزی بر افغانستان در سنوات ذیل حکم رانده اند:

تاریخ مختصر افغانستان

- *۱- چنگیز (در افغانستان ۶۱۶-۶۱۸هـ)
- *۲- اوگدای بن چنگیز (۶۱۸هـ)
- *۳- چغتای بن چنگیز (۶۱۸-۶۳۹هـ)
- *۴- تولی بن چنگیز (در حدود ۶۲۰هـ)
- *۵- قرا هولاکو بن تولی بن چنگیز (۶۳۹-۶۴۹هـ)
- *۶- ارغون بن اباقا بن هولاکو (۶۴۳هـ)

مآخذ: طبقات ناصری، جامع التواریخ رشیدی، جهانکشیای جوینی، تاریخ و صاف، ابن اثیر، دول اسلامیه، ایران پاول هورن، ایران از چنگیز تا تیمور از عباس اقبال، حبیب السیر، تاریخ گزیده، سیرت جلال الدین از محمد نسوی، تاریخ سند، تاریخ ادبیات ایران از براون، تاریخ ادبیات پینستو ۲، روضة الصفا، مختصر الدول ابن عربی.

آل کرت و امرای افغانی در عصر چنگیزیان (۶۰۰-۷۸۳هـ)

در عصر سلطان غیاث الدین محمد سام غوری (۵۵۸-۵۹۹هـ) دو برادر تاج الدین عثمان مرغنی و عزالدین عمر مرغنی از بنو اعمام سلطان غور و وجوه دربار بودند، و بقول لانگورت دیمز در دایرة المعارف اسلامی از اولاد امیر محمد غرجستانی باشند، که در (۶۲۰هـ-۱۲۲۳م) در قلعه اشیار بدست مغل کشته شده بود (ولی این قول محل تأمل است). عزالدین سمت وزارت سلطان داشت و خطه هرات بدو مفوض بود، وی غرجستان را به حسام الدین علی عمر مرغنی و خیساار را به تاج الدین عثمان سپرده بود، که موخر الذکر منصب سرجاندار داشت، و دختر عزالدین عایشه خاتون در حبات ناصرالدین عثمان حرب ملک سیستان بود (حدود ۶۱۲هـ-۱۲۱۵م). این دو برادر نبیره ملک ابوبکر کرت بودند، که در عصر ملوک غور شهرتی داشت و ملک رکن الدین محمد پسر تاج الدین عثمان کوتوال خیساار با دختر سلطان

تاریخ مختصر افغانستان

غیاث الدین محمود (۵۹۹-۶۰۷هـ) ازدواج کرده بود، و مورخ مشهور منهاج سراج از رجال دربار وی بوده. وی با ایلچهان چنگیزی از در ملائمت آمد، و چون حکومت خیسا و غور و بلاد تابعه آن از طرف چنگیز باو سپرده شد، خواهر زاده خود ملک شمس الدین محمد مهین را ولیعهد خود و مصاحب چنگیز خان قرار داد، و بنابراین محل اعتبار و مقرب دربار چنگیزیان گشت، چون رکن الدین بسال (۶۴۳هـ) درگذشت، شمس الدین محمد مهین بن ابی بکر کرت بجایش نشست. وی در (۶۴۴هـ) با سالین نوین سپه سالار چنگیزیان بر ملتان حمله کرد، و ملوک لاهور و ملتان را مطیع نمود و به حکمرانی لاهور گماشته شد، ولی چنگیزیان بسبب طرفداری مسلمانان برو قهر کردند، وی بطایر بهادر حکمران تاتاری پناه برد، و حکمران تگین آباد (حدود قندهار کنونی) گشت و چون بحمايت مردم افغانستان (این نام دفعه اول در تاریخ از همین وقت ذکر شده، تاریخ هرات سیفی ص ۱۶۳) متهم بود بنا بران از انجا بحضور منگو خان رفت (۶۴۵هـ-۱۲۴۷م) و خان موصوف بیاس سوابق دودمانش حکومت تمام هرات و جام و باختر و کوسویه و فوشنج و تولک و غور و فیروزکوه و غرجستان و مرغاب و فاریاب و مرجق را تا آب آمو و فراه و سجستان و تگین آباد و کابل و تیراه و بست و افغانستان تا شط سند به وی بازگذاشت، و حکمران مستقل تمام افغانستان کنونی تا کنار سند و خراسان بشمار آمد، و در حدود (۶۴۶هـ-۱۲۴۸م) سرداران دربار خود را مامور کرد، تا شرف الدین بیتک جی حکمران غور و هرات را که بر مردم ستم کردی بگرفتند و با تبعه او بکشتند. بعد ازان بسال (۶۴۷هـ) ملک فخرالدین حکمران طالقان و ملک شمس الدین حکمران گرزویان (در میمنه کنونی) و ملک عزالدین و حسام الدین و شمس الدین حکمرانان تولک و ملک علی مسعود ازابی و ملک تاج الدین حکمرانان فراه و نیز از سیستان ملک علی مومن و نصرالدین نیهی بحضور شمس الدین مهین آمده انقیاد کردند، ولی ملک سیف الدین غرجستان از اطاعت سرباز زد و نیامد، بنا بران ملک مهین سرداران لشکر خود را بغرجستان فرستاد و سیف الدین را بگرفتند و در شهر هرات کشته شد (۶۴۷هـ). یکسال بعد شمس الدین مهین از هرات بفراه آمد، و لشکر سیستان را هم باخود گرفته به قلعه خیسا رفت و از انجا با لشکر غور بسوی تگین

تاریخ مختصر افغانستان

آباد شد و خواست افغانستان را تسخیر کند (در انوقت کلمه افغانستان بر سر زمین بین قندهار و غزنی تا دریا سند اطلاق می شد) و امرای عظام این خطه اینها بودند:

۱. فخرالدوله و الدین ملک شاهنشاه حکمران بزرگ افغانی که از پایتخت خود مستنگ (در بلوچستان کنونی) بر تمام افغانستان (محدود آنوقت) حکم میراند، و مالیات مغول را قبول نکرده بود. ۲. ملک میرانشاه داماد شاهنشاه. ۳. ملک بهرامشاه بن شهنشاه. ۴. ملک تاج الدین هرموزتیری (در شمال قندهار کنونی). ۵. حسام الدین جاوول در زاول. ۶. پلهوان جلم. ۷. سندان افغان. ۸. احمد توری، ۹. مهتر کیورا، ۱۰. مهتر سیورا، ۱۱. رانا کنجر، ۱۲. جمال الدین بهروز کهیرائی.

امیر شهنشاه افغانی چون تا کنون حکومت مستقل در مستنگ داشت، بملک شمس الدین پیشنهاد کرد که مالیات سالانه را معین کند تا آنرا فرستاده باشد و لشکر بدان دیار نیاورد، ولی شمس الدین تا حدود مستنگ پیش رفت و بسال (۶۵۱هـ) ۱۲۵۳م) ملک تاج الدین برادر میرانشاه (حکمران ۵۰ فرسخ زمین افغانستان) و ملوک دیگر افغانی نیز بوی تسلیم شدند، و شمس الدین در (۶۵۲هـ) مستنگ را محاصره کرد، ولی امیر شهنشاه و بهرامشاه و میرانشاه با پنج هزار مرد جنگی بقلعه خاسک پناه بردند، و بعد از چهار محاصره و هفت جنگ سخت شهنشاه و بهرامشاه با نود تن اقارب شان کشته شدند، ولی میرانشاه بمردانگی بر قلب لشکر شمس الدین زد و برآمد و بسیستان پناه برد، تا که بسال (۶۵۸هـ ۱۲۵۹م) به مستنگ برگشت و در جنگی از دست لشکریان شمس الدین مهین کشته شد.

دیگر از مراکز افغانان حصار تیری بود که اکنون هم در شمال قندهار بفاصله ۴۰ میل بهمین نام موجود است. امیر این حصار المار افغان بود که مکرراً لشکریان طایر بهادر و قرانوین و سالی نوین را بشکسته و به چنگیزیان اطاعت ننموده بود، درینوقت که شمس الدین مستنگ را بگرفت بر حصار تیری نیز بتاخت، و المار را بعد از پیکار شدید بکشت، و حصار را بامیر حسام الدین جاوول (مرادف زابل) سپرد (صفر ۶۵۳هـ ۱۲۵۵م). همچنین شعیب افغان که مرد دلیر و نامدار از امرای افغانی بود در اوایل شعبان ۶۵۳هـ از کشمیر برگشته در حوالی تگین آباد بر حکمران آل کرت بتاخت، ولی شمس الدین مهین بسرعت از خیسا رسید، او را در حصار کهیرا بکشت و بعد از آن به استیصال سندان افغان قوم سورانی پسر عم شعیب متوجه گشت و او را در

تاریخ مختصر افغانستان

حصار دوکی (واقع بلوچستان حالیه) بعد از جنگهای شدید در میدان مقاتله بکشت. درین جنگ بزرگترین رجال جنگی مانند ملک عزالدین تولک و ملک تاج الدین بغنی و ملک تاج الدین کرد بقیادت لشکر آل کرت میجنگیدند (اواسط ۶۵۴ هـ ۱۲۵۶ م) متعاقب این پیکار سران لشکری تا دامنهای کوه سلیمان مخالفین را تعقیب و کشتار میکردند و حصار ساجی که مرکز دیگر امرای افغانی غور بود نیز بعد از جنگهای شدید تسخیر گردید (۶۵۵ هـ) و شمس الدین، پهلوان مبارز الدین محمد نهی را در تگین آباد حکمران گذاشته به هرات رفت ولی یکسال بعد از ملوک سیستان که دم از استقلال میزدند، ملک علی بن مسعود را بکشت و برادر زاده اش ملک نصیر الدین و ملک علاءالدین را به مستنگ نفی کرد و سیستان را کاملاً مسخر گردانید و سیستانیان را خلع سلاح کرد (۶۵۶ هـ ۱۲۵۸ م) و چون سرکشان را تماماً مستاصل گردانید بسال ۶۵۷ هـ حصار بهکر کنار دریای سند را محصور کرده و بعد از اخذ ده هزار دینار و اموال زیاد پس گشت و شمس الدین مهین بدینصورت تمام افغانستان را در تحت مرکزیت هرات در آورد، و وحدت مملکت را بعد از غوریان صورت خارجی داد، و باوجود ویرانیهای مادی و معنوی که از دست چنگیزیان بر پیکر این مملکت رنجدیده وارد آمده بود این پادشاه غیور بداروی توحید سیاسی آنرا التیام داد.

بسال (۶۵۹ هـ ۱۲۶۰ م) چون ملک تاج الدین کرد بغاوت کرد، و به قلعه مستنگ بمدد امیر هوبو و امیر هرموز تیری سرداران افغان آمد، افسران لشکر کرت ملک اختیار الدین تولک و محمد نهی و تاج الدین بغنی با آنها جنگها کردند و شمس الدین تا سال (۶۶۵ هـ ۱۲۶۶ م) در سفرهای دربار شاهان چنگیزی به ایران وغیره مشغول ماند، و بسال (۶۶۶ هـ) در اراضی افغانستان تا تیراه جنگها نموده و آن مردم را مطیع و باجگذار گردانید. چون هرات درین اوقات میدان جنگ شهزادگان چنگیزی بود، لهذا شمس الدین مهین انزوا اختیار کرده در قلعه خیسار متحصر گردید، عاقبت شهزاده براق بدست لشکریان اباقا منهزم شد و باز فرمان ایالات سابقه بنام شمس الدین مهین صادر گردید، و وی را به هرات آوردند (۶۷۴ هـ ۱۲۷۵ م) ولی چون شهزادگان چنگیزی نخواستند، شخص مقتدری از خراسان بر خراسان حکم راند، و نیز شمس الدین مهین شخصی بود که خراسان و افغانستان را وحدت سیاسی داده بود،

تاریخ مختصر افغانستان

لهذا ازو ترسیدند و به اصفهانش طلب داشته و در تبریز بسال (۶۷۵هـ ۱۲۷۸م) مسموماً بکشتند.

بعد از شمس الدین مهین پسرش ملک رکن الدین (بقلب شمس الدین کهین) در سال (۶۷۷هـ) بجای پدر در هرات نشست و به آبادی هرات و خراسان کوشید، و مراسم عدل و داد بنیاد نهاد و تا (۶۷۸هـ) تمام قلاع غور و خیساار و غیره را بدست آورد، و بسال (۶۸۰هـ ۱۲۸۱م) قلعت قندهار را نیز مسخر کرد، و پسر خود ملک علاءالدین را بنیابت خود در هرات گذاشته، و خود وی در قلعه خیساار غور بنشست (۶۸۲هـ ۱۲۸۳م) و مانند پدر باشهزادگان چنگیزی روابط دوستانه حفظ کرد، و هند و نوین تاتاری را که به آزار مردم در صفحات هرات دست برآورده بود بگرفت و تاخت و تاز شهزادگان و خانه جنگیها باز هرات را ویران نمود. و ملک شمس الدین کهین در همین احوال بسال (۷۰۵هـ) از جهان رفت، ولی قبلاً بسال (۶۸۳هـ ۱۲۸۴م) فرزند بزرگ وی ملک فخرالدین که از دست پدر محبوس بود از زندان برآمد و از خیساار بهرات شد، و از انجا خوف و فراه و دیگر بلاد خراسان را بگرفت (۶۸۵هـ ۱۲۸۹م) و بعد از دیدن نشیب و فراز در سال (۶۹۷هـ ۱۲۹۷م) در هرات بر تخت نشست و غازان خان حکومت او را از هرات تا آب سند و حد آمویه برسمیت شناخت.

فخرالدین پادشاه عمران دوست و علم پرور ادیبی بود، خطیب پوشنجی متخلص به ربیعی کتاب کرت نامه را بنام او نظم کرد، وی در سال (۷۰۱هـ ۱۳۰۱م) مکرراً بر اسفزار تاخت ولی چون اولجایتو چنگیزی بسطنت رسید بتبریک او از هرات نرفت و بنا بران اولجایتو دانشمند بهادر را با ده هزار سوار بسرکوبی او به هرات فرستاد، فخرالدین یکی از دلاوران غوری جمال الدین سام را به حفظ قلعه هرات گماشت و خود وی به قلعه امانکوه رفت و سام مذکور دانشمند بهادر را کشته و لشکر او را منهزم کرد، اولجایتو از شدت غضب امیر یساول و بوجای پسر دانشمند بهادر را با سی هزار سپاهی بر هرات دوانید. درینوقت فخرالدین بمرد (۷۰۲هـ ۱۳۰۷م) و اختلاف سردارن و قحطی نیز سام غوری را مجبور به تسلیم قلعه نمود، و خود وی با همکاران بدستور یساول کشته شد. اولجایتو حکومت هرات و اسفزار و فراه و سیستان و غور و غرجستان را بملک غیاث الدین محمد برادر فخرالدین سپرد (۷۰۷هـ). چون از حضور اولجایتو به هرات رسید غور و خیساار و اسفزار را نیز تسخیر کرد، ولی برخی از امراء

تاریخ مختصر افغانستان

اولجایتو را برو بدبین نمودند، بنابراین در سال (۷۱۱ هـ ۱۳۱۱ م) او را به اردوی خود خواست و تا (۷۱۵ هـ ۱۳۱۵ م) رخصت انصراف نداد، و در غیاب او دلدای و بوجای مردم هرات را از ترس شورش مورد آزار و ستم قرار داده بودند، و شهزاده داود خواجه یکی از شهزادگان عادل تاتاری غزنه و بست و زابل و تگین آباد را بدست آورده بود، ولی عیث الدین محمد بسال (۷۱۵ هـ ۱۳۱۵ م) از دربار اولجایتو واپس به حکمرانی هرات تا اقصای افغانستان و حد آمویه فرستاده شد. درینوقت شهزاده گان چنگیزی و غیث الدین علیشاه ملک بدخشان در حوالی آمو بهم افتادند، و از شبورغان تا بلخ و مرغاب میدان پیکار شد. درین جنگ بوجای بن دانشمند بهادر بقتل رسید و بسال (۷۱۶ هـ) آوجی بلا امیر نکودریان بدست غیث الدین کشته شد. و دیگر مخالفین خود را هم سرکوبی کرد، و قلاع خراسان و سیستان را فتح نمود و ملک قطب الدین را در اسفزار و ملک ینا لتگین را در فراه و ملک عبدالعزیز را در حصار زره با خرزو ملک فرخ زاد را در تولک سرکوبی کرد، و بسال (۷۲۱ هـ ۱۲۳۱ م) پسر خود شمس الدین محمد را در هرات جانشین گردانید و به ادای حج رفت، و همین عیث الدین بود که امیر چوپان را در (۷۲۷ هـ ۱۳۲۶ م) بقتل رسانید و در (۷۲۸ هـ) بدربار ابو سعید رفت و در (۷۲۹ هـ ۱۳۲۸ م) بعد از مراجعت سفر حج در هرات بمرد.

بعد از مرگ ملک غیث الدین پسرانش شمس الدین محمد (۷۲۹-۷۳۰ هـ) و ملک حافظ (۷۳۰-۷۳۲ هـ) و ملک معزالدین حسین (۷۳۲-۷۷۱ هـ) بسطنت رسیدند، و این ملک معزالدین از مشاهیر آل کرت و مریبان علم و ادب است که مولانا سعدالدین تفتازانی مطول را بنام او نوشت و امیر مسعود برادر خواجه عبدالرزاق باشتینی (موسس سلسله سربداران خراسان ۷۳۶-۷۸۸ هـ) در زاوه باو جنگ کرد و شکست خورد و حسین فایق آمد (۱۳ صفر ۷۴۳ هـ ۱۳۴۲ م) و ضربتی کاری بر حریف خود وارد آورد، و بعد ازان در بادغیس امرای اندخود و شیرغان را بشکست و چون امیر قزغن از ماورای آمو آمده هرات را محصور کرد در سال (۷۵۲ هـ ۱۳۵۱ م) با او صلح نمود، و سال دیگر چون به ماوراء النهر رفت، در غیاب او امیر باقر برادرش در هرات دعوی شاهی کرد، ولی حسین بزودی برگشت و باقر را محبوس ساخت. معزالدین حسین بعد از ۳۹ سال سلطنت بسال (۷۷۱ هـ ۱۳۶۹ م) فوت کرد، و ملک غیث الدین پسرش (۷۷۱-۷۸۳ هـ) جانشین او شد، وی در جنگ

تاریخ مختصر افغانستان

سربداران سیزوار فایق آمد، و خواهر زاده امیر تیمور را برای پسر خویش پیر محمد بزنی گرفت، ولی امیر تیمور چون بسال (۸۳۰ هـ - ۱۳۸۱ م) هرات را مسخر کرد ملک غیاث الدین را با پسرش پیر محمد و برادرش محمد به ماوراء النهر تبعید نمود و بسال (۸۳۴ هـ - ۱۳۸۵ م) بقتل رسانید و سلسله آل کرت را انجام داد.

از معاصرین آل کرت در سیستان ملوک نیمروزند، که شرح شانرا در اواخر مبحث صفاریان داده ایم، و دیگر خانواده امرای کنار دریای ترنک اند که هوتکیان باشند، و اسلاف دولت هوتکی آینده افغانند، که در کوهسار کنار دریای ترنک در کلات غلزائی حکمرانی داشتند، و برخلاف تاراجهای چنگیزیان مقاومت میکردند، که ازین جمله بابا هوتک ولد تولر (متولد ۶۶۱ هـ متوفی ۷۴۰ هـ) شاعر و عارف حکمران پینتون از مدافعین بزرگ مقابل چنگیزیان است که بعد ازو شیخ ملکیار پسرش (حدود ۷۴۹ هـ - ۱۳۴۸ م) از مشاهیر امرای جنگجو و شاعر پینتو است که در کنار دریای ترنک در مقابل اعداء جنگها کردی و همین دودمان در قرن دوازدهم هجری دولت هوتکی قندهار را تاسیس کردند (بشرح حال هوتکیان درین کتاب رجوع شود). شیخ متی خلیل (۶۲۳-۶۸۸ هـ) شاعر صوفی پینتو، محمد بن علی بستی مولف تاریخ سوری، احد بن سعید لودی مولف اعلام اللوذعی فی اخبار اللودی (۶۸۶ هـ)، شیخ کته متی زی خلیل (حدود ۷۵۰ هـ) مولف لرغونی پینتانه (افغانان قدیم) نیز از رجال علمی این دوره افغانستان اند.

آل کرت پادشاهان علمدوست و فاضل پرور عمران پسندی بودند در عصر شان علم و ادب و صنعت باوجود تاخت و تاز چنگیزیان فی الجمله شتاب گرفت. دربار شان مجمع علماء و شعراء بود، کرت نامه ربیعی پوشنجی، مطول تقنازانی، تاریخ هرات، سامنامه و مجموعه غیاثی سیفی هروی و زاد المسافرین و نزهة الارواح امیر حسینی غوری از مشهورترین مولفات دربار آل کرت است:

آل کرت هرات:

- ۱- ملک کرت حدود ۵۰۰ هـ.
- ۲- تاج الدین غثمان مرغنی حدود ۶۰۰ هـ.
- ۳- عز الدین عمر مرغنی حدود ۶۰۰ هـ.
- ۴- ابوبکر کرت حدود ۶۰۰ هـ.

تاریخ مختصر افغانستان

- ۵- رکن الدین حیسار حدود ۶۴۳ هـ.
- ۶- ملک شمس الدین محمد مهین بن ابی بکر کرت ۶۴۳-۶۷۶ هـ.
- ۷- ملک رکن الدین ملقب به شمس الدین کهین بن ابی بکر کرت ۶۷۷-۷۰۵ هـ.
- ۸- ملک فخر الدین ولد کهین (۷۰۵-۷۰۶ هـ).
- ۹* - ملک غیاث الدین محمد ولد کهین ۷۰۶-۷۲۹ هـ.
- ۱۰- ملک شمس الدین بن غیاث الدین محمد ۷۲۹-۷۳۰ هـ.
- ۱۱- ملک حافظ بن غیاث الدین محمد ۷۳۰-۷۳۲ هـ.
- ۱۲* - ملک معزالدین بن غیاث الدین محمد ۷۳۲-۷۷۱ هـ.
۱۳. باقر بن غیاث الدین محمد ۷۵۳ هـ.
- ۱۴* - ملک غیاث الدین پیر علی بن معزالدین ۷۷۱-۷۸۳ هـ.

مآخذ: تاریخ هرات سیفی، مقاله تعدیل در نسب نامه آل کرت بقلم حبیبی در مجله آریانا، تاریخ ایران در عصر مغول از عباس اقبال، پته خزانه، لب التواریخ، تاریخ سیستان، تاریخ ادبیات ایران جلد ۴ از براون، تاریخ ادبیات پنبتو جلد ۲، ترک تیموری، حبیب السیر، روضه الصفا، طبقات ناصری.

تاریخ مختصر افغانستان



بخش پنجم
تیموریان هرات
(۷۷۱ تا حدود ۹۲۰ هـ)

تیمور (باملای قدیم تمر بمعنی آهن) مشهور به کورگان یعنی داماد و تیمور لنگ بن تراغای برلاس منسوب بدودمان چنگیز از نژاد قراجار نوین در شهر کش ماوراء النهر به ۲۷ شعبان ۷۳۶ هـ (۱۱ اپریل ۱۳۳۲ م) متولد و یکی از شاهان خونخوار و فاتحین بزرگ دنیا گردید. تیمور در سال (۷۶۱ هـ ۱۳۵۹ م) شهرت یافت و در شعبان (۷۷۱ هـ ۱۳۲۹ م) حکمران ماوراء النهر امیر حسین را مغلوب نمود و ملقب به (صاحبقران) گردید، و بعد از تصفیة صفحات ماوراء النهر بسال (۷۸۲ هـ ۱۳۸۰ م) از دریای آمو گذشته، اندخود و سرخس و پوشنج را بکشد، و به تسخیر هرات کمر بست، و غیاث الدین پیر علی آخرین حکمران آل کرت را از بین برد. حمله دیگر تیمور در حدود (۷۸۵ هـ ۱۳۸۳ م) در افغانستان بر سیزوار و فراه آغاز گردید. زره و سیستان را تاراج و قتل عام و بصورتی تخریب کرد که خرابهای آن تا کنون هویداست، و کله منارهای متعدد بنا کرد، درین سفر بست و قندهار را نیز تخریب نمود. تیمور تا آخر عمرش ۳۵ مرتبه از چین تا مصر و از دهلی تا استانبول و مسکو لشکرکشی و خونریزی کرد، که شرح فتوحات دیگر او بتاریخ افغانستان ربطی ندارد، ولی بسال (۸۰۰ هـ ۱۳۹۷ م) چون وی بعزم تسخیر هند برآمد، باز بر مملکت ستمیده افغانستان تاخت، و شهرهای که بعد از تاخت و تاز چنگیزی، بدوران آل کرت معمور شده بودند، مجدداً تخریب گردید.

در همین سال تیمور خراسان را از فیروزکوه تا ری بیسرش شاهرخ سپرد، و پیر محمد نواسه خود را کابل و غزنه تا قندهار داد، پیر محمد در کوه سلیمان تا مجاری سند بافغانان (اوغانان) پیکار نمود و اچه را محاصره کرد و با گماشته گان سارنگخان در آویخت، و ملتان را نیز بعد از محاصره شش ماه تسخیر کرد. تیمور نیز براه اندراب از هندوکش بگذشت و بعد از فتح کابل بسهول لغمان برآمد و از انجا بطرف شمال با کافرهای سیاه پوش (کیتور صورتیست از کدازه لقب کوشانیان کوچک = قیدار) که

تاریخ مختصر افغانستان

اکنون هم بهمین نام یاد میشوند جنگها کرد، و در حدود چغان سرای کتیبه فتوحات خود را در کوه بکند، که تا کنون موجود است. بعد ازین روی به هند آورد و در ۱۲ محرم ۸۰۱ هـ (۲۴ سپتمبر ۱۳۹۸ م) از معبر نیلاب سند گذشته و هندوستان را تا دهلی غارت و یک لک نفر را قتل عام نمود. درین سفر جنگی دوازده هزار سوار افغان بسرکردگی ملک بهاءالدین جلوانی و ملک یوسف سروانی و ملک حبیب نیازی باوی بودند. تیمور بعد از تخریبات و تاسیس امپراطوری بزرگ بسال (۸۰۷ هـ ۱۴۰۴ م) در ۱۷ شعبان بعمر ۷۱ سالگی درگذشت و در سمرقند دفن شد.

در حین مرگ تیمور حکمران کابل و افغانستان از آمو و بلخ تا دریای سند، پیر محمد ولد غیاث الدین جهانگیر بن تیمور بود، وی عمری را به لهو و فسق میگذرانید، بنا بران خلیل بن میرانشاه بن تیمور در سمرقند زمام امور بدست گرفت و تا (۸۱۲ هـ ۱۴۰۹ م) بر برخی از حصص ماوراءالنهر حکم میراند، ولی شاهرخ پسر تیمور در هرات به ماه رمضان (۸۰۷ هـ) بر تخت نشست، وی از شهریاران بزرگ و علمدوست و عمران پسند شرق است که زیاده از ۲۰ سال در هرات حکم راند، و تمام جراحات فتوحات چنگیزی و تیموری را در افغانستان مرهم گذاری نمود، عمارات مجلل و مدارس و خانقاهای بشکوهی که آثار آن هنوز در هرات و تمام خراسان مانند مسجد بقعه رضوی مشهد پدیدار است بوجود آورد، نام وی و ملکه او (گوهرشاد) به علمدوستی و ادب پروری و عمران و عدالت مشهور است. وی در سال اول سلطنت، شورش سلطان علی سبزواری را فرو نشانند و بسال ۸۰۸ هـ سلطان حسین نبیره تیمور و امیر سلیمان شاه را مستاصل کرد، و میرزا الغ بیگ فرزند وی اندخود و شبرغان را بدست آورد، و حکمرانی تمام خراسان تا طوس و نشاپور بدو سپرده شد. و چون ملک صالح پسر ملک اسماعیل از هند بغور آمد، و بهمدستی محمد سپهند غوری درانجا شورش انداخت امیر لقمان برلاس و امیر حسین جاندار آن حادثه را فرو نشانند (۸۰۹ هـ ۱۴۰۶ م) و یکسال بعد شاهرخ بدفع پیر علی تاز به بلخ روی آورد. چون پیر علی بهندوکش گریخت، شاهرخ تمام صفحات شمالی افغانستان را تا طخارستان و ختلان پاک نمود (۸۱۰ هـ). در شهور (۸۱۱ هـ) ینالتگین، شاه اسکندر و پهلوان شمس دراز را در فراه بعد از محاصره مطیع گردانیده قلعه اوک و جوین را بکشود، و شاه قطب الدین بن ملک محمود را در زره سیسان پس نشانند، و آن ولایت را به پهلوان

تاریخ مختصر افغانستان

جمال سپرد و ولایت قندهار و غزنه و کابل را تا مجاری سند به پسرش میرزا قیدو ولایت بلخ و طخارستان و بدخشان را به مرزا ابراهیم نامی تفویض کرد و شیخ زین الدین خوافی را بامارت سیستان فرستاد (۸۱۲هـ) و چون در قندهار بین برادر امیر تومان قندهاری پیر محمد ولد امیر کتلو مهشور به پیرک و مودود گرمسیری مخالفتی واقع شد، هر دو به هرات آمدند و در نتیجه حکومت آنجا به پیرک مفوض و مودود به دربار هرات مقرر گردید (۸۱۳هـ ۱۴۱۰م).

در اوایل (۸۱۴هـ ۱۴۱۱م) از طرف پادشاه هند خضرخان قاضی ملتان بصفهت سفارت بدربار شاهرخ آمده و در بادغیس بحضورش رسید بقول عبدالرزاق سمرقندی بنام شاهرخ در هند خطبه خوانده و سکه زده بودند.

در سال (۸۱۵هـ ۱۴۱۲م) شاه بهاءالدین حکمران بدخشان از اطاعت سر باز زد، و لشکریان شاهرخ از بغلان و اشکمش بر بدخشان تاختند، و به تعقیب بهاءالدین تا پامیر رفتند، و حکومت آنولایت را بشاه محمود برادر بهاءالدین دادند، ولی چهار سال بعد میرزا سیور غتمش حکمران بدخشان شد، و در سال (۸۱۶هـ ۱۴۱۳م) حصار اختیار الدین شهر هرات که فخرالدین کرت ساخته و در یورشهای تیموری ویران شده بود، بامر شاهرخ مجدداً تعمیر شد، و چون بسال (۸۲۰هـ ۱۴۱۷م) بین دو نفر حکمران بومی پسر سیفل قندهاری و ملک محمد نزاع افتاد و افغانان قندهار تا دریای سند و گرمسیر شورش کردند شاهرخ صدرالدین ابراهیم صدر عالی را بصوب هزاره فرستاده و کلانتران آنها بخدمت شاه آورد، و لشکریان بدخشان با میرزا سیور غتمش و سپاهیان سیستان با ملک قطب الدین یکجا شده در رکاب شاهرخ بر قندهار تاختند و امرای هزاره با کلانتران برمل افغان در تحت قیادت خواجه لقمان (نعمان) از حدود غزنه آمده و اطاعت کردند و کابل به میرزا قیدو سپرده شد و شاهرخ از راه اغرق کنار هلمند به هرات بازگشت، و امیر عبدالصمد را بحکومت گرمسیر و امیر حسام را بکوتوالی قندهار منصوب کرد، ولی چون میرزا قیدو طغیان کرده و بعد از جنگ ناب اوبه دستگیر و در هرات محبوس گشت. شاهرخ ولایت کابل و غزنه و قندهار و افغانستان را تا حدود هند و سند بفرزند خود میرزا سیور غتمش داد (۸۲۱هـ) و وی مدت نه سال حکمران تمام افغانستان بود. تا که در محرم (۸۳۰هـ ۱۴۲۹م) در شهر کابل از جهان گذشت و شاهرخ تمام آن ولایت را بفرزند او

تاریخ مختصر افغانستان

میرزا سلطان مسعود داد. شاهرخ بر مملکتی فسیح از سیحون تا بحیره عرب و از اقصای غربی فارس تا کنار دریای سند مدت ۵۰ سال موفقانه حکم راند، و بعمر ۷۱ سالگی به ۲۵ ذیحجه (۸۵۰ هـ ۱۴۴۶ م) در ری از جهان رفت، بعد از وفات شاهرخ در مملکت فسیح وی بین شاهزادگان تیموری نفاق و مجادله افتاد، و الغ بیگ فرزند عالم و منجم وی (مولف زیج الغ بیگ و اولوس اربعه و موسس رصدگاه سمرقند ۸۴۱ هـ) در سمرقند بجایش نشست و با لشکر خود به بلخ آمد و ولایات شمالی افغانستان را بدست آورده و فرزند خود میرزا عبدالطیف را حکمران آن گردانیده خود وی به سمرقند رفت (۸۵۱ هـ) ولی در همین وقت میرزا علاءالدوله بن بایسنقر بن شاهرخ بر هرات قبضه کرد، و برای مقابله عبدالطیف بر بلخ و شبورغان بتاخت، اما بدون نیل مرام بعد از تخریبات و ترکتازی بهرات برگشت (۸۵۱ هـ ۱۴۴۷ م). الغ بیگ لشکر ماوراء النهر و ختلان و قندوز و بغلان و بدخشان را تا میمنه و فاریاب فراهم آورده بسوی هرات پیش رفت، ولی میرزا علاءالدوله با لشکر خود از راه کوتل سنجاب بمقابله برآمد، و در ترناب ۱۴ فرسخی هرات با هم جنگ کردند، که لشکر میرزا علاءالدین الدوله شکست خورد و خودش به مشهد پیش برادر خود میرزا ابوالقاسم بابر گریخت و الغ بیگ سید عمادالدین را وزارت و مولانا قطب الدین احمد امامی را قضای اعلی داده و بصوب مشهد روی آورد (۸۵۲ هـ). در غیاب وی امیر زاده یارعلی و امیر سلطان ابوسعید که در حصار نره تو هرات محبوس بودند از زندان برآمده در هرات فتنه برپا کردند، الغ بیگ از مشهد روی بهرات نهاد و بیرون شهر را غارت نموده و حکمرانی آنها به میرزا عبدالطیف گذاشت و خود وی از آمو گذشت (۸۵۲ هـ). میرزا عبدالطیف بعد از ۱۵ روز هرات را به میرزا ابوالقاسم بابر که از سرخس پیش می آمد گذاشته و خودش به بلخ گریخت. بابر میرزا هرات را بدست آورده و امیر زاده یارعلی را بکشت (اواخر ۸۵۲ هـ) بعد ازین بابر میرزا سیستان و نیمروز و زر را هم ضمیمه مملکت خویش ساخت، ولی چون علاءالدوله برادرش در بلخ و بدخشان شورش کرد، بابر با لشکر هرات او را به کوه‌های بدخشان رانده و ولایات شمالی را از بدخشان تا مرغاب به امیر ناصرالدین و امیر مبارزالدین هزار اسپی بسپرد (۸۵۴ هـ). بابر مرزا تا (۸۶۱ هـ ۱۴۵۸ م) بر هرات و سیستان و ولایات شمالی افغانستان تا بدخشان و خراسان سلطنت رانده و در همین سال در گذشت، اما

تاریخ مختصر افغانستان

عبدالطیف در بلخ برخلاف پدر خود علم شورش افراشت، و بسال (۸۵۳ هـ ۱۴۴۹ م) پدر خود الغ بیگ و برادر خود عبدالعزیز را بکشت و یکسال بعد خود وی هم کشته گردید (۸۵۴ هـ ۱۴۵۰ م).

دیگر از تیموریان مشهور هرات سلطان ابو سعید گورگان بن سلطان محمد بن میرانشاه بن تیمور است که در سال (۸۶۱ هـ ۱۴۵۶ م) بر تخت سلطنت هرات نشست، وی نیز بر زابلستان تا اقصای خراسان و توران حکم راند و گوهر شاد ملکه معروف شاهرخ را بسال (۸۶۲ هـ) بکشت، و تا مدت ده سال بکامرانی حکومت راند، و ولایات کابل و غزنه و افغان را تا حدود هندوستان بفرزند خود میرزا الغ بیگ داده بود و برخی از لشکریان این شهزاده تا به دروازه ملتان پیشرفت کردند (۸۷۳ هـ) اما در ولایت بدخشان میرزا سلطان ابوبکر فرزند دیگر ابو سعید (۸۶۵-۸۸۴ هـ) حکم راندی که از طرف یکی از شهزادگان محلی بدخشان مورد حمله قرار گرفت، ولی شهزاده مذکور نیز کشته گردید کذالك ولایت قندهار و گرمسیر را به پسر دیگر خود میرزا سلطان مراد داده بود تا که بسال (۸۷۳ هـ ۱۴۶۸ م) در جنگی بدست اوزون حسین گرفتار و قتل گردید.

یکی از رقبای بزرگ ابو سعید، سلطان حسین بن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن تیمور است که پادشاه علمدوست فاضلی بود. وی بعد از حکمرانی طولی که در ایران و ماوراءالنهر کرد و نشیب و فراز زیادی دید، چون سلطان ابو سعید در هفت فرسخی قراباغ اران شمال ایران در مقابل سپاه امیر حسین بیگ هزیمت دیده و اسیر و کشته گردید (۱۴ رجب ۸۷۳ هـ) پس سلطان حسین روز جمعه دهم رمضان (۸۷۳ هـ ۱۴۶۸ م) در هرات بر تخت سلطنت نشست، دوره پادشاهی او نیز مانند شاهرخ دوره طراوت علم و ادب و صنعت بود، وزیر معروف وی امیر علی شیر نوایی در امور جهانداری و علم و ادب یکتا بود (متوفی ۱۲ جماد الثانی ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م) واعظ کاشفی، علامه جلال الدین دوانی و مولانا جامی عالم و صوفی معروف، و میر خواند و خواند میر و عبدالرزاق سمرقندی مورخان معروف این دوره اند. بهزاد نقاش زبردست هرات در عصر او بود، و از آثار عمرانی سلطان حسین بایقرا تعمیر مزار منسوب بحضرت علی است در خواجه خیران بلخ (مزارشریف امروزی شمالی افغانستان). در عصر او امیر ابواسحاق ترخان حکمران بلخ و میرزا سلطان حسین حاکم شبورغان

تاریخ مختصر افغانستان

بودند، چون هر دو در گذشتند میر مغول ببلخ و ملک یحیی بر سیستان والی شدند و در حدود (۸۷۴ هـ ۱۴۶۹ م) میرزا محمد عمر یکی از شهزادگان تیموری به تسخیر گرمسیر از هرات فرستاده شد، و نظام الدین احمد برلاس که حاکم قندهار بود تسلیم گردید، و میرزا محمد عمر حکمران آنجا شد، همچنان خود سلطان حسین قلعه نره تو را کشوده و سواحل مرغاب را از مخالفین پاک نمود. ولی بسال (۸۷۵ هـ ۱۴۷۰ م) موقعیکه حسین در حوالی خراسان مشغول زد و خورد با قبایل ترکمن بود، یادگار میرزا برادرش هرات را ضبط کرد، اما سلطان حسین با هزار سوار از میمنه و فاریاب گذشته و یادگار را در هرات بحالت خواب گرفته و بکشت و خود سلطان حسین بعد از سلطنت ۳۹ سال به ۱۱ ذیحجه (۹۱۱ هـ ۱۵۰۵ م) بعمر ۷۰ سالگی از جهان رفت.



سلطان حسین بایقرا



امیر علی شیر نوایی

در حالیکه نفوذ سیاسی و علمی دولت هرات تا استانبول و هندوستان جنوبی رسیده بود، و سلاطین آل عثمان از استانبول و محمود گاوان وزیر ادیب و معروف دولت اسلامی هند جنوبی، بدربار هرات و با مولانا جامی مکاتبات سیاسی و علمی داشتند.

دولت مرکزی قوی هرات بعد از مرگ سلطان حسین میرزا در دست شهزادگان او بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بود، ولی متأسفانه آن دولت مدنیت دوست و عمران پسند که هرات را مرکز علم و ادب و صنعت آسیا گردانیده بود، و از کناره‌های سند تا اقصای ایران و نهر سیحون تا بحیره عرب بسط نفوذ سیاسی داشت باز بدست یکنفر منسوب به نژاد چنگیزی شیبک خان برباد فنا و ویرانی رفت، و اختلافات مذهبی سنی و شیعه در جنگهای اوزبکان و صفویان نیز هرات زیبا را ویران نمود.

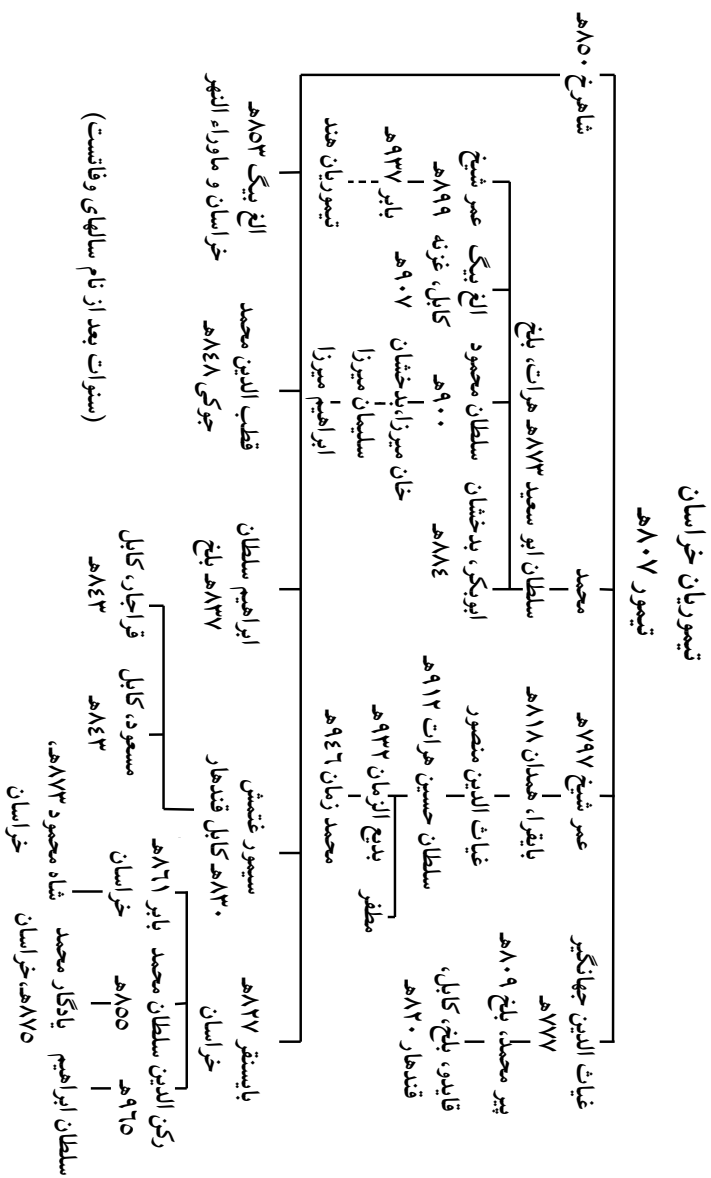
تاریخ مختصر افغانستان

شاهان تیموری هرات:

- * ۱- تیمور بن تراغای (۷۷۱-۸۰۷هـ)
- * ۲- شاهرخ بن تیمور (۸۰۷-۸۵۰هـ)
- * ۳- الغ بیگ بن شاهرخ (۸۵۰-۸۵۳هـ)
- * ۴- عبدالطیف بن الغ بیگ (۸۵۳-۸۵۴هـ)
- * ۵- ابوالقاسم بابر بن بایسنقر بن شاهرخ (۸۵۱-۸۶۱هـ)
- * ۶- ابو سعید کورگان بن محمد میرانشاه بن تیمور (۸۶۱-۸۷۳هـ)
- * ۷- سلطان حسین بن غیاث الدین منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن تیمور.

مآخذ: ریاض الانشاء محمود کاوان، مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی، تاریخ ایران در دوره مغول از عباس اقبال، تاریخ ادبیات ایران بعهد مغول از براون، رهنمای افغانستان، دایرة المعارف اسلامی، حبیب السیر، روضة الصفا.

تاریخ مختصر افغانستان



حکمرانان کنر و یوسفزاییان (حدود ۸۰۰-۹۰۰هـ)

در حدود (۸۰۰هـ-۱۳۹۷م) که تاخت و تاز تیمور در صفحات افغانستان جاری بود در دره های کنر خانوادهٔ محلی حکمرانی داشتند که آنها را بلقب (سلطان) میخواندند. این دودمان در دره پیچ کنر مرکز داشتند، و افسانه‌های محلی آنها را باولاد ذوالقرنین منسوب میدانستند. از مشاهیر این دودمان سلطان پکهل و سلطان بهرام دو برادرند فرزندان سلطان کهجامن بن هندو که سلطان پکهل از لغمان تا کنر و باجور و سوات و کشمیر حکم میراند و موضع پکهلی (واقع ضلع هزارهٔ صوبه سرحد) منسوب باوست و در دره های کنر کتیبه های ازو باقیمانده است و بعد ازو پسرانش در سوات بهم آویختند، و جنگی عظیم کردند.

اما سلطان بهرام لغمان و ننگرهار را بتصرف آورده و برخی از مخالفان خود را به پشاور نفی کرد و مرکز حکمرانی او پایین دامنه سپین غر بود. و بعد از برادر اراضی متعلقه را تا کشمیر بدست آورد، بر مملکتی از حدود کابل تا کشمیر حکم راند. و بعد ازو سلطان تومنا زمام حکمرانی بدست گرفت، ولی حکمرانی این خاندان در سلاسل کوه‌های شنوار و کنر و سوات و باجور تا ضلع هزاره و کشمیر محدود مانده در دامنه های کوه ها و دشتهای کابل و ننگرهار و پشاور مهاجرت های اقوام پنبتون صفحات قندهار و مجرای نهر ارغستان در عصر اولاد تیمور آغاز شد. عشایر کند و زمند، بسبب اختلاف مجاورین و کمی مراتع از صفحات قندهار کوچیده بکابل آمدند، و مردم دیگر از گومل وغیره به آنها متحد شده در دره های کابل میزیستند، و حکمرانان آنها مداد و مدو و شیخ عثمان بودند، و در حدود (۸۷۰هـ-۱۴۶۵م) که میرزا الغ بیگ بن سلطان ابو سعید کورگان حکمدار کابل بود، تمام سرکردگان این قبایل را با ملک سلطان شاه فراهم آورده و بکشت، ولی برادر زاده سلطانشاه یوسفزایی (احمد) ازین ملحمه نجات یافت و مردم ترکلانی را در لغمان جایگزین ساخت.

اما در حصارک جنگی عظیم بین یوسفزایی و مهمندزایی روی داد که در نتیجه مهمندزایی صفحات ننگرهار را بگرفت و یوسفزاییان روی به باجور و بنیر و سوات آوردند. مردم بومی آنجا که دلازاک بودند از آنها گریخته به پرشور (پشاور) پناه بردند،

تاریخ مختصر افغانستان

و مردم یوسفزایی سردار شلمانی را که جلو نامداشت بکشتند و بر تمام اراضی اشغری و دوابه شمال پشاور قبضه کرده از ناوگی تا ارهند (باجور) بدست آوردند، دراینوقت حکمرانان یوسفزایی ملک احمد و ملک ملی بودند، و این شیخ آدم معروف به (ملی) بن یوسف از عشیره سره بنی پنبتون است که پیشوا و حکمران بزرگ قوم یوسفزایی و مقنن (institutor) معروفی بود مشهور به تقوی و فضیلت. وی کتابی را در قوانین اجتماعی و رسوم قومی و تقسیم اراضی در حدود (۸۲۰هـ - ۱۴۱۷م) نوشت که نام آن (دفتر شیخ ملی) است و یوسفزائیان تا چهار قرن بعد هم اراضی موروثی را بر اساس قوانین دفتر تقسیم میکردند، درین قوانین اراضی مزروع و چراگاه و مسکن بر اساس عدالت و مساوات تقسیم شدی، و بعد از ده سال بر حسب افزایش یا کمبود افراد خانواده ها تجدید میشد. و این کتاب از آثار قدیم نثر پنبنتو بود، و دران تاریخ مهاجرت این قبایل با شرح انساب اقوام پنبنتون مندرج بود.

بعد از شیخ ملی زمام اقتدار یوسفزائیان بدست کجو خان رانی زائی آمد (حدود ۹۰۰هـ - ۱۴۹۴م)، کجوخان نیز کتابی را که تکمله دفتر شیخ ملی بود در شرح تاریخ یوسفزایی و تکمیل و ترمیم قوانین موضوعه شیخ ملی نوشت و مدتها حکمران و قاید این اقوام بود و به مدد ۱۲ هزار سوار در شیخ پتور با غوریه خیل جنگ کرده آنها را بشکست، و جنگ مهم دیگر یوسفزائی با دلازاک در لنگرکوت بود که دلازاک را شکست آخرین دادند. بعد از کجو خان دو نفر مرزبان یوسفزائی شاه منصور ولد ملک سلیمان و سلطان ویس سواتی حکمرانان این صفحات بودند که در حدود (۹۱۰-۹۲۵هـ) فرمانروایان محلی شمرده میشدند و بابر با دختر شاه منصور بی بی مبارکه ازدواج نمود، و همچنین سلطان علاءالدین سواتی و طاووس خان از مشاهیر معاصر بابرند که وی ذکری ازین رجال دارد.

مشاهیر این حکمرانان:

- ۱- سلطان پکهل کنری بن کهجامن بن هندو (حدود ۸۰۰هـ)
- ۲- سلطان بهرام بن کهجامن (حدود ۸۱۰هـ)
- ۳- سلطان تومنا (حدود ۸۱۵هـ)
- ۴- ملک احمد یوسفزائی (حدود ۸۱۵هـ)
- ۵- شیخ آدم ملی بن یوسف (حدود ۸۲۰هـ)

تاریخ مختصر افغانستان

- ۶- کجوخان رانی زائی (حدود ۹۰۰ هـ)
- ۷- شاه منصور ولد ملک سلیمان (حدود ۹۱۰ هـ)
- ۸- سلطان ویس سواتی (حدود ۹۱۰ هـ)
- ۹- سلطان علاءالدین سواتی حدود (۹۱۰ هـ)
- ۱۰- طاوس خان (حدود ۹۱۰ هـ)

مآخذ: تاریخ مرصع، تذکره الابرار و الاشرار، تاریخ پشاور، حیات افغانی، نسب نامه افغانه، مجله آثار عتیقه هند، سالنامه‌های کابل، پته خزانه، تاریخ ادب پینتو ج ۲، خورشید جهان، صولت افغانی، بابر نامه.

تیموریان هند

نفوذ ارغونیان و اوزبک و صفویان (۹۱۰-۱۱۵۱ هـ)

در اواخر عصر تیموریان هرات ظهیرالدین محمد بابر ولد عمر شیخ میرزا ولد ابو سعید کورگان سلطان سابق الذکر هرات روز ۵ رمضان سال (۸۹۹ هـ ۱۴۹۳ م) در اندجان فرغانه بسن ۱۱ سالگی بر تخت نشست. درینوقت شهزادگان هرات بین خود بزد و خورد مشغول بوده و سلطنت هرات ضعف و فتور دیده بود. چون بابر از طرف پدر و مادر منسوب به چنگیز و تیمور بود، بنابراین باوجود صغر سن توانست موفق بحفظ شاهی گردد. درینوقت عم او سلطان احمد میرزا در سمرقند و سلطان محمود میرزا در قندوز بدخشان حکم میراندند و با بابر اختلاف داشتند، و برادر بابر جهانگیر میرزا نیز رقیب وی بود، که این مخالفین و رقبای دیگر بابر او را از اندجان کشیده، و شیبانی خان (۹۰۵-۹۱۶ هـ) بن ابراهم از نژاد جوجی بن چنگیز بر سمرقند تصرف نمود، و با بابر در آویخت، که شرح وقایع آن مربوط بتاریخ افغانستان نیست. بهر حال بابر تا (۹۰۹ هـ ۱۵۰۳ م) در مقابل شیبانی جنگ کرده، و چون حریف را قوی دید، روی بافغانستان نهاد و در همین سال از جیحون گذشت و پیش خسرو شاه حکمران بدخشان بقندوز آمد، و بعد از کمی هشت هزار سوار و پیاده لشکر خسرو را بدور خود فراهم آورده و خسرو را بسوی میمنه به پناه بدیع الزمان میرزا

تاریخ مختصر افغانستان

شهزاده تیموری آنجا عقب نشانید، و اموال خسرو را تصاحب نمود، و بالشکریان خسرو و سه چهار هزار خانواده مغولی از قندوز بکابل روی آورد. اما حکمران کابل درینوقت عبدالرزاق میرزا پسر کوچک الغ بیگ میرزا بود، که امور حکومت او را شیرم زکه (زکی) نامی در دست داشت، و بزرگان کابل چون امیر محمد یوسف و محمد قاسم بیگ و امیر یونس علی وی را در دیوانخانه سلطانی بکشتند. همدین اوقات حکمرانی قندهار و گرمسیر جنوبی افغانستان بدودمان امیر ذوالنون ارغون بن میرحسن (در روایات بلوچی مشهور به زنو) تعلق داشت، و این امیر ارغون از ملازمان ابو سعید کورگان بود که سلطان حسین بایقرا به حکمرانی غور و غرجستان و زمین داور مقرر کرده بود، وی بسال (۹۰۴هـ) قبایل هزاره و نکدری را مطیع گردانیده و در ازای آن حکومت فراه و غور و قندهار یافت و بسال (۹۰۲هـ تا ۱۴۹۶م) بشهزاده بدیع الزمان دختر خود را داده و با او در عصیان بر خلاف پدرش سلطان حسین میرزا امداد کرد و در (۹۰۴هـ تا ۱۴۹۸م) هرات را بگرفت. چون بدیع الزمان بر بلخ مستولی شد ارغون سیستان را بگرفت و چون سلطان حسین بایقرا در (۹۱۱هـ) بمرد نفوذ ارغون افزونی گرفت و از قندهار بر ولایت شال و بولان و مستنگ (بلوچستان حالیه) تا مجاری سند قبضه کرد و خودش در محاصره هرات و جنگ شیبانی کشته گردید (حدود ۹۱۳هـ تا ۱۵۰۷م). اما دو پسرش شاه بیگ و محمد مقیم ارغون از قندهار تا دریای سند حکم میراندند و با شیبانی خان بعد از فتح هرات صلح کردند. چون زکی کشته گردید و امور کابل مختل ماند، محمد مقیم ارغون از گرمسیر قندهار بر کابل تاخت و بسال (۹۰۸هـ) میرزا عبدالرزاق را به لغمان عقب راند و کابل را بگرفت، و دختر الغ بیگ را بنکاح آورد. وقتیکه بابر از طرف شمال از هندوکش بگذشت و محمد مقیم از کابل به قندهار رفت بابر کابل را بدست آورد (۹۰۹هـ تا ۱۵۰۳م).

محمد مقیم در قندهار به تجهیز لشکر پرداخت و بابر بصوب غزنی برآمد تا کلات غلزائی پیش رفت و جهانگیر میرزا برادر خود را بحکومت غزنی مقرر کرد (۹۱۱هـ تا ۱۵۰۵م). یکسال بعد تمام شهزادگان تیموری افغانستان بر کنار مرغاب در مقابل قوت روز افزون شیبانی جمع شدند، و بابر را هم دعوت نمودند، بابر چون خیر وفات سلطان حسین را شنیده و بقول خودش دغدغه هری در دل داشت، از راه هزاره و اویماق بمروچاق رفت، و در منزل گل باغان با شهزادگان مذکور ملاقی شد (جمادی

تاریخ مختصر افغانستان

الآخری ۹۱۲ھ-۱۵۰۶م). چون شیبانی بچنگ اقدام نکرد، و خبر اختلال کابل نیز به بابر رسید، در زمستان شدید بکابل باز آمد، و تلفات سنگین در راه دید. چون در غیاب وی برخی از سران کابل جان میرزا عم بابر را به پادشاهی برداشته بودند، لهذا بعد از وصول بابر مشارالیه به قندهار و سیستان مفور شد، و شیبانی چون در همین اوقات بر بدخشان حمله آورد ناصر میرزا برادر کوچک بابر را بکابل عقب راند.

بابر در افغانستان بعد از چنگیز و تیمور پادشاه نیرومندی بود که با قبایل افغانی که در مراتع و کوهسار خود بحیات کوچی گری و تربیه اغنام و احشام زندگانی میکردند در آویخت، و آن تلفات سنگین سفر هرات را بغمارت قبایل غلجی جنوب شرق غزنی تلفی نمود (۹۱۳ھ).

در همین سال چون شیبانی خان بعد از تاخت و تاز هرات تا فراه و گرمسیر رسید، بنا بران بابر از کابل برآمد و در قندهار بموضع خالیشک با شاه بیگ و محمد مقیم ارغونی جنگ کرد، و بمدد دو هزار لشکر خود قندهار را بدست آورده و شاه بیگ به مستنگ و مقین بزمینداور گریخت. بابر ایالت قندهار و زمینداور را به برادر خود ناصر میرزا داده عازم کابل گردید، ولی پسران ارغون که به شیبانی پناه برده بودند، به مدد شیبانی واپس بر قندهار تاختند و ناصر میرزا را بکابل راندند، شیبانی قندهار را به شاه بیگ سپرد و خودش به خراسان برگشت (۹۱۳ھ).

پیشتر گفتیم که میرزا عبدالرزاق از دست محمد مقیم شکست خورده و از کابل بحدود شرقی افغانستان گریخت، و در ننگرهار بمدد علی شبکور سیستانی و محمد علی شیبانی و عبدالله صف شکن و نظر و یعقوب وغیره علم شاهی افراشت. بابر در سال (۹۱۴ھ-۱۵۰۸م) برو بتاخت و با سه چهار هزار قوای او در ننگرهار جنگ کرده و عبدالرزاق را بکشت، و نیز زبیر راعی را که در بدخشان با بابر مقابله میکرد، بذریعه جان میرزا عم خود از بین برد. در همین اوقات که بابر در کابل و بدخشان مشغول بود و بساط حکومت شهزادگان تیموری بذریعه شیبانی خان از هرات برچیده شد، و شیبانی بر تمام خراسان تا قندهار تصرف کرد. بنابراین شاه اسمعیل پادشاه صفوی در سال (۹۱۶ھ-۱۵۱۰م) بمر و آمد و شیبانی را در آنجا حصار ساخت و به ۲۶ شعبان شیبانی با ۱۵ هزار نفر بر صفویان تاخت، و ده هزار نفر اوزبک با خود شیبانی درین جنگ کشته شدند، و شاه اسمعیل در بهار (۹۱۷ھ-۱۵۱۱م) تا آمو

تاریخ مختصر افغانستان

پیش رفته و واپس بهرات آمد. چون رقیب بزرگ بابر شیبانی خان در جنگ صفویان قتل شد، بنا بران بابر فرصتی بدست آورد و از کابل و بلخ با ۶۰ هزار نفر بر ماوراء النهر بتاخت، و بعد از فتوحات زیاد تا (۹۲۰ هـ ۱۵۱۴ م) آن بلاد مفتوحه واپس از دستش رفت و بناکامی بکابل برگشت.

چون بابر در ماوراء النهر بارقبای آهنین مقابل بود بعد ازین به آنسو توجهی نکرد، و خواست بفتوحات ممالک فسیحه هند پردازد. بنابراین در کابل مراتب ابتدائی کار را مهیا کرد و از (۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م) تاخت اولین خود را بر هند آغاز نمود، و از معبر نیلاب سند تا بهره پنجاب رسید، و آن نواحی را به حسین بیگ اتکه سپرده بر ولایت کهکران و قلعه برهاله حمله کرد، و ولایت بین بهره و سند را به محمد علی سپرده بکابل برگشت و در راه قبایل یوسفزائی شمال پشاور را بخود طرفدار ساخته و دختر شاه منصور کلانتر یوسفزائی را بزنی گرفت.

و باین وسیله توانست مانند سبکتگین (که مادر محمود را از افغانان زابلی گرفته بود) قبایل دلیر و آهنین افغان را بخود متمایل سازد، و بقوت آنها امپراطور آینده هند شود. زیرا یوسفزائیان در ساحه وسیع بین خیبر و مجرای سند افتاده بودند، و امکان نداشت بدون امداد آنها کسی از کابل بطرف هند و ماورای سند بگذرد.

چون بدینوسیله کار بابر آسانی گرفت، بنابراین در تاخت دوم به اواخر (۹۲۵ هـ) از آب اتک گذشته و پس برگشت و در راه قبایل خضرخیل را تاراج نمود. در تاخت سوم (۹۲۶ هـ ۱۵۱۹ م) تا سیالکوت پنجاب پیش رفت و سید پور را ویران و قتل عام نموده بکابل آمد. چون شاه بیگ ارغون از سند بر قندهار میتاخت لهذا بابر قندهار را محاصره نموده و با شاه بیگ صلح کرده بکابل بازگشت (رجب ۹۲۶ هـ ۱۵۱۹ م) و سال دیگر باز قندهار را محاصره کرده و شاه بیگ را بسوی شال عقب راند، و شهر قندهار را در ۱۳ شوال (۹۲۸ هـ ۱۵۲۱ م) بصلح گرفت و شهزاده کامران را حکمران آنجا گردانید.

سفر چهارم بابر در سال (۹۳۰ هـ ۱۵۲۳ م) تا لاهور و سیالکوت و دیبالپور است، و در سفر پنجم در جنگ پانی پت (۸ رجب ۹۳۲ هـ) سلطان ابراهیم لودی را کشته و بر تخت دهلی نشست (۱۲ رجب ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م). درینوقت بود که مهاجرت های

تاریخ مختصر افغانستان

بزرگ قبایل یوسفزائی بوادی پشاور و کوهات و بنو تکمیل شد، و نیز قبایل بزرگ بلوچی حوضه سند تا دیره غازیخان و جنوب پنجاب را بگرفتند.

بعد ازین افغانستان تا کابل و بدخشان و قندهار از طرف بابر از دهلی اداره میشد، و خواجه کلان حکمران غزنی و گردیز (۹۳۲هـ) و شهزاده همایون حکمران کابل و بدخشان (۹۳۳هـ تا ۱۵۲۶م) و شهزاده کامران حکمران قندهار بود. چون همایون در (۹۳۵هـ) بهند رفت، سلطان سعید خان کاشغری بر بدخشان حمله کرد ولی از دست هندال میرزا بن بابر شکست خورد، و حکمرانی بدخشان به سلیمان میرزا از طرف بابر تعلق گرفت.

اما قندهار هم بعد از کامران بشهزاده عسکری سپرده شد، و او کتیه و طاق چهل زینه قندهار را در (۹۳۰هـ تا ۱۵۲۳م) بنا نهاد و تا (۹۵۳هـ تا ۱۵۴۶م) ختم کرد. بابر از شاهان معروف و خونریز و دلاور و عالم و مولف افغانستان است که از بلخ و بدخشان و کابل و قندهار تا دهلی بر مملکتی فسیح حکمراند، وی بفارسی و تورکی شعر میگفت و دارای چند تالیف مهم است، و در جمادی الثانیه (۹۳۷هـ تا ۱۵۳۰م) در آگره وفات یافته و بنا بر وصیت او در کابل در باغ بابر دفن شد و مزار او را شاه جهان در (۱۰۵۶هـ تا ۱۶۴۶م) تعمیر کرد، که تا کنون در کابل مشهور است.

بعد ازو نصیرالدین همایون پسرش بر تخت دهلی نشست وی پنجاب و پشاور و لغمان و کابل و قندهار و بامیان را خطه حکمرانی برادرش شهزاده کامران شناخت، و بدخشان را به میرزا سلیمان ولد جان میرزا (عم بابر) سپرد. در حدود (۹۴۲هـ تا ۱۵۳۵م) سام میرزا صفوی از هرات بر قندهار تاخته و آن شهر را از دست کامران میرزا کامران کشید. کامران از لاهور به قندهار آمده و سام میرزا را بشکست و قندهار را بخواجه کلان بیگ سپرده خود به لاهور آمد، و در آغاز سال دیگر خود شاه طهماسب صفوی باز قندهار را از خواجه کلان گرفته و به میرزا بداع خان قاجار سپرد ولی وقتیکه شاه طهماسب بایران رفت، کامران باز از لاهور آمد و قندهار را بگرفت (۹۴۳هـ تا ۱۵۳۶م).



ظهیرالدین بابر شاه

اما همایون در هندوستان نتوانست مقام شاهی پدر را حفظ کند زیرا بابر شاهنشاهی لودیان را برپا کرده و به عظمت تاریخی افغانی در هند صدمه رسانیده بود، بنا بران افغانان در صدد استرداد عظمت تاریخی خود بودند و شاهنشاهی هند را ملک موروثی خود می‌شمردند. و چون سلطان ابراهیم لودی بسبب سوء اداره و فقدان عقل سلیم قوه افغانی را پراکنده کرده بود و نتیجه آنرا در جنگ پانی پت در مقابل بابر دید. بنا بران درینوقت یکنفر نابغه هوشمندی مانند فرید خان معروف به شیر شاه از قبیله معروف سوری پنیستون در هند ظهور کرد. وی قوای پراکنده افغانی را در هند واپس فراهم آورد، و کانون عظمت افغانی را کرم ساخت، و بعد از تنظیم امور افغانان و اتحاد آنها بر همایون و قوای مغولیه حمله آورد. همایون شکست خورد و مقام شاهنشاهی هند را واپس به مالکان تاریخ آن باز گذاشت. در همین حال شکست در رجب (۹۷۴ هـ - ۱۵۴۰ م) به عمر کوت سند رسید و از راه شال و مستنک و گرمسیر جنوبی افغانستان و سیستان بهرات و مشهد و در دربار صفوی پناه برد. اما میرزا کامران بکابل و میرزا عسکر و میرزا هندال بقندهار پناهنده شدند و بعد از چندی میرزا کامران از کابل حرکت کرده و در نارین با سلیمان میرزا حکمران آنجا

تاریخ مختصر افغانستان

جنگ کرد، و او را باطاعت خود مجبور نمود، و بعد ازان بر قندهار تاخته آنرا از دست هندال میرزا کشیده بمیرزا عسکری سپرد، و هندال به جوی شاهی (جلال آباد) مقرر شد، و خطبه و سکه بنام کامران در افغانستان جاری شد. وی بعد از جنگی که با سلیمان میرزا در اندراب کرد در (۹۴۸ هـ ۱۵۴۱ م) تمام بدخشان را نیز ضمیمه مملکت نمود، و از بدخشان تا قندهار و از کابل تا مجرای سند حکم میراند و مرکز حکومتش کابل بود.



مقبرهٔ بابر در کابل

اما همایون از دربار صفوی امداد گرفته و در سال (۹۵۱ هـ ۱۵۴۴ م) با سی هزار نفر از راه هرات بکنار آب هلمند آمد، و شاهم علی و میر خلیج حکمرانان کامران را در بست محصور کرد، و بزودی قندهار را بعد از ۶ ماه محاصره از دست میرزا عسکری در (۹۵۲ هـ) گرفت، و مطابق قراردادیکه با شاه صفوی نموده بود آن شهر را بشهزاده مراد صفوی سپرد. چون این شهزاده کوچک در قندهار بمرد، همیون آن شهر را به بیرم خان سپرده و لشکریان صفوی را رخصت انصراف داد. و خودش بکابل روی آورد، و

تاریخ مختصر افغانستان

حکمرانان شاه کامران باو تسلیم شدند و شهر کابل در رمضان (۹۵۳ هـ ۱۵۴۶ م) بتصرف همایون آمد و کامران بغزنی گریخت و از انجا به حکمرانان ارغونیه سند پناه برد.

همایون در همین سال سلیمان میرزا را از ولایات شمالی هندوکش به ماوراء النهر عقب راند، و آن ولایات را بدست آورد، ولی چون کامران باز از سند آمد و غزنی و کابل را بدست آورد همایون باعجلت از صفحات شمالی آمده و در ربیع الاول (۹۵۴ هـ ۱۵۴۷ م) کامران را بشکست، وی به بدخشان گریخت و کابل بدست همایون آمد.

ولی چون کامران در بدخشان و تالقان و بغلان نفوذی یافت، همایون بدون توقف او را در تالقان مجبور به تسلیم نموده و بولایت کولاب فرستاد و میرزا ابراهم را در آن ولایت گذاشته بکابل آمد (۹۵۴ هـ ۱۵۴۷ م). اما کامران در کولاب جمعیتی فراهم آورده بامداد پیر محمد خان بدخشانرا بتصرف آورد. بنابراین همایون بار سوم به صفحات شمالی هندوکش سفر کرده و بعد از تصفیة آن صفحات حدود ختلان و کولاب را بمیرزا کامران و قلعه ظفر و تالقان را به میرزا سلیمان و ابراهیم و قندوز و اشکمش و نارین را بمیرزا هندال داده خود وی بکابل آمد (۲ رمضان ۹۵۵ هـ ۱۵۴۸ م).

سفر چهارم همایون به بلخ در مقابل پیر محمد خان صورت گرفت ولی ناکام برگشت (۹۵۶ هـ ۱۵۴۹ م) و در سال (۹۵۷ هـ) که کامران باز در ولایات شمالی قوتی بهم رسانید، همایون دفعه پنجم به آنطرف رفت ولی در جنگ غوربند شکست خورد و کامران باز کابل را بگرفت. اما همایون بزودی لشکری فراهم ساخت و در اشترگرام با کامران جنگید. کامران بلغمان گریخت و همایون بر کابل قبضه کرد، و میرزا عسکری را که درین جنگ گرفتار شده بود، به بدخشان و بلخ فرستاد، که به عربستان رفته و همانجا مرد (۹۶۵ هـ) ولی کامران از بین قبایل پینتون مهمندی و خلیل لشکری فراهم آورده قلعه چهار باغ (جلال آباد) را محاصره کرد. همایون او را در جنگی از خیبر به پشاور راند، و باز در (۹۵۸ هـ ۱۵۵۱ م) بین این دو برادر در چپرهار جنگ واقع شد و میرزا هندال کشته گردید و کامران بهند گریخت، ولی سلطان آدم کهکراو را گرفته در (۹۶۰ هـ ۱۵۵۲ م) به همایون سپرد و همایون او را بیرحمانه کور ساخت.

تاریخ مختصر افغانستان

درینوقت که آل بابر در افغانستان بزد و خورد مشغول بودند و همایون برادران خود را از میان می برداشت و خاک افغانستان بخون گلگون بود، در هند شیر شاه سوری مبادی مفید نظم و مدنیت و جهانداری و آبادی را گذاشت. ولی این شهنشاه مدنیت پرور روز ۱۰ ربیع الاول (۹۵۲هـ - ۱۵۴۵م) در قلعه کالنجر باثر حادثه ناگورا آتش سوزی از جهان رفت، و اخلاف او نتوانستند کانون عظمت افغانی را گرم نگهدارند، و سران افغانی چون رهنمای دانشمندی نداشتند از هم پراگندند.



شیر شاه سوری

اما ازینطرت همایون خود را از جنجال برادران فارغ ساخت و شهزاده محمد حکیم برادر خود را در کابل حکمران گذاشته در صفر (۹۶۲هـ) از راه پشاور عازم تسخیر هند گردید، و در سال (۹۶۲هـ) غره رمضان بر تخت دهلی نشست و به ۵ ربیع الاول (۹۶۳هـ - ۱۵۵۵م) در دهلی از جهان رفت.

تاریخ مختصر افغانستان

و بجای وی جلال الدین محمد اکبر پسر سیزده ساله اش روز جمعه ۱۲ ربیع الثانی (۹۶۳هـ) در لاهور پادشاه شد، چون خبر فوت همایون بکابل رسید، میرزا سلیمان و پسرش ابراهیم آمدند و چهار ماه محمد حکیم را در شهر کابل محاصره کردند، ولی چون قوای اکبر بکابل رسید، سلیمان بدون فتح آن شهر واپس به بدخشان برگشت (۹۶۳هـ) و والده شهزاده محمد حکیم ماه چوچک خانم بامور کابل تصرف میکرد و امرای مختلف با هم در نزاع بودند، تا که بسال (۹۷۰هـ ۱۵۶۲م) منعم خان خاقان از دربار اکبر بکابل گماشته شد. وی در چهار باغ جلال آباد با قوای کابل مصاف داده و شکست خورد و بهند گریخت، چون همایون قندهار را به شاه محمد کلاتی غلزائی سپرده بود، لهذا شاه طهاسپ صفوی لشکری را بقیادت سلطان حسین میرزا نواسه شاه اسمعیل صفوی بقندهار سوق داد و این شهر را در سال (۹۶۴هـ) از دست شاه محمد بگرفتند.



همایون شاه

همچنان در سنه (۹۶۷هـ ۱۵۵۹م) میرزا سلیمان از بدخشان به قصد تسخیر بلخ لشکر کشید، و با قوای پیر محمد خان در چشمه گازران جنگ کرد ولی شکست خورد، و پسرش مرزا ابراهیم بدست دشمن کشته گردید.

تاریخ مختصر افغانستان

بعد ازین ابوالمعالی ترمذی در حدود (۹۷۱ هـ ۱۵۶۳ م) از دربار اکبری گریخته و بکابل آمد، و خواهر محمد حکیم را بزنی گرفت، و مادر شهزاده را با برخی از امراء بکشت، شهزاده و مظلومین کابل از میرزا سلیمان حکمران بدخشان امداد خواستند، میرزا در پل غوربند با قوای ابوالمعالی و کابل مصادف داد، ابو المعالی را بکشتند و کابل را بدست آوردند (۱۷ رمضان ۹۷۱ هـ ۱۵۶۳ م). سلیمان کابل را بشهزاده محمد حکیم داماد خود و میرزا سلطان امید علی گذاشته به بدخشان رفت و محمد حکیم به امداد دربار اکبری حکمران مستقل کابل تا دریای سند و قندهار و سلسله هندوکش گردید، و نفوذ میرزا سلیمان از بین رفت (۹۷۲ هـ ۱۵۶۴ م). چون محمد حکیم در کابل قوتی گرفت، باغوای مامای خود فریدون از پشاور بر لاهور حمله کرد، ولی اکبر شاه در سنه (۹۷۴ هـ ۱۵۶۶ م) از آگره به لاهور آمده و محمد حکیم را واپس به پشاور عقب راند.

اما در غیاب محمد حکیم، میرزا سلیمان از بدخشان آمده و کابل را محاصره کرده بود. چون خیر مراجعت محمد حکیم را شنید محاصره کابل را ترک گفت و به بدخشان بازگشت، ولی میرزا سلیمان از دست نواسه خود شاهرخ بن ابراهم میرزا که در بدخشان و اندراب و تالقان و قندوز قوت یافته بود، از راه کابل به هند گریخت، و حکمرانی بدخشان بر شاهرخ مسلم آمد (۹۸۳ هـ ۱۵۷۵ م). اما سلیمان از هند بیهانه زیارت بیت الله برآمد و به ایران رفت و از آنجا به قندهار و کابل آمد، و در سال (۹۸۷ هـ ۱۵۷۹ م) بیاوری شهزاده محمد حکیم بر بدخشان و نواسه خود تاخت آورد و شاهرخ با او صلح کرده از تالقان تا هندوکش به سلیمان گذاشت و خود به بدخشان اکتفا نمود (۹۸۸ هـ).

اما شهزاده محمد حکیم بعد از مصالحه فوق، از کابل بر پشاور و لاهور لشکر باز کشید، و این شهر را محاصره کرد، ولی اکبر در محرم (۹۸۹ هـ ۱۵۸۱ م) او را از اطراف لاهور عقب راند، و سفر اول را به تعقیب برادر تا کابل ادامه داد، ولی کابل و زابلستان را واپس به محمد حکیم سپرده و در (۱۴ صفر ۹۸۹ هـ) از آنجا بهند برگشت. اما اختلاف میرزا سلیمان و شاهرخ در بدخشان فرو نشست، و عبدالله اوزبک حکمران بلخ ازین اختلاف استفاده کرده هر دو را بکابل عقب راند، و بدخشان تا سلسله هندوکش ضمیمه بلخ شد.

تاریخ مختصر افغانستان

شهزاده محمد حکیم در کابل به تاریخ ۱۲ شعبان (۹۹۳ هـ ۱۵۸۵ م) از جهان رفت و اکبر پادشاه کنورمان سنگه را باقوای تازه دم به حفاظت کابل فرستاد، و زین خان کوکه را حکمران آنجا مقرر کرد و کابل مستقیماً ضمیمه مملکت اکبری گردید (۹۹۵ هـ ۱۵۸۶ م). قوای اکبر در صفحات سوات و باجور با قبایل سلحشور پښتون در آویختند و خود اکبر نیز در سال (۹۹۷ هـ ۱۵۸۸ م) به پشاور آمده و سفر دوم کابل را کرد، و بعد از توقف یکماه در کابل قاسم خان کابلی را حکمرانی داده به پشاور برگشت ولی در جنگهای افغانستان با حکمداران روشانی و جلالالدین بن بایزید چهل تا پنجاه هزار سوار شاهی و راجه بیربل رکن مهم دربار اکبری بدست افغانان کشته شدند، و غزنی بدست روشانیان افتاد که شرح آن تحت عنوان روشانیان خواهد آمد. طوریکه سابقاً نوشتیم شهر قندهار در دست شهزادگان صفوی آمده و از مملکت اکبری منفک شده بود. لهذا در سال (۹۹۹ هـ ۱۵۹۰ م) خان خانان از راه بلوچستان بر قندهار حمله کرد و باز در (۱۰۰۳ هـ ۱۵۹۴ م) شاه بیگ خان کابلی آن شهر را به مملکت اکبری ضم کرد، و تا آخر عهد اکبری بر قندهار حکمران ماند، و در سال (۱۰۱۱ هـ ۱۶۰۲ م) میرزا حسن ولد شاهرخ بدخشانی را که بر قندهار حمله آورده بود به غور عقب راند، چون جلال الدین محمد اکبر شهنشاه هند در سال (۱۰۱۴ هـ ۱۶۰۵ م) از جهان رفت.

نورالدین جهانگیر فرزند او بجایش نشست، حکمران صفوی هرات حسین خان شاملو بمدد حاکم سیستان بر قندهار حمله کرد، ولی شاه بیگ خان در محاصره پای فشرد، و جهانگیر نیز قوت الظهر لشکر هند را به قندهار فرستاد، و لشکریان صفوی بدون نیل مرام گریختند و حکمرانی قندهار و سند و ملتان از دربار جهانگیر به غازی خان داده شد (۱۰۱۴ هـ ۱۶۰۵ م).

جهانگیر در سنه (۱۰۱۵ هـ ۱۶۰۶ م) بسفر کابل آمد، و درین شهر شاه بیگ خان را بحکمرانی صفحات افغانستان مقرر نمود. و بعد از پنج سال در سنه (۱۰۲۰ هـ ۱۶۱۱ م) که احداد افغان روشانی بر کابل یورش آورد، جهانگیر عوض شاه بیگ قلیچ خان را به حکمرانی کابل گماشت (شرح جنگهای روشانیان با اکبر و جهانگیر در فصل روشانیان خوانده شود).



اکبر شاه

چون قندهار همواره نقطه نزاع شاهان صفوی و بابری بود و اکنون بدست جهانگیر افتاده بود، لهذا در سال (۱۰۳۱هـ - ۱۶۲۱م) شاه عباس صفوی آنرا تسخیر کرد، و جهانگیر باوجودی که در سال (۱۰۳۵هـ - ۱۶۲۵م) سفر دوم خود را بکابل نمود، ولی موفق نشد بر قندهار لشکر کشی کند، لهذا خواجه ابوالحسن را بحکمرانی کابل و بنگش تا دریای سند گماشته و خود وی بهند رفت و در سال (۱۰۳۷هـ - ۱۶۲۷م) روز یکشنبه ۲۸ صفر در لاهور از جهان درگذشت.

و بجای او شاهزاده خرم پسرش بر تخت هند نشست، و به شهاب الدین محمد شاه جهان مشهور شد. جنگهای دودمان بایزید روشن که در تیراه و پشاور و کابل و غزنی و بنگش از عصر همایون و اکبر آغاز یافته بود و تا جلوس شاه جهان دوام کرد. حکمرانان دربار دهلی در صفحات افغانستان مشغول مقابلهای عنیفی بودند (شرح آن در تحت عنوان روشانیان می آید) وقتیکه جهانگیر از جهان رفت و ظفر خان حکمران افغانستان باحداد روشانی سرگرم پیکار بود، درینوقت نذر محمد خان حکمدار بلخ فرصت را غنیمت شمرد، و بر بامیان و قلعه ضحاک تاخت و بعد از فتح تمام نقاط ولایات شمالی افغانستان از هندوکش بگذشت و کابل را بجنگهای خونین

تاریخ مختصر افغانستان

سه ماه محاصره داد. شاه جهان خواجه ابوالحسن مهمند لشکر خان را با ۱۵ هزار سوار و سپه سالار مهابت خان را با ۲۰ هزار سوار به افغانستان فرستاد (ذیعقدہ ۱۰۳۷ھ ۱۶۲۷م) و نذر محمد از راه غوری به بلخ عقب نشست و کابل بدست لشکر خان آمد (محرم ۱۰۳۸ھ ۱۶۲۸م). در اواخر این سال کمال الدین ولد شیخ رکن الدین افغان قبایل افغانی را از سواحل اتک تا کابل با خود متفق ساخته و برخلاف حکومت دهلی شورش کرد، و پشاور را محاصره نمود، اما سعید خان حکمران کابل شورشیان را متفرق ساخته و پشاور را حفظ کرد (ذیحجه ۱۰۳۸ھ ۱۶۲۸م).



جهانگیر

در عصر اکبری حسن خان ترین یکی از روسای بزرگ صفحات پنین بلوچستان حالیه بود که فرزندش شیر خان ترین در بین حکومت صفوی و تیموری دهلی باستقلال میزیست و در سال (۱۰۴۱ھ ۱۶۳۱م) برای تسخیر سیوستان نیز حرکت

تاریخ مختصر افغانستان

کرد، درینوقت حکمران صفویه قندهار علی مردان بر پنین بتاخت و شیر خان بقلع دوکی و چیتالی پناه برد. اما شاه جهان در اواسط (۱۰۴۷هـ - ۱۶۳۷م) لشکری به قندهار شوق داد و علیمردان خان حکمران صفویه تسلیم و قندهار را بقوای شاه جهان سپرد و روسای بومی قندهار ملک مغدود و کامران (رجوع به شرح ابدالیان درین کتاب) از دربار شاه جهان رسماً به حکمداری قندهار شناخته شدند و قوای شاه جهان تا سواحل هلمند و زمینداور و بست و گرشک تصرف کردند (جمادی الاولی ۱۰۴۸هـ - ۱۶۳۸م) و در محرم (۱۰۴۹هـ) بود که شاه جهان سفر اول خود را بکابل کرد، و در مقابل جنبش یوسفزائی که حکمرانان بزرگ شاه جهان را در نوشهره و پشاور کشته بودند علی مردان خان را بسرکوبی ایشان گماشت (۱۰۵۰هـ) و سعید خان را بکابل و قلیچ خان را به قندهار مقرر کرده از حدود هندوکش تا قندهار نصف افغانستان را ضمیمه دولت تیموری دهلی نمود، ولی ملک اودل و ملک حمزه افغان که در هلمند و سیستان استقلال خود را حفظ میکردند، در شعبان ۱۰۴۹هـ بر کنار هلمند با لشکریان شاه جهان جنگ کردند، اما بناکامی از بین رفتند، و شاه جهان برای حفظ قندهار از حملات صفویه شهزاده دارا شکوه را با ۵۰ هزار سوار گماشت. چون قوای صفوی قندهار و نذر محمد خان حکمران ولایات شمالی هندوکش کابل را تهدید میکردند، بنابراین شاه جهان در ذیحجه (۱۰۵۵هـ - ۱۶۴۵م) شاهزاده مراد بخش را با ۵۰ هزار سوار و ده هزار پیاده و توپخانه سنگین سوق داده و خود وی هم در ربیع الثانی (۱۰۵۶هـ) بکابل رسید، و بلافاصله بر ولایات شمالی از راه پروان و دره های هندوکش یورش برد، و تمام صفحات بدخشان را تا بلخ فتح کرد. و سرحد مملکت تیموریه دهلی را تا آب آمو رسانید، و خواص خان را بصوبداری قندهار و خواجه عبدالرحمن را به بدخشان و سعادت خان را به ترمذ و اسدالله را به زمینداور و ذوالفقار خان را بکابل گماشت و خودش به پشاور و لاهور رفت. اما عبدالعزیز خان ولد نذر محمد خان والی توران در (۱۰۵۷هـ - ۱۶۴۷م) بر بلخ باز تاخت، و حملات وی تا قلاع هندوکش رسید، بنا بران شاه جهان سفر سوم خود را به کابل کرد و شهزاده اورنگ زیب باقوای خود بر خلاف حملات اوزبک در صفحات شمالی هندوکش تا بلخ و اندخود و میمنه پیش رفت، چون حفظ شمال هندوکش دشورا بود،

تاریخ مختصر افغانستان

لهذا شاه جهان بلخ را به نذر محمد خان سپرده و خودش بهند رفت (رجب ۱۰۵۷ هـ ۱۶۴۷ م).



شاه جهان

صفویان قندهار را فراموش نکردند و در سنه (۱۰۵۸ هـ) اولاً نامه ئی بطلب شهر قندهار از طریق دوستی بشاه جهان فرستاده و بعد از آن خود شاه عباس ثانی با لشکری گران و پنج توپ بالنیمز از اصفهان برآمده و بر قندهار یورش آورد. و این شهر را در زمستان بمدد ۵۰ هزار سوار محاصره کرد. از دربار دهلی شهزاده اورنگزیب با ۷۰ هزار لشکر از لاهور و کابل متوجه قندهار گردید، ولی شاه صفوی بعد از جنگهای خونین قندهار را بکشود، و محراب خان را با ده هزار سوار در آنجا گذاشته خود وی بهرات رفت. شهزاده اورنگزیب در جمادی الاولی (۱۰۵۹ هـ ۱۶۴۹ م) محراب را در قندهار محاصره کرد، و خود شاه جهان هم سفر چهارم خود را بکابل نمود، ولی چون کاری از پیش نبردند، امر داد که اورنگزیب محاصره ۴ ماهه قندهار را ترک گوید و به لاهور آید. دو سال بعد شاه جهان سفر پنجم بکابل نمود و شهزاده

تاریخ مختصر افغانستان

اورنگزیب با ۵۰ هزار سوار و پیاده و ۲۰ توپ قلعه شکن و ۲۰ توپ میانه و ده فیل مست جنگی بر قندهار سوق کرد، و سعدالله خان را با قوای دیگر به پشتیانی او گماشت. این قوای سنگین که قندهار را باز محاصره کرده بودند در دو ماه کاری کرده نتوانستند و بدون اخذ نتیجه واپس بکابل و لاهور رفتند (رمضان ۱۰۶۱ هـ - ۱۶۵۰ م). در سال دیگر باز شاه جهان قوای سنگین را بقیادت شهزاده دارا شکوه برای محاصره سوم قندهار بتعداد صد و پنجاه هزار سوار و ۴۵ توپ کلان و خورد و ۱۷۰ فیل جنگی و سی هزار گلوله توپ بر قندهار سوق کرد، محراب خان حکمران آهنین قندهار باز قلعه قندهار را نگهداشت و پنج ماه مقاومت نمود. و شاه جهان بدون فتح قندهار دفعه سوم ناکام به هند برگشت، و درینصورت فقط کابل و غزنی در دست شاه جهان مانده و بهادر خان افغان را بحفاظت آن گماشت. قندهار و سیستان و هرات در دست صفویان و ولایات شمالی از میمنه و اندخود تا بلخ و طخارستان و هندوکش متعلق بود به حکمداران توران که اخلاف نذر محمد خان بودند. چون شاه جهان در سال (۱۰۶۸ هـ - ۱۶۷۵ م) بدست پسرش اورنگزیب محبوس و عوض وی اورنگزیب بر تخت دهلی نشست، مهابت خان را حکمران کابل و شمشیر خان را حاکم غزنی، و سعید خان را بفوجداری کوهستان افغان و پشاور مقرر کرد.

عصر عالمگیر پرشور ترین دوره افغانستان است که همواره صفحات مملکت از اتک تا کابل مورد پیکار قوای دربار دهلی و افغانان بودند، که اولاً یوسف زائیان شمال پشاور بقیادت باکو و ملا چالاک و سلطان محمود گدون بر پکهلی هجوم آوردند، عالمگیر در سال (۱۰۷۷ هـ - ۱۶۶۶ م) کامل خان فوجدار اتک را بسرکوبی آنها گماشت، ولی در حدود (۱۰۷۹ هـ - ۱۶۶۸ م) ایمل خان مهمند (که بنام ایمل شاه سکه میزد) در خیبر به همراهی خوشحال خان ختک (شاعر و مرد جنگی معروف پینتون) برخلاف قوای عالمگیر جنگهای زیادی نمودند و مدت سه سال عالمگیر در حسن ابدال برای سرکوبی آنها بماند، و شهزاده محمد اعظم در کابل بود، و آغر خان بافغانان جنگهای خونین کردی. تا که عالمگیر بعد از پنج جنگ تهر و دوابه و نوشهر و کنداب و خاپینی و کشتار تقریباً یک لک نفوس طرفین نهضت افغانان را فرو نشانده نتوانست. چون عالمگیر ازین پیکار طویل بتنگ آمد خود وی بدهلی رفت (۱۰۸۱ هـ) و ایمل خان در لغمان با آغر خان جنگی نمود بس عظیم و مدهش تا که

تاریخ مختصر افغانستان

آغر در (۱۱۰۲ هـ ۱۶۰۹ م) بدست افغانان کشته گردید. و شهزاده محمد معظم بهادر شاه در اواخر عهد عالمگیری در کابل و پشاور حکمران بود، و در سال (۱۱۱۴ هـ ۱۷۰۲ م) سردار بزرگ قبایل افغانی پردل خان را که بالشکر خود از خوست بکابل می آمد، از ترس اغتشاش و بند شدن راه پشاور و کابل بکشت.



اورنگزیب عالمگیر

و بعد از مرگ عالمگیر که در (۱۱۱۸ هـ ۱۷۰۶ م) روی داد، معظم از کابل به لاهور رفت و علم شاهی افروخت و در اواخر عهد تیموری دهلی، ناصر خان در کابل و پشاور و باقر خان در غزنی حکمران بودند و پادشاهان هوتکی قندهار را تا پیشین و مستنگ و دیره جات بدست آورده بودند، تا که نادر شاه افشار در (۱۱۵۱ هـ ۱۷۳۸ م) بساط سلطنت آل بابر را بعد از مرور ۲۴۰ سال از افغانستان برچید. مدت دومین قرن دوره تیموریه هند در افغانستان به جنگها و خونریزی بگذشت و افغانستان نقطه تلاقی سه قوت بزرگ امپراطوری دهلی و صفوی ایران و شاهان تورانی ماوراء النهر بود، و بنا بران از مدنیت و صنعت و ادب پروری شاهان خطی نبرد. و مدت دومین قرن در جنگهای شدید آزادی خواهان داخلی با متهمین خارجی تخریب گردید و از

تاریخ مختصر افغانستان

مدنیت تیموریه هند اثری از عمران و آبادی در افغانستان دیده نشد جز قهر و جنگ و خون و جاسوسی.

منظر تخریبات خارجی ما در این دو نیم قرن در افغانستان خیلی دلخراش است آنچه بعد از یغمای چنگیز و تیمور، دولت تیموریان هرات جبیره نموده و آثاری از مدنیت و صنعت و ادب بوجود آورده بودند، درین مدت نابود گردید. اما همین دوره بهترین مظهری از حس وطن پرستی و استقلال طلبی ملت افغان است که در دونیم قرن با سه قوهٔ مدهش آسیا جنگیدند و نگذاشتند بیگانگان به آرامی و خرمی بر وطن شان حکمرانی کنند.

درینوقت شاهان تیموری دهلی در کابل و قندهار و شاهان صفوی در هرات و سیستان و شاهان تورانی در بلخ و بدخشان سکه میزدند. چون اقوام افغان از سه طرف مورد تهدید بودند بنا بران روح مقاومت و حفظ اتونومی در آنها تقویت شدی، و ادبیات پینتو درین عصر به نضح و پختگی رسید و رهنمایان آزادیخواهی و استقلال طلبی مانند پیر روشن و خوشحال خان و دیگران در زبان پینتو آثار گرانبهایی نوشتند و از ممیزات ادبی این دوره است که در ادبیات پینتو یک نوع تنفر شدیدی از سلطهٔ بیگانهٔ پادشاهان بآبری هند ایجاد گردید.

تشکیلات ملکی و لشکری تیموریان دهلی در افغانستان بر اساس تشکیلات لودیان و سوریان هند بوده و بقول مستر سمت و دولافوز همان اساسهای مدنی شیر شاهی را توسیع دادند و افغانستان را به چهار صوبه تقسیم کرده بودند: که ازان جمله صوبه کابل از بدو شاهنشاهی بابر تا فتح نادر شاه افشار بدهلی مربوط بود، اما صوبه دوم قندهار گاهی به دهلی و گاهی به صفویه ایران تعلق گرفت. صوبه سوم که بدخشان باشد در بین تیموریان دهلی و اقارب پدری آنان مورد نزاع بودی. و صوبه چهارم بلخ نیز گاهی بدودمان بآبری دهلی و گاهی به پادشاهان توران مربوط گشتی، که صوبه کابل در عصر بابر بقول خود او ۲۰ محل داشت و عایدات آن بیست لک شاهرخی مساوی یک گرور روپیست و هشت لک دام شدی. که همین صوبه بقول ابوالفضل از پامیر و گلگت و سوات و بنیر و باجور تا قندهار و زابلستان وسعت داشت، و در عصر اکبری بدو سرکار کابل و قندهار منقسم میشد و سرکار کابل دارای

تاریخ مختصر افغانستان

۲۲ محل بود و ۸۰،۵۰۷،۴۶۵ دام نقدی و ۱۳۷،۱۷۸ دام مالیه و ۲۸،۱۸۷ سوار و ۲۱۲،۷۰۰ پیاده و خود شهر کابل ۱۲،۷۸۵،۴۱۰ دام نقد عایدات داشت. اما سرکار قندیار دارای ۲۴ محل و ۸۱۱۴ تومان (مجموعه قرء) و ۲۹،۶۰۰ دینار نقد و ۴۵،۷۷۵ گوسفند و ۴۵ اسپ پلوچی و ۳،۷۵۲،۹۷۷ خروار غله و ۴۲۰ من برنج و دو خروار آرد و ۲۰ من روغن و ۱۳،۸۷۵ سوار و ۲۷،۲۶۰ پیاده عایدات دولتی بود.

عبدالحمید لاهوری در عصر شاه جهان از جمله ۲۲ صوبه مملکت آل بابر چهار صوبه افغانستان را بحساب ذیل دارای عایدات دولتی شمرده است: کابل شانزده کرور دام، قندهار شش کرور دام، بلخ هشت کرور دام، بدخشان چهار کرور دام (هر پنج دام مساوی ۲ آنه).

بقول ابوالفضل هر صوبه به چند سرکار و شهر و قلعه و تهبانه تقسیم شدی و صوبدار آمر ملکی و نظامی بودی، که تا دوازده کرور دام معاش داشتی و در تحت امر صوبدار کومکی (آمر نظامی موقتی) و تعینات (آمر نظامی دایمی) و فوجدار (معاون افسر بزرگ نظامی) تهبانه دار و کوتوال یعنی قلعه دار در مراکز مهمه امنیت عامه بلاد و راهها و قلاع نظامی مملکت را اداره میکردند، و گاهی یک صوبه بصورت تیول (اقطاع) هم بیکی از امراء و شهزادگان داده شدی و او را تیولدار گفتندی. در هر صوبه و شهر دیوان مامور محاسبه و امور مالی بودی و قاضی هم امور عدلیه و محاکم شرعی را اداره کردی، که برای قشون یکنفر قاضی عسکر (عدالت اردو) جداگانه وجود داشتی. بخشی مامور بود که تنخواه و لوازم لشکری را مهیا کردی، و واقعه نویس بامور استخبار و جاسوسی پرداختی، که بنام هر کاره اشخاص جواسیس در هر جا داشتی. گاهی بنام ناظم و نظامت نیز اشخاص مهم دربار آل بابر دهلی بحیث روسای تنظیمیه فوق العاده موقتاً ببرخی از موارد مهمه رفتی و تمام این کارکنان دولتی مراتب ذیل داشتی.

اول ده هزاری که ۷۰۰ اسپ و دو صد فیل و دو صد حیوان باربر دار و ۳۲۰ عراده در تحت امر داشت و ماهوار تا ۶۰ هزار روپیه تنخواه گرفتی. این مراتب از ده هزاری تا ده باشی به ۶۶ رتبه میرسید، و هر منصب پایین از پنجهزاری از حیث تنخواه سه مرتبه داشتی مثلاً پنجهزاری اول پنجهزاری دوم و سوم.

تاریخ مختصر افغانستان

از بقایای عمرانات دوره تیوریه دهلی در افغانستان است: طاق چهل زینه در کوه سر پوزه غرب قندهار که بقرار کتیبه آن میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال عمران آنرا در (۹۳۰هـ) آغاز و بسال (۹۵۳هـ) انجام داده اند. و بعد از آنها میر معصوم صاحب منصب اکبری کتیبه بی در سنه ۱۰۰۴ هـ در مدت چهار سال بذریعه سنک تراشان ماهر بنام همایون و اکبر در آن کنده است. دیگر کتیبه مزار سید حسین زنجیر با خواهر زاده بابا حسن ابدال قندهاریست که همین میر معصوم در سال (۱۰۰۱هـ) کند و کذالك آبادانی و کتیبه مزار سید عبدالجلیل بن سلطان خلیل بن سلطان محمد متوفی (۸۵۴هـ) مشهور به شاه مقصود در خاکریز ۴۰ میلی شمالی قندهار است که میر بزرگ ولد سید معصوم در (۱۰۵۵هـ) آباد کرده. دیگر کتیبه مزار سید محمد المشهور به سید شیر قلندر ولد امیر انصاریست که بقول تاریخ معصومی در محرم ۹۳۳هـ وفات یافته و میر معصوم مذکور در کوه سپیروان قندهار در سال (۱۰۰۵هـ) کتیبه آنرا نوشته و عمارتی بران ساخته. دیگر چارباغ قندهار است که بقول ابوالفضل از عمرانات بابر بود.

اما در کابل باغ شهر آراء و چارباغ و باغ جلوخانه و اورته باغ و باغ صورت و باغ مهتاب و باغ آهوخانه بقول عبدالجمید از بقایای عمرانات بابری بودند، که جهانگیر در تزک خود نیز توصیف آنرا میکند. کذالك باغ پغمان (ساخته میرزا الغ بیگ و بابر) و تخت بابر که به امر خودش در ۹۱۴هـ ساخته شده و جهانگیر در (۱۰۱۶هـ) بطرف جنوب کابل تکمیل کرد. و هم چهارچته کابل (بازار معروف ساخته علیمردان خان) مسجد شور بازار (ساخته اورنگزیب) باغ علیمردان و باغ صفا (در بهسود جلال آباد اثر بابر) باغ وفا که در (۹۱۴هـ بابر ساخته) قلعه شهباز (بقول ابو الفضل ساخته اکبر در (۹۹۸هـ) و باغ استالف و مسجد سنگ مرمر مزار بابر و باغ نمله (مشرقی کابل معمور ۱۰۵۶هـ) از عمرانات شاه جهان اند.

حصار کابل که از سابق موجود بود بقول تزک جهانگیری از طرف میرزا کامران ترمیم و عمارات بالا حصار در سفر (۱۰۱۵هـ) بامر جهانگیر تعمیر شدند. اما حصار شهر قندهار که در سال (۱۱۵۱هـ) نادر شاه آنرا ویران ساخت از زمان قدیم موجود بود. که بقول عبدالحمید شاه جهان آنرا بمصرف هشت لک روپیه ترمیم کرد. قلعه

تاریخ مختصر افغانستان

پروان شمالی کابل (جبل السراج کنونی) را هم همایون در (۹۵۵هـ) ساخت که مرکز لشکر او بود.

در عصر شاهان تیموریه دهلی کابل و قندهار و بلخ و بدخشان دارالضرب نیز بوده، و بقول ابو الفضل در عصر اکبر کابل یکی از جمله همان چهار صوبه بودی. که طلای اکبر را دران سکه میزدند، در هر چهار صوبه مسکوکات نقره و مس از طرف شاهان تیموری دهلی یا صفویان ضرب شدی و در عصر جهانگیر مسکوک مسی در قندهار ضرب گردیده که شکل بروج شمسی تقویمی دارد، کذالك جهانگیر در سال ۱۴ جلوس رویه نقره در قندهار ضرب کرده که بیت (زجهانگیر اکبر شاه سکه قندهار شد دلخواه) دارد.

از مشاهیر علمی و ادبی عصر تیموریان دهلی در افغانستان اند: ابتری بدخشی (شاعر)، ابراهیم بیتنی (تکمیل کننده مخزن افغانی)، ملک ابوالفتح سیستانی (شاعر سردار)، آتشی قندهاری (شاعر متوفی ۹۷۳هـ)، شیخ احمد مجدد کابلی (عارف سرهندی ۹۷۱-۱۰۲۴هـ)، ارزانی (شاعر پښتو حدود ۹۵۰هـ)، اشرف خان هجری (شاعر پښتو پسر خوشحال خان خټک)، میرزا اعجاز هروی (شاعر و نثار)، سلیم افغان لودی (شاعر)، افضل خان خټک (متوفی ۱۱۸۳هـ مولف تاریخ مرصع پښتو)، ملا الف هوتک (ناظم بحرالایمان پښتو ۱۰۱۹هـ)، امام الدین متی زی (۱۰۲۰-۱۰۶۸هـ) مولف تاریخ افغان، امانی کابلی (شاعر)، امانی افغان (شاعر حدود ۱۰۷۷هـ)، امیر (شاعر پښتو ۱۰۲۳هـ)، انوری هروی (شاعر)، امانی افغانی (شاعر حدود ۱۰۷۷هـ)، امیر (شاعر پښتو ۱۰۲۳هـ)، انوری هروی (شاعر)، بابای بلخی (شاعر حدود ۹۵۰هـ)، بابو جان (شاعر پښتو حدود ۱۰۵۰هـ)، خواجه باقی بالله کابلی (عارف و مولف سلسله الاحرار ۹۷۱-۱۰۱۲هـ)، شیخ بایزید افغان (زاهد معروف عصر عالمگیر)، بایزید روشن (قاید و نویسنده پښتون)، بای خان (شاعر پښتو حدود ۱۱۰۰هـ)، شیخ بستان پریخ (شاعر و عارف پښتون متوفی ۱۰۰۲هـ)، بنایی کابلی (شاعر عصر همایون)، بو العجب کابلی (شاعر دوره اکبری)، جهانگیر هروی (ناظم مظهر الاثار متوفی ۹۴۶هـ)، غزنوی (شاعر متوفی ۹۷۳هـ در پشاور)، تایب هروی (شاعر ۱۰۸۰هـ)، تاش محمد قندوزی (مولف حجة الاورنگ شاهیه ۱۱۰۰هـ)، ترابی بلخی (شاعر)، سلطان قندهاری (شاعر عصر اکبر)، ثابت بدسخی

تاریخ مختصر افغانستان

(شاعر)، ثابت بریخ (عارف پښتون)، شانی خان هروی (شاعر دوره اکبری)، جهانگیر هروی (ناظم مظهر الآثار متوفی ۹۴۶هـ)، حبیبی کابلی (ناظم یوسف و زلیخا ۱۰۹۰هـ)، قاضی نظام بدخشی (قاضی دوره بابر)، حسام الدین بدخشی (قاضی دوره بابر و همایون)، حلیمه (شاعره پښتو دختر خوشحال خان خټک)، ملک حمزه سیستانی (شاعر ۱۰۸۳هـ)، حمید ماشو خیل مهمند (شاعر پښتو ۱۱۰۰هـ)، حمید گل (شاعر پښتو)، خانگل خلیل (شاعر پښتو)، خانی کابلی (شاعر ۹۸۵هـ)، خرد بیگی کابلی (شاعر متوفی ۹۷۵هـ)، خواند میر (نویسنده حبیب السیر و خلاصه الاخبار و دستور الوزراء و غیره متوفی (متوفی ۹۴۱هـ)، خواجه زاده کابلی (شاعر عصر اکبر)، خواجه حسین هروی (شاعر متوفی ۹۷۹هـ)، خواجه محمد بنگش (شاعر پښتو عصر عالمگیری)، خوشحال خان خټک (سردار جنگی و شاعر معروف پښتو ۱۰۱۲-۱۱۰۰هـ)، داعی کشمی (شاعر متوفی ۹۹۴هـ)، درویزه ننگرهاری (نویسنده پښتو و مبلغ معروف)، دولت لوانی (شاعر پښتو حدود ۱۰۵۸هـ)، رابعه قندهاری (شاعره عصر بابر)، دوست محمد کاکړ (شاعر و مؤلف غرغښت نامه پښتو ۹۲۹هـ)، دبیری کابلی (شاعر عصر شاه جهان)، ربیع بلخی (شاعر ۱۰۸۰هـ)، رحمان بابا (شاعر پښتو و عارف معروف پشاور)، رونقی بدخشی (شاعر متوفی ۹۶۴هـ)، زایر بدخشی (شاعر متوفی ۱۰۶۷هـ)، ساغری هروی (شاعر حدود ۹۵۰هـ)، سروری کابلی (شاعر عصر عالمگیری)، زرغونه قندهاری (شاعره پښتو که بوستان سعدی را در ۹۰۳هـ به پښتو نظم کرد)، سکندر خان (شاعر پښتو پسر خوشحال خان خټک)، سلطان قندهاری (شاعر عصر اکبر)، سلطان علی اوپهی هروی (شاعر حدود ۹۵۰هـ)، سلطان محمد خندان (خطاط و شاعر کابل حدود ۱۱۰۰هـ)، سوسنی کابلی (شاعر و امیر عصر جهانگیر)، سید احمد خټک (از مولفین عصر اکبری)، سیف خان خوستی قطغنی (افسر عهد شاه جهان و مؤلف راگ پین در موسیقی متوفی ۱۰۹۵هـ)، ملا شاه بدخشی (نویسنده تفسیر و شاعر متوفی ۱۰۷۰هـ)، شجاع سیستانی (شاعر)، شوخی هروی (شاعر)، سیدای بلخی (از علمای حضور بابر)، امیر شیر علیخان لودی (مؤلف تذکره مرآة الخیال ۱۱۰۲هـ)، شیر محمد هوتک قندهاری (۱۰۹۲-۱۱۷۵هـ)، ناظم اسرار العارفین در پښتو، شیر محمد ننگرهاری (شاعر پښتو ۱۱۰۰هـ)، صادق قندهاری (شاعر عصر همایون)، صبحی بدخشی (شاعر متوفی ۹۷۳هـ)، صبحی

تاریخ مختصر افغانستان

کابلی (شاعر دربار اکبر)، صدر خان ختک (شاعر پښتو پسر خوشحال خان ختک)، حاجی عارف قندهاری (مورخ و شاعر دربار بیرم خان و نویسنده مطلع و مقطع در تاریخ ۹۸۶هـ)، عارف کابلی (شاعر ۱۰۰۰هـ)، ملاء عالم گلبهاری (شاعر عصر اکبر ناظم صلصلة الجرس و نویسنده دلالة العقل و بحر الوجود و عوالم الاثار و فواتح الولاية متوفی ۹۹۲هـ)، عباس سروانی (مؤلف تاریخ شیر شاهی)، عبدالسلام پشاوری (نواسه درويزه و نویسنده پښتو)، عبدالرحمن بختيار (عارف حدود ۹۰۰هـ)، عبدالعزیز هروی (عالم عصر بابر)، عبدالرحمن رمزی بدخشی (مؤلف ردالشيعه و اثبات نبوت)، میر عبدالله ولد میر نعمان از مشایخ نقشبندیه و شاعر، عبدالعلی تالقانی (نویسنده انشاء ۱۰۶۰هـ)، عبدالله نیازی (عارف دوره اکبری متوفی ۱۰۰۰هـ، شاگرد شیخ سلیم چشتی و سید محمد جونپوری)، عبدالله (شاعر پښتو در حدود ۱۰۰۰هـ)، عبدالرحمن مانکراوی ضلع هزاره (مؤلف حسینه در عصر اکبری)، عبدالرحیم مانکراوی (مؤلف ردالبدع در عصر اکبری)، عبدالوهاب مانکراوی (ناظم کنز الدقایق در عصر اکبری)، عبدالرسول ابن سید علی (مؤلف مجمع اللغات و الاسماء در ۱۱۱۸هـ)، عبدالقادر ختک (شاعر پښتو پسر خوشحال خان)، عبدالصمد بدخشی (شاعر حدود ۹۵۰هـ)، عبدالرحیم هوتک قندهاری (شاعر پښتو)، عبدالرشید ولد سلطان حسین (ناظم رشید البیان در حدود ۱۱۰۰هـ)، عبدالرزاق کابلی (عالم عصر شاه جهان که بر شرح تجزیه و محاکمات حواشی نوشته)، عزت هروی (شاعر و افسر لشکری دربار عالمگیر متوفی ۱۰۸۰هـ)، عشقی کابلی (میر بخشی و شاعر عصر اکبری متوفی ۹۹۰هـ)، علیخان (شاعر پښتو)، سید علی قندوزی ولد سید قنبر مشهور به پیر بابا (عارف معروف)، عمر خویشکی (از علمای عصر اکبری و پیروان روشانی)، عیسی پشاوری شاگرد اخوند پنجو (نویسنده کتاب در فضیلت اهل بیت)، عیسی مشوانی (شاعر پښتو ۹۰۰هـ)، عیسی اخوندزاده کاکړ (شاعر پښتو حدود ۱۰۵۰هـ)، میر کلان غزنوی (امیر و شاعر عصر اکبری)، غلام محمد ولد شیرخان گیگیانی ناظم معراج نامه و سیف الملوک به پښتو ۱۱۱۵هـ)، غیوری کابلی (شاعر و ملازم شهرزاده محمد حکیم)، فخری هروی (شاعر و مؤلف عصر همایون)، فصیح هروی (شاعر)، فصیحه هروی (شاعره)، فیاض پشاوری (ناظم قصه بهرام و گل اندام در پښتو)، فیاض هروی (شاعر ۱۱۰۰هـ)، فیروزه کابلی (شاعر از رجال دربار

تاریخ مختصر افغانستان

همایون)، قاسم قندهاری (از علمای عصر اکبر)، شیخ قاسم سلیمانی پشاوروی (عارف و نویسنده تذکره الاولیاء افغان در عصر اکبری)، قاسم کاهی کابلی (شاعر دربار اکبر)، قاسم شنواری (نویسنده فواید شریعت در پینتو در ۹۶۷هـ)، قلندر (شاعر پینتو)، کاظم خان شیدا (شاعر پینتو از خاندان خوشحال خان خټک)، کاشفی بدخشی (شاعر ۱۰۴۲هـ)، میرزا کامل ولد احمد بخشی (نویسنده بحر الزمان متوفی ۱۱۳۱هـ)، گدایی کابلی (شاعر عصر همایون)، لایق بلخی (شاعر دربار امام قلی خان پادشاه توران)، لعلی بدخشی ولد شاه قلی (شاعر و ملازم دربار اکبر)، شیخ متی کاسی (عارف عصر اکبر متوفی ۱۰۱۰هـ)، میر محمد زاهد هروی پسر قاضی اسلم (عالم و وقایع نویس شاه جهان ۱۰۶۴هـ نویسنده حاشیه شرح مواقف و حاشیه شرح تهذیب علامه دوانی و حاشیه تصور و تصدیق قطب الدین رازی و حاشیه شرح الهیا کل و زاوید ثلاثه)، قاضی محمد اسلم هروی (قاضی کابل و هند در عصر جهانگیر و امام شاه جهانی متوفی ۱۰۶۱هـ در لاهور)، شیخ محمد امین بدخشی (عارف و نویسنده قطرات و رساله ضروریه متوفی در کشمیر ۱۰۹۸هـ)، محمد یوسف کابلی پسر شاه بیگخان (شاعر مقتول ۹۸۰هـ)، شیخ محمد صالح الکوزی قندهاری (شاعر پینتو و عالم حدود ۱۰۱۴هـ)، محمد صالح فارغی (شاعر عصر همایون)، محمد تقی تالقانی غافل (شاعر متوفی ۱۰۵۰هـ)، ملا محمد هروی (عالم عصر اکبری ۹۸۲هـ)، محمد هاشم قندهاری (شاعر دربار بیرم خان)، محمد فاضل بدخشی (عالم و قاضی عدالت اردو در عصر جهانگیر)، محمد امین فوشنجی ولد قنبر علی (شاعر و امیر دربار شیبانی)، محمد طاهر انصاری هروی (شاعر حدود ۱۰۰۰هـ)، محمد بن ابراهیم (مورخ عصر سلطان ابراهیم لودی نویسنده تاریخ ابراهیم شاهی)، علی محمد مخلص روشانی (شاعر پینتو ۹۵۰هـ)، ملا مست زمند (نویسنده سلوک الغزات پینتو حدود ۱۰۵۰هـ)، مستفید جگدلکی (شاعر دربار عبدالعزیز خان شاه بخارا در حدود ۱۰۰۰هـ)، مسعود بن عبدالله پشاوروی (شاعر پینتو ناظم قصه آدم خان و درخانی در حدود ۱۰۰۰هـ)، مصطفی خان بدخشی (عالم و امیر دربار عالمگیر و نویسنده امارات الکلم در استخراج آیات قرآن)، مصطفی بن نور محمد بن عبدالکریم بن درویزه (نویسنده پینتو در حدود ۱۱۱۲هـ)، مظفر الدین بدخشی (شاعر حدود ۹۸۷هـ) میر معصوم نامی بن سید صفایی از نسل بابا حسین ابدال مدفون قندهار

تاریخ مختصر افغانستان

(مؤلف تاریخ معصومی و طب نامی و شاعر و افسر نظامی دوره اکبر ناظم معدن الافکار و حسن و ناز اکبر نامه و پری صورت)، مغزی هروی (شاعر عصر میرزا کامران متوفی ۹۸۲هـ)، معجز کابلی (شاعر عصر عالمگیر)، مفید بلخی (شاعر دربار عبدالعزیز خان بخارا در حدود ۱۰۵۰هـ)، مقصود هروی (خطاط دربار هایون)، تاج محمد ممنون (شاعر متوفی ۱۱۵۰هـ)، قاسم موجی بدخشی (امیر و شاعر دربار هایون ناظم یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون متوفی ۹۷۹هـ)، مهری هروی (شاعرۀ دربار ملکه نورجهان)، میرکلان هروی (عالم معروف و معلم جهانگیر متوفی ۹۸۳هـ)، میرک بلخی متخلص به فکری (عالم و شاعر متوفی در اصفهان ۱۰۶۱هـ)، میرک هروی (عالم و معلم داراشکوه و صدر کل عهد عالمگیر متوفی ۱۰۷۱هـ)، میر دوست کابلی (خطاط عهد اکبری)، میرزا خان انصاری روشانی (شاعر پینتو)، میر الهی بدخشی (شاعر و قاضی کولاب حدود ۹۵۰هـ)، میر علی هروی خطاط معروف (متوفی ۹۶۶هـ)، میرزا قلی میلی هروی (شاعر متوفی ۹۸۳هـ)، ناظم هروی (شاعر حدود ۱۰۷۰هـ)، میر نصیر الدین هروی (از علمای دربار عالمگیر)، قاضی نظام غازی خان بدخشی (عالم و امیر دربار شهزاده محمد حکیم و اکبر مؤلف رساله اثبات کلام و بیان ایمان تحقیق و تصدیق و حاشیه بر شرح عقاید و رسایل تصوف متوفی ۹۹۲هـ)، خواجه نظام الدین احمد هروی پسر محمد مقیم مورخ دربار اکبر مؤلف طبقات اکبری (متوفی ۱۰۰۳هـ)، نظمی بلخی (شاعر حدود ۱۱۰۰هـ)، نعمت الله هروی پسر محمد خواجه حبیب الله (مؤلف مخزن افغانی در ۱۰۱۸هـ)، نعمت الله ولد رکن الدین تیراهی (مؤلف رساله ذکر و فکر رسایل تصوف در حدود ۱۰۰۰هـ)، نیکبخته دختر شیخ الله داد مموزی شمال پشاور (مادر شیخ قاسم سلیمانی و مولفۀ ارشاد الفقراء بسال ۹۶۹هـ) و اصب قندهاری (شاعر متوفی در اصفهان ۱۰۵۰هـ)، واصل (شاعر پینتو در حدود ۹۰۰هـ)، واصل کابلی (شاعر متوفی ۹۶۸هـ)، واقعی هروی (شاعر ملازم اکبر)، والای قطغنی (شاعر و صوبدار کشمیر در عهد شاه جهان متوفی ۱۰۷۴هـ)، و داعی هروی (شاعر عهد اکبر)، وفای هروی (شاعر متوفی در اصفهان ۱۰۵۰هـ)، و قوفی هروی (عالم و شاعر عهد اکبری)، ویسی هروی (شاعر و خطاط حدود ۹۸۳هـ)، هدایت بدخشی (ناظم خسرو و شیرین متوفی ۱۰۵۰هـ)، همت خان (از شعراء و امرای دربار شاه جهان متوفی ۱۰۹۲هـ)، همت سیستانی ولد

تاریخ مختصر افغانستان

ملک حمزه (شاعر عصر شاه جهان)، یاری هروی (شاعر حدود ۹۵۰هـ)، یحیایی سبزواری (شاعر متوفی ۱۰۳۵هـ)، یکتای بلخی (شاعر دربار امام قلی خان بخارا)، یگانه بلخی (شاعر دربار امام قلی خان بخارا)، و یونس خیبری (شاعر پښتو).

در عصر بابریان هندوستان در تحت یک اداره سیاسی آمده بود در همین اوقات در ایران شهنشاهی صفوی باوج کمال رسیده و هم در تورکیه و ممالک عربی تا اقصای افریقا خلافت آل عثمان عروج کرد، و در ماوراء النهر هم دودمان شیبانی (۹۰۶-۱۰۰۷هـ) اقتدار یافتند، که این چهار شاهنشاهی اسلامی از مجاری گنگا تا سواحل ایتالیا در اروپا سواحل جبل الطارق و طنجه بر ممالک فسیحه آسیا و افریقا و اروپا حکم میراندند و روابط سیاسی و تجارتي ممالک انگلستان و روسیه و هالند و پرتگال و هسپانیا نیز با هند و ایران و عثمانیه قایم شده بود، بنابراین تجارت هند با ماوراء النهر و ایران از راه های پشاور و کابل و بخارا با قندهار و هرات و بخارا و مشهد ترقی کرد. و از افزونی عایدات دولت در عصر شاه جهان بخزانة دولتی از صوبهای کابل و قندهار و بلخ و بدخشان نیز ثابت میگردد که در سهول تجارت و زراعت و صنعت و وسعت یافته بود، زیرا امپراطوری های بزرگ هند و ایران و عثمانی بانکشاف صنایع و تجارت و علوم خدمتهای شایانی کرده اند. همواره صنعت کاران ماوراء النهر و ایران و خراسان بهند و از انجا بممالک مذکور می آمدند، علماء و دانشمندان از مملکتی به دیگر مملکت میرفتند، تجار نیز امتعه نفیس عثمانی و ایران و ماوراء النهر را از راه خراسان بهند نقل میکردند و امتعه و عقاقیر و ادویه هندی را بخراسان و ماوراء النهر و ایران و عثمانی میبردند. ازینرو قوافل ثروتمند تجارتي همواره از کابل و قندهار و هرات میگذشتند، و مراکز تجارتي راه، امرتسر و پشاور و ملتان و شکارپور و کابل و قندهار و هرات و بخارا و خجند و مشهد بودند.

آل بابر در افغانستان:

*۱- بابر ۹۱۰-۹۳۷هـ

*۲- همایون بن بابر ۹۳۷-۹۶۳هـ

*۳- کامران بن بابر حدود ۹۶۰هـ

*۴- جلال الدین محمد اکبر بن همایون ۹۶۳-۱۰۱۴هـ

*۵- محمد حکیم بن همایون حدود ۹۹۰هـ

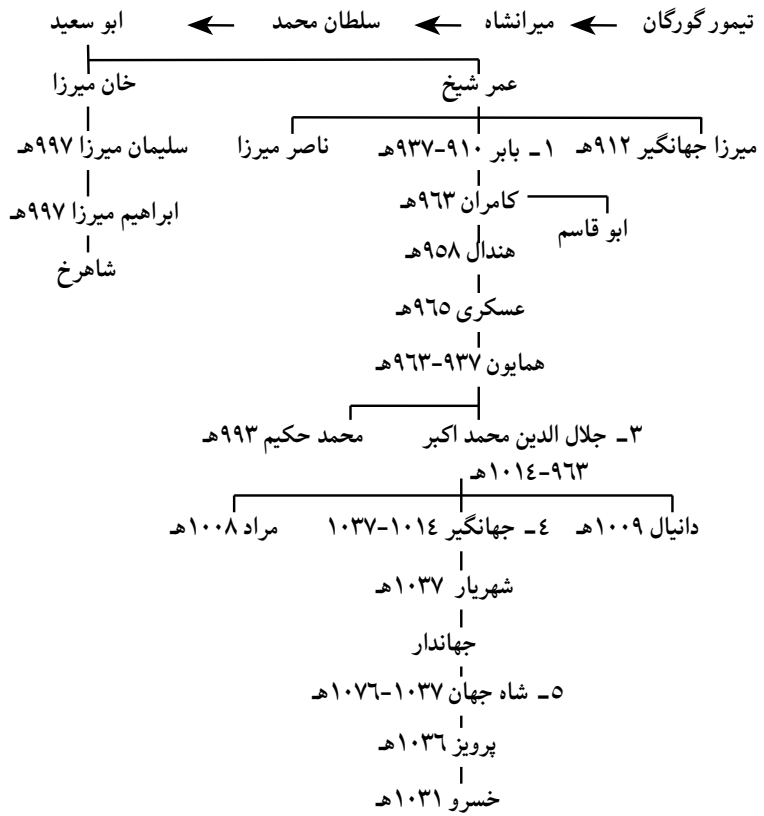
تاریخ مختصر افغانستان

- *۶- جهانگیر بن اکبر ۱۰۱۴-۱۰۳۷هـ
- *۷- شاه جهان بن جهانگیر ۱۰۳۷-۱۰۷۶هـ
- *۸- اورنگ زیب عالمگیر بن شاه جهان ۱۰۶۸-۱۱۱۸هـ
- *۹- معظم شاه بن عالمگیر حدود ۱۱۱۸-۱۱۲۴هـ.

مآخذ: تاریخ هند از دو لافوز، بابر از فرنارد کرونا د فرانسوی، اقبالنامه جهانگیری، اکبر نامه، تزک جهانگیر، منتخب اللباب، عالمگیر نامه، طبقات اکبری، ریاض السلاطین، دول اسلامی، آئین اکبری، رقعات عالمگیری، منتخب التواریخ، تزک بابر، فرشته، مجمع السلاطین، کیمبرج هستری آف اندیا ج ۴، دائرة المعارف اسلامی، سیرالمتاخرین، تاریخ معصومی، مفتاح التواریخ، مخزن افغانی، حیات افغانی، خورشید جهان، تاریخ نظامی ایران، تذکرة الابرار و الاشرار، سلوک الغزات قلمی پښتو، تاریخ مرصع پښتو، دیوان خوشحال خان پښتو، پته خزانه پښتو، پادشاه نامه، عمل صالح، افغانستان در عصر تیموریان هند از حبیبی، تاریخ هند از سمة، مآثر الامرا و سبجہ المرجان فی آثار هندوستان، کتیبہ های چهل زینہ قندهار، تذکرة نصر آبادی، ذکر مجدد، تذکره علما هند، د بښتونخواه هاروبهار، پښتانه شعرا ۱-۲ ج، روز روشن، تاریخ افغانی امام الدین، هفت اقلیم، شمع انجمن، دیباچه گرامر راورتی، شکرستان افغانی، بهارستان افغانی، سکینته الفضلا، قاموس الاعلام ترکی، مذکر احباب قلمی، حجة الاورنگ شاهیه قلمی، آتشکده آذر، گلشن روه، چراغ انجمن، مقدمه کلیات خوشحال خان، تذکرة حسینی، کلید افغانی، جامی سرو آزاد، تاریخچه شعر پښتو، تاریخ ادبیات پښتو جلد ۲، ریاض الشعرا قلمی، مراة الخیال، مآثر رحیمی، مخزن اسلام پښتو قلمی، خزینة الاصفیا، مقدمه دیوان عبدالقادر خان، تذکرة الخواتین، نفایس المآثر، فواید السریعه پښتو خطی.

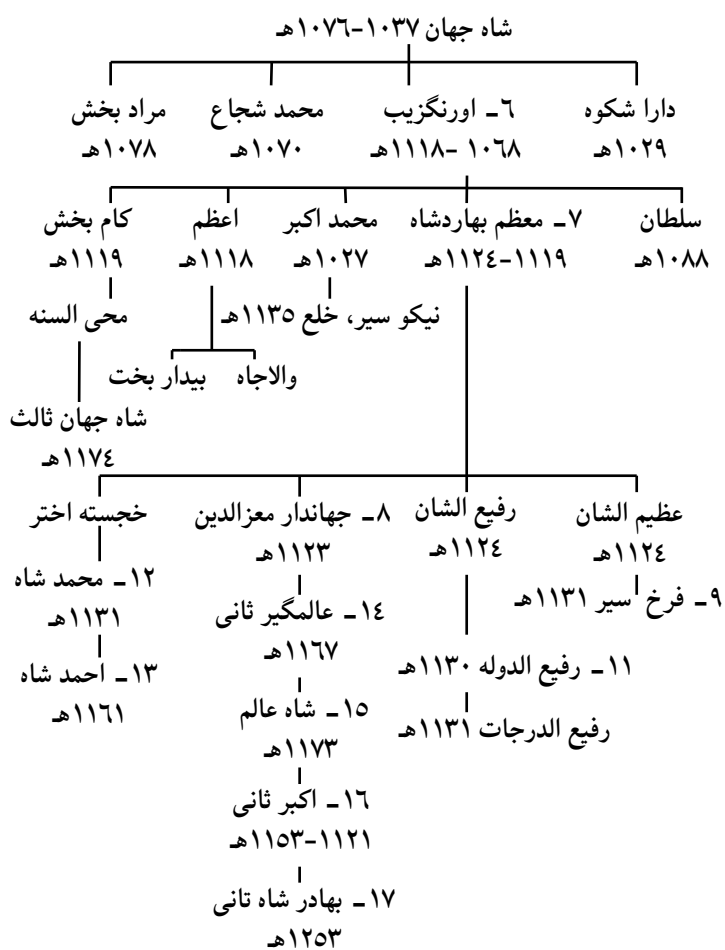
تاریخ مختصر افغانستان

حصه اول شاهان و شهزادگان بابرې هند



تاریخ مختصر افغانستان

حصه دوم شاهان و شهزادگان بابرې هند



بخش ششم
روشانیان
۹۴۰-۱۰۴۷هـ

طوریکه در مباحث گذشته خوانده اید، دورهٔ سوریان غور که از نژاد افغان و حافظ مفاخر افغانی بودند با مجد و جلال بینظیری گذشت و آن شاهنشاهی از اقصای غربی خراسان تا سواحل گنگا بسط یافت، اگرچه تاخت وحشیانهٔ چنگیز آن بساط عظمت را در نور دید، ولی افغانان آن مجد و جلال را فراموش نکردند و در هند بتأسیس دوبارهٔ سلطنت لودیان و سوریان و خلجیان وغیره پرداختند. اما تهاجمات پیهم آل چنگیز و تیمور نگذاشت باز سرزمین افغانستان و خراسان در تحت وحدت سیاسی درآید، و بابر که شخصی از همان نژاد بود، کاریکه نیاکانش کرده بودند تکرار کرد.

درین چند قرن متوالی همواره افغانان در فکر عود عظمت خود بودند و درین چهار صد سال در کوهسار افغان رجالی پیدا شدند، که برای عود مجد تاریخی افغانی با قوای سنگین شاهان قهار پنجه نرم کردند. و برخلاف سطوت و سلطهٔ ناروای فرمانروایان اجنبی جنگیدند و چنانچه اندرین تاریخچه بارها خوانده ایم، علم استقلال خواهی را با مجاهدت تاریخی برافراشتند.

یکی از رجال استقلال طلب که میخواست باز افغان را بمرتب جلال تاریخی خود برساند، بایزید مشهور به روشن (روشن) بود که استعمار طلبانش (پیر تاریک) گفتندی. این شخصیت تاریخی و دلاور و دشمن استعمار و تسلط، بایزید ولد قاضی عبدالله ولد محمد بود که او را سراج الدین و میا مسکین روشن نیز گفتندی از خانوادهٔ (انصاری) قوم اورم افغان که بسال (۹۳۲ هـ) در جالندهر پنجاب از بطن بیین (صورت مهمند بی بی) بنت محمد امین بدنیا آمد. دودمان انصاری اولاً در قندهار و بعد از آن در کانی کورم وزیرستان سکونت داشتند و محمد امین پدر بیین برادر جد عبدالله بود و این دودمان بعلم و فضیلت شهرت داشت.

محمد انصاری سر سلسله دودمان روشن دارای دوازده پسر بود که از انجمله

تاریخ مختصر افغانستان

عبدالله فضیلتی داشت و به شغل قضا می پرداخت و طوریکه آخوند درویزه گوید اورمپ و انصاری از قبایل وزیرستانند و میا روشن از قبیله انصاری بود.

ولی در شهر جالندهر (پنجاب) دودمانی بنام انصاری موجود بودند، که خود را اخلاف میان روشن گفتندی. آنان کتابی در دست داشتند، بنام (تذکره الانصار) که دران نسب نامه بایزید را به سلسله هفدهم به ابویوب انصاری یکی از اصحاب حضرت محمد (ص) رسانیده اند.

و گویند که مولد بایزید جالندهر است و حجره او تاکنون نزد مزار شیخ احمد غوث ولی موجود است.

و بدین ترتیب نام انصاری را ازین انتساب تاریخی دریافته باشند. ولی چون در بین قبایل اورمپ وزیرستان قبیله بدین نام نیست، لهذا باید گفت که انصاریان با افغانان اباعنجد محشور بودند. لهذا افغانان بودند، و همواره مورد احترام تمام مردم واقع میشدند.

بایزید در طفلی از پدر خود ملا پاینده و ملا سلیمان کالنجری درس خواند، و چون به سن رشد رسید پدرش خواست او را بدودمان شیخ بهاءالدین زکریا در ملتان گرویده گرداند. ولی خود وی چون رشد و هدایت را مسایل ارثی نشمردی، به یکی از برادر زادگان پدر خود خواجه اسمعیل بن خداداد بن محمد دست ارادت داد. و همواره به زهد و طاعت و تقوا بسر بردی و با پدر خود که ظاهراً قاضی آلوده با مورد نیوی بودی محشور نگشتی.

درینوقت بایزید با جهد شخصی، به زهد و مراقبه و تفکر پرداخت، و قراریکه خودش گوید شبی حضرت خضر را بخواب دید و بعد ازان به مراتب قرب و وصلت رسید. و پدر و برادر اندر خود شیخ یعقوب را از شغل قاضی گری و اخذ رشوه همواره منع کردی و بنابران او را با دودمان خود از همان وقت اختلاف افتاده بود.

بایزید از ایام جوانی بسیر و سیاحت و تزکیه نفس پرداخت، و تا قندهار و هند و ماوراء النهر تا سمرقند سفر کرد، و با دانشمندان و اهل نظر درآمیخت. و علوم مروه عربی و دینی را کسب کرد. در ادب و فلسفه و تصوف مطالعاتی نمود، و بسیر آفاق و انفس پرداخت. و ضمناً درین سفر تجارت اسپان را نیز پیشه خود قرار داد. چنانچه باری از سمرقند اسپان خوب را خریده به هند برد و این سفرهای او از پانزده سالگی

تاریخ مختصر افغانستان

عمرش در حدود (۹۴۷ هـ) آغاز و تا حدود (۹۶۰ هـ) دوام داشته است. شخصیت علمی و فکری بایزید در این اوقات پخته تر گردید، و بقول مورخان مرد فکور و عالم و دانشمند فصیحی بار آمد، آخوند درویزه مرد مخالف او هم گوید که مرد عاقل و دانا و فیلسوفی بود. مؤلف دبستان مذاهب گوید: که در دربار میرزا محمد حکیم بکابل اکثر علما از مناظره وی باز ماندند و بر آنها فایق آمد، و بنابراین میرزا او را با احترام بازگردانید، حتی گویند: که خود میرزا و قاضی خان قاضی کابل و حکیم خان و میرزا اتالیق همه معتقد او گشتند.

بایزید در دوران سفرهای خویش، حالت مظلومیت افغانان را در تمام پبنتونخوا بنظر غایر دید، و در حالیکه عظمت گذشته لودیان و سوریان را فراموش نکرده بود، بدین فکر افتاد که این مردم آشفته و پریشان و پراکنده را بر مرکز ملی خود فراهم آورد، و در بین شان حکومتی را قایم سازد، که از خود آنان باشد و کانون آزادی را باز گرم گرداند.

این نظریه سیاسی بایزید بلاشبته رد عملی بود از مظالم و ستمهای که زمامداران تیموریان هند بر افغانان روا میداشتند و هر افغان حساس از ملاحظه آن بفکر دفاع می افتاد.

درین مورد ما دو سند تاریخی بدست داریم: اول آنکه بایزید در عصر حکمرانی بیرم خان معروف به قندهار در حدود (۹۶۰ هـ) سفری کرده بود. و کالای تجارت بدان دیار برده، قراریکه خودش گوید: کاروانیان دران دیار مورد ستم حکمدار قرار گرفتند و در حین دادخواهی او را هم بدربار بردند. الفاظ خود وی اینست:

"درانوقت در قندهار یک میر بود نام او بیرم خان بود، بران کاروان ظلم کرد...

پس وارثان بعضی جمع شدند برای فریاد کردن، و مرا نیز با خود روان کردند...

گفتم امیران و پادشاهان را حق تعالی از عدل خواهد پرسید ویک ذره عمل کسی را ضایع نگرداند، بر وی بنماید که: (فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره) پس بیرم خان قبول کرد و گفت تفحص حال بکنم ولیکن تفحص نکرد بر وعده مخالفت شد..."

ازین داستان که بقلم خود بایزید نقل شده پدید می آید، که این شخصیت بارز افغانی از دیدن مظالم حکام اجنبی بر قوم خود متأثر بود، و ستمگران را به داد و عدالت دعوت کردی.

تاریخ مختصر افغانستان

این احساس شریف که برای هر فرد غیور بلاشک در حین دیدن ستمگاریهای دل آزار اجانب پیدا میشود بلاخر علت اساسی نهضت روشانیه گردید و تذکرة الانصار آنرا چنین شرح میدهد: "حکام مغل ظلم و ستم خود را بر افغانان بغایت رسانیدند تا جائیکه روزی یکی ازین ستم کاران یکنفر زن افغان را ماخوذ داشت و موی سر او را با سنگ آسیا فروبست، چون پله سنگ بدوران آمدی، آزن نیز باآن گشتی و فریاد برآوردی..." بایزید که افغان خالصی بود از مشاهده اینحالت اسفناک بر خود پیچید، و دود از نهادش برآمد، و دفع چنین ستم را از وجائب ملی شمرد و در عالم مراقبت و سیر روحی بحضور سرور کاینات (ص) عرض داشت و اجازت خواست که به دفع ستم و جور از مظلومان قوم خود بپردازد، و بساط ظلم را درنوردد. بعد از آنکه چنین یک اجازت روحانی را کسب کرد، در مقابل ستمگران اجنبی جنبش مردانه نمود و نهضتی را در کوهسار افغان بوجود آورد، که درانوقت یکی از مشاهیر بزرگان جالندهر شیخ غوث الکرام چنین گفت: در کوهسار آتشی باز برافروخت، خدا عاقبت را بخیر گرداند."

بایزید در راه عدل و انصاف قدم نهاد، و آثار ننگین ستم و جور را از آن سرزمین زدود.

این داستان شاید کاملاً مبنی بر واقعیت نباشد، ولی میتوان از آن یک حقیقت را بدست آورد، که علت العلل نهضت روشانیه دفع ستمگاری اغیار بود از ملت افغان، که درانوقت در آتش ستم حکمداران تیموری (دهلی) میسوخت، زیرا ظلم و ناروا همواره در مقابل خود قهرمانان را خلق میکند و رادمردان را برمی انگیزد.

از سطور فوق میتوان فلسفه عقیده سیاسی و نظریه آزادیخواهی بایزید روشن را حدس نمود ولی این مرد کرکتر مرکب و سجه یی داشت که ظاهراً در نبرد آزمایان جنگجو و آزادیخواهان سیاسی نمیتوان سراغ نمود، زیرا در عین جنگجویی و رزم آزمایی مرد تصوف و صلاح و تقوی و ریاضت نفس و ارشاد نیز بود، که این جنبه شخصیت او را میتوان در سطور ذیل با تعلیل آن خواند:

بعد از یغمای هولناک چنگیز و تیمور یک نوع احساس انزوا و فرار از زندگی و رجوع به پهلوی منفی که نتیجه منطقی آن خونریزیها و مصایب و آلام تاریخی بود، در ممالک وسط آسیا از مصر تا هند بوجود آمد، و مردم چون از آلام مادی فرسوده شده

تاریخ مختصر افغانستان

بودند، بدامن تصوف و روحانیت چنگ زدند، و به گوشه خانقاه از میدان نبرد و یغما پناه بردند، و مسلک تصوف رواج تمام یافت، و در سرتاسر آسیای میانه جوار اولیاء الله و ارباب تصوف یگانه مامن ستمزدگان شمرده شد، و حتی بعد از سال (۹۰۰ هـ) از زاویه خانقاه شیخ صفی الدین در اردبیل شاهنشاهی عظیمی نیز تشکیل شد، که بعدها بر تمام ایران و قسمتی از خاک افغان را حکمراند و رجال رسمی دربار بلقب (صوفی) نامیده شدند، در بخارا و هرات نیز حکومت اخلاف تیمور از مبادی روحی آب میخورد و نفوذ نقشبندیان در آن دربارها به اندازه یی بود که خونخوار مدهشی مانند تیمور بران آستان حبیب سودی و مولانا جامی در دربار هرات نفوذی داشتی، که وزیر بزرگ امیر علی شیر نوایی در مدح او اشعار سرودی و از اقصای هند وزیر زبردست محمود کاوان بحضور او نامهای عرض و نیاز فرستادی.

در همین اوقات سرزمین پنبتونخوا نیز بین هند و ایران و ماوراءالنهر افتاده و به شدت ازین حرکت روحی متأثر شده بود، تا جایکه یک نفر مشهور به پیربابا بر سرتاسر اراضی اتک و کابل نفوذ روحی داشتی و اندرین سرزمین مالک مال و جان مردم بودی.

این شخصیت نافذ و جذاب سید علی ولد قنبرعلی ولد سید احمد نور ولد سید یوسف نور ولد محمد نور نامداشت که ابن محمد از خواهر زادگان تیمورلنگ بود، و اخلاف وی به دربار سلاطین تیموری ربطی داشتند، و پدر سید علی از ترمذ به قندوز آمد، و از آنجا با همایون بن بابر به هند رفت، و خود سید علی در مانک نور از شیخ سالار رومی استفاضه نمود، و از آنجا به کوهسار افغان آمد.

سید علی بعد از (۹۰۰ هـ) متولد گردیده و در حدود (۹۶۲ هـ) از هند به اراضی بین اتک و خیبر آمد. وی چون با دودمان تیمور خویشی و ربطی داشت، و در آن اوقات مردم همین سرزمین، مایه دردمان دایمی امپراطوری تیموری دهلی بودند، بنابراین آمدن سید علی بدین سرزمین خالی از مقاصد سیاسی نبود. وی به مجرد ورود با دختری از ملکان بزرگ دولت زائی شعبه یوسفزائی وصلت نمود، و با بسط نفوذ روحانی ضمناً مقاصد سیاسی خود را نیز پیش میبرد، و میخواست از راه دین و روحانیت مخالفان دربار دهلی را درین سرزمین بدنام و ناکام سازد، و مردم را به اطاعت دربار دهلی میل دهد.

تاریخ مختصر افغانستان

سید علی مریدان خونگرم و مخلصی یافت، و تا مدت سی سال در پینتونخوا پادشاه بی تاج و تختی بود و از دربار دهلی نیز مادماً و معناً تقویه و تائید میشد. مرکز سیاسی و روحانی وی (پاچا کلی) بود در کوهسار بونیر، که همدراًنجا بسال (۹۹۱ هـ) از جهان رفت. این سید و مریدان وی تماماً همت خود را به تکفیر و ناکامی بایزید روشن صرف کردند، و او را بانواع وسایل از قبیل پروپاگند و وعظ و خطابه و نوشتن کتب بالحاد و بیدینی و بد اعتقادی اتهام نمودند.

اکنون بر شما روشن شده باشد، که در محیط پیدایش بایزید، تصوف و طریقت و پیری و مریدی چه رواج قوی و نفوذ کاملی داشت؟ بنابراین اگر بایزید اساساً مرد آزادیخواه جنگجویی نیز بوده بر حسب تقاضای محیط مجبور بود، که متاع خود را مطابق خواهش بازاریان عرضه دهد، و با سلاحی که مخالفان سیاسی او در دست داشتند، و علی الرغم او استعمال میکردند، خود را مجهز بسازد. بنابراین بایزید تصوف و ریاضت و طریقت را با مسلک سیاسی خود که بدست آوردن مفاخر تاریخی و تجدید شاهی افغانی و بنای مرکز سیاسی درین دیار بود خلط کرد، و مرکب عجیبی را که جنبه روحی و مادی داشت بوجود آورد.

تا اینجا مختصراً در اطراف پیدایش نهضت روشانی و طرز تفکر این مردم و فلسفه جنبش شان گفتیم. اکنون به بقیه داستان این رادمرد می پردازیم:

بایزید در ایام جوانی در جالندهر با شمسیه لودی ازدواج نمود که اخلاف نامور وی از بطن این بانوی افغانی اند، و قراریکه مؤلف دبستان گوید: تا حدود سال (۹۴۹ هـ) شهرت بایزید به هر طرف پیچیده و مرد نیرومندی بار آمده بود. افغانان دعوت او را پذیرفتند و به یآوری او کمر بستند.

بایزید در اوایل احوال همت خود را به ارشاد اهل سیاست و دربار گماشت، و به ذریعه رساله کوچک صراط التوحید نصایح خود را به ایشان رسانید. وی مریدان مخلصی نیز یافت که تا دم مرگ او را حمایت کردند، و از مشاهیر ایشان سه برادر شاعر و ادیب خویشکی اند: ارزانی (صاحب دیوان پینتو) و ملا پاینده و ملا دولت اکوزی و دولت لون و میرزا انصاری (هر دو دارای دیوان پینتو).

چون بایزید برخلاف اجانب اعلان جهاد داد، و حکمرانان دربار دهلی را در کابل و پشاور به ترس اندر ساخت، لهذا دولتیان و طرفداران ایشان از اتباع سید علی پیر

تاریخ مختصر افغانستان

بابا به قیادت روحانی و علمی آخوند درویزه ننگرهای (مولف تذکرة الابرار فارسی و مخزن اسلام پښتو) د مقابل بایزید صف بستند. وی درینوقت به کله دیر اشتغر شمال پشاور در خانه ملا دولت مهمند مرکز داشت و در حدود (۹۷۰ هـ) محسن خان صوبه دار کابل به مدد سید علی و آخوند درویزه بروی لشکر کشید، و بایزید بدست لشکریان محسن افتاد و به کابل برده شد، و در آنجا او را در سیاه چال اسیر داشتند و این وقایع تا حدود (۹۸۰ هـ) دوام کرد.

بایزید در کابل مدتی کمی اسیر ماند، و طوریکه قبلاً خواندید، حکمران کابل از استعداد و قوه برهان و استدلال و نفوذ او متاثر گردیده او را با احترام رها گردانید، و به مدد یاران موافق از زندان برآمده به ننگرهار رسید، و درینجا باز هنگامه آزادی خواهی را گرم داشت و کوهسار (تیراه) مرکز سیاسی خود را قایم کرد، و ازینجاست که بایزید روشن درفش (حکومت افغانی) را به اهتزاز درآورد.

در حدود (۹۹۰ هـ) قبایل دلاور افریدی و اورکزی و اتمان خیل در حلقه اطاعتش آمدند. ولی چون بسی از مردم اینجا به حمایت دشمنان پرداخته بودند، روشن ایشانرا به حلقه خود نه پذیرفت و گفت:

”چون دل‌های شما با مغول وابسته است در بین افغانان آمده نمیتوانید،“ ولی مردم مذکور دستهای خود را بسته به حضورش اثابت کردند، و بایزید مجرمان بزرگ را بکشت و باقی ۱۳ (صد) نفر را از تیرا براند، و بدینطور آن سرزمین را به کلی از آثار اجنبی تطهیر نمود. ولی لشکریان اجانب در مقام (جوری) تیراه حمله کردند. پیروان بایزید که درین جنگ سلاحی در دست نداشتند، به ذریعه نیه‌های سرتیزیکه دران کوهسار می روید بدفع یغماگران پرداختند، و ایشان را شکست فاحش داده ازان جا براندند. و این پیکار به سود پیروان روشن پایان رسید.

درویره گوید: که بایزید از تیراه بکلی ریشه اجنبی پرستان را برآورد و (۲۲۰) تن را بتیغ تیز بکشت، و باقی از بیم انتقام ملی به ننگرهار گریختند، و بعد ازان به ترتیب و تجهیز قوای ملی پرداخت، و درس عظمت گذشته افغان را در گوش مردان کوهسار فرو خواند.

دلاوران کوهسار در رکاب او به تعداد هزاران سوار و پیاده فراهم آمدند، و برخلاف حکومت دهلی اعلان جهاد ملی دادند، و به قیادت بایزید از تیراه به تصرف

تاریخ مختصر افغانستان

ننگرهار حرکت کرده در موضع (برو) فرود آمدند. محسن حکمدار کابل که مراقب این نهضت بود، و در جلال آباد با قوای مدهش انتظار میکشید برآمد، و در اراضی شنوار جائیکه (نور راغه) نامیده میشد دو قوای متخالف باهم روبرو شدند. نبرد صعب در گرفت و دلاوران کوهسار که با دست خالی و چوب و نی های کوهسار می جنگیدند، در مقابل قوای مسلح شاهي دهلی که دارای اسلحه آتشین و آهنین بودند با شدت و حمیت ایستادند، و بایزید هم در میان پیروان خود به مردانگی نبرد می کرد، ولی همدین رزمگاه هولناک کشته گردید، و بنابراین جنگ تور راغه به فتح لشکریان متهاجم ختم شد.

به قول ثقه شهادت وی در حدود (۹۸۸ هـ) به عمر ۵۶ سالگی واقع شده، و مزار وی هم نا معلوم است که به غالب احتمال در وزیرستان خواهد بود.

بایزید که در مدت عمر خود اساس نهضت ملی را در مقابل اجانب نهاد، و هم فکر تاسیس حکومت افغانی را به مردم داد، و علاوه بر مآثر سیاسی و حربی، مآثر ادبی و علمی نیز دارد. وی به چهار زبان گفته و نوشته می توانست: پښتو، عربی، فارسی، هندی. ولی در زبان پښتو موسس مکتب ادبی نثر نویسی فنی یعنی نثر مسجع شمرده میشود، که کتاب خیرالبیان خود را بدین نثر نوشته که نیم منظوم است و علاوه بران حصص فارسی و عربی و هندی نیز دارد. کتب مولفه دیگرش عبارتند از صراط التوحید تالیف (۹۷۸ هـ) مشتمل بر شرح حال خود در طلب پیر کامل، و نصایح او و کتاب حالنامه در شرح زندگانی خود که مؤلف دبستان ازان روایت میکند، و دیگر مقصود المومنین به زبان عربی در مباحث اخلاق و تصوف و طریقت. وی علاوه بر نوشتن این چهار کتاب در زبان پښتو رسم الخطی را هم وضع کرده، که اصوات مخصوص این زبان را به اشکال خاص درآورده بود.

بایزید به ناکامی از جهان رفت ولی تخمیکه وی در سرزمین پښتونخوا افشاند، بعد از او ببار آمد، و نهضت های مسلسل آزادی طلبی را از قبیل نهضت میرویس در قندهار و جنبش خوشحال و ایمل در خیبر و ختک و بالاخر تاسیس شاهنشاهی عظیم احمدشاهی را ثمره داد. درویزه قطب مخالف پیر روشن این آیدیل سیاسی او و اخلافش را چنین شرح میدهد: که ایشان گفتند لشکر ها را فراهم می آوریم هندوستان را باز میگیریم، ندای عام دادند که سواران افغان بدور ما گرد آیند، خزاین اکبر شاه از

تاریخ مختصر افغانستان

آن ماست.

از بایزید دو سلسله مآثر باقی مانده است: مآثر ادبی که یک دسته نویسندگان پښتو از قبیل درویزه، بابوجان، حسین، قاسم وغیره به سبک مسجع نیم منظوم او کتب نثر را نوشتند.

دوم مآثر حربی و سیاسی اوست که تا مدت یک قرن آینده اخلاف او در کوهسار پښتونخوا جنگهای استقلال طلبی را دوام داده اند.

بایزید مسلمان حنفی المذهب و فقیه متصوفی است که به مذهب اهل شهود در تصوف میل دارد ولی گاهی در حالت سکر به مشرب وجودیه نیز میگردید. و در تصوف و طریقت هشت مرتبه را برای مریدان خود مقرر کرده: شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت، قربت، وصلت، وحدت، و سکونت که هر یکی ازین مراتب مراسم خاص و آدابی دارد.

اما، پروگرام سیاسی او مبنی بود بر چند اساس: اول آزادی افغانان در تحت این پلان:

الف: تخلیق حس نفرت از ظلم اجانب

ب: عدم موالات و نن کوپریشن (non-cooperation) با حکومتیان

ج) سربازی و قربانی و جنگجویی در راه آزادی.

دوم: تاسیس حکومت افغانی با تشکیلات اداری و مالی و جنگی.

سوم: احیای شاهنشاهی افغانی و مفاخر غوریان و خلجیان و لودیان و سوریان در هند.

این بود شمه یی از احوال موسس نهضت روشانیان، و اکنون میرویم که بعد از او چه بوقوع پیوست؟ و این نهضت ملی به کجا سر کشید؟

آتش حریت خواهی و استقلال طلبی که بایزید در سینه مردان کوهسار پښتونخوا برافروخت به مرگ وی فرو نه نشست، و بعد از او جلال الدین نام پسرش به سن ۱۴ سالگی بر مسند ریاست روحانی و سیاسی پدر نشست. مورخان دربار دهلی چون ابوالفضل و خافی خان و بدوانی او را (جلاله) نویسند و گویند که اکبر شاه هند او را بدین نام خواندی.

نویسنده دبستان گوید: که جلال الدین با استقلال حکم میراند، و مردی عادل و

تاریخ مختصر افغانستان

ضابط بود.

در سال (۹۸۹ هـ) چون اکبر از کابل به هند آمد، جلال الدین در بین قبایل افغان به ریاست و بزرگی شناخته شده بود، اکبر او را به حضور خود خواند، ولی جلال الدین چون از فریب و حیل درباریان آگاه بود، ازان ورطه بدر رفت، و به کوهسار تیراه (مرکز پدری خویش) پناه جست. چون قبایل پینتون از جور سید حامد بخاری تیولدار پشاور به جان رسیده بودند، به دور جلال الدین گرد آمدند، و حکمران ستمگر مذکور را بکشتند. درین وقت قوای ملی افغان در تحت پرچم جلال الدین به بیست هزار پیاده و پنج هزار سوار میرسید.

جلال الدین اکبر که بزرگترین امپراطور هند است، به شدت به قلع جلال الدین روشانی متوجه گشت، و در سال (۹۹۴ هـ) کنورمان سنگ و خواجه شمس الدین خافی را با قوای مداهش، بدفع وی گماشت، چون قبایل مهمند و غوریه خیل و یوسفزائی اطراف پشاور، همه با وی همراه بودند، در کوهسار خیبر پیکارهای خوفناکی روی داد و قوای اکبر نتوانست در مقابل جلال الدین کاری پیش ببرند. بنا بران اکبر لشکر زیاد دیگری را با زین خان کوکه قوت الظهر فرستاد، و هنگامه کار زار گرمتر گردید.

این پیکار تا سال آینده دوام کرد. چون لشکریان و گماشتگان اکبری در مقابل قوای افغان چیزی کرده نتوانسته بودند، بنابراین اکبر ایشان را نکوهش کرد و بسال (۹۹۵ هـ) لشکری تازه دم فرستاد، تا از راه بنگش بر قوای جلال الدین بتازند، و مان سنگه از جانب بگرام براید، ولی جلال الدین با هزار سوار و (۱۵) هزار پیاده خود بر ایشان تاخت. درین جنگ یکنیم هزار قوای وی کشته گردید، و به متهاجمان اکبری نیز تلفات سنگینی وارد آورد.

جلال الدین بعد ازین جنگ توانست، نفوذ خود را از تیراه باشنغر شمال پشاور بسط دهد و یوسفزایان دلیر را نیز با خود همراه سازد، تا که در سال (۹۹۶ هـ) به همدستی این قبایل در صفحات سوات و باجور هنگامه حریت پسندی را گرم داشت، و با قوای اکبری درآویخت، و واپس به تیراه برگشت.

دربار اکبر که از مقاومت این رقیب سر سخت به تنگ آمده بود صادق خان را با لشکر گران به صوب تیراه گماشت، تا بر قلب قوای جلال الدین زند. صادق بر قبایل

تاریخ مختصر افغانستان

افریدی و اورکزی فیروز آمد، و ملا ابراهیم یکی از زعمای لشکر جلال الدین را بگرفت، ولی خود جلال الدین از راه کانی کورم (وزیرستان) عقب نشست، ولشکریان اکبری با قبایل یوسفزائی که با آزاده گان جلالی ربط داشتند مدتی سرگرم پیکار ماندند (۹۹۶ هـ).

درین بار جلال الدین چهار سال از میدان جنگ روی پوشید و گویند سفری به توران نمود، ولی در سال (۱۰۰۰ هـ) باز قوای افغان را فراهم آورد، و از دربار اکبر مردان کار دیده مانند جعفر بیگ و آصف خان و قاسم خان کابلی به استیصال وی مامور شدند، و بعد از پیکارهای سخت برخی از افراد دودمان جلال الدین به شمول برادرش وحدت علی (واحد علی) گرفتار دست آصف خان شدند.

دربار دهلی چون نتوانست جلال الدین را به قوه لشکر در میدان نبرد شکست دهد، دست به حيله و رشوه زد و در خود مردم افغان نفاق انگیخت و برخی از روسای قبایل را بر ضد وی تحریک کرد، که از آن جمله ملک حمزه اکوزی در (سرکاوی) با وی مصادف داد، ولی جلال الدین او را بشکست. بعد از آن در حدود (مینی) نیز حمزه را عقب راند. اما بعد ازین قوای اکبری به تعداد زیاد حمزه را تقویه کردند، و جمعاً بر قوای جلال الدین ریختند. درین جنگ مردم دلازاک در (توره بيله) برادران نامی جلال الدین که شیخ عمر و خیرالدین نام داشتند بکشتند، و نورالدین برادر دیگرش را مهمندان قتل کردند، اما خود جلال الدین که تلفات سنگینی دیده بود، به کوهسار تیراه برگشت.

جلال الدین به حیث پهلوان کوهسار درین بار به تجهیزات مهم لشکری در تیراه پرداخت و قبایل زیاد را با خود متفق گردانید، و تا سال (۱۰۰۱ هـ) قوای تازه دم افغان را گرد مرکز ملی خود فراهم آورد. شهنشا اکبر درین بار اشخاص بسیار مهم درجه اول خود را به دفع او گماشت که در مقدمه لشکر زین خان کوکه و شیخ فیضی بودند. بعد از آن راجه بیریل و سعید خان و غیره با ده هزار سوار قوت الظهر آمدند، ولی جلال الدین با شدتی تمام برین لشکر زد و به گفته مورخان دربار دهلی، از چهل تا پنجا هزار سوار لشکر اکبری یک نفر از دست دلاوران افغان جان به سلامت نبرد، حتی رکن مهم و مدار کل شهنشاهی اکبر راجه بیریل هم در همین راه سر داد، و زین خان کوکه با امرای دیگر به سوی اتمک گریختند، و متنفسی دیگر از آن معرکه نجات

تاریخ مختصر افغانستان

نیافت.

چون خبر این تباهی به دربار اکبر رسید، راجه تودرمل را به مدد قاسم خان کابلی برای تصفیه راه فرستاد، و این مردم به لطایف الحیل زین خان را به کابل رسانیده توانستند.

بعد ازین تا چند سال قوای دهلی به مدد قاسم خان کابلی راه کابل و پشاور را حفظ میکردند. در سال (۱۰۰۴ هـ) باز جلال الدین بر لشکریان اکبری زد، و اکبر شاه قلیچ خان را به مقابل وی فرستاد، این شخص بعد از چندین جنگ به کابل عقب نشست، و جلال الدین بر تمام کوهسار پنبتونخوا از خیبر تا تیراه و اراضی جنوب کابل تا غزنه فایق آمد و به سال (۱۰۰۷ هـ) شهر غزنه را نیز از قوای اجنبی به قوه شمشیر بگرفت و تا دو سال برین دیار حکمراند. قوای اکبری در سال (۱۰۰۹ هـ) هفت روز دران شهر با وی درآویختند، و بسی از مردمان بومی را نیز در مقابلش برانگیختند، تا که در میدان نبرد شادمان او را مجروح کرد، و بعد ازان جلال الدین به کوه رباط رفت، و شریف خان اتکه حکمران دربار دهلی مراد بیگ نام را به تعاقب وی گماشت، تا آن شیر مرد مجروح را که سال ها در مقابل قشون اجنبی برای حفظ حریت ملی جنگیده بود بکشند، و سر پرشور او را به دربار اکبری فرستادند، در حالیکه کمال الدین نام برادر وی قبلاً در زندان اکبری جان داده بود.

طوریکه دربار دهلی تصور میکرد، به کشتن جلال الدین شور آزادی طلبی افغان فرو نشست و بعد از او برادرزاده اش احد بن عمر شیخ بن بایزید که داماد او بود پرچم استقلال طلبی را بدوش گرفت، و مانند اسلاف غیورش این هنگامه را گرم داشت. به قول نویسنده دبستان احدات مردی عادل و ضابط و بر آئین آبای خویش ثابت بود. قبایل افغان گرد وی فراهم آمدند، و در صفر (۱۰۲۰ هـ) مغزالملک بخشی حکمران جهانگیری را بشکستند، و بر شهر کابل حمله بردند. درین جنگ یکی از همراهان احدات به نام (بارکی) درگذشت و قوای دهلی بمدد نادعلی میدانی و قلیچ خان با وی مقاومت کردند، و احدات ازان جنگ عقب نشینی کرد.

چهار سال بعد احدات قوای تازه دمی را در چرخ جنوبی کابل فراهم آورد، و جهانگیر در سنه (۱۰۲۴ هـ) قوای سنگین را به دفع او گماشت. خود جهانگیر درین باره چنین گوید: "احداد افغان که از دیر باز در کوهستان کابل در مقام سرکشی و فتنه

تاریخ مختصر افغانستان

انگیزست و بسیاری از افغانان آن سرحد برو جمع شده اند، و از زمان والد بزرگوارم (اکبر) تا حال که سال دهم جلوس منست افواج همیشه بر سر او تعیین بوده اند رفته رفته شکستها خورد و پریشانیها کشید... (تزک جهانگیری). نبردگاه چرخ به خون طرفین آلود، و جنگی صعب روی داد. قوای جهانگیر فیروزی یافتند، و در حدود سه هزار نفر همراهان احداث کشته شدند، ولی خود احداث به طرف قندهار رفت، و مرکز قوایش به دست لشکریان دشمن آمد.

در سال (۱۰۲۸ هـ) نیز احداث قوای خود را به مقابل لشکر جهانگیری آراست، و امان الله پسر مهابت خان که از درباریان بزرگ دهلی بود با وی جنگ کرد. درین معرکه نیز به قوای احداث آسیب سختی رسید و به کوهسار خود پناه جست.

پیکار آخرین احداث با لشکر دهلی در سال (۱۰۳۵ هـ) در تیراه روی داد، و لشکر جهانگیر با قوای ملی افغان درآویخت. ظفر خان ولد خواجه ابوالحسن حکمران جهانگیر در کابل، لشکری گران سوق داد، بر نواغر (لواغر) که مرکز ریاست ملی احداث در تیراه بود هجوم برد، و احداث را در آنجا حصار کرد. شبی که یغماگران بران حصار یورش آوردند، احداث مردانه جنگید و سر خود را در دفاع استقلال ملی داد. لشکریان دهلی سر او را بریدند و ذریعه افتخار خان پسر احمد بیگ به دربار جهانگیر بردند. روزیکه سر این مجاهد ملی افغان به دربار شهنشاه رسید سر نیازمندی را به درگاه خدا سود، و سجده های شکر به جای آورد، و حکم نواختن شادیانه را نمود اما!

سر کشته بر نیزه میزد نفس که معراج مردان همینست و بس
احداث در دودمان روشن بعد از جلال الدین مرد بزرگ و دلاوری بود، و صمصام الدوله گوید:

"شجاعت و بهادری او ناسخ داستان رستم و افراسیاب است، و در عهد جهانگیر آویزش های سخت با عساکر پادشاهی نمود." (مآثر الامرا)

نویسنده دبستان سجایای او را چنین شمارد: "احداث مردی بود عادل و ضابط... و حق مردم رسانیدی و خمس اموال که از جهاد بهم رسیدی در بیت المال داشتی و آنرا نیز به غازیان رسانیدی..." (دبستان)

بعد از احداث پسرش عبدالقادر که از بطن علائی دختر جلال الدین زاده بود بر مسند پدر نشست، و دو سال در تیراه حکمراند. به سال (۱۰۳۷ هـ) شاه جهان، ظفر

تاریخ مختصر افغانستان

خان را به صوبه داری کابل و به مقابل عبدالقادر فرستاد، ولی عبدالقادر بر ظفر خان غالب آمد، و بسی از همراهان وی را بگرفت و به یاسا رسانید، و تنها عایله ظفرخان ازین معرکه به مشکل برآمد. این نبرد خونین در دره خرمانه تیراه بوقوع پیوست.

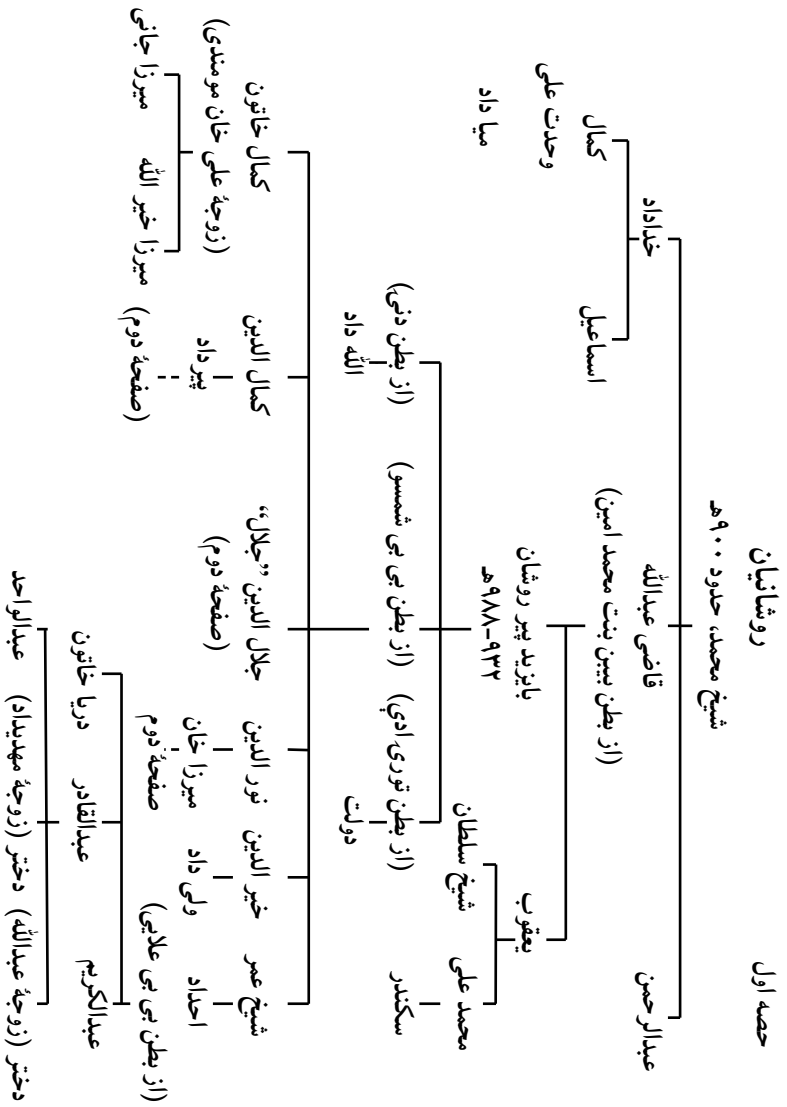
بعد ازین همواره عبدالقادر با کریمداد و محمد زمان عمزادگان خود در رأس قوای ملی تیراه قیادت میکردند، و به سال (۱۰۳۹ هـ) در نهضت کمال الدین افغان که به مقابل لشکر دهلی در نواح پشاور روی داد، در یولم گذر هفت میلی پشاور شرکت کردند، ولی در سنه (۱۰۴۴ هـ) سعید خان صوبه دار کابل عبدالقادر را بدست آورد و به هند نفی کرد. همچنین الله داد پسر جلال الدین که درین معرکه ها با عبدالقادر همراه بود و دستجات ملی افغان را قیادت میکرد ذریعه لشکریان دهلی به هند فرستاده شد، و کذالک کریمداد پسر دیگر جلال الدین نیز در رمضان (۱۰۴۷ هـ) در پشاور به امر شاه جهان کشته شد.

به اینطور شعله های آخرین کانون دودمان بایزید روشن بعد از مجاهدات یک قرن منطقی گردید. ولی یادگار جاوید این دودمان که آزادی و مردانگی و حریت طلبی و مبارزه با ظلم و ستم بود، در تاریخ ملی ما همواره پاینده خواهد بود.

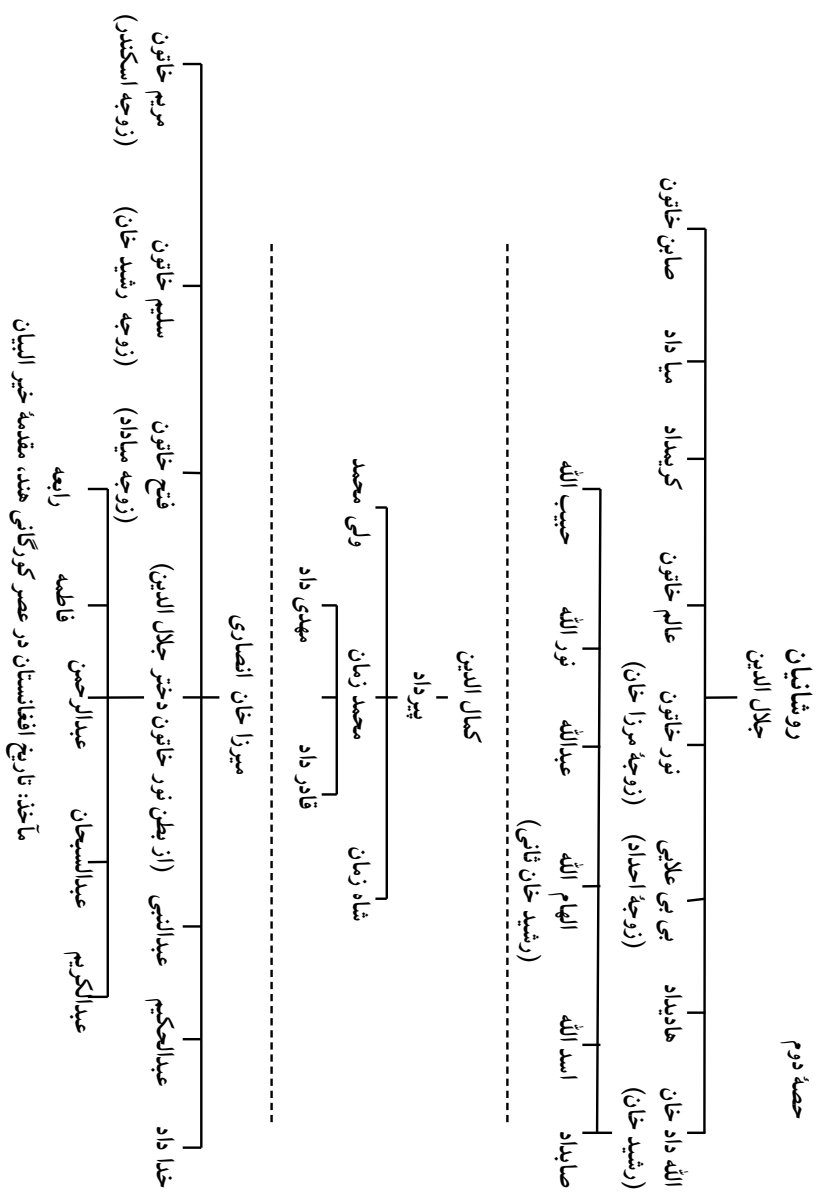
مشاهیر روشانیان:

- ۱ - بایزید پیر روشن ولد عبدالله اورمر (انصاری) حدود (۹۴۹ - ۹۸۸ هـ)
- ۲ - جلال الدین ولد بایزید روشن (۹۸۸ - ۱۰۰۹ هـ)
- ۳ - احداد بن عمر شیخ بن بایزید (۱۰۰۹ - ۱۰۳۵ هـ)
- ۴ - عبدالقادر ولد احداد (۱۰۴۵ - ۱۰۴۴ هـ)

مآخذ: تذکره الابرار و الاشرار اخوند درویزه، دیوان قلمی دولت شاعر پښتو، منتخب التواریخ بدایونی، مخزن اسلام آخوند درویزه، مآثر الامرا منتخب اللباب، پادشاه نامه تزک جهانگیری، عمل صالح، اقبالنامه دبستان مذاهب، اکبر نامه، طبقات اکبری، تاریخ هند دولافوذ، فرشته سروی لسانی هند ج ۱۰، حیات افغانی، مجله معارف ج ۱۹ صراط التوحید، تاریخ مرصع، مجله آثار عتیقه هند طبع بمبئی، تاریخ ادبیات پښتو ج ۲، افغانستان در عصر تیموریان هند، نسخه خطی خیرالبیان پښتو.



تاریخ مختصر افغانستان



توخیان (۹۶۰ - ۱۲۰۰ هـ)

توخی قومیست از افغانان غلجی که در زابل و مجاری ترنک و ارغنداب در کوه های کلات تا حدود مقر زندگانی دارند. در عصر تیموریان دهلی و صفویان یک خانوادهٔ عشیرهٔ توخی در بین این دو شهنشاهی اقتدار خود را حفظ میکردند، که بسال (۹۶۲هـ) شاه محمد کلاتی از همین مردم در قندهار حکمرانی داشت، و همایون آنولایت را باو سپرده بود. بعد از شاه محمد درین دودمان (ملخی) نامی در عصر اورنگزیب حکمران کلات بود، که از دربار اورنگزیب رسماً به لقب سلطان (ملخی) شناخته شد، و منشوری که در ۹ جمادی الاولی (۱۰۹۳ هـ ۱۶۸۱ م) بنامش از دربار عالمگیر صادر شد، او را ملک تمام غلجی شناخت، که از یکطرف حدود حکمرانیش به سرحدات مملکت صفوی و از طرف دیگر به ثغور دولت عالمگیری هند می پیوست، و قلاع قدیمهٔ او تا کنون بحالت خرابه زاری بین شاه جوی و کلات موجود اند.

در عصر وی جنگهای شدیدی بین صفویان و عشایر غلجی بوقوع پیوست که جبار خان سلیمان خیل (مدفون خاک جبار راه کابل و جلال آباد) درین جنگها کشته شد، و ملخی با رئیس عشایر ابدالی که خداداد سلطان بود قراردادی بست، و وادی گرماب حدود جلدک قندهار را حد فاصل قرار داد. وی در جنگ دروازگی میان انخرگی و سرخ سنگ در حدود (۱۱۹۹ هـ ۱۶۸۸ م) کشته شد، و حاجی عادل پسرش بجایش نشست مدتی خود وی و فرزندش بای خان بر کلات و ملحقات آن حکم راندند و قلاع کلات و جختران کنار دریای ترنک مرکز شان بود، تا که اخیراً بای خان مقتول گردید و شاه عالم ولد علی خان برادرزادهٔ ملخی و پسرش خوشحال خان هم مدتی حکمرانی کردند، و آخرین حکمرانان محلی این دودمان اشرف خان و الهیار خان پسران خوشحال خاندند که اشرف از طرف اعلیحضرت احمد شاه ابدالی حکمرانی کلات تا غزنه داشت و در حملهٔ اول هند با شاه موصوف همراه بود، و بقایای این دودمان تا عصر امیر عبدالرحمن خان اقتدار داشتند.

تاریخ مختصر افغانستان

- ۱ - شاه محمد کلاتی (حدود ۹۶۰ هـ)
 - ۲ - سلطان ملخی (حدود ۱۰۹۰ هـ)
 - ۳ - حاجی عادل ولد ملخی (حدود ۱۱۰۰ هـ)
 - ۴ - بای خان ولد عادل (حدود ۱۱۱۵ هـ)
 - ۵ - شاه عالم ولد علی خان (حدود ۱۱۵۰ هـ)
 - ۶ - اشرف و الله یار ولدان شاه عالم (حدود ۱۱۶۰ هـ)
 - ۷ - امو خان ولد اشرف خان (حدود ۱۲۰۰ هـ)
- مآخذ: پته خزانه، صولت افغانی، حیات افغانی، خورشید جهان، آریانا ج ۲، تاریخ سلطانی، روایات شفاهی توخیان.

ابدالیان

(۴۴۰ - ۱۱۴۴ هـ)

ابدالی عشیره بسیار معروف تاریخ افغانستان و هند است که ریشه نام شان به اپتل یا هپتالی نام قبیله سفید پوست آریائی حدود (۴۰۰ م) پیوندد، و این قبیله در باختر و تخارستان دولت مقتدری را تشکیل داد، و به قول دائرة المعارف برطانوی مورخان نام آنرا (ابدلوی) هم ضبط کرده اند، که صور مختلف آن هپتل، اودل = ابدل = هیطل = یفتل در تواریخ مضبوط است.

این هپتالیان آریائی را مردم اروپا هونهای سپید (White Huns) گویند، که ریشه کلمه (هون = هان) تا کنون در بین افغانان بصورت خان باقی مانده، زیرا تبدیل (ه) به (خ) از نظر فیلالوژی جایز بود مثل تبدیل هوارزم به خوارزم و (هو) به خه (خوب). این مردم در قلب آسیا قبل از اسلام حکم راندند، و با شهنشاهی ساسانیان ایران درآویختند که مورخان عرب ایشان را (هیاطله) نویسند، و بقایای ایشان تا عصر خروج عرب و نشر اسلام در زابلستان بودند، که کتیبه های شان تا کنون در اورزگان شمال قندهار موجود است و نامهای بعضی شاهان نیز پنبنتو است از قبیل میر کولا (میر = لمر = آفتاب) و کولا (کهول = دودمان) و علاوه ازین شکل و اندام و بینی

تاریخ مختصر افغانستان

های کشیده شان (که بر مسکوکات ایشان نقش شده) نیز به افغانان شبیه تر است و چنین به نظر می آید که این قبایل سپید نژاد آریائی بعد از آمدن بسرزمین افغانستان با عنصر قدیم پکته (پینتون) درآمیخته و در بین عناصر قدیم داخلی این سرزمین منحل شده باشند.

در تاریخ دوره اسلامی اولین شخص معروف به نام (ابدال = اودل) ولد ترین ولد شریبون ولد سره بن جد معروف قبایل افغانیست که در کوه سلیمان با دودمان معروف خود سکنی داشت، و نام وی در ادبیات پینتو و نسخ قدیم (اودل بصورت جمع منسوب اودلی = ابدال) مضبوطست که در حدود (۴۴۰ هـ - ۱۰۴۸ م) قبایل پینتون را بدور خود فراهم آورده بود، و از نژاد وی ملک سلیمان مشهور به زیرک ولد عیسی قبایل افغانی را از کوه سلیمان به وادی قندهار اسکان داد، و در اواخر عمر خود ملک بارک پسر خود را در یک جرگه بزرگ جانشین گردانید، و بعد از بارک ملک پوپل ولد زیرک نفوذ خود را تا شال و ژوب (بلوچستان کنونی) رسانیده و بعد از ۶۵ سال ریاست به عمر ۸۹ سالگی درگذشت. بعد از او ملک حبیب پسرش و باز ملک بامی ولد حبیب مرزبان قبایل قندهار بودند، و با سلطان سکندر لودی (۸۵۵ - ۹۰۰ هـ) روابط دوستانه داشتند، و سلطان موصوف ریاست شخص اول الذکر را رسماً شناخته بود.

بعد از او بهلول ولد کانی ولد بامی و ملک صالح ولد معروف ولد بهلول مرزبانان لایقی بودند و صالح با دربار شیرشاه سوری (۹۴۷ - ۹۶۰ هـ) روابط خوبی داشت، و نمایندگان خود را به هند فرستاد، و بعد از وی ملک سدو برادر صالح که جد بزرگ دودمان سدوزایی است، در یک جرگه بزرگ قومی بر مسند ریاست و مرزبانی قندهار نشست (متولد ۱۷ ذیحجه ۹۶۵ هـ - ۱۵۵۷ م) و مرکز خود را ارغسان قندهار مقرر داشت، و حاجی زله خان رقیب خود را از بین برد، و محمد رئیس بارکزایی (پدر اول محمد زائی) معاصر سدو بود، و به قول سید جمال الدین افغانی و دیگر مورخان از دربار شاه عباس صفوی نیز برسمیت شناخته شده بود (حدود ۱۰۱۰ هـ - ۱۶۲۱ م). چون سدو حکمران مقتدر محلی به عمر (۷۵) سالگی رسید و در یک جرگه بزرگ ملی از جمله ۵ پسر خود خواجه خضر خان، مودود (مغدود) خان، زعفران خان، کامران خان، بهادر خان اول را بجای خود مرزبان مقرر کرد و چهار برادرش فرزندان معروف

تاریخ مختصر افغانستان

سدو خان معاصرند با شاه جهان که در سنه (۱۰۴۷ هـ ۱۶۳۷ م) لشکریان شاه جهان قندهار را به مدد ایشان بگرفتند، و از دربار شاه جهان مرزبانان قندهار شناخته شدند، با دربار دهلی روابط دوستانه داشتند و بسال (۱۰۵۰ هـ ۱۶۴۰ م) ملک مغدود خان و کامران به دهلی رفتند، و از طرف شاه جهان با احترام پذیرائی شدند. ملک مغدود بسال (۱۰۵۳ هـ ۱۶۴۳ م) بامیر یحیی حکمران کابل مصاف داده و کشته شد، و کامران شخصی فاضل بود که کتابی به زبان پینتو به نام (کلید کامرانی) بسال (۱۰۳۸ هـ ۱۶۲۸ م) نوشته بود، خضر خان به قول گرفتن در سال (۱۰۳۶ هـ ۱۶۲۶ م) انتقال نمود و بعد ازو خداداد سلطان (مشهور به خودکی) و شیرخان فرزندانش مرزبانان قندهار بودند.

خداداد با قبایل غلجی مجاور خود روابط دوستانه نگهداشت، و با سلطان ملخی در جرگه های قومی داخل مفاهمه شد، و معاهدات دوستانه بست، و حد حکمرانی طرفین را پل سنگی و گرماب جلدک ۵۰ میلی شرق قندهار مقرر کرد، و اراضی ژوب و بوری را تا دامنه های کوه سلیمان بدست آورد، و در حدود (۱۱۰۵ هـ ۱۶۹۳ م) شیر خان برادرش با حکمران صفوی قندهار درآویخته و قوای صفوی را در بند کوژک محو کرد. وی بر شاه حسین ولد مغدود خان نیز غالب آمد، و حسین را به ملتان نفی کرد، و همین حسین در سیالکوت و رنگپور از حضور عالمگیر جاگیر داشته، و به قول گرفتن با عالمگیر در جنگ دکن به منصب هفت هزاری همراه بود، و برادرش الله داد خان رتبه دو صد سواری داشت. حسین خان به سال (۱۰۶۹ هـ ۱۶۵۵ م) در رنگپور از جهان رفت، و شجاع خان در عصر احمد شاه ابدالی و شریف خان در عهد تیمور شاه و مظفر خان رکن الدوله که به حیث ناظران ملتان مقرر بودند از اولاد همین حسین اند.

مرکز برادران سدوزائی عموماً شهرصفا سی میلی شرق قندهار بود، و از دربار صفوی نیز به لقب میرزا به رسمیت شناخته شده بودند، و دربار دهلی شیرخان را لقب شهزاده داده بود. بزرگان قبایل ابدالی قندهار تا فراه مانند ابدال خان بامیزائی و میر الکوزائی وغیره به وی اطاعت داشتند. بعد از شیرخان پسرش سرمست خان و بعد ازو دولت خان ولد سرمست جانشینان و مرزبانان قندهار شدند، و حیات سلطان ولد سلطان خداداد نیز مرزبانی قندهار را به دولت خان سپرده و با برادر خود لشکرخان و

تاریخ مختصر افغانستان

شش هزار خانواده ابدالی به ملتان رفتند. دولت خان با حکمران صفوی شهر قندهار زمان خان جنگ های سخت کرد، و علم استقلال خود را تا غزنی و کوه سلیمان برافراشت، درینوقت دولت صفویه و تیموریه دهلی را بر سر شهر قندهار نزاع بود و چنانچه گذشت بارها شاه جهان و عالمگیر به قندهار لشکری عظیم فرستادند.

دولت خان که پهلوان این صحنه بود اقتدار خود را بسط میداد، و طرفین به امداد او محتاج بودند. چنانچه شاه عباس دوم صفوی در طی نامه ای که به دولت خان در اوایل (۱۰۵۹ هـ ۱۶۴۹ م) نوشت، وی را ایالت پناه کوتوال قلعه قندهار خواند و به تفویض حکومت یکی از بزرگترین صوبه های ممالک محروسه که در ایران و هندوستان نظیر آن نباشد وعده داد (عباس نامه).

چون دایره نفوذ دولت خان بسط یافت مدت پنجاه سال با کامرانی حکم راند، و اقتدار بیگلر بیگی دولت صفوی را فقط به قلعه قندهار محصور کرده بود، لهذا شاه حسین صفوی بعد از (۱۱۰۶ هـ ۱۶۹۴ م) زمان خان را از حکمرانی قندهار خواسته و عوض وی گرگین خان گرجی نصرانی را به لقب شاه نواز خان به قندهار بیگلربیگی مقرر کرد. این شخص ظالم که علت سقوط دولت صفویه گردید شبانگاهی با سواران خونخوار بر خانه دولت خان در شهر صفای شرقی قندهار تاخت، و دولت خان و نظر محمد خان فرزند او را بکشت (حدود ۱۱۱۵ هـ ۱۷۰۳ م). قبایل ابدالی به مرگ دولت خان رئیس خود رنجیدند، و پسر او رستم خان را به ریاست برداشتند. رستم مرد لایقی بود، و به مدد سرور خان بامیزایی و کته خان اکوزیی امور مرزبانی را پیش برد، و برادر کوچکش زمان خان به طور یرغمل در دست حکومت صفوی به کرمان بود. بنابراین رستم خان با صفویان مستقیماً مخالفتی کرده نتوانست، ولی به ذریعه بلوچان لشکر صفویه را در جنوب قندهار تباہ کرد. چون رستم بعد از ۴ سال درگذشت قبایل ابدالی نیز بی سر مانده متفرق شدند. امارت قبایل بدست حاجی میرویس خان معروف موسس دودمان هوتکی آمد، و بزرگان ابدالی به هرات رفته در آنجا حکمرانی خود را ادامه دادند (حدود ۱۱۱۹ هـ ۱۷۰۷ م).

پیشتر گفتیم: که حیات سلطان ابدالی در عصر دولتخان به ملتان بسر میرد. وقتیکه در سال (۱۱۲۳ هـ ۱۷۱۱ م) کیخسرو خان با ۲۵ هزار لشکر صفوی در قندهار از دست میرویس خان تلف گردید، عبدالله خان پسر حیات سلطان با پسر خود

تاریخ مختصر افغانستان

اسدالله خان از ملتان آمده و در هرات بر عباس قلی خان شاملو بیگلربیگی صفوی هرات بتاختند. قبایل ابدالی و هراتیان در کوه دو شاخ غوریان غربی هرات به دور ایشان فراهم آمدند و اسفزار را بگرفتند و حکمران جدید صفوی را بشکستند. این قوای افغانی به تاریخ ۲۶ رمضان (۱۱۲۹ هـ ۱۷۱۶ م) هرات را فتح کردند، و غوریان و کوسان و بالامرغاب بادغیس را با تمام ملحقات هرات ضمیمه حکومت خود کردند. چون فتح علی خان ترکمان از اصفهان با لشکر زیاد به مقابله ایشان آمد در کوسوبه غوریان تمام آن لشکر را از دم تیغ گذرانیده و حکومت ملی را در هرات اعلان داشتند. اسدالله در جنگی که به سال (۱۱۳۲ هـ ۱۷۱۹ م) در دلارام کنار خاشرود با شاه محمود هوتک نمود کشته گردید، و عبدالله خان چون از مرگ پسرش متأسف شده بود امور ریاست ملیون هرات را به مشوره عبدالغنی خان رئیس تیره الکوزی به زمان خان ولد دولت خان سپرد، که مردی فعال و لایق بود. وی عشایر ابدالی را با تمام قوای ملی هرات متفق گردانید و امرای جنگی صفویان را با جعفر خان بیگلربیگی یکجا در شهر هرات بکشت. دربار صفوی صفی قلی خان ترکمان را با لشکر گران از مشهد بر هرات سوق داد، ولی ملیون هرات به قیادت زمان خان تا مدت ۲ سال و پنج ماه دیگر به کمال فیروزی حکمراند و به سال (۱۱۳۵ هـ ۱۷۲۲ م) از دنیا رفت. بعد از زمان خان محمد خان ولد عبدالله خان از شوراوک قندهار آمده و حکمرانی هرات را بدست گرفت، و تا مشهد پیش رفته آن شهر را چهار ماه به محاصره انداخت (در حدود ۱۱۳۶ هـ ۱۷۲۳ م) و نفوذ خود را در خراسان بسط داده قلعه سنگان غربی غوریان را بگرفت، ولی ابدالیان او را خلع کرده، و عوض وی ذوالفقار خان فرزند بزرگ زمان خان را از شوراوک قندهار خواسته و بر خود امیر ساختند (۱۱۳۶ هـ) و برای رفع نزاع یک جرگه ملی تشکیل شد. این جرگه که حکمرانی باخرز و بادغیس را به ذوالفقار خان داد، و رحمان خان ولد عبدالله خان را به حکمرانی فراه بگماشت، و برای حکومت مرکزی ملیون در هرات الله یار خان ولد عبدالله خان را از ملتان طلب داشتند (۱۱۳۸ هـ ۱۷۲۵ م).

الله یار خان و ذوالفقار خان مردان دلاوری بودند و در مقابل لشکریان متجاوز نادر شاه افشار جنگهای شدیدی کردند، و به سال ۱۱۳۹ هـ نادر شاه مشهد را گرفته هشت هزار لشکر را به قلعه سنگان فرستاد، حکمرانان هرات در جرگه ملیون قوای

تاریخ مختصر افغانستان

خود را به مقابل نادر آرستند، و الله یار خان در سال (۱۱۴۱ هـ ۱۷۲۸ م) پیش روی لشکر نادری را در تربت جام بگرفت. نادر به مکتوبی از الله یار صلح خواست ولی قبول نیفتاد، و در کافر قلعه جنگ در گرفت، و پای نادر زخمی شد، و لشکریان هرات عقب نشسته به هرات آمدند. ولی الله یار باز با لشکر خویش در رباط پریان دو فرسخی هرات به مقابله نادر آمد، و ذوالفقار هم در پشت جبهه یآوری او را کردی. نادرشاه مجبور شد که با ایشان صلح کند، و حکمرانی ایشان را بر هرات شناخته در ۴ ذوالحجه بعد از دو ماه جنگهای مسلسل، واپس به مشهد رجعت کرد (۱۱۴۱ هـ ۱۷۲۸ م).

یک سال بعد ملیون هرات به قیادت عبدالغنی الکوزئی الله یار را به مروچاق فرستادند، و عوض او حکومت هرات را به ذوالفقار خان سپردند (۳ شوال ۱۱۴۲ هـ) ذوالفقار به تجهیز لشکر پرداخت و با هشت هزار نفر شهر مشهد را محاصره کرد، و تا ۱۳ محرم (۱۱۴۳ هـ ۱۷۳۰ م) به جنگ پرداخت و بعد ازان به هرات برگشت، و از آنطرف نادرشاه باز به عزم تسخیر هرات بیامد، و در رمضان (۱۱۴۳ هـ ۱۸۳۰ م) این شهر را محاصره کرد. چون شاه حسین هوتک نیز از قندهار به ملیون مدافع هرات مددی فرستاد، لهذا ذوالفقار مردانه جنگیدی و شهر را به دشمن نه سپردی، تا که درین وقت باز الله یار از مرو چاق آمده و به هرات داخل شد (۱۸ صفر ۱۱۴۴ هـ ۱۷۳۱ م). ذوالفقار نیز کار نبرد را بدو گذاشت، و خودش با برادر کوچکش احمد خان (احمد شاه ابدالی مابعد) به قندهار رفت، و همین تفرقه بلاشبته وسیله وهن کار ملیون گردید. الله یار نیز با نادر مردانه پنجه نرم کرد و تا یک سال مدافعه هرات را دوام داد، ولی در آخر ازان شهر برآمده و رهسپار ملتان گردید، و نادر بر هرات غلبه جست، و دوره ریاست ابدالیان اندر هرات به پایان رسید (اول رمضان ۱۱۴۴ هـ ۱۷۳۱ م) و بعد ازان باز احمد شاه ابدالی سلطنت افغانی را در (۱۱۶۰ هـ ۱۷۴۷ م) در قندهار بنیاد گذاشت و هرات مثل سابق جزو مملکت افغانی ماند.

مناطق حکمرانی ابدالیان هرات:

شهر هرات و اطراف آن اوبه، شافلان، کوسویه، غوریان، پوریان، جام، لنگر، خواف، باخرز زوزن تا حدود مشهد، و جنوباً سواحل هلمند تا میوند و فراه و سیستان، و شمالاً بادغیس و آب مرغاب.

تاریخ مختصر افغانستان

ابدالیان قندهار:

- ۱ - ملک اودل = ابدال ولد ترین حدود (۴۴۰ هـ)
- ۲ - ملک سلیمان زیرک ولد عیسی (حدود ۷۵۰ هـ)
- ۳ - ملک بارک ولد زیرک (حدود ۷۶۰ هـ)
- ۴ - ملک پوپل ولد زیرک (حدود ۷۸۳ هـ)
- ۵ - ملک حبیب ولد پوپل (حدود ۸۰۰ هـ)
- ۶ - ملک بامی ولد حبیب (حدود ۸۵۰ هـ)
- ۷ - ملک بهلول ولد کانی ولد بامی (حدود ۸۹۰ هـ)
- ۸ - ملک صالح ولد معروف ولد بهلول (حدود ۹۵۰ هـ)
- ۹ - ملک سدو بن معروف بن بهلول (متولد ۹۶۵ متوفی ۱۰۳۱ هـ)
- ۱۰ - حضرت خان ولد سدو (متوفی ۱۰۳۶ هـ)
- ۱۱ - ملک مغدود بن سدو و کامران بن سدو (حدود ۱۰۵۰ هـ)
- ۱۲ - خدا داد سلطان و شیرخان ولدان خضر خان (حدود ۱۰۷۰ هـ)
- ۱۳ - سرمست خان ولد شیرخان (حدود ۱۱۱۰ هـ)
- ۱۴ - دولت خان ولد سرمست خان (حدود ۱۱۱۵ هـ)
- ۱۵ - رستم خان ولد دولت خان (حدود ۱۱۱۹ هـ)

ابدالیان هرات

- ۱۶ - حیات سلطان ولد خدا داد سلطان (حدود ۱۱۲۳ هـ)
 - ۱۷ - عبدالله خان ولد حیات سلطان (حدود ۱۱۳۰ هـ)
 - ۱۸ - زمان خان ولد دولت خان (حدود ۱۱۳۲ - ۱۱۳۵ هـ)
 - ۱۹ - محمد خان ولد عبدالله خان (حدود ۱۱۳۶ هـ)
 - ۲۰ - ذوالفقار خان ولد زمان خان (۱۱۳۶ - ۱۱۴۴ هـ)
 - ۲۱ - الله یار خان ولد عبدالله خان (۱۱۳۸ - ۱۱۴۴ هـ)
 - ۲۲ - رحمان خان ولد عبدالله خان (۱۱۳۸ - ۱۱۴۴ هـ)
- مآخذ: دائرة المعارف برتانیکا، مجله آریانا جلد ۳، کابل، پته خزانه طبع کابل، مخزن افغانی قلمی، تاریخ سلطانی سلطان محمد خالص قندهاری بمبئی ۱۲۹۸، تذکره الملوک به حواله راورتی، لوی احمدشاه بابا طبع کابل، آئین اکبری، تاریخ احمد

تاریخ مختصر افغانستان

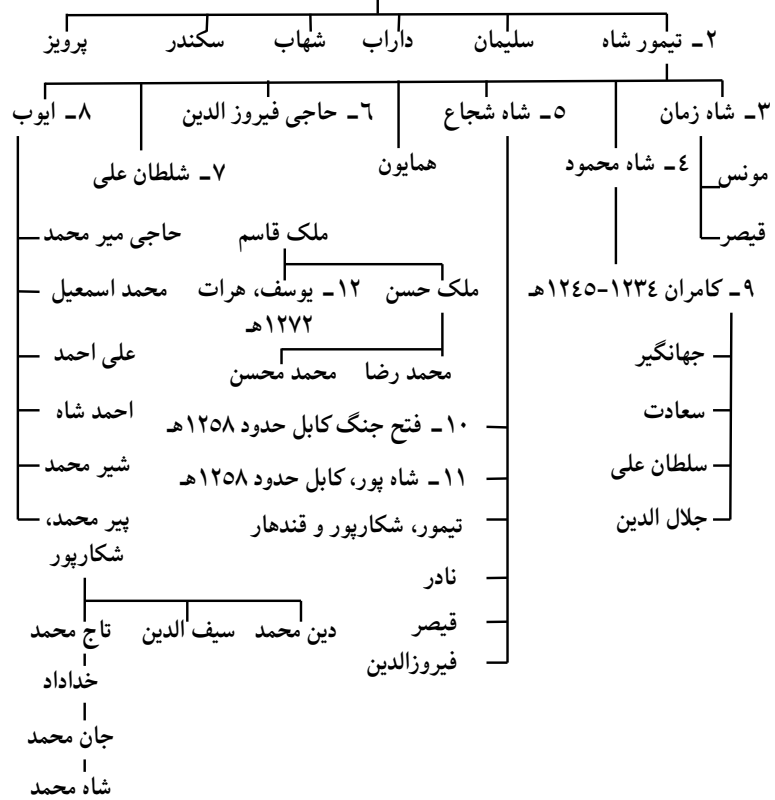


تاریخ مختصر افغانستان

ابدالیان

حصه سوم

۱- احمد شاه بابا ابدالی بن زمان خان تولد ۱۳۵ هـ وفات ۱۱۸۶ هـ
زمان سلطنت ۱۱۶۰-۱۱۸۶ هـ



هوتکیان

(۱۱۲۰ هـ - ۱۱۵۰ هـ)

در اوایل این تاریخچه در احوال دودمان پښتون خواندید، که از جمله سه برادر پښتون یکی بیتهنی یا بیته نیکه نام داشت، که از اولاد این شیخ از بطن متو دخترش شخصی به نام غلجی = غلزائی معروف است که جد بزرگ قبایل معروف غلجائی افغانیست.

این نام بلاشبته (غرزی) است بمعنی (کوهزاد) زیرا اسمای بسی از اماکن و رجال در افغانستان از کلمه (غر) یعنی (کوه) ریشه گرفته، وحتی کلمات غور، غرچه، غرچ، غلج، خلج همه ازین ریشه برآمده اند، که در آسیای میانه در مورد اماکن و قبایل مستعمل اند.

توماسجک گوید که کلمه گر (gar) یعنی کوه از دری باستانی باکتری بوده و غرچه نام سکنه آریائی ولایت کوهستانی سمت علیای آمویه است و بنابراین غرچه و خلج و غلج و غلجی و غرچ به معنی زاده کوهسار و کوهزاد است.

کلمه (غر) که در پښتو اکنون به معنی کوه زنده و مستعمل است در اوستا (هوم پشت) گیری آمده که در خورده اوستا نیز دیده میشود. در سنسکریت هم کیروگیری (giri) به معنی کوه بود، حتی عرب ها لقب کرشاه قدیم (ملک الجبال) را با اصول تعریب جرشاه ساخته اند. (رک. تاریخ طبرستان ص ۵۶-۱۸۳)

در پښتو غرغه، غرخنی به معنی کوهی است که نام غرغه و غلچه = غلجی از آن برآمده و غلجیان در دره های رود زرافشان و پامیر سکنی دارند.

جغرافیا نگاران عرب نیز باین نکته اشاره کرده اند که (غر) به معنی کوه در اسمای تاریخی غرستان و غرجستان دخیل بود. یاقوت به حواله البشاری گوید: که غرچ اصلاً به معنی کوه است و مورخان خراسانی که این کلمات را که از اهل وطن شنیده اند، نیز نام غرجستان را به صورت اصلی آن غرستان نوشته اند که عبارتست از غر (کوه) + ستان (ادات قدیم ظرفیت).

چنانچه منهای سراج جوزجانی که از اهل این سرزمین بود اکثراً غرستان را به

تاریخ مختصر افغانستان

عوض غرجستان و غرستان عرب نویسد، و در نسخ خطی کهنه طبقات ناصری غرستان مکرراً بنظر می آید.

بهرصورت غلجی = غلزای اسمیست قدیم به معنی کوهزاد و سر سلسله غلجیان افغانیست که وی سه پسر داشت و نامهای پسرانش نیز به اسمای کهن آریایی شباهت تام دارد:

تورن، تولر، بولر، و ما میدانیم که تور از اسمای اعلام قدیم آریاییست که در اوستا هم ذکر میگردد، و این تسمیه تا کنون به صورت مختلف تور، تورانی، تورک، توری در بین مردم پنبتون مروج است، و هم نام بولر یا بلور اسمی است کهن، که بر مردم نورستان تا حدود گلگت اطلاق شدی، و به قول بارتولد تا کنون هم برخی از قبایل سیاه پوش آنجا خود را بلور مینامند، و این کلمه در کتب چینی تا قرن ۱۸ دیده میشود و محمد حیدر دوغلت که در حدود (۹۳۲هـ) زنده بود، و برین اراضی حکمرانی داشت، حصص وادی کشمیر را تا وادی کابل و شمالاً تا یارکند و کاشغر بلور و بلورستان خواند و پیش از منهای سراج و محمد عوفی مورخان دوره غوری نیز بلور را در ردیف جبال شغنان و طخارستان و درواز می آورند و مستر بیلو گوید: که بولر یا بلور تحریف طبیعی کلمه باختر است. به هر صورت کلمات و اعلام غلجی، توران، تولر، بولر تماماً حاکی از قدمت ریشه آریایی خود اند، و میرسانند که غلجیان افغانی نیز به نژاد آریایی ربط محکمی دارد.

اما هوتک سر سلسله قبیله هوتک (یکی از قبایل غلجی ساکن کلات قندهار) که به ذریعه کتاب پته خزانه اشعار پنبتوی او هم بما رسیده، به قول ارباب انساب ولد بارو ولد همان تولر سالف الذکر است که ملکیار و یوسف و دولت و عرب چهار فرزند وی بودند و پدر موسس سلطنت هوتکی یعنی میرویس خان که بنالم خان باشد، به هشت وسیله به وی میرسد بدینموجب:

بنالم ولد کرم، ولد مند، ولد عمر، ولد جلال الدین، ولد قطب، ولد اسحاق، ولد حسین، ولد ملکیار بن هوتک.

دودمان هوتکیان در مجاری ترنک و ارغنداب حکمرانان محلی بودند و چنانچه گذشت، با چنگیزیان نبردها دادند و پیکارها آراستند، ولی شرح حال مفصل ایشان در دست نیست. و پیش از میرویس خان عهده ریاست و حمکداری قبایل غلجی از

تاریخ مختصر افغانستان

جلدک قندهار تا غزنه به سلطان ملخی توخی که ذکرش گذشت تعلق داشت. بنالم خان پدر میرویس خان که از بزرگان عصر بود، با نازو نام دختر سلطان ملخی ازدواج کرد، و از بطنش چهار فرزند: حاجی میرخان، عبدالعزیز، عبدالقادر، یحیی خان بوجود آمدند.

ازین جمله میرویس خان یا حاجی میر خان شخصی بود که نفوذ خود را از غزنی تا قندهار پهن کرده و در بین نفوذ تاریخی دو قبیله توخی و ابدالی که حکمران قندهار تا غزنی بودند، و دو شاهنشاهی دهلی و اصفهان سهمی در امور داشت که اساس سلطنت مستقلی را در قندهار نهاد. وی بقول سید جمال الدین و سلطان محمد خالص، فکری متین و لسانی شیوا و اخلاق عالی داشت. چون مادرش از دودمان حکمرانان توخی بود و با دختر جعفر خان از نبایر کامران خان ابدالی سابق الذکر مسمات به (خانزاده) ازدواج کرده بود، لهذا قبایل ابدالی و توخی با وی همراهی کردند، و خانواده خود وی نیز از قرن‌ها در بین هوتکیان حکمرانی و نفوذی داشتند.

میرویس خان با این صفات در بین قبایل ابدالی و غلجی قندهار به لقب (بابا) شناخته شد. و در وقتیکه گرگین خان حکمران نصرانی صفوی به قندهار آمد و ستمهای حوصله فرسا را بر مردم کردی، میرویس چهار بار به اصفهان رفت، و به دربار شاه حسین صفوی داد خواهی نمود، و اوضاع دربار را از نزدیک مطالعه کرد. یک نفر همکار و معاصر او (ریدی خان) در کتاب منظوم (محمود نامه) که به نام پسر میرویس به زبان پنبستو نظم کرده شرح این دادخواهی میرویس را چنین گوید: شاه صفوی در جواب داد خواهی میرویس گفت: که خودم هم از گرگین بیم دارم و فرمان من برو نافذ نیست.

چون میرویس خان از فریاد رسی و دادشنوی دربار اصفهان مایوس گشت، از آنجا عزم بیت الله نمود، و از علمای عرب فتوای قتل گرگین و جواز جنگ را بدست آورد، و بدربار اصفهان آنقدر نفوذ کرد که درباریان را نسبت به گرگین ظنین تر ساخت. بعد ازین حاجی میرویس به قندهار برگشت، و جرگه ملی را در کوکران شش میلی غرب قندهار برکنار ارغنداب فراهم آورده، وهن اوضاع دربار اصفهان و فتوای علمای حجاز را به مردم وانمود و از ایشان تعهد گرفت.

در جرگه دوم که در مانجه بیست میلی شرق قندهار به شمول مشاهیر اقوام

تاریخ مختصر افغانستان

قندهار مانند سیدال خان ناصر، بابو خان بابی، بهادر خان، پیر محمد میاجی هوتک، یوسف خان هوتک، عزیز خان نورزایی، گلخان بابر، نور خان بریش، نصر و خان الکوزی، یحیی خان برادر میرویس، محمد خان برادر زاده او، و یونس خان کاکر تشکیل یافت وثیقه اعلان استقلال امضا گردید و به قرآن عظیم سوگند شد.

بعد از آن میرویس خان به مدد تمام اقوام قندهارگرگین خان بیگلر بیگی صفویان را با تمام لشکر او قتل کرده، و شهر قندهار را بدست آوردند. و الکسندل میرزا برادر زاده گرگین نعلش آن ستمگر را با زنان و اطفال گرفته به هرات گریخت.

مورخان مابعد در تاریخ نهضت آزادی خواهانه این قاید ملی مختلف اند:

مثلاً شیر محمد ماه صفر ۱۱۲۰ هـ و سلطان محمد صفر ۱۱۲۱ هـ نوشته ولی نواب صمصام الدوله سال وقوع آنرا ۱۱۲۰ هـ ضبط کرده و خاقی خان مورخ گوید که در سال (۱۱۱۹ هـ) به دربار هند به محمد اعظم شاه خبر قتل گرگین رسید. کلنل ملیسون در تاریخ افغانستان (۱۷۰۹ م ۱۱۲۱ هـ) نوشته و میرزا محمد خلیل صفوی (۱۱۲۲ هـ) نشان داده است.

ولی روایت پته خزانه از تمام مورخان، مؤثق و قابل اعتماد است، زیرا مؤلف حاضر و ناظر وقایع بوده و هم از پدرش مستقیماً روایت کرده است: که حاجی میرخان این قیام استقلال خواهی را به تاریخ ۲۹ ذیقعدة الحرام (۱۱۱۹ هـ) به قتل گرگین و لشکر صفویان به آخر رسانید.

قندهار از حیث موقعیت جغرافی در بین دو شاهنشاهی ایران و هند اهمیت بسزا داشت، و وقتیکه مجاهدین ملی به قیادت میرویس پرچم استقلال بران دیار افراشتند، از یکطرف دربار تیموری هند از استماع این خبر به تزلزل افتاد، و استقلال افغان را برای خود خطری بزرگ دانست، زیرا که حکمداران تیموری هند از تجدید عظمت و امپراطوری غوریان و خلجیان و لودیان ترسیدند چنانچه صمصام الدوله و خاقی خان می نویسند:

وقتیکه خبر اعلان استقلال افغان به دربار تیموری هند رسید ظاهراً به سبب مجبوری، استقلال افغانان را تا جائی به رسمیت شناختند، ولی با دربار اصفهان مخابره و مفاهمه کردند، تا به دفع این واقعه که بتصریح خاقی خان برای ملک و ملت طرفین خلاف رای صایب است بزودی بکوشند (منتخب الباب) اما حاجی میرویس

تاریخ مختصر افغانستان

که موقعیت خطرناک خود را در بین دو شاهنشاهی قوی به خوبی درک کرده بود، بزرگان ملت را در جرگه سومین فراهم آورد. و بعد از آنکه موقف سیاسی ملت افغان را در بین دو دولت شرقی و غربی با قوای ایشان نشان داد گفت: "اگر با من متفق باشید و یآوری کنید، همواره پرچم حریت را بلند خواهیم داشت و نخواهیم گذاشت که باز ربه غلامی اجانب به گردن ما افتد. کسانیکه غلامی اجانب را میپذیرند، ما را بایشان ربطی و مودتی نیست و در دیار ما سکونت نکنند."

جرگه ملی بعد از شنیدن خطابه زعیم ملی با وی موافقت کرده و مواعید مؤکدی دادند که تا دم واپسین از آزادی و استقلال ملی خویش دفاع کنند (تتمه البیان).
خبر قتل گرگین و همراهان وی ذریعه بقیة النسیف لشکر گرجی که از طرف گرگین بدفع اقوام ترین حوزه پیشین مامور بودند، و در حین مراجعه از طرف میرویس خان رانده شده و به پارس گریخته بودند رسید، و هم خود میرویس نامه را به پادشاه صفوی ارسال داشت، و به قول مؤلف جنگ افغان و پارس دران نوشت: که پادشاه از تدبیر کار بگیرد و قشونی را به قندهار نفرستد، زیرا تمام افغانان به کشتار ایشان دست بر قبضه شمشیر ایستاده اند، و اگر مجبور شوند شاید قندهار را به شاه دهلی بسپارند. بنابراین پادشاه صفوی باید موقع سیاسی این کشور را ملحوظ دارد. همچنان به دربار دهلی نامه فرستاد و از وحدت مذهبی (سنی) بودن طرفین ذکری نمود، و تطمیع داد اگر دربار هند با او امداد نماید، در آینده برخی از توابع صفویه را بر خلاف اصفهان خواهد شورانید...

اما دربار صفوی خواست میرویس را به تهدید و ترهیب مطیع گرداند، بنابراین یکنفر قاصدی را که به قول ملیسون جانی خان و به قول سرجان ملکم و سید جمال الدین محمد جامی خان نام داشت به آستان میرویس فرستاد. سفیر مذکور از دربار صفوی حامل پیغامی بود، که شاه ایران قتل گرگین را میبخشد، ولی باید میرویس اطاعت کرده، و لشکریان صفویه را در قندهار باز گذارد، علاوه بر این قاصد مذکور زعیم افغانی را از عظمت و شوکت طرف مقابل و سؤ خاتمت وی تخویف کرد. ولی میرویس که دل قوی و اعصاب محکمی داشت با مردانگی بجوابش گفت: "تو پنداری که عقل و حکمت تنها در ناز و نعمت بدست می آید، و در کوهسار ما ازان اثری نیست. پادشاه تو اگر میتوانست به زور کاری را پیش برد. با این سخنان بی سود تو

تاریخ مختصر افغانستان

نیازی نبود... (سرجان ملکم)

میرویس امر داد: تا قاصد محیل صفوی را بزدان برند، و بقول ملیسون در این اقدام دو مقصد بزرگ داشت. اول اینکه در جواب دربار صفوی تاخیری شود، تا تهیه لشکر و فرستادن آن هم به تعویق افتد. دوم اینکه به دربار اصفهان روشن گردد که پرچم استقلال افغانی سرنگون شدنی نیست و تطمیع و تهدید دربار بروح وی و افغانان دلیر اثری ندارد.

چون فرستادن سفیر اول میرویس خان را از عزم راسخ آزادی خواهی باز نداشت، ارکان دربار اصفهان از یک وسیله دیگر کار گرفتند و محمد خان بلوچ حکمران هرات را که از دوستان قدیم میرویس خان و در سفر حج هم با وی همراه بود، به صیغه سفارت به قندهار فرستادند، تا وی دوستانه با قاید ملی افغان مذاکره کند، و کانون گرم حریت را به نصایح دوستانه خاموش گرداند، ولی زعیم افغان به این قاصد جدید گفت: "خدای را سپاس بجای آر که حق مصاحبت تو مانعست و الا باید چون دیگران پاداش میدیدی، آزادگان کوهسار ما بقید بندگی باز نیفتد. شیران شرزه زنجیر گسیختند و شمشیرهای آخته دوباره در نیام نیابند".

میرویس به پاس حقوق دوستی محمد خان را با احترام نگهداشت، و باین وسیله به دربار اصفهان روشن گردانید:

که وی و قومش استقلال ملی خود را از دست باز ندهند. و در مقابل این ثبات مردانه عزم خلل ناپذیر میرویس بود، که از دربار اصفهان به حکمران هرات که عوض محمد خان مقرر شده بود در (۱۱۲۲ هـ - ۱۷۰۱ م) امر داده شد، تا بر قندهار بتازد. ولی میرویس با پنج هزار سوار افغان پیش روی او را گرفت و شکستی داد سخت عظیم. در ۱۸ ماه آینده چهار بار دیگر از اصفهان بر میرویس و احرار افغانی لشکر کشی شد، که همه ناکام برگشتند، و در آخرین بار پنج هزار لشکر جرار به قیادت محمد خان حکمران تبریز نامزد گردید، که تنها پنج صد سوار افغان ایشان را عقب زدند، و زیاده از هزار نفر شان در میان نبرد کشته و مجروح ماندند و خود حکمران نیز با سه پسرش بدست نبرد آزمایان گرفتار آمد.

این شکست ها و ناکامی های پیایی دربار اصفهان را به قشون کشی بزرگی مجبور نمود. سخت برآشفتنند و لشکر عظیم و خونخوار آراستند و سالاری این لشکر را

تاریخ مختصر افغانستان

به خسرو خان یا کیخسرو خان گرجی برادرزاده گرگین مقتول که حکمران گرجستان و از رجال زبردست دربار بود سپردند تا شاید به خونخواهی عم خویش و غلیان عصبیت کاری را پیش برد. خسرو علی العجالة پیش آمد، و در فراه قرارگاه ساخت. درین لشکر کشی عظیم، جمیع امرای خراسان و حاکم هرات و علی قلی خان حکمران کرمان نیز با وی همراه بودند.

میرویس درینوقت داود خان هوتکی پدر مؤلف پته خزانه را به سالاری قوای افغانی در فراه گماشت، که از آنجا با خسرو درآویختند، ولی خسرو پیشتر آمد، و میرویس با قوای قلیلی بر کنار هلمند نزدیک گرشک انتظار میکشید. اردوی خسرو به قول میرزا محمد خلیل ۵۰ هزار سوار و پیاده و توپخانه و خزاین بود و ۱۲۰۰ نفر از جنس گرجی مخصوصاً به خونخواهی گرگین آمده بودند. بالمقابل قوای ملیون کم بود بنابراین پس نشستند، و اردوی خسرو قندهار را محاصره کرد (۱۱۲۳ هـ ۱۷۱۲ م).

قندهاریان در حفظ حصار پای مردانگی و همت فشردند، و در هر حمله قوای صفوی را عقب زدند. خود میرویس نیز قوای خود را از سر نو فراهم آورد. و از طرف جنوب قندهار اقوام بلوچ و ترین پنین و دیگران را به حفظ وطن برانگیخت، و بر اردوی خسرو تاخت، و راه وصول ذخایر را هم بر ایشان مسدود گردانید. خسرو که نصف اردوی خود را در این گیرودار از دست داده بود خواست به پارس باز گریزد. ولی میرویس با قوای ۱۶ هزاری خود بر وی تاخت آورد، و به قول جان ملکم از ۲۵ هزار اردوی متجاوز صفوی فقط پنچصد تا هفتصد نفر جان سلامت بدر بردند.

خسرو خان نیز در جنگ به عم خویش پیوست و سرنوشت سلف خود را دید، و سر در پای قلعه قندهار گذاشت و کان ذالک فی ۲۸ رمضان ۱۱۲۳ هـ (به قول مجمع التواریخ ۱۱۲۴ هـ) بعد ازین پیکار خونین که مردان قندهاری متجاوزان صفوی را تماماً کشتار کردند. دربار اصفهان یک اردوی مدهش دیگری را به قوماندانی محمد رستم خان به قندهار سوق کرد، ولی چون بازی زعیم ملی به اتفاق و همکاری ملت قوی و سخت محکم بود، بنابراین این لشکر کاری از پیش نبرد. و هزیمت خورد، و رستم برای اینکه به سرنوشت اسلاف گرفتار نیاید، پس به پارس عقب نشست (۱۱۲۶ هـ ۱۷۱۴ م).

کذالک محمد زمان قورجی باشی نیز از اصفهان با قوای زیار به قندهار فرستاده

تاریخ مختصر افغانستان

شد که این شخص به قول میرزا خلیل در حوالی بسطام بمرض موت سفر آخرت را نمود. چون درین وقت ملیون هرات نیز به قیادت امرای ابدالی (چنانچه گذشت) با صفویان مقاومت میکردند، بنابراین بعد از آن فرستادن لشکر صفوی به قندهار ممکن نشد، و میرویس نیز در قندهار اقتداری بدست آورد، و زعیم ملی آنولا شمرده شد و لقب (بابا) را گرفت.

وی در اینوقت روابط سیاسی خود را با دربار دهلی به خوبی حفظ میکرد، و (دولت قندهار) را دران دربار به رسمیت معرفی کرده بود، و بلاخر برای تشییع روابط دوستانه سیاسی حاجی امکو برادر خود را به حیث سفیر به دربار دهلی نزد فرخ سیر شاه تیموری هند فرستاد، و هدایای دوستانه را به ذریعه وی ارسال داشت. دربار دهلی نیز حکمران ملی قندهار را به رسمیت شناخت، و خطاب (حاجی امیر خانی) را با تحف شمشیر و فیل به دربار ملی میرویس گسیل داشت (مجمع التواریخ) که بدین وسیله سیاسی میرویس از طرف شرق کشور خویش فی الجملة مطمئن گردید.

حدود حکمرانی میرویس از فراه و سبزوار و سیستان گرفته تا پشین و دامنه های کوه سلیمان و شمالاً تا غزنی میرسید، و بر قبایل ابدالی و غلجی متساویاً حکم راندی و بلوچان نیز با وی امداد و یآوری کردند، وی لقب شاهی را قبول نکرد، و در جرگه که اقوام قندهار او را به تقدیر خدمتهای بزرگش به شاهی خویش میبرداشتند به مردم چنین گفت:

نه خدمت نمودم که شاهی کنم	بتخت شهی کج کلاهی کنم
نزیب مرا شاهی و سروری	سرافرازم از افسر و چاکری
مرا بس که گویند قومم (پدر)	ندارم طمع گوهر و سیم و زر
همین افسرم به که خدمت کنم	شما را چو فرزند خود پرورم
نه دیهیم شاهی بود در خورم	شما را همی کمترک چاکرم

میرویس شخص فکور و دانشمند و دیپلمات بود، از اوضاع سیاسی همسایگان بخوبی واقفیت داشت، به دربار صفوی آشنا بود، و راه و رسم حکمداری را نکو میدانست. وی مدت ۸ سال با استقلال در لباس یکنفر بابای ریش سپید قوم حکمراند. مردم را راضی نگهداشت و در هر موقع به درد شان رسید و مانند پدر مهربان تربیه کرد.

تاریخ مختصر افغانستان

در قندهار مردم او را تا کنون (بابا) گویند و مزار او را مانند یک نفر قطب بزرگواری زیارت کنند، و در برخی امراض زیارت مزار و خاک او را شفا دانند و گویند: که این زعم نامور قدی بلند و اندامی قوی و ریش سفید درازی داشت. سر او از موی خالی بود. یک تنبان و پیراهن سپید میپوشید و چادری همراه داشت که در جرگه های ملی و در قرای افغانی همواره بین مردم مانند یکی از آنان بر آن چادر نشست، و دیگران را نیز بر چادر خود نشاندی و قضایای ملی را به مدد فکر صایب حل فرمودی، و مردم را به نیکویی و دوستی و همدردی و یاوری یکدگر خواندی. میرویس در پایان مجاهدات وطن خواهانه خویش شعله های خاموش سلطنت افغانی و عظمت ملی را از قندهار باز روشن کرد. و در گوش مردم درس فراموش شده استقلال و حریت را فرا خواند و با نام نیکوی جاویدان به تاریخ ۲۸ ذیحجه الحرام ۱۱۲۷ هجری از جهان رفت به غرب شهر قندهار در دهکده کورکان به خاک سپرده شد، مردم بر تربتش چنین نوشته اند:

بر سر مرقد ما چون گذری همت خواه
که زیارتگه مردان جهان خواهد بود



حاجی میرویس خان

تاریخ مختصر افغانستان

از میرویس دو پسر به دنیا ماند: یکی محمود که حین وفات پدر ۱۸ ساله بود، دیگر حسین که ۱۴ ساله بود.

بعد از وفات میرویس برادرش که به قول ملیسون و جان ملکم و سید جمال الدین عبدالله و به قول موثوق معاصرین مانند جهانگشای نادری و مجمع التواریخ و پته خزانه و هکذا سلطان محمد و شیر محمد و روضة الصفاى ناصری و انسکلوپیدی اسلامی (عبدالعزیز) نام داشت به جایش نشست. این شخص مانند بزرگوارش همتی بلند نداشت و به مجرد اقتدار جرگه ملی را خواست و به مردم قبول اطاعت صفویان را پیشنهاد کرد. جرگه ملی زیر بار این یوغ نرفت ولی عبدالعزیز سفیری را به دربار اصفهان فرستاد و به سه شرط اطاعت دربار اصفهان را پذیرفت:

اول: معافی باج و خراجیکه در عصر گرگین گرفته میشد.

دوم: نیامدن لشکر صفوی به قندهار.

سوم: دوام شاهی در اخلاف و احفاد عبدالعزیز.

چون ملیون افغان ازین اوضاع ناشایست عبدالعزیز واقف گشتند، چهل هزار نفر از بزرگان شان با محمود پسر بزرگ میرویس همدست شدند تا عبدالعزیز را بدار آخرت بفرستند.

ولی پته خزانه گوید: که وی به سال (۱۱۲۹ هـ - ۱۷۱۶ م) از بام قصرشاهی قندهار مسمی به نارنج خطا شده و به پائین فرود افتاد و درگذشت. تاریخ این واقعه را ملیسون مارچ ۱۷۱۶ م مینویسد که مساویست با همان (۱۱۲۹ هـ).

بهرصورت ملیون قندهار این مرد اجنبی پرست را بدار مکافات بفرستادند و نگذاشتند که استقلال ملی ایشان که به خون هزاران جوان افغان خریده شده بودند از دست دهند. و بعد از مرگ عبدالعزیز فرزند بزرگ میرویس را که محمود نام داشت بر سریر جهاننداری نشانند، محمود تا (۱۱۳۴ هـ - ۱۷۲۱ م) به حیث پادشاه قندهار حکمرانی کرد، ولی چون مانند پدر همتی عالی داشت به فکر توسیع حکومت ملی برآمد. و درین سال از راه فراه و سیستان بر کرمان لشکر کشید، و بعد از مصالحه با لطف علی حاکم آنجا واپس به قندهار آمد. اما کمی آرام نه نشست و در همین سال ۱۱۳۴ هـ باز قوای تازه دم ملی قندهار را فراهم آورد و بر پایتخت دولت صفویان اصفهان بتاخت، و آن شهر را به محاصره کشید، و بعد از محاصره هشت ماه ۱۱ یا

تاریخ مختصر افغانستان

۱۵ محرم (۱۱۳۵ هـ ۱۷۲۲ م) شاه حسین آخرین پادشاه صفوی تاج و تخت را به محمود سپرده و پایتخت را به لشکریان فاتح افغان گذاشت.

شاه محمود فاتح ایران در ایام شهنشاهی خود بعد از فتح اصفهان به ذریعه سپه سالاران بزرگ خود مانند سیدال خان ناصر، و پیر محمد میاجی، و محمد خان و عبدالله خان بلوچ لشکر کشیهائی بزرگی نمود، تا که بعد از شاهی دونیم سال شب ۱۲ شعبان (۱۱۳۷ هـ ۱۷۲۵ م) در اصفهان در خلال مرض دماغی به عمر ۲۷ سالگی مقتول گردید. و این قول سلطان محمد و شیر محمد و صاحب مآثر الامراء و روضة الصفای ناصریست و سید جمال الدین و ملیسون تاریخ قتل او را (۱۱۳۸ هـ ۱۷۲۵ م) نوشته اند.

بعد از قتل شاه محمود فاتح اصفهان، شاه اشرف فرزند عبدالعزیز که برادرزاده میرویس بود بر تخت سلطنت افغانی در اصفهان نشست و در اثر کیاستی که داشت اداره امور را به صورت درست نمود و سیدال خان ناصری را پس به سپه سالاری قوای افغان گماشت و به هر طرف لشکرکشی و فتوحات نمود. از وقایع مهمه عصرش لشکرکشی احمد پاشا والی بغداد است که در سال سوم جلوس اشرف از (۱۲ شعبان ۱۱۳۹ هـ تا اواسط ۱۱۴۰ هـ ۱۷۲۷ م) اتفاق افتاد و شاه اشرف با لشکر خود به ترکان هزیمت داد، ولی نگذاشت که لشکریان افغان با ایشان درآویزند زیرا شاه اشرف نمیخواست بین ترکان و افغان قتال واقع گردد. همان بود که در اثر حسن سیاست شاه اشرف، این واقعه بعد از ۹ ماه به صلح و صفا تصفیه شد، و در سال پنجم جلوس وی (۱۱۴۲ هـ ۱۷۲۹ م) از جانب سلطان احمد خان ثالث خلیفه عثمانی، راشد پاشا برسم سفارت به دربار اشرف به اصفهان آمد، و از دربار افغانی هم محمد علی خان بلوچ به حیث ایلچی به دربار عثمانی رفت، و باینطور روابط حسنه بین دولتین افغانی و عثمانی موکد گشت.

بعد ازین شاه اشرف تجاوز قوای روسی را از شمال ایران نیز جلوگیری کرد، ولی در داخل با حریفی مانند نادر افشار مقابل آمد، و رشته قوت افغانی را از هم گسیخت، زیرا از قندهار که مرکز اصلی سلطنت هوتکی بود نیز امدادی به لشکریان افغانی در ایران نمیرسید. بنا برآن اشرف در چندین مراحل شکست خورد، و بعد از شاهی ۵ سال و ۷ ماه از ایران عقب نشسته و به قلعه ملخان گرمسیر کنار هلمند آمد،

تاریخ مختصر افغانستان

و از آنجا به زرد کوه شوراوک سفلی پناه جست، و در همانجا به دست ابراهیم نامیکه پسر عبدالله خان بلوچ بود قتل گردید. و کان ذالک فی اواخر (۱۱۴۲ هـ ۱۷۲۹ م).



آرامگاه و مزار مرحوم حاجی میرویس خان هوتک در کوکران قندهار

اما در قندهار که کانون سلطنت هوتکی بود، بعد از ۱۱۳۵ هـ که شاه محمود اصفهان را فتح کرد برادر کوچکش شاه حسین بن میرویس حکم میراند. وی پادشاه عالم و ادیب پرور بود. عصر شاهی وی در قندهار به راحت گذشت و به قول پته خزانه که در دربارش نوشته شده از حدود هرات و فراه و سبزواری گرفته تا غزنی و کومل امرش نافذ بود. و هم صفحات شمال کویته و پیشین تا دیره اسمعیل خان و غازی خان حدود پنجاب مفتوح گردید. و همچنان صوبه ملتان از طرف قوای قندهار مورد تهدید قرار گرفت و پیشرفت قوای افغان تا ملتان رسید. درینوقت شاهنشاهی هوتکی از کنارهای دجله تا ملتان به شمول بلوچستان کنونی رسیده بود. که در غرب شاه محمود و در شرق حسین حکم راندندی. دوره شاهی آرام شاه حسین تا (۱۱۴۹ هـ ۱۷۳۶ م) دوام کرد و در ۱۷ رجب همین سال بود که نادر افشار به غرض ضبط صفحات افغانستان لشکر کشید. زیرا وی بقایای قوای افغان را در پارس و گرجستان

تاریخ مختصر افغانستان

درهم شکسته بود، و اکنون کاری جز استیصال دولت هوتکی قندهار نداشت. نادر شاه در دوم شوال از سیستان گذشت و به ۱۸ شوال از دلخک و دلارام به قلعه گرشک کنار هلمند رسید و بعد از تسخیر آنجا به ۲۱ شوال از هلمند گذشت. و در اوایل ذیقعده (۱۱۴۹ هـ ۱۷۳۶ م) قلعه محکم قندهار را که پایتخت هوتکیه بود به محاصره کشید.

شاه حسین مدافع جوان قندهار با سپه سالار معروف سیدال خان ناصر تا مدت یک سال و چند ماه مردانه از شهر دفاع کردند و نگذاشتند که نادر شاه با آن عظمت نظامی خود بران تصرف جوید. اوایل ذیحجه ۱۱۵۰ هـ ۱۷۳۷ م بود که مقاومت نظامی شاه حسین به آخر رسید، زیرا پیش ازین سپه سالار دلاور او سیدال خان با محمد خان پسر شاه حسین در قلعه کلات به دست نادر افشار افتاده و به امر نادر از حلیه بصر عاری شده بود.

بنابراین شاه حسین به نادر شاه تسلیم گردید، و به سقوط قندهار ستاره شاهنشاهی هوتک نیز افول کرد و تمام افغانستان بدست نادر افشار آمد و به قول سلطان محمد، شاه حسین بعد از حکمداری ۱۵ سال به امر نادر به مازندران نفی گردید، و هم درانجا به زهر قهر نادری در ۱۰ شعبان ۱۱۴۹ (باید ۱۱۵۱ هـ ۱۷۳۸ م باشد) از جهان رفت.

دوره سی ساله حکمداری هوتکیان در تاریخ افغانستان از حیث نهضت داخلی و غلیان احساس استقلال طلبی خیلی مهم است، زیرا درینوقت اساس حکومت داخلی و ملی مکرراً در قندهار گذاشته شد، که بعدها احمد شاه بابا برهمان شالوده بنای سلطنت افغانی را ریخت. این دوره قوم افغان را به دلاوری به دنیا معرفی کرد. خود میرویس شخصیت قوی و محبوبی داشت، و در آغوش عم و تریب افغانی پروده شده بود. مادرش نازو دختر سلطان ملخی زنی عالم و شاعر بود، که پته خزانه اشعار پینستوی او و دختر میرویس خان (زینب) را نقل کند.

علاوه بران در دوره هوتکیان اشخاص ادیب و صاحب قلم و شمشیر مانند سیدال خان ناصر سپه سالار بزرگ افغان، و بهادر خان و پیر محمد میاجی و داود خان هم سپه داران هوتکیان و هم علماء و شعرای وقت بودند. درین عصر کتاب پته خزانه (خزانه پنهان) به قلم محمد هوتک منشی دربار شاه حسین در شرح احوال شعرای

تاریخ مختصر افغانستان

قدیم و معاصر پښتو نوشته شد، و همچنان ملا باز محمد توخی و ملا یار محمد هوتک مولف ارکان خمسه، و محمد یونس توخی و ملا اکبر مؤلف جامع الفرایض پښتو و ملا زعفران توخی (به قول سلطان محمد تره کی و به قول امیر عبدالرحمن توخی) وزیر شاه حسین مؤلف گلدسته زعفرانی و الله یار افریدی شاعر صاحب دیوان پښتو، و ریدی خان ناظم محمود نامه پښتو (در شرح احوال فتوحات محمود هوتک) و ملا عادل مؤلف محاسن الضلوة پښتو و ملا نور محمد مؤلف نافع مسلمین پښتو و غیره از شعراء و مولفان این عصرند. شاه حسین در قصر شاهی نارنج قندهار که اتلال آن تا کنون نمایانست، مجالس ادبی داشت و علماء و گویندگان را می پروراند. میان عبدالحکیم کاکر (مشهور به نانا صاحب مدفون چتیالی بلوچستان کنونی) از مشاهیر روحانی و متصوفان همین عصر است که در طریقه نقشبندی از اقطاب دوران شمره میشود.

هوتکیان:

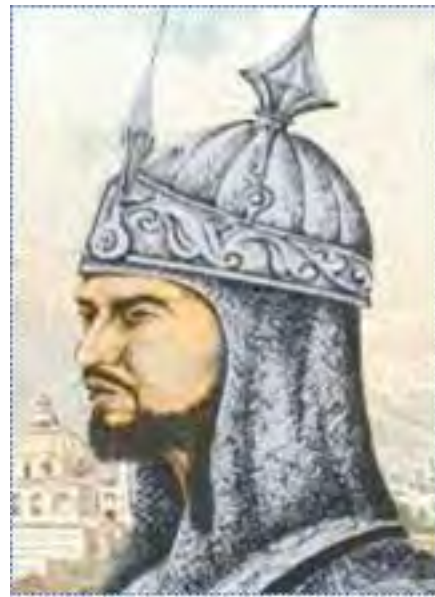
- ۱ - میرویس خان ولد شالم خان (۱۱۱۹ - ۱۱۲۷ هـ)
- ۲ - عبدالعزیز ولد شالم (۱۱۲۷ - ۱۱۲۹ هـ)
- ۳ - شاه محمود بن میرویس (۱۱۲۹ - ۱۱۳۷ هـ)
- ۴ - شاه اشرف بن عبدالعزیز (۱۱۳۷ - ۱۱۴۲ هـ)
- ۵ - شاه حسین بن میرویس (۱۱۳۵ - ۱۱۵۰ هـ)

مآخذ: مخزن افغانی، تذکره الابرار، جغرافیای تاریخی ایران، معجم البلدان، طبقات ناصری، حیات افغانی، مآثر الامراء، منتخب اللباب ج ۲، تاریخ افغانستان از ملیسون، تتمه البیان، سرجان ملکم، پته خزانه، روضة الصفاى ناصری، تاریخ افغانستان از علی قلی میرزا، تاریخ نظامی ایران ج ۱، تاریخ ایران سر پرسی سایکس، نادر نامه (قلمی) سیرالمتأخرین، مجمع التواریخ میرویس بابا طبع کابل، تاریخ کرمان، خورشید جهان، تاریخ سلطانی، صولت افغانی، سقوط صفویان وسلطه افغانان بر پارس از لوکهارت انگلیسی ۱۹۵۸ م، تذکره احوال محمد علی حزین، بدایع الوقایع.

تاریخ مختصر افغانستان



شاه محمود هوتک



شاه اشرف هوتک



شاه حسین هوتک

سدوزاییان (۱۱۶۰-۱۲۸۵هـ)

پیشتر گفتیم که نادر شاه ولد امام قلی افشار (جلوس ۱۱۴۸هـ ۱۷۳۵م) بساط سلطنت هوتکی را از ایران برچید، و هم در هرات حکمرانی ابدالیان را در نور دید، و نیز بفتح قندهار شاهی هوتکیان را بکلی مستاصل نمود.

نادر شاه در حین محاصره قندهار شهری را بنام (نادر آباد) در اراضی نمناک جنوبی شهر کنونی بنا نهاد و دران بسال (۱۱۵۰هـ ۱۷۳۷م) سکه بنام خود زد، و شهر قدیم را بعد از محاصره و فتح تماماً تخریب کرد که تا کنون بهمان حالت خرابی باقی است. نادر در همین سال ولایات شمالی افغانستان را از بدخشان تا بلخ و میمنه و دریای آمو بذریعه فرزند خود رضا قلی تسخیر کرد، و بعد از فتح قندهار سیاست سلطان محمود و بابر را تعقیب نمود، و با روسای افغانی از در ملایمت پیش آمد و عبدالغنی خان الکوزی را رئیس قبایل ابدالی هرات بشناخت و پیر محمد خان هروی را حکومت بلوچ و خاران داد. و جاحی اسمعیل الکوزی را بحکومت اسفزار هرات و اشرف خان غلجی را بحکمرانی کلات بگماشت. وی در حدود ۴۰ هزار لشکریان دلاور افغان را به قیادت نور محمد خان غلجی ملقب به "میر افغان" داخل افواج خود نمود، و بسبب ذکای سیاسی بر عساکر افغانی خود اعتماد تمام کرد، نادر شاه ذوالفقار خان و احمد خان پسران زمان خان ابدالی را که در قندهار بامر شاه حسین هوتکی محبوس بودند نوازش داد، و در مازندارن جاگیر و معاش اعطا نمود (۱۱۵۱هـ ۱۷۳۸م).

نادر شاه بلافاصله بطرف کابل حرکت کرد، و کلات غلجایی را گرفته لشکر خود را تا غزنه و کابل ارسال داشت، درینوقت حکمران کابل ناصر خان مردی بود قوی و دلاور و محبوب مردم، ولی چون از طرف دربار دهلی تقویه نمیشد و حتی تنخواه او را هم نمیدادند، بنا بران قوه مقاومت او کمتر بود. باوجود آن ناصر خان بمدد شرزخ خان و دیگر سران قبایل افغانی از کابل دفاع میکرد و رحیمداد خان کوتوال در شهر حصاری بود تا که بالاخر نادر قلاع شهر کابل را تخریب و فتح کرد (۱۱۵۱هـ) و

تاریخ مختصر افغانستان

همچنان فرزند نادر شاه بکشودن بامیان و ضحاک و قلاع دامنه‌های هندوکش روی آورد، و عباس خان و سعدالله خان خوانین راه کابل و پشاور نیز از طرف نادر گرفته شدند. اما ناصر خان قبایل افغانی را بین کابل و پشاور در مقابل نادر به جنگ آماده گردانید و با قوای شهزاده نصرالله فرزند نادر آویخت ولی ناصر در جنگی زخم خورد و گرفتار آمد، و نادر شاه او را از طرف خود باز بحکمرانی کابل و پشاورگماشت و خود وی بالشکریان تازه دم ایران و افغان پشاور را گرفته و تا لاهور و دهلی پیش رفتند (۱۱۵۲ هـ - ۱۷۳۹ م).

نادر بعد از تاراج و کشتار عام دهلی، باثروتیکه مساوی هشتاد و هفت و نیم ملیون پوند انگلیسی و جواهر و تخت طاوس شاه جهانی بود به پشاور برگشت (۱۱۵۲ هـ). بعد از آنکه در اتمک از سند بگذشت با اقوام یوسفزایی درآویخت و از دره خیر بعجلت گذشت تا اراضی کابل را تصفیه نماید. بعد از آن از راه جنوبی کابل به وادی کورم و بنگش و دیره جات و سند آمد و تمام اراضی غربی نهر سند را بدست آورد و از راه دره بولان بقندهار و هرات رفت و بسال (۱۱۵۳ هـ) جشن فتوحات خود را که از ماوراء النهر و خوارزم تا دریای سند و دجله و فرات و سیحون میرسید در مشهد گرفت. و در حدود (۱۱۵۴ هـ - ۱۷۴۱ م) احمد خان ابدالی را از مازندران خواسته به قیادت لشکر ابدالی همکاب خویش مقرر کرد. وی تا شش سال دیگر در سفر و حضر بمعیت نادر شاه تجربه امور جهاننداری را فرا گرفت و در سفرهای جنگی نادر شاه به داغستان و ایران رشادت های جنگی نشان داد، و تاجایی مورد توجه خاص نادری گردید که او را به احزار مقام شاهی بعد از خود نوید دادی.

نادر شاه بعد از فتوحات وسیع بسبب انحراف مزاج از حد طبیعی خارج شد، و بخونریزی زیاد و کشتار اطرافیان خود پرداخت تا جاییکه نزدیکان درباری ازو ترسیدند، و شب یکشنبه ۱۱ جمادی الاخری (۱۱۶۰ هـ - ۱۷۴۷ م) در فتح آباد خوشان بدست محمد خان قجر و موسی افشار و خوجه بیگ افشار و صالح قرتلو باتفاق هفتاد نفر درباریان دیگر کشته شد.

نادر افشار شخص دلاور و هوشیار و خونریزی بود. سیاست وی در افغانستان آمیخته با قهر و نوازش بودی. وی ریاست ملی ابدالیان هرات را از بین برانداخت و بعد از آن بنیان سلطنت هوتکیه را در قندهار نیز برکند و سران هر دو قبیله که در

تاریخ مختصر افغانستان

افغانستان پرچم استقلال را بلند نگه میداشتند بدست وی کوفته و کشته و برباد شدند، ولی مقارن این قهر و غضب در تمام افغانستان باسران باقیمانده قبایل موصوف بساخت، و ایشان را نوازش کرد، و افراد زیاد دلاوران جوان افغان را در لشکر خود بقیادت سالاران افغانی دخیل ساخت و ایشانرا نیک پرورید.

اگر نادر شاه مراکز حکمداری ملی افغانی را از هرات و قندهار بر انداخت و خرابه زار شهر قدیم قندهار تا کنون شاهد تخریب اوست، پرورش مردی مانند احمد خان ابدالی که بعد از بنیان سلطنت بزرگ افغانی را از سر نو در قندهار گذاشت، از یادگارهای نیک او بشمار خواهد رفت.

علی ای حال: بعد از قتل نادرشاه، احمد خان ابدالی و نور محمد خان میر افغان با سپاهیان افغان و ازبک حرم نادر شاه را از تاخت و تاز لشکریان شورشی نجات دادند و در ازای این خدمت الماس مشهور کوه نور که از لودیان افغانی در هند به بابر و سلاله او رسیده و در فتح دهلی بدست نادر شاه افتاده بود، از طرف حرم نادر شاه به احمد خان ابدالی داده شد و تمام قوای افغانی روی بهرات آوردند و در رجب (۱۱۶۰ هـ - ۱۷۴۷ م) بقندهار رسیدند، و روسای افغانی بلافاصله در مزار شیر سرخ متصل قلعه جدید نادر آباد جرگه ملی تشکیل دادند که روسای معروف قبایل مانند نور محمد خان میر افغان رئیس غلجایی و محبت خان رئیس پوپلزایی و موسی خان رئیس سهاکزی و نصرالله خان رئیس نورزی و حاجی جمال خان رئیس بارکزی دران شامل بودند.

جرگه ملی هشت جلسه پرشوری کرد و روسای قبایل نتوانستند حکمرانی یکی را بر دیگر بپذیرند. نور محمد خان میر افغان از حیث کبر سن و تجربه و نفوذیکه در تمام قبایل نیرومند غلجایی داشت باین امر شایسته تر مینمود، ولی بسبب حدت مزاج منتخب نشد، شخص دوم که حاجی جمال بود نیز آنقدر متنفذ و پخته متینی بود که روسا از قدرت و استیلا و استبداد آینده او دغدغه هایی بخاطر داشتند، و همه مردم شخصی را برای مقام شاهی جستجو میکردند که بامزاج آزاد افغانی و اصول جرگه و دیموکراسی ملی شان ساخته بتواند، و در آینده با استبداد و خشونت بریشان حکم نراند و در عین زمان دارای قبیله بسیار قوی و نیرومندی نیز نباشد.

تاریخ مختصر افغانستان

در جلسه نهم این جرگه بزرگ تاریخی، نظر تمام مردم بر احمد خان ابدارلی افتاد، که بعمر ۲۵ سالگی رسیده و جوان مجرب و آزموده حلیم و خلیقی بود و قبیله وی (سدوزئی) نیز عده بسیار قلیلی بودند، و روسا یقین داشتند که این مرد جوان (کشر) نمیتواند برایشان باستبداد و شدت حکم راند، بنابراین وی را بمقام شاهی برداشتند، و باین حسن انتخاب عظمت از دست رفته باستانی افغانی را زنده کردند.

درین موقع یکنفر درویش صابر شاه ولد استاد لایخوار کابلی که اندر مزار شیر سرخ سکنی داشت، از زاویه سپنج جویش برآمد و خوشهای گندم را از کشتزار نزدیک برید، و بدستار این شاه جوان نومنتخب بطور سمبول شاهی او نصب کرد، و کان ذالک فی شوال (۱۱۶۰هـ-۱۷۴۷م).

احمد شاه ابدالی ولد زمانخان (سابق الذکر) حکمدار هرات از قبیله ابدالی سدوزئی از بطن زرغونه قوم الکوزئی در ملتان یا هرات بسال (۱۱۳۵هـ-۱۷۲۲م) بدنیا آمده بود، و باوجود صغر سن در عصر سلطنت خود به افغانستان خدمت بزرگی را نمود که مردم او را بلقب (بابا) شناختند.

ولی خود وی در مهر خود که شکل طاوسی داشت عبارت (الحکم لله یافتاح احمد شاه در دران) را منقور نمود. اگر چه کلمه درانی قبلا هم در تواریخ بصورت شاذ مستعمل بود، مگر بعد ازین بکلی جای کلمه ابدالی را گرفت و تمام ابدالیان تا کنون خود را "درانی" نامند.

احمد شاه در افغانستان تشکیلات اداری و لشکری و مالی و مدنی را تاسیس کرد و وزراء مقرر نمود که بگی خان اشرف الوزراء بامیزی مشهور به شاه ولیخان وزیر اعظم او بود و بسال (۱۱۷۴هـ-۱۷۶۰م) شهر کنونی قندهار را بنام "احمد شاهی" اساس نهاد و بسال (۱۱۶۶هـ) حصار جنگی کابل را تعمیر کرد و هم شهر تاشقرغان را در شمال هندوکش و شهر حیدرآباد در سند بنا نمود (۱۱۸۲هـ) و در قندهار و مشهد و اتک و دهلی و روهیل کهند و پشاور و تته و دیره غازیخان و کشمیر و کابل و ملتان و هرات سکه زد و بر مسکوکات طلا و نقره و مسی او نشان رسمی دولت احمد شاهی که شمشیر دودم و خوشه گندم و ستاره باشد نقش بود و بر برخی این بیت نیز بود:

تاریخ مختصر افغانستان

حکم شد از قادر بیچون باحمد پادشاه

سکه زن بر سیم و زر از پشت ماهی تا بماء

احمد شاه بطور اوسط یک لک نفر عسکر نگاه میداشت و تمام عایدات مملکت او از پنجاب و کشمیر و سند تا دریا آمو و مشهد و بحیره عرب به ۳۱ میلیون روپیه میرسید، اما غنایم جنگی و خزاین و ثروت های هنگفتی که در جنگهای هند بدست می آمد، ازین حساب مستثنی است. احمد شاه بابا در عصر سلطنت خود سفرهای جنگی ذیل را نموده است:

سفر های جنگی احمد شاه:

۱- در اواخر سال (۱۱۶۰هـ-۱۷۴۷م) غزنی و کابل و پشاور را فتح کرد و ناصر خان (حاکم سابق تیموریه و نادری) را در کابل و پشاور شکست داد و عبدالصمد خان مهمدزائی که یکی از سران اشغری بود به لشکر احمد شاهی پیوست و سردار جهانخان سپه سالار احمد شاهی ناصر خان را به ماورا اتک دوانید، و خود احمد شاه به قندهار رفت.

۲- بسال (۱۱۶۱هـ-۱۷۴۸م) با سی هزار سوار و پیاده از قندهار برآمده از راه کابل و پشاور بسواحل اتک و جیلم رسید. شهنواز خان حکمران لاهور بواسطه وزیر الممالک قمرالدین خان از دهلی امداد طلبید، و برکنار دریا چناب با لشکر احمد شاهی مقابل شد، ولی از میدان جنگ گریخت و احمد شاه لاهور را بگرفت، و بعد از آن لشکر محمد شاه دهلی را شکستانده به ۱۳ ربیع الاول ۱۱۶۱هـ داخل سهند (سهند) شد.

چون در جنگ مالوپور روز جمعه ۲۲ ربیع الاول ۱۱۶۱هـ وزیر الممالک قمرالدین خان کشته شد، بنابراین محمد شاه کورگانی پادشاه دهلی ولایت لاهور را به میر منو معین الملک خلف او سپرد، و احمد شاه با دولت دهلی مصالحه کرده و دریای سند را سرحد مملکتین قرار داد و از راه پشاور و کابل به قندهار مراجعت نمود.

۳- بسال ۱۱۶۲هـ از راه کابل و پشاور به لاهور رسید و با میر منو معین الملک حکمران لاهور صلح کرده، مالیات سیالکوت و گجرات و اورنگ آباد پنجاب و امرتسر را بر عهده میر منو گذاشت که هر سال به دیوان اعلای احمد شاهی برساند.

تاریخ مختصر افغانستان

حین معاودت به قندهار سران قبایل که بر خلاف او دسیسه انگیخته بودند، مانند نور محمد خان، میر افغان غلجی و گدو خان و محبت خان پوپل زائی را بکشت.

۴- بسال ۱۱۶۳ هـ ۱۷۴۹ م به هرات سفر نموده و آن شهر را از دست امیر عالم خان بعد از محاصره چهار ماه گرفت، و پنج هزار سوار را به سالاری سردار جهان خان پوپل زائی به تربت جام فرستاد و هرات را به درویش علی خان هزاره سپرده به مشهد حرکت کرد. و بعد از چهار ماه محاصره آنرا به شهرخ میرزا نواسه نادر شاه داد، و خود به طرف نساپور رفت، ولی چون عباس قلی خان بیات حاکم نساپور مقاومت کرد، و موسم شدید زمستان آمد، احمد شاه از راه هرات به قندهار مراجعت نمود.

۵- سفر بلوچستان: در وقت جلوس احمد شاهی میر محبت خان فرزند بزرگ میر عبدالله خان از طرف نادر شاه حکمدار قلات و خان براهوی بود، ولی چون مردم بلوچ طرفدار برادر کهنتر او میر نصیر خان بودند و بحضور احمد شاهی هم عرض نموده بودند، بنا بران احمد شاه در ۱۱۶۳ هـ بعد از سفر خراسان مستقیماً از قندهار روی به قلات بلوچی نهاد، درینوقت میر نصیر خان نزد میان نور محمد کلهوره در خدا آباد سنده نشست و مادرش بی بی مریم در قندهار بود، و هر دو امداد شاهی را میخواستند.

احمد شاه بعد از ورود مستنگ غزیمت قلات نمود. میر محبت خان حاجی رحیم خان بابی را با کلام الله شفیع ساخته بحضور احمد شاهی فرستاد. احمد شاه عجالاً میر محبت خان را به خانی قلات گذاشته بقندهار مراجعت کرد و خان مذکور یکی از خواهران خود را که بی بی میر گوهر نامداشت، بوسیله اخوند محمد حیات، در غزنی بحضور احمد شاه فرستاد تا در عقد نکاح شاهی در آمد.

بعد از چند ماه برای تصفیة مسئله خانی بلوچ، تمام سرداران معتبر آن بلاد بحضور احمد شاهی بقندهار جلب شدند، و میر نصیر خان نیز با مادرش در انجا بود. بلاخر احمد شاه میر محبت خان را بدست طهماسب خان اسیر و مقید گردانیده و میر نصیر خان را به خانی قلات فرستاد (۱۱۶۴ هـ).

اما میر نصیر خان در قلات علم خود سری افراشت، و برخی از قبایل بلوچ هم بحضور احمد شاهی در قندهار استغاثا نمودند. احمد شاه بمجرد شنیدن این خبر حرکت کرده و قلات را ۱۲ روز محاصره کرد، ولی امر جنگ و خوریزی را نداد، تا که

تاریخ مختصر افغانستان

بالاخر نصیر خان بوسیلهٔ اخوند محمد حیات و وزیر شاه ولی خان بحضور شاهی رسیده و عفو گردید، و بعد ازین در لشکرکشی های احمد شاهی اشتراک میکرد. ۶- در سنه ۱۱۶۴هـ باز احمد شاه بالشکر خویش از راه هرات بر نشاپور حمله کرد، قلعهٔ نشاپور را بوسیله توپهای بزرگ شگاف کرده و بگرفت، و حکومت آنرا واپس به عباس قلی خان بیات که تسلیم شده بود سپرد. احمد شاه اطراف خراسان را تصفیه کرده و با شاهرخ میرزا حکمران مشهد بدین شرط صلح کرد که سکه و خطبه بنام وی باشد. و ولایات جام و باخرز و تربت و خواف و ترشیز را به احمد شاه سپارد، بعد ازین شاهرخ سکهٔ خود را بدین بیت آراست:

یافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه
احمد شاه از مشهد بهرات آمد، و وزیر شاه ولی خان را به مرو و میمنه و اندخود و بلخ و بامیان و بدخشان فرستاد، که وزیر مذکور تمام این ولایات شمال افغانستان را ضمیمه مرکز مملکت نمود.

۷- بسال ۱۱۶۵هـ ۱۷۵۱م برای تصفیهٔ صفحات پنجاب سفری تا لاهور نمود. میر منو معین الملک تا چهار ماه مقابله کرده ولی بعد از آن تسلیم شد و احمد شاه او را بحکومت انجا شناخت.

درین سفر از حضور احمد شاهی ایشیک آقاسی عبدالله خان بفتح کشمیر گماشته شد که آن حدود را فتح کرده و خواجه عبدالله خان کوچک را حاکم و سکجیون هندو را مستوفی کشمیر مقرر نمود، و قلندر خان افغان را بسفارت دربار دهلی فرستاد. و احمد شاه کورگانی قبول نمود که پنجاب و سنده و کشمیر جزو مملکت احمد شاهی باشد.

احمد شاه پس از انتظام امور پنجاب و ملتان و کشمیر از سواحل راست دریای سند گذشته و به بنون و کابل آمده به قندهار مراجعت نمود.

۸- در اوایل سال ۱۱۶۷هـ احمد شاه سفری به سند نمود که شرح آن بیاید ولی در اواسط همین سال از قندهار به هرات رفته و بعد از تصفیهٔ صفحات خراسان مشهد را محاصره کرد، و شاهرخ میرزا نواسهٔ نادر شاه انقیاد نمود، احمد شاه نور محمد خان افغان را بصف نیابت شاهرخ نابینا مقرر داشته، جام و باخرز و خاف و

تاریخ مختصر افغانستان

ترتیب و ترشیز را به هرات ملحق ساخت و شاه پسند خان را به فتح شاهرود و بسطام و سبزوار فرستاد.

بعد ازین احمد شاه عباس قلی خان بیات را در نشاپور محاصره کرده و مجبور به تسلیم نمود. و هم او را به حکومت نشاپور گماشت و چند خانواده این طایفه را به غزنی و کابل انتقال داد، و در سنه ۱۱۶۸ هـ واپس به قندهار برگشت.

۹- میر منو معین الملک در سال ۱۱۶۸ هـ مرد. احمد شاه پسرش میر مومن را به حکمرانی لاهور گماشت. چون طفل بود بدستگیری مادرش مغلانی بیگم حکم میراند. درینوقت بین امرا و مغلانی بیگم اختلاف افتاد، و خواجه عبدالله خان بن نواب عبدالصمد خان بیگم مذکور را بقید انداخت، و از حضور احمد شاهی مقام حکمرانی لاهور را خواست. اما احمد شاه امان خان پوپلزائی برادر جهان خان سپه سالار را به اصلاح امور لاهور فرستاد. ولی مشارالیه کاری را پیش نبرد، و آدینه بیگ در سال ۱۱۷۰ هـ با لشکر دهلی لاهور را گرفته و سالی ۳۰ لک روپیه به دهلی میداد. درین وقت سکجیون هندو نیز در کشمیر از اطاعت احمد شاهی سر پیچید، و خواجه کوچک حکمران افغانی را قتل کرد، و از طرف دهلی حکمرانی کشمیر را گرفت. بنا بران احمد شاه از قندهار به لاهور آمده و بعد از تصفیة آن صفحات نورالدین خان بامیزائی را به کشمیر فرستاد. وی سکجیون را گرفته و کشمیر را واپس ضمیمه مملکت افغانی نمود.

احمد شاه از لاهور روی به دهلی نهاد، و نواب نجیب الدوله بن اصالت خان یوسفزائی در کرنال بحضورش پیوست و بتاریخ جمعه ۷ جمادی الاولی ۱۱۷۰ هـ داخل دهلی شد، و عالمگیر ثانی را بتخت سلطنت دهلی نشانده و دختر شهزاده عزیزالدین برادر عالمگیر ثانی را برای شهزاده تیمور بزنی گرفت. و امور وزارت دهلی را به نظام الدوله پسر قمرالدین خان سپرد، و نواب نجیب الدوله را سپه سالار هند مقرر کرد. احمد شاه بعد از تصفیة اطراف دهلی و سرکوبی شورشیان، عبدالصمد خان اشغری مهمندزائی را به حکومت سرهند و سرفراز خان را به حکومت دوابه ستلج و بیاه و شجاع خان ابدالی را به حکومت ملتان و شهزاده تیمور را به حکومت لاهور تا سند و تته مقرر داشته، سپه سالار جهان خان را بدفع سکها گماشت و بلند خان

تاریخ مختصر افغانستان

سدوزائی را به حکومت کشمیر فرستاد، و در اواخر سال (۱۱۷۰هـ - ۱۷۵۶م) به قندهار مراجعت نمود.

۱۰- فتح پانی پت: بعد از آنکه احمد شاه در ۱۱۷۰هـ از هند مراجعت کرد، در پنجاب قتنه های جدیدی افتاد و غازی الدین بن فیروز جنگ و آدینه بیگ شورش کردند، و فرقه سکها نیز در پنجاب قوت گرفت. و از طرف جنوب نیز قوای عظیم مرهته سلطنت دهلی را تهدید میکردند، و پنجاب را نیز گرفتند که شهزاده تیمور و سپه سالار جهان خان از دفاع این همه قوا و فتنها عاجز ماندند. درین وقت زعمای اسلامی هند و امرای دهلی احمد شاه را دعوت کردند که به نجات سلطنت اسلامی هند از قندهار حرکت نماید.

و امام الہند شاه ولی اللہ دهلوی نیز نامهای به حضور احمد شاه مبنی بر دعوتش به هند نوشت.

بنا بران احمد شاه از قندهار به قلات بلوچ حرکت کرده، و در انجا نصیر خان را که خود سری کرده بود از راه صلح و خیر خواهی مجبور به تسلیم نموده، با سی هزار لشکر قندهار و ده هزار بلوچ بقوماندانی نصیر خان و میر عبدالکریم برادر میر عبدالنبی سردار بلوچان سراوان و جهلاوان وغیره از دره بولان گذشت (۱۱۷۲هـ) و به سواحل دریا سندھ تا پشاور رسید، و از انجا بسوی لاهور حرکت کرد و به سارنپور رفت.

درینجا روسای بزرگ افغانان هند، مانند سپه سالار نجیب الدوله و سعد اللہ خان روهیلہ و حافظ الملک رحمت خان و پسرش عنایت خان و دوندی خان و قطب خان با ده هزار لشکر بحضور احمد شاه پیوستند و تمام لشکر احمد شاهی از قندهار و پشاور و بلوچ و افغانان هند تا شصت هزار نفر پیاده و توپخانه رسید.

لشکریان احمد شاهی بعد از جنگهای متعدده با هندو و سکھ و شکست افواج دشمن، جنگ آخرین فیصله کن را در میدان پانی پت با عساکر متحدہ ده لک نفر مرهته و هندو نمود. و درین جنگ تا دو لک نفر دشمن را از ته تیغ گذرانید، و بتاريخ ۶ جمادی الاخر ۱۱۷۴هـ - ۱۷۶۰م فتح بزرگی حاصل نمود، که غنایم جنگی این جهاد عظیم ۵۰ هزار اسپ و ۲ لک گاو و پنجصد فیل و چندین هزار اشتر بود، و ۲۲ هزار اسیر بدست وی افتاد، که جز یکنفر ابراهیم نام دیگران همه بخشیده شدند.

تاریخ مختصر افغانستان

احمد شاه بعد از فتح بزرگ پانی پت و نجات مسلمانان هند از تسلط مرهته، شاه عالم پسر عالمگیر ثانی را در دهلی پادشاه ساخته و میرزا جوان بخت پسرش را نایب السلطنه و توابع شجاع الدوله را به لقب فرزند خان و رستم هند وزیر اعظم و نواب نجیب الدوله افغان را سپه سالار مقرر نموده، و حکومت پنجاب را به این خان مهمند داده بقندهار آمد و در همین سال ۱۱۷۴ هـ بنای شهر کنونی قندهار را نهاده و شهزاده تیمور را به حکمرانی هرات فرستاد.

۱۱- تنبیه سیکه: چون احمد شاه بعد از فتح پانی پت به قندهار مراجعت کرد، در پنجاب جیسا سنگه علم بغاوت افراشت و چهر سنگه جد رنجیت و الاجت نیز درین شورش دست داشتند و نایب الحکومه پنجاب زین خان را محاصره نمودند.

احمد شاه برای رفع این فتنه در نصف اول سال (۱۱۷۵ هـ ۱۷۶۳ م) به لاهور رفت و در مدت ۴۸ ساعت مسافه ۱۳۵ میل را بطرف امرتسر یلغار نموده در "روهی" با قوای دو صد هزاری سیکه مواجه گشت و در جنگ تاریخ ۱۱ رجب ۱۱۷۵ هـ در حدود بیست هزار نفر سیکه را کشته و بشکست، و حکومت پتیاله و سرهند را به امیر سنگه داده و تا ۷ شعبان ۱۱۷۵ هـ فاتحانه به لاهور بازگشت، و نور الدین خان بامی زایی را به کشمیر فرستاد، وی سکجیون مستوفی باغی را اسیر گرفته و کشمیر را باز فتح نمود. احمد شاه برای تنظیم امور پنجاب تا ۱۱۷۷ هـ آنجا ماند و از راه ملتان و دیره اسمعیل خان بدره کومل و غزنی آمد ولی درین سفر از شدت گرما مریض شد.

۱۲- سفر بخارا: در سنه ۱۱۸۱ هـ شاه ولی خان وزیر با شش هزار سوار از قندهار به بلخ و بدخشان فرستاده شد.

چون شاه مرادبی حکمدار بخارا در صفحات شمالی افغانستان شورشیان را تحریک مینمود، بنابراین خود احمد شاه در همین سال از راه هرات رفته میمنه و اندخود و بلخ و شبرغان را تصفیه کرد. درین وقت شاه بخارا در قرشی شمال آمو لشکر فراهم آورده بود. احمد شاه جنگ و مقابله را با لشکر مسلمانان بخارا شایان شان خود ندیده با پادشاه بخارا صلح نمود و دریای آمو را سرحد مملکتین قرار داد. درین سفر خرقة شیریف نبوی را شاه ولی خان وزیر از فیض آباد جوزجان به قندهار آورد، که تا کنون درین شهر موجود است.

تاریخ مختصر افغانستان

۱۳- سفر خراسان: قبلاً از طرف احمد شاه نواسه نادر شاه شاهرخ میرزای کور بشاهی خراسان مقرر شده و مطیع دربار شاهنشاهی بود. چون در حدود ۱۱۸۳ هـ نصرالله میرزا فرزند نوجوان شاهرخ و علی مردان خان حاکم تون و طبس خیال خود سری داشته و بدربار کریم خان زند پادشاه فارس نیز رجوع کرده بودند، لهذا احمد شاه در اواخر ۱۱۸۳ هـ از قندهار به هرات و مشهد آمد. درین سفر نصیر خان پادشاه بلوچ که مطیع دربار احمد شاه بود با ۲۰ هزار قوای بلوچ همکاب خود در جنگهای خراسان کارنامهای خوبی نمود، و علی مردان را در حصار ترشیز مغلوب کرد، که به پادشاه این خدمات از حضور احمد شاه سرزمین داجل و هرنند مربوط دیره غازیخان و یرغمل های بلوچ نیز به وی بخشیده شد.

اما احمد شاه بعد از محاصره مختصر مشهد، عذر نصرالله میرزا را پذیرفته و گوهر شاد دختر شاه رخ را برای شهزاده تیمور بزنی گرفت، و به نصرالله مرزا لقب "فرزند خانی" داد، و شاهی خراسان را بشاهرخ بخشید، و بتاریخ ۸ صفر ۱۱۸۴ هـ از راه هرات به قندهار آمد.

احمد شاه و سنده

چون در سنه ۱۱۶۰ هـ نادر شاه افشار کشته شد، و احمد شاه ابدالی در قندهار به شاهی افغانستان منتخب شد، در سنده میان نور محمد کلهوره امارت داشت، ولی ماتحت اوامر نادری بود. در سنه (۱۱۶۱ هـ ۱۷۴۸ م) احمد شاه به هند سفر کرد، وی امارت میان نور محمد کلهوره را در سنده برسمیت شناخت و او را لقب "شاه نواز خان" داد، وی نیز دادن مالیات سالانه را بدربار قندهار متعهد گردید.

چون بعد از آن میان نور محمد در دادن خراج تساهل ورزید احمد شاه فرمانی فرستاده و ادای مالیات را خواست که "خایف" سندهی مضمون این فرمان را از زبان احمد شاه در (نامه نغز) درین بیت بسته:

رساندی تو گر گنج در باج ما
شدی ایمن از تاب تاراج ما
چون این فرمان بدربار سنده رسید، میان نور محمد تحایف گرانها از البسه حریر و دیبا و اطلس و کمخاب و قرنفل و مشک و عود و عنبر با یک هیئت سفارت سه نفری بریاست بهائی خان کلهوره بدربار قندهار گسیل داشت و گفت:
سلامی رسانش بعجز و نیاز
که ای شاه افغان گردن فراز

تاریخ مختصر افغانستان

منم بنده تاج دار تو ام
به فرمانبرداری نامدار تو ام
من از لاف تو چشم دارم بهی
بر شاه من میکنم آگهی

چون این سفارت به دربار احمد شاهی رسید، روابط دوستانه دو دربار خوبتر شد و شیخ محمد محفوظ سرخوش بن شیخ محمد مرید قانونگو از طرف دربار سنده به قندهار و کابل وکیل مقرر شد، که تا ۱۱۶۸ هـ در کابل بود.

اما باوجود آن مالیات متعهد از سنده بدربار قندهار نرسید. بنا بران احمد شاه لشکری بقیادت سردار جهان خان سپه سالار برای سفر هند ترتیب کرد، که در سنه (۱۱۶۶ هـ - ۱۷۵۳ م) آوازه آمدن سپه سالار در سنده افتاد، ولی در اواخر همین سال معلوم شد که خود شاه نیز بطرف سنده حرکت کرده است.

بتاریخ ۴ محرم ۱۱۶۷ هـ (یکم نومبر ۱۷۵۳ م) احمد شاه به ریگستان محمد آباد رسیده بود. دربار سنده به عجلت تمام دیوان کدومل را بطور سفیر بحضورش فرستاد تا مراتب اطاعت و انقیاد میان نور محمد را ابلاغ داشته و حتی المقدور از پیش آمدنش جلوگیری نماید.

کدومل در پل سکهر به لشکرگاه شاهی رسید، و تا سه روز بار نیافت. چون موکب شاهی به نوشهره آمد، کدومل باریاب گردید و در ترضیه حضور شاهی کوشید. گویند احمد شاه خیلی غضبناک بود، اما کدومل هم شخص هوشایر و سفیر کاردان و زبان آوری بود، که در تسکین قهر شاهی بلطائف الحیل کوشید، وی مراتب عقیدت احمد شاه را باولیاء الله بخوبی درک کرده بود، و چندین جوال را از خاک پر نموده، با تحایف دیگر تقدیم داشت. احمد شاه پرسید درین جوالها چیست؟ کدومل گفت: بهترین تحفه سنده، یعنی خاک پاک قبور اولیای گرامی سنده.

احمد شاه این ارمغان را گرامی دانست و قهرش فرو نشست، و با مردم سنده نرمی و ملایمت را مرعی داشت، اما میان نور محمد درینوقت سنده را ترک گفته و به شرق به جیسلیمیر رفت، و در آنجا در سرکها کور هره بعارضه خناق بتاریخ ۱۲ صفر ۱۱۶۷ هـ، ۹ دسمبر ۱۷۵۳ م از جهان رفت.

در تذکره مخادیم کهرا فرمان احمد شاه موجود است که بتاریخ ۲۱ محرم ۱۱۶۱ هـ نوشته شده و از آن پدید می آید که احمد شاه در اوائل همین سال به سنده سفر کرده بود. که قول اکثر مورخان نیز چنین است، و طوریکه گذشت احمد شاه در اواسط

تاریخ مختصر افغانستان

همین سال سفری به خراسان کرد، یعنی بعد از بازگشت سند روی به سوی خراسان نهاده بود.

بعد از وفات میان نور محمد، پسرش محمد مرادیاب خان بجای او نشست، و وکیلی را بحضور احمد شاه فرستاد و دادن مالیات را قبول کرد. احمد شاه هم او را به حکمداری سنده شناخته و لقب "سر بلند خان" داد.

چون شهر شکارپور همواره مورد نزاع حکمرانان کلهوره و قبایل داود پوتره بلوچ بود، بنا بران احمد شاه انرا در ولایت سبی شامل ساخته و تحت اداره حاکم افغانی قرار داد، و بدین وسیله تجارت افغانستان تا ماوراء النهر و خراسان از راه شکارپور جریان گرفت، و این شهر مرکزیت مهم تجارتي را بدست آورد. علاوه ازین احمد شاه اسماعیل خان پنی را بحیث نماینده دربار شهنشاهی در سنده تعیین کرد، و اسماعیل به محمد آباد آمده و چندین نفر عامل را تحت اداره سید شاه محمد به تته و دیگر بلاد فرستاد. که از آنجمله صالح خان به تته رفت، و جای حاکم سابق گل محمد خان خراسانی را گرفت، و به فراهم آوری مالیات پرداخت.

درینوقت سفیر احمد شاهی محمد بیگ شاملو نیز به تته آمد، وی آقا محمد صالح را حکمران تته مقرر کرد، و اعیان شهر را بحضور شهریاری برد، چون در بین گماشتگان اسماعیل و شاملو اختلاف افتاد بنا بران قاضی محمد محفوظ به حاکمی تته برقرار گشت.

درینوقت که محمد مرادیاب خان از طرف احمد شاه به امیری سند شناخته شده و لقب "سر بلند خان" داده شد، در تمام این مدت دیوان کدومل سفیر میان نور محمد مرحوم بدربار شاهی فعالیت میکرد، تا که سران خانواده امارت کلهورا را با دربار نزدیکی داد و احمد شاه آنها را بطور یرغمل بدربار شاهی مهمان نگهداشت. درین مصالحت محمد مرادیاب خان مالیات مقرر سند را بدربار احمد شاهی قدری زیاده قبول کرده بود.

بعد از طی این مراتب اعیان سنده در امرکوت بحضور امیر جدید خود محمد مرادیاب خان رسیده و او را به مرکز امیری انتقال دادند (۱۶ صفر ۱۱۶۷ هـ) و شیخ ظفر الله به حاکمی تته گماشته شد. درینوقت دیوان کدومل بفرمان احمد شاهی و خلاع فاخره از حضور احمد شاهی به امرکوت رسید، و آنرا به امیر جدید تقدیم کرد. و

تاریخ مختصر افغانستان

در میدان نزدیک نصر پور جشن جلوس محمد مرادیاب خان گرفته شد و در همین جا اساس شهر نوی بنام مراد آباد نهادند (محرم ۱۱۷۱ هـ ستمبر ۱۷۵۷ م). محمد مرادیاب خان سه سال به کامرانی حکم راند، ولی برخی از اعیان با او مخالف شدند و بتاريخ (۱۳ ذیحجه ۱۱۷۰ هـ ۱۷۵۷ م) او را در قرارگاه خود محاصره و اسیر کردند. و روز دیگر برادرش میان غلام شاه را بر تخت نشانند. وی به تسلی سران و مردم سنده کوشید بقول فتح نامه مرادیاب خان شخص عیاش و لالابالی بود و عمری را به لهو و لعب میگذرانید و مردم ازو شاکی بودند، بنا بران میر بهرام خان با اعیان دیگر همدست شده از تخت امیریش فرو نشانند ولی یار محد خان برادر عینی مرادیاب خان که در خدا آباد بود و مقصوده فقیر بن بهار شاه یکی از اعیان، مخالف ماندند.

درینوقت که اوضاع داخلی سنده آشفته بود، عطر خان برادر دیگر امیران که به دربار شاهی قندهار طور یرغمل زندگی میکرد، در باره حقوق خود بوسیله سران دربار بحضور احمد شاه عارض شد، و از حضور شاهی نیز فرمانی صادر و عطر خان را بچیث امیر سنده شناخت. با شنیدن این خبر احمد یار خان در سنده لشکری فراهم آورد، ولی اعیان سرائی چون از صدور فرمان احمد شاهی بنام عطر خان شنیدند، با احتیاط قدم می برداشتند. و میان غلام شاه چون درین میانه چانسی نداشت، با قوای خود به (۲۵ صفر ۱۱۷۱ هـ، ۸ نومبر ۱۷۵۷ م) بسوی ریگستان سنده حرکت کرد و در عین این حال نامه های عطر خان به مقصوده فقیر رسید، که بموجب آن محمد مرادیاب خان از قید رهائی یافته و با جمعی از سران سرائی بدیدن امیر متعین جدید عطر خان رفتند، و میان غلام شاه با راجه لیکهی و سران دیگر طرفدار خویش دور باقی ماندند.

عطر خان چون سنده را خالی دید بدون مانعی داخل شد، احمد یار خان به شنیدن این خبر بسوی نوشهره عقب نشست، و در آغاز (ربیع الثانی ۱۱۷۱ هـ، دسمبر ۱۷۵۷ م) محمد مرادیاب خان نیز بدو پیوست.

اعیان سرائی و این دو برادر تصور میکردند، که عطر خان حقوق کلانسانی آنها را خواهد شناخت و به امارت سنده آنها را قبول خواهد کرد، ولی عطر خان از آنها

تاریخ مختصر افغانستان

زرنگ تر و جاه پسند تر بود، و قبل از دیدن برادران حکم گرفتاری و بردن ایشان را به خدا آباد داد.

از همین وقت بدگمانی مردم و اعیان نسبت به عطر خان آغاز شد، و وی در فراهمی مالیات و ادای آن به دربار احمد شاهی کوشید، و مردم را بتنگ آورد، ولی نتوانست از عهده کار برآید. بنا بران در مدت کم مردم خواستند که او را از سریر امارت براندازند.

درینوقت میان غلام شاه که در ادی پور منفی بود به بهاولپور رسیده و فرزند خود میان سرفراز خان را در انجا گذاشته خود وی به سنده آمد، و در روهری در اواخر رمضان ۱۱۷۱ هـ با عطر خان مقابل شد.

بعد از چند جنگ در روز اول شوال عطر خان و برادرش احمد یار خان با مقصوده شکست خورده گریختند و میان غلام شاه فاتح شد و با سران سرائی به سیوستان آمد (یکم شوال ۱۱۷۱ هـ ۱۷۵۸ م).

بعد از کمی محمد مرادیاب خان از جهان رفت و میان غلام شاه رضای اعیان و مردم را بدست آورده و به کامرانی امارت میکرد، اما عطر خان و احمد یار از سنده بکلات رفتند، و به نصیر خان کلات پناه بردند، و عرایضی ذریعه کدومل وکیل سنده در قندهار بحضور احمد شاه نوشتند. احمد شاه از قندهار لشکری به امداد ایشان فرستاد. احمد یار خان به دربار شاهی مقیم ماند و عطر خان با عطائی خان افسر لشکر شاهی بر سند باز تاخت آورد و بقول مؤلف فتحنامه فرمانی نیز از حضور احمد شاه به قبایل داود پوتره صادر گشت تا با عطر خان مدد نمایند، بنا بران لشکر عظیم داود پوتره نیز به قیادت بهادر خان یک گوش برکاب عطر خان پیوست.

میان غلام شاه بعد از ربیع الثانی ۱۱۷۲ هـ ۱۷۵۹ م به ترتیب لشکر پرداخته و تلاقی فریقین در چاکچیکان روی داد، جنگهای صعب واقع شد و میر بهادر خان تالیپور که از طرف غلام شاه می جنگید در میدان جنگ کشته گردید، و عطر خان بصلح راضی شد، و از روی صلح نامه سنده را به سه حصه تقسیم کردند یک حصه به میان غلام شاه تعلق گرفت و دو حصه آن به عطر خان و برادرش داده شد.

اما بین این دو برادر نیز نزاع افتاد و میان غلام شاه در رمضان (۱۱۷۲ هـ ۱۷۵۹ م) بر عطر خان تاخت و اور را از نوشهره دوانید و تمام سنده را تسخیر کرد، تا

تاریخ مختصر افغانستان

در سنه (۱۱۵۷ هـ ۱۷۶۲ م) بسعی گدومل سفیر سنده در قندهار، فرمانی از دربار احمد شاهی باخلعت های امارت به غلام شاه رسید و به لقب "شاه وردی خان" هژیر جنگ او را به امارت سنده شناخت و بعد از آن در سنه (۱۱۷۷ هـ ۱۷۶۴ م) بعد از فتوحات کچه از حضور احمد شاهی به وی لقب "صمصام الدوله" نیز داده شد، و دو فرمان احمد شاهی ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۷۷ هـ و یکم جمادی الاولی ۱۱۷۷ هـ بنامش صادر گشت و بسال (۱۱۸۱ هـ ۱۷۶۷ م) دیره غازیخان و دیره اسماعیل خان نیز از طرف احمد شاه به میان غلام شاه سپرده شد. و وی در سنه ۱۱۸۲ هـ حصار حیدر آباد را در نیرون کوت سابقه ساخته و در انجا متمکن گردید تا در (۳ جمادی الاولی ۱۱۸۶ هـ ۲ اگست ۱۷۷۲ م) بمرض فالج از جهان رفت.

بقول عبدالحمید جوکیه، غلام شاه باری در جوش حماسه خود گفت که تمام سرداران سپاه من باید مهیا باشند که شهر احمد شاهی (قندهار) را مسخر خواهیم کرد. در همین گفتگو مرض فالج بر وی حمله آورد، و از سخن راندن نیز عاجز ماند تا بزودی در گذشت.

بعد از وفات میان غلام شاه اعیان سنده فرزند او را که محمد سرفراز خان نامداشت بتخت نشانند. چون دو ماه بعد از آن احمد شاه ابدالی در قندهار از جهان رفت، میان سرفراز خان میر بهرام خان تالپر را برای عرض تعزیت و اطاعت به پادشاه جدید افغانستان تیمور شاه بن احمد شاه ارسال داشت. دربار قندهار خلعت و فرمان حکمداری سنده بنامش ارسال داشته و لقب "خدایار خان" نیز به وی داده شد.

وفات احمد شاه و سجایای وی

احمد شاه در اواخر عمر خویش بسبب محنت های سفرهای مسلسل جنگی ناتوان گردید، و او را از شهر قندهار به کوه توبه کورک که جای مرتفع خوش آب و هواست بردند، تا که بعد از چند ماه شب ۲۰ رجب ۱۱۸۶ هـ بمرض آکله در همان جا از جهان رفت، و وزیر شاولی خان و یاقوت خان خواجه سرانمش او را به شهر قندهار آورده و در جایی که قبلاً خودش معین کرده بود، مدفون شد و حین وفات عمرش ۵۱ سال و مدت سلطنتش ۲۶ سال بود.

تاریخ مختصر افغانستان

گنبدی که اکنون بر مزار آن شاه نامور در قندهار موجود است، به سند دو قطعه تاریخی که میرزا هادی خان منشی باشی دربار سروده، در سنه ۱۱۹۰ هـ بامر تیمور شاه ساخته شده و از مصر اعین "بگو فیض آباد عالی مقام" و "مزار شاه فردوس برین گو" تاریخ بنای آن بر می آید.



لوی احمد شاه بابا

احمد شاه مرد متشرع و پابند احکام دینی و حنفی مذهب عالم و باسوادی بود، دیوان اشعار پینتوی او در کابل بسال ۱۳۱۹ ش بسعی عبدالحی حبیبی طبع شده که کلام عشقی و تصوفی و حماسی و اخلاقی در دو نیم هزار بیت از قسم غزل و رباعی و قطعه و مخمس و مربع دارد. در کلامش رنگ تصوف بخوبی آشکار است، و برخی اشعار اخلاقی و وطنی نیز دارد، و او بدو نفر عرفای عصر خویش شاه فقیر الله حصارکی جلال آبادی مدفون شکار پور و میا محمد عمر پشاور (متوفی ۱۱۹۰ هـ) ارادتی داشت، و برخی کلمات و ملفوظات منشور در تصوف و عرفان نیز ازو باقی

تاریخ مختصر افغانستان

مانده که ملا محمد غوث قاضی پشاور شرحی بران بزبان فارسی بنام ”شرح الشرح“ نوشته بود.

اما احمد شاه در سیاست همواره طرفدار ملایمت و دوسی و اخوت اسلامی بود، در دهلی و بخارا و خراسان و بلوچستان و سنده با امرای معاصر خود از راه صلح و مسالمت پیش می آمد، و با وجود اقتدار عسکری و عظمت شاهنشاهی همه آنها را مکرراً در اعمال سرکشی عفو کرد، و تاج بخشی ها نمود، که حتی دیده وران این وسعت نظر و تاج بخشی های او را به دیده تعجب دیده اند، و بقول شاه ولی الله دهلوی، این رویه ابدالی ”بحساب امور این دنیای مادی نبود“.



گنبد مزار احمد شاه بابا در قندهار

احمد شاه باوجود جهانگیری از خونریزی مسلمان خود داری میکرد. در امور جهانداری با عدالت و انصاف رفتار می نمود، و مردم را مانند فرزندان خویش می

تاریخ مختصر افغانستان

پرورید، و ازین روست که افغانان او را ”بابا“ گویند و این لقبی است که جزو او میروس و رحمان نصیب دیگری نشده است.

البته احمد شاه جنگجو و فاتح بود، ولی از تمام فتوحات و اعمال عسکری او ظاهر است که جهانگیر غارتگر مخرب ستم کیش و مظلوم کشی نبود، و اگر کاری بصلح و مسالمت پیش میرفت، با مسلمانان دست بجنگ نمی برد، و شمشیر بروی برادر نمیکشید.

احمد شاه بحیث موسس افغانستان کنونی و مجدد عظمت مردم افغانستان و بوجود آورنده یک مملکت متحد و ملت واحد در تاریخ ملی ما مقام بلندی دارد، او بقول علامه اقبال سیالکوتی:

از دل و دست گهر ریزی که داشت سلطنت ها بر دو بی پروا گذاشت
و از همین ناحیت برخی نویسندگان برو خورده گیرند، که چرا سلطنت دهلی را به زمامداران نالایق باز گذاشت؟ ولی اگر مکتوبات شاه ولی الله دهلوی و دیگر امرا و رجال مسلمان هندی ملاحظه شود، به وضوح می پیوندد، که احمد شاه در آنوقت برای جهانگیری و غارت و چپاول به هند نرفته بود، بلکه یگانه هدف او نجات مسلمانان آنجا بود، که ازو استرحام کرده بودند. و هم وی نمی خواست که مرکز قوت ملی خود یعنی افغانستان را گذاشته و مانند شاهان خاندانهای دیگر افغان خلیجان، سوریان، لودیان وغیره در هند مستهلک و نابود گردد، و یا این خدمت خالص دینی جهاد فی سبیل الله را به آرایش های دنیوی ضبط شاهی دهلی و آز جهانگیری بیالاید. چنانچه عین همین رویه را مکرراً بامرای دیگر همسایه افغانستان در بخارا، خراسان، سند، بلوچستان نیز تعقیب کرده بود.

احمد شاه حدود طبیعی افغانستان را همواره در نظر داشت، و اگر شرقاً اراضی پنجاب و کشمیر را در تحت اداره میگرفت، برای حفظ مملکت او بود، وی میدانست که منبع قدرت سلطنت او خود سرزمین افغانستان و مردم آنست، بنا برین اگر با فتح پانی پت و گرفتن دهلی، مرکز قدرت و سلطنت خود را ترک میکرد، و قوای انسانی و فکری و اداری خود را در سرزمین وسیع هند مستهلک می نمود، ممکن بود که وطن او افغانستان از نعمت مرکزیت سلطنت محروم می ماند، و خانواده او هم همان سر نوشت دودمانهای افغانی هندی شده را می دید، که بکلی نابود شده اند.

تاریخ مختصر افغانستان

باری احمد شاه که بشهادت دیوان اشعارش با وطن خود و مردم خود علاقه فراوان و عشق و شور سوزانی داشت، و در عین حال مرد صوفی مشرب متدینی بود، نمیتوانست امرای مسلمان بازمانده هند و همسایگان خود را برای جهانگیری و از دولت و جاه از بین برد، و با امحای مرکزیت ملی خویش، تیشه بر ریشه خود زند. بنا براین همواره سیاست او چنین بود، که امرای همسایه خود را در تحت رایت شهنشاهی با وضع دوستانه و پدرانانه نگهدارد، و خود را غاصب مقام و جهانگیر آزمند و قهار قرار ندهد.

پس از احمد شاه

بعد از وفات احمد شاه بابا، از جمله هشت فرزندش، شهزاده سلیمان پسر کوچک او در قندهار بسعی شاه ویلخان وزیر اعظم پادشاه شد، ولی تیمور فرزند بزرگ او که در حیات پدر حکمران لاهور و ملتان بوده و در آنجا سکه هم میزد و درینوقت در هرات حکمرانی کردی، فوراً بطرف قندهار حرکت کرد و سلیمان را خلع و شاه ویلخان را بکشت، و بعد از مدت کمی پایتخت را از قندهار بکابل انتقال داد، و قاضی فیض الله دولتشاهی را وزیر و سردار پاینده خان بن حاجی جمال خان محمد زبی را بلقب سرفراز خان بسرداری قبایل درانی قندهار گماشت. و دوره شاهی خود را بکامرانی و مدافعه شورشیان گذرانیدی. چون مردم خراسان سه بار بر شاهرخ میرزا شهزاده نادری شوریدند، تیمور شاه نیز سه بار باو امداد کرد، و دفعه سوم احمد خان نوزیبی شورشیان را بشدت سرکوبی نمود، و نیز بسال (۱۱۸۸ هـ ۱۷۷۴ م) عبدالخالق خان سدوزیبی بر تیمورشاه باغی شد، ولی تیمور او را بشکست و نابینایش نمود، و باز بسال (۱۱۹۳ هـ ۱۷۷۹ م) بزرگان پشاور و خیبر مانند فیض الله خان خلیل و ارسلا خان مهمند تیمورشاه را در بالا حصار پشاور محاصره کردند، ولی تیمور برایشان غالب آمد، و همه را قتل نمود، چون قوای سکه بر ملتان یورش آورده بودند، لهذا بسال (۱۱۹۶ هـ ۱۷۸۱ م) تیمور شاه آن شهر را واپس بدست آورد. در سند نیز میر فتح خان تالپور بغاوت کرد، مگر مدد خان قاید نظامی تیمور شاه قبایل تالپور را سرکوبی داد و واپس همان میر فتح علی خان را حکمران آنجا شناخت (حدود ۱۲۰۱ هـ ۱۷۸۶ م). دو سال بعد آزاد خان در کشمیر شورید، ولی تیمور این شورش را نیز فرو نشاند (۱۲۰۳ هـ ۱۷۸۸ م). چون شاهان بخارا بدولت سدوزیبی مطیع و دوست بودند،

تاریخ مختصر افغانستان

بنابران احمد شاه همواره دوستی ایشانرا نیز مراعات کردی، ولی درینوقت شاه مراد معصوم منغیتی بر مرو تصرف کرد، ازینرو تیمور شاه با یک لک لشکر خود از راه قندوز و آقچه رفت، و در نتیجه با شاه مراد صلح کرد و دریا آمو را سرحد شناخت (۱۲۰۴ هـ - ۱۷۸۹ م) و مملکت را بیسران خود چنین تقسیم کرد که قندهار را به همایون و هرات را به محمود و پشاور را به عباس و کابل را به زمان و غزنه را به شجاع و کشمیر را به کهندل داد و خود وی بعد از ۲۲ سال سلطنت در حالیکه مملکت پدر را از کشمیر و پنجاب و سند تا آمو و مشهد خراسان حفظ کرده بود، در کابل از جهان رفت (۷ شوال ۱۲۰۷ هـ - ۱۸۹۳ م) و ۲۴ فرزند از خود باز گذاشت که از جمله آنان زمانشاه که مادرش یوسفزی بود بامداد سردار پاینده محمد خان محمد زبی بر تخت کابل نشست و برادران خود را در بالا حصار کابل زندانی کرد، ولی همایون برادرش از قندهار بمقابله او برآمد و در کلات غلجایی شکست خورد و به بلوچستان گریخت.



تیمور شاه

تاریخ مختصر افغانستان

زمانشاه به خانه جنگی در داخل مملکت سخت گرفتار آمد، و رقبای خارجی ازین نفاق برداران استفاده کردند، از طرف شمال شاهان منغیتی بخارا و از طرف جنوب میران سند و از طرف غرب آقا محمد قاجار و از طرف شرق قوای سیکه سرحدات مملکت را تهدید کردند، بنا بران زمان شاه بسال (۱۲۰۸ هـ - ۱۷۹۳ م) به تصفیۀ پنجاب و رفع خطر سیکه توجه کرد، ولی چون به پشاور رسید، همایون برادرش بمدد میران سنده از طرف بولان آمده و قندهار را گرفت ازینرو شاه زمان نتوانست به تصفیۀ پنجاب آید و فوراً بر قندهار تاخت و همایون را بگرفت و کورش کرد، و از انجا برای سرکوبی میران تالپور سند از درۀ بولان گذشت و بافتح علی تالپور به تادیه سه لک طلا صلح کرد، و واپس به مقابله برادر دیگرش محمود که از هرات لشکر کشی کرده بود آمد، و در فراه او را بشکست و به شفاعت مادر محمود او را واپس به حکمرانی هرات گماشت، و بعد از آن بلخ را نیز از شاهان اوزبک بخارا بگرفت و بسال (۱۲۱۰ هـ - ۱۷۹۵ م) با لشکر خود از اٹک گذشت و در حسن ابدال قوای سکه را مالش داد و با ۳۰ هزار لشکر خود لاهور را باز گرفت. چون برادرش محمود در هرات مکرراً شورش کرده بود، واپس بکابل و قندهار برگشت و محمود از هرات بایران گریخت و زمانشاه هرات را به فرزند خود شهزاده قیصر سپرد (۱۲۱۲ هـ - ۱۷۹۷ م).

زمانشاه شخص عالی همت و ادعا طلبی بود، و لشکری عظیم در کابل تهیه دید تا بر هند حمله نموده و شاهنشاهی احمد شاهی را تجدید کند، و هم مسلمانان هند را در مقابل قوای متجاوز انگلیس یاوری نماید. درین وقت ناپلیون نیز به مصر رسیده بود و پیغامی بدربار زمانشاه فرستاد، تا در هند پیش روی قوای متجاوز و فاتح انگلیس را بگیرد، و با امپراطور فراسنه از راه دوستی و همکاری آید، بنا بران زمانشاه نیز به حفظ هند از بسط قوای استعمار انگلیس کمر بست و به قصد فتح هند به پشاور با قوای سنگین حرکت کرد (۲۵ اکتوبر ۱۷۹۸ م - ۱۲۱۳ هـ) وی در لاهور با رنجیت سنگه مذاکره های سیاسی کرد، او را بقبول اطاعت خود وادار ساخت و به قصد هجوم دهلی لشکر خود را می آراست.

سیاسیون انگلیس که در هند مانعی تا کنون بدین سنگینی ندیده بودند و با قوای لشکری نمیتوانستند در مقابل زمانشاه برآیند، دست به فعالیت سیاسی زدند، و لارد

تاریخ مختصر افغانستان

ولزلی گورنر جنرال هند یکنفر سفیر دولت برطانیا کپتان جان ملکم را بدربار ایران فرستاد، و معاهده ۱۸۰۱ مورخه ۱۰ جنوری را با ایران امضاء کرد، که بموجب آن پادشاه ایران متعهد گردید اگر شاه افغان بر هند برطانوی حمله کند، لشکر قاجار بر افغانستان تجاوز خواهد نمود و اگر پادشاه افغان یا فرانسه بر ایران بتازد، و یا در سواحل بحری ایران مداخله یی کند دولت انگلیس افواج خود را بمدد ایران خواهد فرستاد، علاوه برین معاهده تدافعی و حربی، جان ملکم سفیر برطانیا قبلاً فتح علیشاه جانشین آقا محمد قاجار را به لشکر کشی خراسان و هرات تشویق کرده بود، تا بدین وسیله زمانشاه را از پشت جبهه مواجه خطر سازند، و او را از حمله بر هند منصرف گردانند (۱۲۱۴ هـ ۱۷۹۹ م) زیرا ازین لشکر کشی زمانشاه در هند انقلاب عظیمی افتاده و نزدیک بود تاریخ فتوحات احمد شاهی تکرار شود.

این فعالیت سیاسی ولزلی که بذریعۀ ملکم در دربار ایران کرده بود کارگر آمد، و چون لشکر قاجار بتحریر انگلیس بر خراسان تاخت شاه زمان مجبور گشت که از راه پشاور و قندهار خود را بهرات رساند. فتح علیشاه چون بمقصد خود که رجعت و انصراف زمانشاه از فتح هند بود کامیاب گردید، لشکر خود را از خراسان باز خواست. اما زمانشاه از فکر فتح هند فارغ ننشست و لشکری عظیم از قوای افغان آراست و در پشاور به تجهیزات قوی تر مشغول گشت و استعمار طلبان انگلیس که در سرزمین هند او را رقیب قوی و نیرومدنی می دیدند درین بار چاره اساسی کار را سنجیدند و خواستند از رقابت برادران و نفاق داخلی افغانی (یعنی مرض جانگاہ ملی ما) کار بگیرند و بکلی این رقیب مدہش خود را از بین بردارند. درین بار نظر سیاسیون انگلیس بر شهزاده محمود برادر فراری زمانشاه در ایران افتاد، که با سردار فتح خان بارکزیی اینک در ایران بحالت انتفا بسر بردندی، و چون سردار پاینده خان پدر فتح خان بامر شاه زمان کشته شده بود بنا بران فتح خان نیز از مخالفان شاه زمان بشمار میرفت.

باید گفت: که فتح خان در انوقت مردی قوی و هوشیار و شخصیت نافذی بود که در قبایل درانی از فراه تا قندهار یگانه مرد میدان و دارای نیروی ملی شمرده شدی. وی دارای برادران زیاد و فعال و قوی و دودمان او بعد از خانواده شاهی یگانه منبع نیروی افغانی بودی. کارداران زرنگ انگلیس بدربار قاجار شاه محمود را بحیث رقیب

تاریخ مختصر افغانستان

شاه زمان میشناختند که با حالت رنجیده و آشفته از مملکت برآمده و در خاک ایران پناه بسته بود. بنابراین درین بار محمود را بوسیله شاه قاجار برانگیختند و او بهمراهی سردار فتح خان از راه سیستان و فراه داخل خاک افغانستان شد. ایشان بمدد قبایل درانی و بارکزیی که از خط سرحد ایران تا قندهار افتاده اند سیستان و فراه و قندهار را بگرفتند. و بعد از تجهیز قوا و لشکری قوی بقیادت سردار فتح خان بسوی کابل روی آوردند. شاه زمان که در پشاور بقصد هند لشکر می آراست، از شنیدن این خبر بکابل آمد و بدفع برادر و سردار فتح خان از غزنی گذشت، لشکر دو برادر در تازی بین غزنه و مقر جنگ کردند، و در نتیجه زمانشاه بشکست و بدست برادر گرفتار آمد و بلافاصله از حیلۀ بصر عاری گشت و در چشم او میل کشیدند و انگلیسان باین حادثه عظیم رقیب خطرناکی را از بین بردند. و هم آتش خانه جنگی را در افغانستان روشن کردند، که بعد از آن کسی بفکر هند نیفتاد، و اینست نتیجه سوء خانه جنگی و نفاق داخلی که همواره خانه افغان را خراب کرده است. محمود بلافاصله بر تخت کابل نشست (۱۲۱۵ هـ ۱۸۰۰ م) و سردار فتح خان محمد زایی را وزیر خود گردانید و در مبحث محمد زاییان خواهد آمد. افغانستان درینوقت بدست برادران وزیر فتح خان آمد، و محمود شاهی بود که جز نام ارزشی نداشت.

شجاع الملک برادر عینی زمانشاه که این حوادث المناک را از دور میدید در پشاور لشکری آراست و بمقابل محمود بر آمد ولی لشکریان شاه محمود که به تعداد سه هزار از کابل آمده بودند در موضع اشپان با وی جنگ کردند و او را واپس به کوهسار خیبر عقب زدند (۱۲۱۶ هـ ۱۸۰۱ م). اما جنگهای داخلی شاه محمود را نیز آرام نماند و در سال (۱۲۱۷ هـ ۱۸۰۲ م) جنگهای عظیم با غلجیان و کذالک در پشاور با شجاع و افریدیان و در ولایت شمالی با حکمرانان اوزبک که از جیحون تجاوز کرده بودند واقع شد و دولت قاجاری ایران نیز بقایای دودمان نادری را که در تحت سلطۀ شاهان افغانی در خراسان و مشهد حکم میراندند از بن برکنند و مشهد را بگرفتند و امرای بلوچ نیز بفکر استقلال افتادند. باوجود اینقدر رفتن شاه محمود که مردی عیاش و تن پرور بود، امور مملکت را به وزیر فتح خان و برادرانش سپرده و خود کاری نمیکرد تا که مردم برو شوریدید، و مختار الدوله شیر محمد خان ولد شاه ولیخان بامیزیایی پیشکار او شجاع الملک را بکابل برای سلطنت دعوت داد. شجاع

تاریخ مختصر افغانستان

در سال (۱۲۱۸ هـ ۱۸۰۳ م) از پشاور بکابل آمد و بر تخت نشست و شاه محمود را مخلوع و معاف ساخت.

چون وزیر فتح خان و شهزاده کامران پسر محمود در قندهار بودند، لهذا شاه شجاع شهزاده قیصر بن شاه زمان را بمدافعه ایشان فرستاد و او قندهار را بدون جنگ بگرفت و کامران را بفراه عقب راند. و وزیر فتح خان خود را بشاه شجاع تسلیم کرد و در مسکن پدری قلعه ادی ناوه بارکزیی جنوبی گرشک ظاهراً منزوی گردید. اما توجه خود را از مداخله در امور سیاست باز نداشت و بسال (۱۲۱۹ هـ ۱۸۰۴ م) که شاه سجاع در پشاور سی هزار لشکر را جمع کرد و بغرض تصفیه کشمیر و پنجاب و سنده حرکت میکرد در قندهار شهزاده قیصر بر خلاف عم شورش کرد ولی شاه سجاع برادر زاده را گوشمالی داد و واپس او را حکمران قندهار گردانید و بر امرای شورشی تالیپور سند یورش برد، و بعد از اخذ ۳۲۰ هزار روپیه بایشان صلح نمود، ولی اوضاع داخلی شوریده بود، و همواره برادر زادگان نادان شاه که کامران و قیصر بودند، دست بمخالفت میزدند. چون شاه شجاع به جنگهای کشمیر و پشاور سرگرم بود و فراغی بمقابله مخالفان داخلی نداشت، اوضاع افغانستان با بحران و تشمت و آشفتگی دوام میکرد. درینوقت قوای متجاوز انگیس هندوستان را تا لودهیانه بگرفتند و چون از نفوذ روز افزون فرانسه در دربار ایران میترسیدند و میخواستند رقبای اروپایی خود را در فتوحات هند بکلی نابود سازند، و برغظیم هند را به تنهایی بگیرند، بنا بران الفنستون یکنفر ایلچی از طرف حکومت هند برطانوی با مستر استرچی در پشاور بتاريخ ۵ مارچ ۱۸۰۹ م، پیش شاه سجاع آمدند، او را از حمله محتمله ایران بر افغانستان ترسانیدند، و در نتیجه معاهده اولین مودت بین شاه شجاع و هند برطانوی منعقد گردید، که لارد منتوگورنر جنرال هند آنرا در (۱۷ جون ۱۸۰۹ م ۱۲۲۴ هـ) تصدیق کرد. این پیمان شکل دفاعی داشت زیرا در ماده اول و دوم آن گفته شده که اگر فراسنه و ایران بر متصرفات شاه افغان تجاوز کنند، دولت هند برطانوی با شاه کابل امداد میکند و نمی گذارد که بر افغانستان تجاوزی شود. و ماده سوم آن اشارت به مودت و یگانگی و روابط دوستانه طرفین میکند که شاه افغان هیچکس را از فرانسویان بمملکت خویش نخواهد گذاشت و طرفین در ممالک یکدیگر مداخلتی نخواهند کرد، و همواره مراتب مودت را مراعات خواهند نمود.

تاریخ مختصر افغانستان

این معاهده بدرد شاه شجاع نخورد، بلکه او را منفور مردم گردانید و شاه محمود باز بمدد وزیر فتح خان او را مدت دو سال بجنگ و فتنه در داخل کشور مشغول داشت تا بالاخر شکست خورد و بهندوستان بدولت برطانوی پناه برد (۱۲۲۶هـ ۱۸۱۴م) و طوریکه در شرح حال محمدزایبان خواهد آمد، دفعه دوم نیز بمدد انگلیس بر تخت نشست، یعنی او را دولت هند برطانوی در هند نگهداشتند تا در آینده وسیله کار شان در افغانستان باشد.

اما شاه محمود چون دفعه دوم بر تخت نشست زمام مملکت اصلاً بدست وزیر فتح خان بود که این وزیر دلاور بلوچستان و سند و کشمیر را مطیع گردانید و بنام شاه محمود بر مملکت حکم میراند و افغانستان را به برادران خود سپرده بود. چون درینوقت رنجیت سنگھ بر قلعه اتمک تصرف کرد، فتح خان او را بعد از جنگ سختی که در ضلع هزاره روی داد بشکست و کشمیر را نیز به برادر خود سردار محمد عظیم خان داد (۱۲۳۰هـ ۱۸۱۴م).

درین وقت هرات بدست حاجی فیروز الدین برادر محمود بود. فتح علی شاه قاجار در سال (۱۲۳۲هـ ۱۸۱۶م) اراده تسخیر آنرا نمود، لهذا فتح خان با لشکر کابل بهرات آمد و اولاً حاجی فیروز الدین را گرفته به کابل فرستاد، و پس از آن در جنگ کهستان غربی هرات ده هزار لشکر قاجاریان را بکشت و از هرات براند، و خود به تنظیم امور هرات مشغول گشت ولی درینوقت حادثه منحوسی روی داد، باین معنی که سردار دوست محمد خان برادر وزیر در هرات، بخانه حاجی فیروز الدین داخل گشت، و جواهر و زیورها و کمر بند قیمتی دانه نشان که بقول شیرازی (مولف تاریخ احمد شاه درانی) پنجاه هزار تومان قیمت داشت، با دیگر نفایس تصاحب کرده و به کشمیر رفت و این واقعه بر شاه محمود و کامران خیلی ناگوار آمد، و ایشان را با دودمان وزیر فتح خان کینه توی پیدا گشت و همین احساس نفرت و بدبینی بود که منجر به کشتار فجیح وزیر فتح خان و عداوت دودمان سدوزی و بارکزی گردید.

شاه محمود فرزند کینه توز نادان خود کامران را بهرات فرستاد، و کامران بانتقام اعمال برادرش وزیر فتح خان را بگرفت، و در چشم بینا آن وزیر دانا میل کشید (۱۲۳۳هـ ۱۸۱۷م). این عمل شهزاده کامران ظاهراً سبب تسکین فتنه شمرده شد، زیرا دودمان سدوزی تمام این فتن را زاده عمل وزیر میدانستند. ولی وزیر نابینا

تاریخ مختصر افغانستان

برادران نیرومند و فعالی داشت. چون از کوری برادر بزرگ شنیدند، در سر تا سر کشور از کشمیر تا هرات فتنها جوشید، و آتش قهر و غضب زبانه زد، سردار دوست محمد خان از کشمیر برگشت و کابل را بدست آورد، و شاه محمود را بغزنی راند.

ازینطرف کامران با ۱۲ هزار لشکر خود در غزنی بمدد پدر رسید، و سردار محمد عظیم خان از کشمیر بمعاونت سردار دوست محمد خان آمد و در بین کابل و غزنی با هم جنگ کردند، ولی محمود و کامران شکست خوردند و در همین اثنا وزیر فتح خان نابینا را نیز در سید آباد وردک انتقاماً باسوء عذاب بکشتند و بند از بندش جدا کردند (۱۲۳۴هـ-۱۸۱۸م) و خود شان بهرات رفتند، و در انجا بر سر حکومت بین محمود و حاجی فیروز الدین نزاع افتاد و کامران بر هردو فایق آمد و ایشانرا بکشت (۱۲۴۵هـ-۱۸۲۹م) و خود کامران تا (۱۲۵۸هـ-۱۸۴۲م) بر هرات حکم راند.

درین زمان که آتش نفاق در سر تا سر کشور گرم بود، باز دولت قاجاری ایران در سال (۱۸۳۳م) سی هزار لشکر را بتحریک روسیه تزاری بتسخیر هرات بقوماندانی عباس میرزا فرستاد. ولی چون انگلیس ها قاجاریان را ازین لشکر کشی باز داشتند و هم هراتیان بکشور خود افغانستان وفادار بودند و لشکریان قاجاری را نگذاشتند، بنا برین هرات بمرکز سلطنت افغانی مثل سابق مربوط ماند.

نوت: بقیه احوال و اواخر دودمان سدوزیی در شرح حال محمدزایان خواهد آمد.

شاهان سدوزایی:

- *۱- احمد شاه بابا ابدالی بن زمانخان (۱۱۶۰-۱۱۸۶هـ)
- *۲- سلیمان بن احمد شاه (۱۱۸۶هـ)
- *۳- تیمور شاه بن احمد شاه (۱۱۸۶-۱۲۰۷هـ)
- *۴- زمانشاه بن تیمور شاه (۱۲۰۷-۱۲۱۵هـ)
- *۵- شاه محمود بن تیمور شاه (۱۲۱۵-۱۲۴۵هـ)
- *۶- شاه شجاع بن تیمور شاه (۱۲۱۸-۱۲۵۸هـ)
- *۷- فیروز الدین بن تیمور شاه (هرات حدود ۱۲۳۰هـ)
- *۸- کامران ولد شاه محمود (هرات ۱۲۳۴-۱۲۴۵هـ)

تاریخ مختصر افغانستان

مآخذ: حیات افغانی، سراج التواریخ، تحفة الحبيب، تاریخ سلطانی، خورشید جهان، سیر المتأخرین، تاریخ سرجان ملکم، تاج التواریخ، احمد شاه بابا، لوی احمد شاه بابا، مجمل التواریخ بعد نادریه، تاریخ ایران فروغی، تاریخ عمومی عباس اقبال، جهانکشای نادری، دایرة المعارف اسلامی، صولت افغانی، تاریخ احمدی (قلمی)، تتمه البیان، نادر نامه (قلمی)، خلاصة الانساب (قلمی)، رهنمای افغانستان، مجمع التواریخ ریاض المحبه، خصایل السعادة، مکتوبات سیاسی شاه ولی الله، مکتوبات شاه فقیر الله، ظفر نامه رنجیت، حیات حافظ رحمت خان، تاریخ نظامی ایران، تاریخ پشتون، شوکت افغانی، تاریخ پشاور، جریده شمس النهار کابل، جریده سراج الخبار افغانیه، تاریخ افغانستان از ملیسون، احمد شاه درانی از کندا سنگ به انگلیسی، تاریخ احمد شاه درانی از سید حسین شیرازی، عمادالسعادة از سید غلام علی خان، راجگان پنجاب از گریفن به انگلیسی، تاریخ بلوچستان، خزانه عامره، تاریخ سنده از مولانا مهر، تاریخ سند انگلیسی، گزیتیر سنده، تاریخ کلهوره انگلیسی، تحفة الکرّام.

بخش هفتم

محمد زایبان

(۱۲۱۶-۱۳۳۸ هـ)

محمد زی عشیره بیست از بارکزیی درانی قندهار، که این محمد نیکه مورث اعلای شان معاصر بود با ملک سدو حکمران قبایل ابدالی قندهار و در حدود (۱۰۰۰ هـ ۱۵۹۱ م) در ارغسان جنوب شرقی قندهار در بین عشیره کوچک خود زندگانی داشت، و محمد بن عمر از تبار داود و بارک بود، که شعبه ایست از قبایل ابدالی سره بن پینتانه، و مزار محمد نیکه در ارغسان قندهار است. و اولاد محمد خان در بین قبایل بارکزیی جنوبی گرشک بوده که تا کنون در انجا قلعه ادی موجود است، و مسکن کهن این دودمان بود.

طوریکه سابقاً خواندید در جرگه شیر سرخ برای انتخاب پادشاه رئیس این قبیله حاجی جمال خان بن حاجی یوسف بن یارو بن محمد نیز شامل بود و بعد از آن بدریار احمد شاهی صفت مشاور داشت. وی در سال ۱۱۸۴ هـ بمرد، و در جنوب قندهار در حدود قریه ذاکر مدفون شد، و بعد از او فرزندش سردار پاینده خان بریاست قبایل بارکزیی در جنوب قندهار از ارغسان تا ناوه بارکزیی هلمند شهرت یافت، و از طرف تیمور شاه به مناصب مهمی سرفراز شد. وی در سرکوبی آزاد خان کشمیر و شورش عبدالخالق سدوزیی و فرار شهزاده عباس پسر تیمور به لالیپوره مهمند خدمات خوبی به تیمور شاه نمود، که در نتیجه آن بلقب سرفراز خان نواخته شد. ولی بعد از مرگ تیمور شاه زمانشاه در عوض او رحمت الله خان سدوزیی را بلقب وفادار خان وزارت داد، و سردار پاینده خان در قلعه ادی کنار هلمند متواری گردید. ولی چون محل رجوع مردم بود، شاه زمان او را با برخی از همکاران وی در قندهار بکشت (۱۳ رمضان ۱۲۱۴ هـ ۱۷۹۹ م). سردار پاینده خان بیست پسر فعال و نیرومندی داشت، که بعد از قتل پدر در افغانستان پراگندند و فرزند بزرگ سردار پاینده خان سردار فتح خان از قندهار رفت و به شاه محمود برادر زمانشاه که در ایران بود پناه برد، و طوریکه در مبحث سدوزیایان گفتیم: در این وقت زمانشاه یک لک لشکر را برای مارش بر هند تهیه کرده

تاریخ مختصر افغانستان

بود، و نمایندگان سیاسی انگلیس برای ناکامی این لشکر کشی به هر طرف دسیسه میکردند و سخت می ترسیدند که ناپلیون از مذاکره سیاسی و ربط با دربار زمانشاه استفاده نکند. بنا بران بذریعه حکومت قاجاریه ایران شاه محمود را تحریک و تقویه کرده و به افغانستان بر خلاف زمانشاه فرستادند، و سردار فتح خان نیز از راه سیستان و فراه بوطن بازگشت و به سر لشکری قوای محمود بر قندهار هجوم آورد، و در جنگ "تازی" شاه زمان را بشکست و بحکم محمود او را کور گردانیدند و بر کابل تصرف جستند، و وزیر شاه زمان رحمت الله خان سدوزی را نیز قتل کردند.

چون شاه محمود بر تخت کابل نشست، سردار فتح خان را بلقب شاه دوست بوزارت خود مقرر داشت و تمام مملکت را به او و برادرانش سپرد (۱۲۱۶هـ ۱۸۰۱م) و پسران سردار پاینده خان محمد زیی ازینوقت حکمران افغانستان شدند و فتح خان با اختیارات کلی که در مملکت داشت، همه برادران خود را به حکمرانی ولایات افغانی گماشت، وی از برادران خود سردار دوست محمد خان را در مرکز پیش خود نگهداشت و به محمد عظیم خان و بعد ازو عبدالجبار خان کشمیر داد، و پشاور را تا اتمک به یار محمد خان و سلطان محمد خان سپرد، سنده و شکار پور به رحمدل خان و غزنی را به شیر دل خان و بامیان را به کهندل خان و قندهار و ملحقات آنرا از کلات تا دره بولان و فراه به مهردل خان و پردل خان داد، دیره جات تا حدود پنجاب و کوهسار پشاور به نواب عبدالصمد خان و پسرش نواب زمان خان تعلق گرفت، و مملکت درین کشمکش میدان مجادله و خونریزی گردید، و عاقبت وزیر فتح خان در هرات بدست عطا محمد خان وزیر شهزاده کامران کور کرده شد (۱۲۳۴هـ ۱۸۱۸م). این واقعه چنانچه گذشت، برادران بارکزیی را به انتقام برانگیخت و هرج و مرج شدیدی برپا شد، و بعد ازآنکه بساط آخرین دودمان سلطنتی سدوزی را بر چیدند، در بین برادران وزیر فتح خان نیز بر سر امر پادشاهی نزاعها واقع شد، تا که در آخر سردار دوست محمد خان در مسجد عیدگاه کابل اعلان امارت نمود، و خطبه بنام او بعنوان "امیر کابل" خوانده شد (۱۲۵۴هـ ۱۸۳۸م).

امیر بلافاصله پسران خود را به تمام محروسات خود در افغانستان مقرر کرد، و چون قوای رنجیت سنگه از ضعف و فتور داخلی افغانستان استفاده کرده و تمام پنجاب را تا پشاور گرفته بودند، و سردار سلطان محمد خان نیز بعد از جنگ بالا

تاریخ مختصر افغانستان

کوټ و شهادت مجاهدین بقیادت سید احمد بریلوی و مولوی اسماعیل دهلوی و کشته شدن سردار یار محمد خان برادرش در صوبهٔ پشاور ضعیف شده بود، و ترس آن میرفت که قوای رنجیت بر خیبر حمله کنند، بنا بران امیر دوست محمد خان به مکتوبی از لارڈ بنتک گورنر جنرال هند در استرداد پشاور امداد خواست و از راه باسول بطرف پشاور با ۶۰ هزار لشکر خود حرکت کرد، ولی سردار سلطان محمد خان لشکر امیر را متفرق ساخت، و امیر ناکام از پشاور به خیبر و جلال آباد برگشت، و اشغری تا کوهات و تل به سردار سلطان محمد خان برادر امیر باقی ماند (۱۲۵۴هـ ۱۸۳۸م).

امیر دوست محمد خان برای شکستن و مقابلهٔ رنجیت ذریعهٔ مکاتیب از دولت انگلیس و ایران و زار روس استمداد کرد، و لارڈ آکلیند وایسرای هند بسال ۱۸۳۶-۱۸۳۷م از طرف هند برطانوی سر الکسندر برنس و میجر لیچ و لغتننت و دومستر لارڈ را بحیث هیئت اولین سیاسی و اقتصادی بکابل فرستاد، و در عین همین وقت یکنفر نمایندهٔ روسیه ویتکوویچ^۱ نیز بکابل رسیده بود و دربار کابل و حکمرانان قندهار را بر خلاف پیشرفت انگلیس در سنده و پنجاب تحریک میکرد، امیر دوست محمد خان با الکساندر برنس مفاهمه کرد، مشروط باینکه اگر دولت انگلیس دو هزار تفنگ بدهد، و اراضی غرب دریا سند را هم باو باز گذارد، وی همواره همکار و دوست انگلیسیان خواهد بود.

ولی دولت هند برطانوی برای حفاظت هند و جلوگیری از حملات محتملهٔ روس به شاه شجاع سدوزیبی که از سلطنت مخلوع و در لودهیانه فراری بود نظری داشت، و بنابراین لارڈ آکلیند بتاریخ اول اکتوبر ۱۸۳۸م جنگ اول افغان و انگلیس را آغاز داشت، و به خلع و استیصال امیر دوست محمد کمر بست.

شاه شجاع که درینوقت برای استرداد تخت و تاج بقبول هرگونه سفالت حاضر بود، بتاریخ ۱۲ مارچ ۱۸۳۴م معاهدهٔ اولین خود را متضمن ۱۴ ماده با مهاراجه رنجیت بست، هر چند شاه مخلوع درینوقت هیچگونه حیثیت حقوقی و رسمی نداشت، ولی در معاهدهٔ منعقدہ تمام کشمیر و پنجاب و اراضی اتک و پشاور را تا

۱. Vitkievitch در سال ۱۸۳۸ بکابل آمد ولی این سفیر بطور غیر رسمی از طرف وزیر مختار روسیه در تهران بکابل فرستاه شده بود. (آریانا ج ۲ شماره ۱).

تاریخ مختصر افغانستان

خیبر و سنده به رنجیت گذاشت و طرفین ذریعه مواد (۱۱-۱۳-۱۴) امداد لشکری یکدیگر را در اوقات خطر قبول کردند، و برخی از مواد را راجع به جریان تجارت نیز درین معاهده گنجانیدند. ولی این معاهده خون تنها بین شجاع و رنجیت بود و انگلیسیان اندران سودی نداشتند. دولت هند برطانوی آنرا قبول نکرد و متعاقب آن معاهده لاهور منعقد ۲۶ جون ۱۸۳۸، بین گورنر جنرال برطانوی و مهاراجه رنجیت سنگ و شاه شجاع الملک در شمله بتاریخ ۲۵ جولایی ۱۸۳۸ م منعقد شد. و این همان سالیست که ویتکوئیچ نماینده روسی به کابل آمده بود. درین معاهده که گورنر جنرال و رنجیت شخصیت های حقوقی بودند، و اختیار آتی داشتند شخص ثالث شجاع الملک ابداً و اصلاً از طرف مملکت خود صلاحیتی نداشت و بلکه اندرین وقت وی یکنفر فراری فاقد حقوق ملی شناخته میشد.

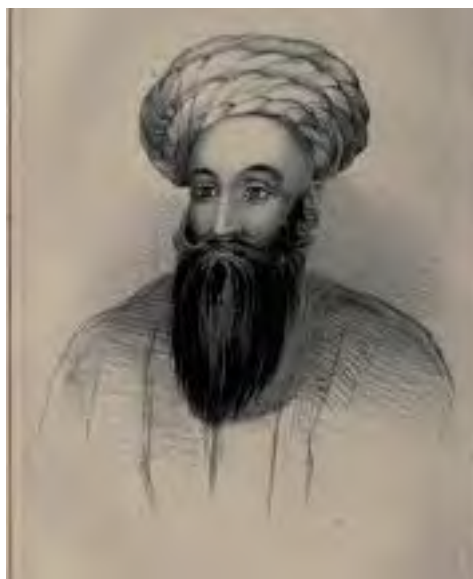
بهر صورت معاهده لاهور بذریعه مستر دلبیو ایچ مکانتن که از طرف لارد اکلیند نایب السلطنه هند نمایندگی داشت در ۱۸ ماده امضاء گردید و شاه شجاع در مقابل امدادیکه به وی استرداد تخت و تاج افغانستان وعده دادند از تمام اراضی مملکت افغانی در ماورای خیبر و دره بولان دست بردار شد. و مبلغ دو لک روپیه باج را نیز با پنج هزار لشکر سالیانه قبول کرد که بعد از تحویل تخت و تاج به رنجیت بدهد و با هیچ دولت دیگری که مخالف دولت انگلیس و مهاراجه باشد عقد مودت و روابط سیاسی ننماید. و در هرات هم برادرزاده خود را حکمران خواهد شناخت و مداخله یی بامور هرات نخواهد کرد.

ماده ۱۸ عهد نامه متضمن اتحاد حربی است که اگر یکی از متعاهدین (انگلیس و رنجیت و شجاع) از طرفی مورد حمله قرار گیرد دیگران با وی در مدافعه خطر امداد لشکری مینمایند.

با این عهد نامه عجیبی که بین دو حکومت و یکنفر فراری امضا شد لشکریان انگلیس بقوماندانی سر جان کین، شاه سجاع را برداشتند و در فروری ۱۸۳۹ م ۱۲۵۴ هـ از راه سند و بولان بر قندهار حمله آوردند و به ۲۰ اپریل ۱۸۳۹ م = ۱۲۵۵ هـ شهر قندهار را بگرفتند، و برادران امیر بایران گریختند و شاه شجاع بر تخت شاهی قندهار نشست (۲۳ صفر ۱۲۵۵). در قندهار مکاناتن از شاه سجاع تعهد گرفت که عسکر دایمی انگلیس را در افغانستان با یکنفر نماینده سیاسی شان بگذارد، و

تاریخ مختصر افغانستان

باینصورت لشکر برطانیه بمعیت شاه شجاع از راه غزنی و کذالک کپتان وید با شهزاده تیمور فرزند شجاع از راه دره خیبر و جلال آباد بر کابل حمله کردند و به (۱۷ اگست ۱۸۳۹ م، ۵ جمادی الاخر ۱۲۵۵ هـ) شاه شجاع را در کابل به پادشاهی برداشتند، و امیر دوست محمد خان با فرزندان خود به بخارا رفت و در انجا امیر بخارا او را بزندان افگند و گورنر جنرال هند لارد آکلیند در جایزه فتح کابل و اخراج امیر دوست محمد بلقب ارل earl از طرفت دربار لندن نواخته شد (۱۸۳۹ م).



شاه سجاع

درینوقت که سران حکومتی و امیر از مملکت رفتند، و وطن را به دشمن گذاشتند، ملت افغان با لشکر متجاوز انگلیس اعلان غزا داد، و از هر طرف حمله های ملیون بر قشون انگلیس آغاز شد و یکسال بعد امیر دوست محمد خان نیز با پسرش محمد افضل خان از بخارا برآمد و از آمو گذر کردند، ولی در ایبک از لشکر انگلیس شکست خوردند و به تاشقرغان رفتند (۲۸ ستمبر ۱۸۴۰ م، ۱۲۵۶ هـ) و بعد از آن امیر خود را به انگلیس تسلیم کرد و به کلکته فرستاده شد (نوامبر ۱۸۴۰ م).

تاریخ مختصر افغانستان

اما مجاهدین ملی در شمال کابل به سالاری مسجیدی خان و سلطان محمد نجرابی و غیره با متجاوزان فرنگی دست به غزا زدند و عبدالله اچکزی و امین الله خان لوگری و دیگران نیز در اوایل خزان ۱۲۵۸ هـ با اتفاق مردم اطراف کابل بر فرنگیان و شاه سجاع شوریدند، و سردار محمد اکبر خان فرزند امیر دوست محمد خان هم از طرف شمال با ایشان پیوست و کار را بر انگلیس تنگ کردند. درین گیر و داد مکناتن Sir W. MacNaghten بتاريخ ۲۳ دسمبر ۱۸۴۱ م بدست سردار اکبر خان در کابل قتل گردید و نیز الکساندر برنس در ۲ نوامبر ۱۸۴۱ م از طرف غازیان کشته شده بود، و بعد از آن خود شاه سجاع هم در کابل بدست غازیان کشته شد (۲ صفر ۱۲۵۸ هـ، ۳ اپریل ۱۸۴۲ م) و چون لشکریان انگلیس در زمستان همین سال از کابل بسوی جلال آباد رفتند در راه بدست غازیان افغان همه قتل عام شدند.

انگلیسیان درین جنگ خسارات بزرگ برداشتند یعنی ۱۳ هزار نفر کشته شدند و ۲۱ کروور روپیه هندی مصرف کردند، و بالاخر از حفظ خود هم عاجز آمدند، و از دست غازیان افغانی جز یکنفر که دکتر بریدون^۱ نامداشت احدی زنده نبرآمد. لهذا واپس امیر دوست محمد خان را از هند آوردند، امیر بهمت فرزند مجاهد خویش وزیر اکبر خان بر تخت کابل باز نشست، و برادران وی از ایران آمده بر قندهار حکمران شدند، و هرات در دست یار محمد خان الکوزی وزیر شهزاده کامران بماند.

امیر دوست محمد خان در آغاز دوره دوم امارت خویش زعمای مشهور جنگ اول را که در راه حفظ مملکت قربانیها داده بودند، مانند نایب امین الله خان لوگری و سردار سلطان احمد خان سرکار و محمد شاه خان بابکرخیل و نواب محمد زمانخان و پسرش شجاع الدوله خان و محمد عثمان خان و نواب جبار خان و مسجدیخان و غیره را مورد اعتماد قرار نداد، و در امور مملکت دخیل نساخت، و بالعکس تمام مملکت را در تحت تصرف پسران خود نگهداشت، بنا برین سردار سلطان احمد خان برادر زاده امیر و دامادش که ازو مایوس شده بود بقندهار رفت، و از انجا با ۵ هزار لشکر قندهاری بر کابل حمله آورد، ولی امیر او را در مقر بشکست، و بعد از آن سلطان

۱. William Brydon ولیم بریدین (۱۸۱۱-۱۸۷۶ م) طبیب لشکر انگلیسی که از جمله سیزده هزار نفر فرقه پیاده فقط وی زنده به جلال آباد رسید. ۱۳ جنوری ۱۸۴۲. (اندین بیوگرافی ۵۸).

تاریخ مختصر افغانستان

احمد مذکور به ایران فرار کرد و فرزند نامدار مجاهد امیر، وزیر اکبر خان نیز در مزار از جهان رفت (۱۲۶۳ هـ ۱۸۴۶ م).



وزیر اکبر خان غازی

اما سردار محمد اکرم خان فرزند امیر در ولایات شمالی ایشان اوراق میر بلخ، و ایشان صدور میر آقچه، و میر حکیم خان والی شبرغان و میر بابا بیگ رئیس ایبک، و غضنفر خان سالار اندخوی، و گنج علی مهتر خلم، و محمود خان داور سر پل، و شاه مراد مرزبان قطغن را مطیع ساخته و تا آمو پیش رفت و سرحد شمالی کشور را محفوظ داشت (۱۲۶۵ هـ ۱۸۴۸ م) و باینصورت فقط قندهار و هرات از امارت امیر بیرون ماند و چند سال بعد سرداران قندهاری برادران امیر (کهندل، پردل، مهردل) مردند و رحمدل بماند، و او را با برادر زادگان خویش نزاع افتاد. امیر دوست محمد

تاریخ مختصر افغانستان

خان در سنه (۱۲۷۱هـ ۱۸۵۵م) مورخه ۱۱ رجب، سردار غلام حیدر خان ولیعهد خود را به جمروود فرستاد، و با سر جان لارنس چیف کمشنر پنجاب نمایندهٔ جمس اندریو مارکوئیس گورنر جنرال هند ملاقات کرد، و معاهدهٔ پشاور منعقدہ ۳۰ مارچ ۱۸۵۵م را که دارای سه ماده بود با دولت هند برطانوی بست.

این معاهده مراسم مودت و دوستی و عدم مداخلت طرفین را در مملکت یکدیگر متضمن بود و ماده سوم میگفت که طرفین متعاقبین دوست یکدیگر را دوست و دشمن آندیگر را دشمن خود خواهد شناخت.

با این معاهده امیر از طرف شرق مملکت مطمئن شد، و هم ضمناً موافقهٔ دولت هند برطانوی را در تسخیر قندهار گرفت، و بعد از آن لشکری از کابل بکشید و قندهار را بگرفت و بفرزند خود غلام حیدر خان بسپرد و باینصورت قندهار مستقیماً بامارت کابل تعلق گرفت.

اما در هرات بقایای دودمان سدوزئی بدست یار محمد الکوزئی وزیر کامران از بین رفتند و یار محمد حکمران آنجا نیز بسال (۱۲۶۷هـ ۱۸۵۰م) در گذشته و فرزند نالایقی که سید محمد خان نامداشت بجای او نشسته بود، و مسکوکات خود را بنام ناصر الدین شاه قاجار ضرب کردی، ولی مردم هرات این وضع را خوش نداشته او را بکشتمند و شهزاده یوسف نواسهٔ حاجی فیروز الدین از اعقاب سدوزایی را بیادشاهی هرات برداشتند (محرم ۱۲۷۲هـ ۱۸۵۵م) تا که ناصر الدین شاه لشکری بهرات فرستاد و آن شهر را بگرفت (۱۲۷۳هـ).

رجال افغانی هرات را جزو لاینفک قدیم افغانستان می دانستند و نمی خواستند که در آن کدام مملکت اجنبی دستی داشته باشد، بنابراین امیر دوست محمد خان در صدد الحاق مستقیم هرات بمركز مملکت بود. و همدرین اوقات امیر دوست محمد خان را انگلیسیان به جمروود دعوت کردند، و ذریعهٔ سر جان لارنس معاهدهٔ پشاور مورخ ۲۶ جنوری ۱۸۵۷م، ۲۹ جمادی الاولی ۱۲۷۳هـ را با او بستند. این معاهده که دارای ۱۲ ماده است از طرف گورنر جنرال هند جان وایکونت کیننگ بذریعهٔ جان لارنس چیف کمشنر پنجاب و لفتننت کرنل ایچ، لی ایدواردس کمشنر پشاور با امیر عقد شد.

تاریخ مختصر افغانستان

معاهده گوید: چون شاه ایران نقض عهد نمود و بر هرات قبضه کرد و در کشور افغانستان مداخله میکند، بنا بران حکومت انگلیسی هند امیر دوست محمد خان را مدد خواهد داد و بحفظ اراضی او از تجاوز قاجاریان خواهد کوشید، و تا وقتی که جنگ با دولت قاجاری جاریست ماهانه یک لک روپیه بامیر میدهند مشروط باینکه: امیر لشکر سوار و توپخانه خود را با ۱۸ هزار پیاده بخوبی نگه دارد، و همواره ۱۳ هزار لشکر مجهز قواعد دان داشته باشد و در کابل یا قندهار یا بلخ و یا جائیکه با قاجاریان نبرد افتد نمایندگان انگلیس با عملی هندی مقرر خواهند بود تا مبلغ امدادی در تحت نظارت شان به امور لشکری صرف گردد، ولی در امور داخلی دخلی نخواهد داشت، و فقط از وقایع جنگی اطلاع خواهند گرفت.

امیر یکنفر نماینده خود را به پشاور مقرر دارد و علاوه بر امداد ماهوار مذکور پنج لک روپیه نقد را نیز باو میدهند، و مقابل امیر نمیتواند در خفا یا علنا با دول دیگری داخل مفاهمات سیاسی گردد، و چهار هزار تفنگ را نیز بموجب همین معاهده بامیر در مقام تل سپردند.

علاوه برین دولت انگلیس بر دولت قاجاری نیز فشار سیاسی وارد کرد، که بزودی هرات را که جزو قدیم پیکر افغانستان بود تخلیه کند، و حتی در نومبر (۱۸۵۷ م، ۱۲۷۳ هـ) لشکری را با کشتی های جنگی از راه بحیره عرب بر بوشهر سوق دادند، و آن شهر را بگرفتند، و تخلیه آنرا مربوط به ترک هرات گذاشتند.

آنچه در پس پرده یا در فضای سیاست راجع به هرات در هند و لندن و تهران یا کابل فعالیت میرفت از نص معاهده و لشکر کشی بحری انگلیس پدیدار است، ولی مردم افغانستان و هراتیان نیز زیر بار قاجاریان نرفتند، و حرکات ملی بهر طرف دیده شد، مردان جانباز در راه آزادی دست به کار بردند، و لکشریان متجاوز را از هرات طرد کردن خواستند، بنابراین لشکر قاجاریه در ۲۷ جولائی (۱۸۵۷ م ۱۲۷۳ هـ) هرات را تخلیه کرده به مشهد رفتند، ولی درینوقت همان سردار سلطان احمد خان سرکار برادر زاده امیر بهرات آمد و او را حکمران انجا شناختند، و بچنین صورت هراتیان دلیر شهر خود را از تسلط اجانب آزاد ساختند.

تاریخ مختصر افغانستان

این سردرا از عناصر ملی مخالف انگلیس بود، که در جنگ اول یکی از سران مجاهدین ملی بشمار میرفت، بنا بران وجود او در هرات برای دولت هند خاطر خواه نبودی.

با آمدن سردار بهرات مردم بدور وی گرد آمدند و فعالیت سیاسی نیز آغاز شد، حکومت برطانیای یک هیئت سیاسی را بسرکردگی میجر تیلر از بغداد بهرات فرستاد، و کذالک دولت روس وفدی را بریاست خانیکوف بدربار سردار ارسال داشت، سلطان احمد فرستادگان انگلیس را بناکامی از هرات کشید (۱۲۷۴هـ) و باستقلال حکم میراند.

از آنطرف امیر دوست محمد خان که میل مردم را هم با انضمام مجدد هرات بمرکز میدید به تجهیز لشکر پرداخت، و بعد از آن بر هرات حمله برد، و در ۱۰ صفر ۱۲۷۸هـ ۱۸۶۱م سلطان احمد برادر زاده و داماد خود را در هرات محاصره کرد.

محاصره ۱۸ ماه طول کشید و سلطان احمد از جهان رفت، پسر او شهنواز خان نیز تا ۲ ماه مقاومت را دوام داد، و بعد از دو ماه بدست امیر افتاد (۸ ذیحجه ۱۲۷۸هـ ۱۸۶۱م) ولی امیر نیز چند روز بعد بمرض ضیق النفس به عمر ۷۷ سالگی از جهان درگذشت و در هرات بمزار خواجه عبدالله انصاری در گازرگاه مدفون گشت (۲۱ ذیحجه ۱۲۷۸هـ ۱۸۶۱م) و کار نفاعی که امیر در آخر عمرش به نفع وحدت کشور نمود، همین انضمام مجدد هرات بمرکز دولت افغانی بود که توحید سیاسی و حدود قدیم مملکت را تامین کرد.

امیر دوست محمد خان نخستین امیر دودمان محمد زبی و مشهور به (امیر کبیر) است که بر مسکوک رویه نقره او این بیت نقش بود:

سیم و طلا به شمس و قمر میدهد نوید

وقت رواج سکه پاینده خان رسید

وی شخص جاه طلب و نرم خو و عشرت دوست اما دلاور و مدبری بود، که چهارده زن منکوحه و صدها سراری و ۵۲ اولاد داشت و ۲۹ نفر پسرانش بعد از مرگ وی در افغانستان مصدر خانه جنگیهای هولناکی شدند.

در دوره اول امارت که امیر دوست محمد خان کابل را گرفت، جرگه بی را از برادران خود فراهم آورد، و بقرار میثاق ماه ربیع الثانی ۱۲۴۲هـ که اصل آن در موزه

تاریخ مختصر افغانستان

- کابل موجود است، مملکت را در بین خود تقسیم کردند. ریاست این جرگه را نواب عبدالصمد خان کردی، که از همه بزرگتر بود، و پیمان ذیل را به ضمانت او بستند:
- ۱- کوهات و هنگو و توابع آن که قبلاً بنگینس گفتندی: نواب عبدالصمد خان.
 - ۲- سردار یار محمد خان و سلطان محمد خان و پیر محمد خان و سید محمد خان: پشاور و اشغور و توابع آن، با یک لک روپیه از عایدات کابل که امیر دوست محمد خان میداد.
 - ۳- به نواب عبدالجبار خان علاقه غلجائی حصارک سمت مشرقی کابل.
 - ۴- کابل و کوهدامن و لوگر و توابع آن تا بامیان بامیر دوست محمد خان و سردار امیر محمد خان برادر سکه او.
 - ۵- به نواب محمد زمان خان و برادران سکه او (فرزندان نواب اسد خان بن پاینده خان) سمت مشرقی کابل و لغمان و جلال آباد تا خیبر و توابع آن.
 - ۶- به سردار حبیب الله خان و سردار محمد اکرم خان (فرزندان سردار محمد عظیم خان برادر متوفای امیر) لوگر، بتخاک، چرخ، میدان و غوربند.
 - ۷- سردارن قندهاری یعنی پنج برادر (پردل، کهندل، شیردل، رحمدل، مهردل) قندهار از شاه جوی تا فراه.



امیر دوست محمد خان

تاریخ مختصر افغانستان

درین هفت حصه مملکت اشخاص قوی حکم میراندند، و نواب اسد خان دیره جات را در ضبط داشت و رحمدل خان بر دره بولان تا شکار پور حکمرانی میراند. اینست نتیجه جدوجهد برادران بارکزئی، که بعد از ضعف سلطنت سدوزیی مملکت را بین خود تقسیم کردند، و مرکزیت قوی شاهنشاهی احمد شاهی از بین رفت. و بنا برین کشور قوی و نیرومند موقتاً به نابودی و تجزیه محکوم شد.

بقول موهن لال که از سید حسین مستوفی کابل و دیوان میتها و دیوان بیربا و دیارام اعضای دائره استیفای عصر امیر شنیده، در دوره اول امارت او تمام عواید قلمرو امیر (۲،۵۰۹،۲۳۷) روپیه کابلی بود، که از کابل و سمت شمالی آن تا غوربند و میدان و وردگ تا غزنی و بهسود و بامیان و زرمت و گردیز و هزاره و کورم و خوست و جلال آباد و لغمان بدست می آمد.

بعد از الحاق قندهار و ختم استقلال سرداران قندهاری، عایدات امارت از حدود فراه تا قندهار و شاه جوی بمركز کابل تعلق گرفت، و بقول فیض محمد هزاره امیر از آن عواید مبلغ ۱۵ لک روپیه را بطور معاش و تنخواه بقیه سرداران قندهار که برادر زادگان او بودند مقرر داشت.

اما عایدات سرداران حکمران پشاور و اشغر و توابع آن سالیانه در حدود ۶۹۲ هزار روپیه آنوقت بود، که هر روپیه ده شاهی مساوی داه آنه بودی. و علاوه برین از مالیات خوراکه باب و جزیه هنود و متفرقات دیگر هم در حدود ۶۲ هزار روپیه عاید شدی، که جمله ۷۵۴ هزار روپیه شود (تاریخ پشاور).

باینصورت اگر ما علاوه بر عایدات و مالیات کابل و قندهار و پشاور عایدات ولایات شمالی یعنی قطغن و بنگن و سمت مشرقی و لغمان و دیره جات را با تمام درآمد متفرق در حدود ۵۰ لک روپیه تخمین کنیم، پس گویا تمام درآمد امارت برادران بارکزایی (امیر دوست محمد خان و برادرانش) در حدود ده ملیون روپیه میشد.

درین عصر تجارت هند و بخارا از راه افغانستان جاری بود، و از امرتسر و شکارپور قوافل تجارتي بکابل و قندهار و بخارا و مشهد رفتندی مخصوصاً شالهای کشمیر و پارچه های نفیس تجارت شدی، و طوریکه در راپور تجارتي ۱۸۶۲ ضبط است تمام تجارت افغانستان و هند ۹۳۹،۱۱۸ پوند بود. و محصول گمرکی هم فیصد دو نیم روپیه گرفته میشد. و بوسیله کوچیان هم اموال یک ملیون و سه صد هزار روپیه

تاریخ مختصر افغانستان

از افغانستان بهند برده و اموال یک ملیون و ششصد هزار روپیه وارد میشد. در کابل ملا رحیم شاه و غلام قادر و گوپالداس شکارپوری و در قندهار ملا جلال اچکزی و ملا نسو تجار بزرگ بودند، و گمرک کابل در حدود چهار لک روپیه محصول تجارتی داشت. در کابل اولاً سید حسین خان و بعد ازان عبدالرزاق خان و میرزا عبدالسمیع خان مستوفی الممالک (وزیر مالیه) بودند، میرزا محمد حسن خان دبیر سلطنت (سر منشی) و شاغاسی شیردل خان بارکزیی وزیر داخله و دربار و غلام محمد خان پوپلیزی مشاور لشکری و قاضی عبدالرحمن خانعلوم بارکزیی وزیر عدلیه و قاضی القضاة و میر حاجی بن میر واعظ مشاور امور دینی، و فرامرز خان نورستانی سر لشکر و سپه سالار دربار امیر بود.

اما لشکر امیر در تحت اداره و تعلیم مستر کیمپل انگلیس (که در جنگ اول مسلمان شده و نامش شیر محمد گذاشته شده بود) و دکتر هارلان امریکایی که از دربار رنجیت سنگھ بکابل آمده بود، و نایب عبدالصمد هندی بودی، که عدد آن در دوره اول سلطنت به ۱۲ هزار سوار و سه و نیم هزار پیاده دارای تفنگ و ۵۰ توپ کلان و ۲۰۰ توپ جلوی قاطری میرسید، و سواران فی نفر سالیانه ۱۲۰ روپیه و پیاده فی نفر ۸۴ روپیه تنخواه داشتند، اما در اواخر امارت امیر دوست محمد خان تشکیلات عسکری او چنین بود:

- ۱- در کابل دو غند پیاده با ۱۸ توپ صحرا و دو توپ سنگین و یک مورتر و یک زنبورک.
- ۲- در بلخ سه غند پیاده و دو غند سواری با ۱۶ توپ صحرا.
- ۳- در بامیان یک غند پیاده با دو توپ جبل.
- ۴- در کوهستان یک غند پیاده با دو توپ صحرا و دو توپ جبل.
- ۵- در فراه یک غند پیاده و چهار توپ صحرا.
- ۶- در گرشک یک غند پیاده و چهار توپ صحرا.
- ۷- در غزنی یک غند پیاده و چهار توپ صحرا.
- ۸- در آقچه یک غند پیاده و دو توپ صحرا.
- ۹- در کلات غلزیی یک غند پیاده با سه توپ جبل و یک توپ صحرا.

تاریخ مختصر افغانستان

۱۰- در قندهار سه غند پیاده و یک غند سواری، با دو توپ ثقیل و دو توپ جبل و ۱۲ توپ صحرا.

۱۱- در زمینداور یک غند پیاده با چهار توپ صحرا.

باین طور در سرزمین تحت اداره امیر یازده مرکز عسکری وجود داشت و هر غند ۸۰۰ نفر بود که در تمرینات روزمره ۶۰۰ نفر حاضر شده می‌توانستند. اما هر غند سوار عبارت بود از ۳۰۰ نفر که تمام عسکر منظم عبارت بود از:

۱۶ غند پیاده هر غند ۸۰۰ نفر جمله ۱۲،۸۰۰ نفر.

۳ غند سوار هر غند ۳۰۰ نفر جمله ۹۰۰ نفر.

و ۶۷ توپ صحرا، ۶ توپ جبل، ۴ توپ ثقیل، یک مورتر، که جمع تمام عسکر منظم ۱۳،۷۰۰ نفر با ۸۱ توپ باشند، و علاوه برین عدد لشکر ایلجاری در وقت ضرورت در کابل ۳۱ هزار، در قندهار ۱۸ هزار، در هرات ۲۲ هزار، در بلخ ۲۹ هزار بود.^۱ اما امنیت داخلی ذریقه کوتوال و پولیس کوتوالی اداره میشد و محاکم شرعی امور عدلیه را اداره میکردند که قاضی ذریعه خانعلوم از حضور امیر مقرر شدی. دوره اول حکمداری امیر یکنوع امارت مشترکی بود که افغانستان بین برادران او بقرار میثاق سابق الذکر تقسیم شد، و هر برادر در منطقه حکمداری خود استقلال داشتی، اما در دوره دوم مرکزیت مملکت قوی تر شد، و نفوذ برادران امیر از بین رفت و توابع امارت او در بین پسران امیر تقسیم گردید، ولی ایشان بااجازت پدر حکم میراندند و از عواید مناطق خود حصه بی را برای مصارف خود میگرفتند و باقیمانده را بخزانة کابل تحویل میدادند، و بدون اجازت پدر کارهای کلی را بسر رسانیده نمی توانستند. در دوره دوم فرزندان امیر درین مناطق حکم میراندند:

سردار شیر علی خان در کورم بنگش یعنی سمت جنوبی پشاور.

سردار محمد افضل خان در زرمتم جنوبی کابل که بعدها به تسخیر و حکمرانی

ولایت بلخ مامور گردید.

ولیعهد سردار غلام حیدر خان در غزنی و قندهار که بعد ازان در جلال آباد

حکمران شد، و عوض او سردار شمس الدین برادر زاده سکه امیر که در کوهستان

حاکم بود به غزنی مقرر شد.

۱. افغانستان طبع لندن ۱۹۰۶ م.

تاریخ مختصر افغانستان

سردار محمد اعظم خان در لوگر جنوبی کابل.
سردار محمد امین خان در کوهستان شمالی کابل.
سردار محمد شریف خان در بامیان شمال غربی کابل و بعد ازان در کلات و فراه.
سردار محمد اکرم خان در هزاره جات غربی کابل که بعد ازان به حکمرانی ایالات شمالی و قطنن گماشته شد.

سردار محمد اکبر خان در لغمان و جلال آباد سمت مشرقی کابل.
بعد از فوت امیر در هرات ولیعهد او سردار شیر علی خان اعلان امارت داد (۱۲ ذیحجه ۱۲۷۸ هـ - ۱۸۶۱ م) و سکه زد باین سجع:

جمال دولت پاینده قسمت ازلیست

وصی دوست محمد، امیر شیر علیست

از اشخاص مهمی که در وقت تخت نشینی در هرات با امیر شیر علی خان بودند: سید جمال الدین افغانست که باو پروگرام اصلاحات داخلی و طرح اصول مدنیت جدید را داد، ولی امیر در دوره اول امارت خود که پنج سال تا (۱۲۸۳ هـ - ۱۸۶۶ م) دوام کرد بجنگ برادران و خانه جنگی مشغول بود، و فرصتی برای اصلاحات کشور نیافت، و بنا بران سید جمال الدین از کشور برآمد، و در ممالک آسیا و اروپا روح بیداری بقالب جوانان دمید، و ندای وحدت اسلامی در داد، و برخلاف استعمار اروپا پیکار عنیفی آغاز کرد.

در سنه (۱۲۸۰ هـ - ۱۸۶۳ م) قبایل مهمند بقیادت سلطان محمد خان بن سعادت خان بر خلاف انگلیس قیام کردند، امیر شیر علی خان پسرش محمد علی خان را با محمد رفیق خان لودین وزیر خود به مهمندیان فرستاد تا رابطه خود را با قبایل نگهدارد، ولی انگلیس امارت او را رسماً نشناخت و محمد اعظم خان برادر امیر را بمخالفت وی در پشاور نگهداشت بعد ازین محمد افضل خان برادر دیگر امیر نیز شورش کرد، و در دره باجگاه هندوکش با لشکر وی مصاف داد. اما بلاخره تسلیم و محبوس شد، و فرزندش سردار عبدالرحمن خان بیخارا رفت.

بعد ازین با محمد امین خان برادر دیگر خود که حکمران قندهار بود، در کجیاز ترنک کلات جنگ کرد. درین جنگ برادرش محمد امین و فرزندش محمد علی هر دو کشته شدند (۱۲۸۲ هـ - ۱۸۶۵ م) و یکسال بعد عبدالرحمن خان از بخارا برگشت و

تاریخ مختصر افغانستان

بامداد محمد اعظم خان بر کابل حمله کرد و آنرا بگرفت. و امیر محمد افضل خان برادر بزرگ امیر شیر علی را بر تخت نشاندند (۱۲۸۳هـ - ۱۸۶۶م) و امیر شیر علی خان به قندهار رفت. امیر محمد افضل خان بعد از یکسال امارت در دوران خانه جنگیها در گذشت (۱۲۸۴هـ) و برادر دیگر وی امیر محمد اعظم خان بر تخت کابل نشست و برادر زاده او عبدالرحمن خان ولایات شمالی را تا آموکشود و باز ضمیمه کابل ساخت.

اما قندهار و هرات بدست امیر شیر علی خان ماند، و در انجا قوای تازه را فراهم آورد، و از راه قندهار بر کابل حمله کرد، و پایتخت را گرفت و امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان هر دو به ایران رفتند، که محمد اعظم خان در انجا بمرد. و جنرال کوفمان حکمران روسی در ترکستان از عبدالرحمن خان پذیرایی کرد و در سمرقند و تاشکند او را مقیم گردانید.

امیر شیر علی خان دفعه دوم امیر تمام افغانستان شناخته شد (۱۱۸۵هـ - ۱۸۶۸م)، درین دوره امیر لشکری را باصول جدید در کابل مرتب کرد، و مکاتب عصری بکشود، و اخبار اولین افغانستان را بنام شمس النهار نشر و چاپ کرد، و یک چاپخانه را در کابل دایر نمود، و دران برخی کتب از جمله قواعد لشکری را به پنبتو و پارسی از انگیسی ترجمه و چاپ نمود.

امیر سید نور محمد شاه قندهاری را صدراعظم مقرر کرد، و اولین کابینه وزراء بساخت. که عصمت الله خان وزیر داخله و ارسلان خان وزیر خارجه و حبیب الله خان وردک وزیر مالیه و حسین علی خان سپه سالار و احمد علی خان وزیر خزاین و محمد حسن خان سر منشی دربار بود، و این کابینه از اقوام سکنه افغانستان بدون تبعیض و امتیاز قومی و لسانی تشکیل شده بود. و دران فردی از دودمان شاهی و یا اقارب امیر وجود نداشت، و این میرساند که امیر در امور سیاسی باوسعت صدر و تساهل رفتار کردی و رعایت مساوات را در بین اهالی کشور نمودی. از کارهای قابل ذکر امیر شیر علی خان تاسیس یک لشکر منظم با تجهیزات و تشکیلات عصریست اگرچه این لشکر در وقت خطر بدرد امیر و مملکت نخورد، ولی باز هم در تاریخ این دوره درخور ذکر است. این لشکر در هشت مرکز نظامی کابل، جلال آباد، شیر آباد، قندهار، کورم، هرات، میمنه، بلخ عبارت از سه صنف بتعداد ذیل بودند:

تاریخ مختصر افغانستان

۶۲ عند پیاده فی عند ۶۰۰ نفر جمله ۳۷،۲۰۰ نفر

۱۶ عند سوار فی عند ۶۰۰ نفر جمله ۹،۶۰۰ نفر

نفر توپخانه فیلی و اسپیی و قاطری و گاوی جمله ۵،۱۹۰ نفر

باین حساب تمام عساکر منظم تحت السلاح در سنه ۱۸۷۲ م عبارت بود از ۵۱،۹۹۰ نفر که علاوه ازین ۸ هزار پیاده و ۱۶ هزار سوار غیر منظم ایلجاری هم وجود داشت و انواع اسلحه آن ۴۰،۸۲۵ تفنگ انگلیسی و افغانی و ۳۶۹ توپ انگلیسی و افغانی باشد. دولت هند انگلیسی تا مارچ ۱۸۷۷ م بیست و نه هزار تفنگ بامیر شیر علی خان اهداء کرده بود.^۱

امیر برای ساختن توپها در کابل و هرات کارخانهای منظمی ساخت، که دران توپهای ثقیل عراده دار را می ساختند و کارخانه تفنگ سازی هم داشت که انواع توپها ساخته شده درین کارخانها تا کنون هم موجود است.

دولت هند برطانوی نیز چون اوضاع افغانستان را فی الجمله با آرامش و مدار معقولی دید، ذریعۀ نامه ۲ نوامبر ۱۸۶۸ (شوال ۱۲۸۵ هـ) سلطنت شیر علی خان را برسمیت شناخت، و دوازده هزار تفنگ و شش لک روپیه ارسال کرد، و امیر برای تشیید مزید روابط در سنه (۱۸۶۹ م ۱۲۸۶ هـ) بدعوت ویسرای هند به امباله سفری کرد، و در نتیجه کنفرانسهای سیاسی لارد مایو گورنر جنرال هند تمام مطالبات امیر را قبول کرد و عدم مداخلۀ خود را در امور افغانستان باخیر خواهی امیر اظهار داشت و ۱۲ هزار تفنگ را با سه لک روپیه بامیر تحفه داد. چون امیر بکابل برگشت پسر کودک خود عبدالله را ولیعهد کرد، و محمد یعقوب خان فرزند بزرگش از کابل فراری شد، و در هرات شورش کرد ولی امیر او را به حکمرانی هرات مقرر و دفع فساد را نمود.

امیر به حل برخی از مسایل سیاسی نیز توجه کرد، و با دولت روسیه تزاری به تعیین سرحدات شمالی افغانستان پرداخت، برای تقسیم آب هلمند بایران به حکمیت نمایندگان انگلیسی اقدام نمود، و سید نور محمد شاه صدراعظم را به تهران فرستاد، و بعد از آن همین صدراعظم در کنفرانس شلمه (صفر ۱۲۹۰ هـ ۱۸۷۳ م) و کنفرانس

۱. افغانستان هملتون.

تاریخ مختصر افغانستان

پشاور (۳۰ جنوری ۱۸۷۷ صفر ۱۲۹۴ھ) با دولت هند برطانوی شامل شد، ولی موافقه بعمل نیامد و همین مذاکره های دیپلوماسی دوام داشت که دولت روسیه بر خیوا هجوم آورد، و آنسرزمین را بگرفت و خطر براه هند شدید تر شد (ربیع الاول ۱۲۹۰ھ).

چون مذاکرات صدر اعظم سید نور محمد شاه در کنفرانس پشاور بجایی نرسید، و خود صدراعظم هم در جریان کنفرانس مریض شده و در پشاور از جهان رفت، درینوقت دولت هند برطانوی سیاست معروف "فارورد پالیسی" را بر سرحدات افغانستان مدارکار گردانید و تجاوز را برای حفاظت هند یگانه راه نجات شمرد. چون دولت روسیه یکنفر سفیری را که جنرال ستیلاتوف^۱ نامداشت بکابل فرستاده بود، آمدن این سفیر سیاسیون هند را سخت مشوش داشت، تا که دست به آغاز جنگ دوم انگلیس و افغان زدند و بر خاک افغانستان باز تجاوز نمودند.

عساکر انگلیس با تجهیزات کامل به (۲۰ نوامبر ۱۸۷۸ م، ذیقعده ۱۲۹۵ھ) از راه خیبر و کورم و بولان تجاوز کردند و پیش میرفتند. امیر شیر علی خان در کمال سراسیمگی کابل را ترک کرد و بامید امداد روس به مزار شریف رفت، و درانجا بناکامی بمرض نفرس از جهان رفت (۲۹ صفر ۱۲۹۶ھ - ۱۸۷۹ م).

بعد از رفتن امیر در کابل حالت اسفناکی دیده شد، مردم بیسر ماندند و دشمنان پیش می آمدند. برخی از سرداران درینوقت شهزاده یعقوب خان را بعد از ۸ سال حبس از زندان کشیدند و در ربیع الثانی ۱۲۹۶ھ او را بیادشاهی برداشتند.

لشکریان انگلیس باقوت دهشتناک خود افغانستان را تسخیر کردند و امیر زاده بی تجربه را به لشکرگاه انگلیس در گندمک بردند، گندمک جایست بین کابل و جلال آباد که در جنگ اول غازیان افغان لشکر فرنگی را درانجا بکلی تلف کرده بودند ولی اکنون امیر زاده نادان بهمین میدان کشانیده شد، و معاهده منحوس گندمک را که در

۱. شرح پذیرایی این هیئت سیاسی که بریاست Stoletoff وزیر مختار روسی آمده بودند در شماره ماه نومبر ۱۸۷۸ م جریده گولوس Golos منطقه سنت پترزبورگ نشر شده که ترجمه آن در مجله آریانا شماره اول سال ۲ طبع گردید، جنرال ستولیتوف ۲۲ نفر قزاق و ۴ نفر پیشخدمت و ۱۵ نفر قرغیز همراه داشت و بتاريخ ۱۴ جون از سمرقند حرکت کرد و به ۱۱ اگست ۱۸۷۸ در قصر شاهی بالاحصار کابل بحضور امیر رسید.

تاریخ مختصر افغانستان

تاریخ افغانستان لکه ننگینی است و جسم نازنین این کشور را پارچه پارچه نمود امضا کرد (۴ جمادی الثانیه ۱۲۹۶ هـ ۲۶ می ۱۸۷۹ م).

معاهده گندمک در حالتی امضا شد که در تمام کشور هرج و مرج شدیدی افتاده بود و امیرزاده یعقوب خان نیز در شهر کابل در پناه دیگران میزیست و ابداً بحیث پادشاه تمام مملکت شناخته نشده، و بعد از چند ماه از افغانستان به سوی هند گریخت و در پناه دولت هند برطانوی قرار گرفت و بنابراین این معاهده اهمیت حقوقی نخواهد داشت. بموجب این معاهده خیبر و پشین و کورم از افغانستان جدا شد، و در متصرفات هند برطانوی آمد، و هم یکنفر انگلیس که سر لوئیس کیوناری (۱۸۴۱-۱۸۷۹ م) نامداشت و در امضای معاهده گندمک از طرف انگلیس نمایندگی کردی، بحیث نماینده انگلیس مقرر شد. و از جولایی ۱۸۷۹ م در بالاحصار کابل سکونت گرفت، اما چند ماه بعد در افغانستان جنبش عمومی آغاز شد و غازیان افغان دست بکشتار فرنگیان بردند، و لشکریان مقیم بالا حصار کابل نیز شورش کردند، و به مجاهدین پیوستند. و از همه اولتر در بالا حصار نماینده انگلیس را با تمام عملاً آن بکشتند (۱۶ رمضان ۱۲۹۶ هـ، ۳ سپتمبر ۱۸۷۹ م).

جنگ دوم افغان و انگلیس بشدت دوام کرد و مجاهدین بزرگ ملی در مقابل جنرال چمبرلین^۲ که از دره خیبر با قوای زیاد انگلیسی تجاوز کرده بود، و جنرال

۱. Sir Pierre Louis Napoleon Cavagnari فرزند جنرال آدولف که بسال ۱۸۵۷ م بخدمت لشکر ایست اندیا کمپنی شامل شد، و بعد ازان در هند و مناطق سرحدی مراتب بزرگی یافت و تا ۱۸۷۷ حاکم کوهات و پشاور بود. و بسال ۱۸۷۸ م در هیئت سر چمبرلین که بکابل میرفتند عضو بود، و مامورین افغانی در علی مسجد از رفتن این هیئت سیاسی جلو گیری کردند (اندین بیوگرافی ۷۶).

۲. Sir N. Chamberlin متولد ۱۸۵۶ فرزند چارلس چمبرلین که از سال ۱۸۷۳ به خدمت لشکر حکومت هند داخل شد، و در ۱۸۷۸-۸۰ م) با سر رابرتس در جنگ افغان شامل بود، و بعد ازان در مدراس و کشمیر منصبدار لشکری بود، در ۱۸۹۰ قومندان قوای خیبر و بعد ازان سکرتر خصوصی لارد رابرتس در افریقای جنوبی و در ۱۹۰۰ م انسپکتر جنرال قوای سرحدی آیرلیند بود (اندین بیوگرافی ۷۷).

تاریخ مختصر افغانستان

رابرتس^۱ که از راه کورم پیش می آمد، و جنرال ستیوارت^۲ که از راه دره بولان حمله کرده بود، بامردانگی ایستادند. این لشکر کشی انگلیس کمتر از ۵۰ هزار نبود، و تسلیحات کاملی داشتند، ولی غازیان افغانی با مردانگی مقاومت کردند، و سران مجاهدین امثال محمد جان خان وردک و ملا مشک عالم اندر و صاحبجان تره کی و سردار ایوب خان و محمد عثمان خان صافی و غیره هم در موارد مختلف بامتجاوزان در آویختند. یکی ازین جنگهای فیصله کن که لشکریان انگلیسی را سخت پریشان کرد، مصاف میدان میوند بود. درین جنگ قوای ملی افغانی از هرات و اطراف قندهار بقیادت سردار محمد ایوب خان بن امیر شیر علی خان و جرنیل تاج محمد خان سلیمانخیل و فتوای جهاد مولوی عبدالرحیم قندهاری و غیره علمای قندهار جمع شدند. سردار ایوب خان از هرات و فراه بگرشک آمده بود، و قوای انگلیسی بقادت جنرال بروز Burrows در میدان میوند پیش روی شان آمدند. جنگ شدید در گرفت و تا عصر روز ۱۷ شعبان ۱۲۹۷هـ، ۲۷ جولایی ۱۸۸۰م بفتح غازیان و شکست شدید فرنگیان خاتمه یافت، و بقیة السیف لشکر انگلیس در شهر قندهار در داخل حصار پناهنده شدند. تا که جنرال رابرتس در ۲۲ روز از کابل خود را به قندهار رسانید (۹ تا ۳۱ ماه اگست ۱۸۸۰م) و به اول ستمبر قوای سردار ایوب خان را پریشان ساخت و سردار با متعلقان خود بسوی هرات رفت، و از انجا بایران پناه برد، و از ایران هم در حمایت دولت هند برطانوی آمد، و در راولپندی و لاهور تا دم مرگ سکونت کرد (۱۷ اپریل ۱۹۱۴م، ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۲هـ). مزار این غازی در جنوب شهر پشاور در مقبره سید حبیب واقع است.

۱. Sir E. Roberts. فیلد مارشال رابرتس متولو (۱۸۳۲) که در ۱۸۵۲ بخت لشکری پنجاب داخل شد، و در هند و افریقا مراتب بزرگ لشکری و اداری را پیمود، و در ۱۸۷۸م قوماندان قوای کورم و بعد از یکسال قوماندان قوای انگلیس در کابل و بعد از جنگ میوند قاید قوای مذکور در قندهار بود، و بعد ازان به افریقای جنوبی فرستاده شد که به سال ۱۹۰۱ کماندر این چیف بود (اندین بیوگرافی ۳۲۱).

۲. J. Stewart. فیلد مارشال فرزند رابرت ستیوارت (متولد ۱۸۴۲ و متوفی ۱۹۰۰م) که در جنگ دوم افغان یکی از جنرالهای بزرگ انگلیس بود.

تاریخ مختصر افغانستان

امیرزاده یعقوب خان نیز در ذیحجه (۱۲۹۲ هـ ۱۸۷۹ م) با خاندان و نزدیکان خود از کابل برآمده بود، و انگلیسیان چون مستقیماً نتوانستند در افغانستان پای محکم کنند، بنابراین بسردار عبدالرحمن خان بن امیر محمد افضل خان که در تاشکند فراری بود توسل کردند، سردار هم به عجلت از آمو گذشت و خود را به چاریکار رسانید و با سر لپیل گریفن^۱ نماینده سیاسی هند برطانوی داخل مذاکره شد، و بمجرد ورود چاریکار اعلان امارت خود را نمود (۱۷ شعبان ۱۲۹۷، ۲۷ جولایی ۱۸۸۰ م).
سیاسیون انگلیس عبدالرحمن خان را که مرد آهنین بود پذیرفتند، و او را به شرط قبول اطاعت در سیاست خارجی وعده تقویه دادند، سردار حسب ضرورت پذیرفت و بتاريخ ۵ رمضان ۱۲۹۶ هـ بود که بکابل آمد و بر تخت شاهی نشست.



امیر شیر علی خان

۱. Lepel Henery Griffin متولد ۱۸۴۰ م که بسال ۱۸۶۰ سکرتر بزرگ ایالت پنجاب و بسال ۱۸۷۰ نماینده سیاسی در افغانستان، و بعد از ۱۸۸۰ نیز در هند مناصب بزرگی داشت، از تالیفات وی کتب روسای پنجاب ۱۸۶۳ م و راجگان پنجاب، ۱۸۷۰ م وغیره مشهورند (اندین بیوگرافی ۱۸۰).

تاریخ مختصر افغانستان

امیر عبدالرحمن که باستناد کتاب خودش، از خوردی تجربه اداره امور داشت، و بسی از گرم و سرد روزگار را دیده و مرد مجربی بار آمده بود وی روح مردم افغانستان را بخوبی میشناخت و میتوانست درک کند، که برای حفظ شاهی خویش در داخل کشور باروسای قبایل با چه عنف و شدت رفتار باید کرد ولی در سیاست خارجی با هند برطانوی باید چه طور ملایم بود که ازیشان نیز به نفع خود استفاده شایانی نماید.

باین روحیه امیر جدید بر کابل تصرف جست، و بزودی این شهر را امنیت داد، و بعد ازان به قندهار رفت ولی قبل ازو جنرال رابرتس با ده هزار لشکریان انگلیس سردار محمد ایوب خان بن امیر شیر علی خان را از قندهار کشیده و بایران فراری ساخته بود. چون امیر به قندهار رسید لشکریان انگلیس آنرا باو سپردند، و جنرال رابرتس از راه قندهار و دره بولان و جنرال ستیوارت از راه جلال آباد و خیبر از افغانستان برآمدند، و جنگ دوم افغان و انگلیس هم ختم شد.

امیر عبدالرحمن مخالفان خود را در قندهار بکشت، و آن حدود را کاملاً مطیع گردانید و به تصفیه حصص دیگر افغانستان توجه کرد، و در مدت کمی تمام مخالفان خود را قتل نمود، و یا زندانی و یا به خارج کشور فراری ساخت.

دولت هند برطانوی نیز امیر را تقویه کرد در سنه ۱۸۸۰ م به او پنج لک روپیه نقد با چندین صد توپ و چندین هزار تفنگ داد، و هر سال ۱۸ هزار پوند به او امداد میکردند، و باینصورت امیر در مدت کمی قوت گرفت، و بر تمام افغانستان مسلط گردید. قندهار و هرات را در ۱۸۸۱ م بکشود و بدخشان و شغنان را در ۱۸۸۴ بدست آورد، و از واکان نیز علی مردان را بر انداخت و عوض وی غفار خان تاتار را حاکم خویش مقرر نمود، بعد ازان ولایات شمالی افغانستان را تا میمنه و اندخوی در سال ۱۸۸۵ م فتح کرد، و به عمو زاده خویش محمد اسحاق خان سپرد، ولی این سردار در (۱۳۰۶ هـ ۱۸۸۸ م) در انجا شورش کرد و امیر فوراً بمزار رفت و اسحق خان را به ماورای آمو راند، و تمام ولایات شمالی را بدست آورد.

در عصر وی غلجیان از غزنی تا کلات شورش کردند، ولی امیر ایشان را سرکوبی سخت داد و بعد ازان مردم هزاره وسط افغانستان را نیز مطیع گردانید (۱۸۹۳ م ۱۳۱۱ هـ).

تاریخ مختصر افغانستان

کوهسار بلورستان که به شمال کنر افتاده و کافران سپید پوش و سیاه بوش دران زندگانی داشتند، همواره از دسترس حکومت افغانی خارج بودند، نیز در سنه ۱۳۱۳ هـ (۱۸۹۵ م) بحکم امیر مورد حمله جنرال غلام حیدر خان سپه سالار چرخي واقع گردید، و مردم آنرا تماماً مطیع و مسلمان ساخت و آنرا نورستان نامید.

امیر در اداره داخلی شخص دلیر و ستیزه جوی و اداره چپی نیرومندی بود، که در خونریزی و کشتار مخالفان نظیری نداشت، اما دلاور و مدبر و از اوضاع جهان واقف بود، و نیمه سوادى هم داشت، چنانچه کتابی بنام پند نامه بفارسی نوشته و تاج التواریخ را هم در حضورش به امر او نگاشته اند و منسوب باوست. وی لشکر قوی را بقیادت سپه سالاران اعتمادی خود مانند سپه سالار غلام حیدر خان چرخي، سپه سالار فرامرز خان، سپه سالار غلام حیدر خان (لندی) آراست، و مخصوصاً دایره جاسوسی قوی را در کشور تاسیس کرد، حکام کاری را بهر سو گماشت، و دفاتر پوسته را هم در ولایات و بلاد افغانی باز کشود، محاکم شرعی را مجدداً برپا کرد، علمای دینی را در مدرسه شاهی کابل بتدریس علوم گماشت، چاپخانه را از سر نو تاسیس کرد، و یک کارخانه تفنگ سازی را نیز در کابل احداث نمود. دفاتر مالیه را در تحت نظر مستوفی الممالک مرکز و مستوفیان ولایات منظم تر کرد، اوراق راهداری را برای سفر داخلی رایج نمود و دزدان و قطاع طریق و سرکشان را بشدت تعقیب و تهدید کرد و بنابراین امنیت روی داد، و تجارت و صنعت نیز فی الجمله فروغ گرفت و مملکت دارای مرکز واحد اداره گردید.

اما در سیاست خارجی: امیر مرد ملایم و دیپلومات نیکویی بود، با دولت انگلیس به نرمی رفتار کردی و همواره مراتب دوستی و مودت را پیش از پیش پروردی، و امدادهای مادی و معنوی پذیرفتی، بعد از آنکه در اوایل امارت مملکت را رام کرد، و لقب ضیاءالملة و الدین را در سنه ۱۸۹۲ م گرفت و خطبه بدین عنوان خواند و سکه زد، و سرکشان را تماماً بشدت بکشت و یا از بین برداشت، به خاطر مطمئن به ملاقات لارڈ دفرین گورنر جنرال هند به راولپندی رفت و مراتب مودت و دوستی را محکمتر نمود (۱۸۸۵ م) و بعد از چند سال فرزند کوچک خود سردار نصر الله را به لندن و دربار ملکه انگلیس نیز ارسال داشت (اپریل ۱۸۹۵ م، ۱۳۱۲ هـ).

مهمترین وقایع سیاسی عهد امیر با دول همسایه قرار ذیل اند:

۱- در سنه (۱۳۰۳ هـ ۱۸۸۵ م) دولت تزاری روسیه بر پنجاه شمالی هرات لشکر کشی کرد، و با وجودیکه جنرال غوث الدین سر لشکر محافظ افغانی بمردانگی دفاع کرد پنجاه بدست روسیان افتاد.

امیر عبدالرحمن خان درین باره در تاج التواریخ چنین می نویسد: که در ماه جولایی ۱۸۸۴ م جنرال سر لمسدون رئیس کمیسیون انگلیسی و جنرال زیلتای رئیس کمیسیون روسی برای تحدید سرحدات معین شده بودند، ولی قبل از آغاز کار پنجاه را روسیان اشغال کردند.

بعد ازین کمیسیون دیگری که ریاست آنرا سر جوزف ویست رجوی منشی دوم اداره خارجی هند داشت، و اعضای آن کرنل هیولدیچ و کرنل نیت و قاضی اسلم خان بودند، از طرف حکومت هند به تحدید سرحدات افغانی و روس گماشته شدند. این کمیسیون کار خود را در ماه اکتوبر ۱۸۸۶ م ختم کرد. امیر بایشان نشانهای طلایی داد و از خدمت وسیعی شان امتنان کرد، و بلاخره موافقه آخرین این تحدید سرحدات در سنت پترزبورگ در جولایی ۱۸۸۷ م امضا و پنجاه رسماً از افغانستان مجزا شد. تحدید نامه رجوی بر نقاطی از دهنه ذوالفقار تا خواجه سالار شاملست و امیر از دولت هند تقاضا داشت که آنرا تا کوهسار پامیر علایم گذاری نماید، ولی این خواهش امیر تکمیل نشد، و بعد ازان در سال ۱۸۹۳ م کرنل نیت مذکور بقایای مسایل تحدید نامه سابقه را نیز حل کرد، و بدینطور امیر توانست بین دو امپراتوری بزرگ بر افغانستان حکمرانی کند.

۲- دیگر از کارهای سیاسی که امیر بدون خواهش یا تصدیق جرگه مردم افغانستان انجام داد، و در تاریخ افغانستان مسئولیت بزرگی را بدمت شخص وی می اندازد امضای تحدید نامه دیورند است که با دولت هند برطانوی سرحدات شرقی و جنوبی افغانستان را تحدید کرد، امیر گوید من از لارد رپن و لارد سالیسبری و ایسرایان هند خواهش کردم که وزیر خارجه هند را بریاست کمیسیون تعیین حدود بفرستند، ولی ناخوشی من و شورش سردار اسحق خان آنرا معطل داشت، و لارد لندسون نایب السلطنه لارد رابرتس را باین کار مقرر کرد چون رابرتس در افغانستان سوابق بدی داشت و ممکن بود مردم برو بشورند، من آمدن او را معطل داشتم، تا که

تاریخ مختصر افغانستان

بلاخر در اواخر سپتمبر ۱۸۹۳ م سر هنری مارتیمرد دیورند^۱ وزیر خارجه هند بریاست کمیسیون تعیین حدود سرحدی به کابل آمد، و اعضای این کمیسیون کلنل الیس و کپتان مانریس اسمت و مستر کلارک و مستر وانلد و چند نفر هندیان دیگر بودند. مذاکرات سیاسی در کابل با خود امیر آغاز شد، و در نتیجه تعیین نامه منحوس دیورند امضا گردید. این تعیین نامه هفت ماده دارد، که به موجب آن خط سرحدی دیورند از حدود بلوچستان تا چترال و واخان تعیین گردید، و خاک های چمن و پیشین و چغئی وزیرستان و بلند خیل و کورم و پاراچنار و افریدی و باجور و سوات و بنیر و دیر و چیلان و چترال که از بقایای خاکهای افغانی بود، از افغانستان جدا و به هند شامل شد، و مقابلتاً بجای ۱۲ لک روپیه ۱۸ لک روپیه از طرف حکومت هند، بامیر سالیانه مقرر شد، و وعده امداد اسلحه جنگی نیز داده شد.

باینصورت تعیین نامه دیورند اقرار نامه غیر حقوقی منحوس گندمک را تصدیق داشت، در حالیکه امیر زاده یعقوب خان میثاق گندمک را در حالت اضطرار و هرج و مرج و هجوم لشکریان اجانب به حالت جبر و اکراه امضاء کرده بود، و چون نماینده مردم و پادشاه مسلم کشور نیز نبود بنابراین ماهیت حقوقی آن وجود نداشت. و امیر عبدالرحمن خان نیز تعیین نامه دیورند را بدون قبول نمایندگان ملت و یا دعوت جرگه ملی به قبول یا رد آن، شخصاً قبول کرده بود.

به هر حال کمیسیون دیورند بتاريخ ۱۴ نوامبر ۱۸۹۳ م از کابل برآمد. امیر عبدالرحمن خان در اوایل امارتش در حدود ۱۳۰۰ هـ دارای ۵۸،۷۴۰ نفر عسکر بود ولی بعد از استقرار امارت در کابل، هرات، قندهار، بلخ، جلال آباد، اسمار و سواحل آمو سرحدات ایران و هند عساکر منظم و ایلجاری ذیل داشت:

۸۰ عند پیاده هر غند ۷۰۰ نفر جمله ۵۶،۰۰۰ نفر

۴۰ غند سوار هر غند ۴۰۰ نفر جمله ۱۶،۰۰۰ نفر

۱۰۰ بطری توپخانه فی ۱۰۰ نفری با ۶ توپ جمله ۱۰،۰۰۰ نفر

۱. Sir Mortimer Durand متولد ۱۴ فروری ۱۸۵۰ م ولد میجر جنرال سر ایچ ایم دیورند بسال ۱۸۷۳ در خدمت کشوری بنگال داخل شد، و در ۱۸۷۹ م سکرتر سیاسی راپرتس در کابل بود. از سال ۱۸۸۴-۹۴ سکرتر امور خارجه حکومت هند و بعد از آن سفیر انگلیس بود در تهران، مادرید و واشنگتون (بیوگرافی هند ۱۲۸).

تاریخ مختصر افغانستان

پیاده خاصه شاهي ۴ غند هزار نفر جمله ۴،۰۰۰
سوار خاصه شاهي ۳ غند هر غند ۸۰۰ نفر جمله ۲،۴۰۰
قوای اضافی پلیس جمله ۲۰،۰۰۰
ایلجاری سوار، جمله ۱۰،۰۰۰ نفر
باینطور عدد تمام قوای مسلح بتعداد ۱۴۸،۴۰۰ نفر میرسید که امیر باین وسیله
توانست امنیت بی سابقه را در مملکت تامین نماید و سرکشان را سرکوبی کند.
امیر عبدالرحمن کارخانها ضرب سکه، کارتوس سازی، تفنگ سازی، آهنگری،
توپ سازی، عرق کشی، دباغی، بوت سازی، صابون پزی، خیاطی، مطبع، صحافی را
در کابل دایر نموده و اداره های نظامی، کشوری، عدلیه، تعمیرات، طبی، معادن،
تجارت، پوسته، مدارس دینی را کشود، و چندین قصر و ارگ شاهي کابل را بساخت
و تمام افغانستان را در تحت اداره واحد مرکزی در آورد، که این سعی وی مشکور
است.

امیر عبدالرحمن بعد از امارت ۲۱ سال در کابل به مرض نقرس بمرد (۱۹
جمادی الثانیه (۱۳۱۹هـ، ۱۹۰۱م).



امیر عبدالرحمن خان

تاریخ مختصر افغانستان

و مملکتی مطیع و خالی از سرکشان را به پسران خود گذاشت در حالیکه مردم از شنیدن نام وی میلرزیدند، و بعد از مرگ هم مدتی فوت او را باور نمیکردند، پس از وی فرزند بزرگش امیر حبیب الله خان به لقب "سراج الملة و الدین" بر تخت کابل نشست (۶ اکتوبر ۱۹۰۱م) و بسال ۱۹۰۴م عنایت الله خان فرزند بزرگ خود را بملاقات لاردر کوزن وایسرای هند فرستاد، و بعد از آن لوئیس ولیم سکرتر خارجه هند بکابل آمد و با امیر معاهده ۲۱ مارچ ۱۹۰۵م، ۱۴ محرم ۱۳۲۳هـ را امضاء کرد.

در عصر سلطنت ۱۸ ساله امیر حبیب الله خان جز بغاوتی که یکبار در سمت جنوبی بسرکردگی جاننادر احمد زبی بعمل آمد، واقعه یی بظهور نرسید، زیرا پدرش قبلاً مملکت را از رجال کاری و ارباب ادعا خالی کرده بود، بنا بران امیر با خاطری آرام در محیط آسوده زندگی میکرد. در سنه ۱۳۲۵ سفری بداخل مملکت به قندهار و هرات و میمنه و بلخ نمود، و در جنوری ۱۹۰۷م بدعوت لاردر منتو نایب السلطنه بهند رفت و در ۷ مارچ ۱۹۰۷م از راه پشاور و جمرود برگشت.

امیر باوجود فراغ و امنیت داخلی کار مهمی را در کشور نکرد و آثار جزوی را از مدنیت جدید به مملکت وارد نمود، از کارهای جزوی نیکی که کرد، افتتاح یک مدرسه ملکی بنام دارالعلوم حبیبیه و یک مدرسه حریبه و چند باب مکاتب ابتدایی در کابلست، یک اخبار بنام سراج الخبار افغانیه نیز نشر کرد و دو چاپخانه در کابل قائم شد، و چند قصر و باغ و سرک و رباط ساخت.

در جنگ عظیم ۱۹۱۶م اعلان بیطرفی داد.

سیاست داخلی امیر بر خلاف رویه پدرش خیلی ملایم و بامدارا بود و مردم را نمی آزد، و شخصاً با حکام دینی و صوم و صلوة پابندی داشت ولی در طرز اداره و تشکیل دوایر و اخذ مالیات و دیگر امور کشوری، تحول بارزی که زمان و مکان تقاضا داشت وارد نکرد، و همان سیستم قدیمی که پدرش وضع کرده بود بر قرار ماند.

امیر حبیب الله شب پنجشنبه ۱۸ جمادی الاولی (۱۳۳۷هـ ۱۹۱۹م) در شکار گاه کله گوش لغمان بضرب تفنگچه دار فانی را وداع فرمود.

و برادرش سردار نصرالله خان در جلال آباد اعلان پادشاهی کرد ولی مردم افغانستان برای بازیابی استقلال و حفظ تمامیت کشور، نهضت قهرمانانه نمودند، و آزادیخواهان افغان فرزند دوم امیر فقید، سردار امان الله خان را بتخت سلطنت

تاریخ مختصر افغانستان

نشانند (۹ حوت ۱۲۹۷ ش، ۱۳۳۷ هـ، اول مارچ ۱۹۱۹) و جنگ استقلال آغاز یافت.^۱



امیر حبیب الله خان

۱. حوادث معاصر بعد از اعلان استقلال مجدد و تشکیل افغانستان جدید، محتاج نوشتن جلد جداگانه تاریخست و بنابراین این کتاب برین جا ختم شد.

اوضاع فکری و اجتماعی

نهضت احمد شاه و تشکیل مجدد افغانستان آزاد، در سنه ۱۱۶۰ قمری هجری بعد از سقوط دولت هوتکی قندهار و سلطه موقت نادر افشار که مدت ده سال دوام کرد، نتیجه تسلسل واقعاتیست که در تاریخ افغانستان قبلاً روی داده بود، و اوضاع اجتماعی و اقتصادی سرزمین افغانستان تقاضا داشت که در نتیجه جنبش های روشن و خوشحال و میرویس دولت آزاد و نیرومند افغانی بوجود آید.

مردم افغانستان دوره های فترت چند قرن را بعد از سقوط دولت تیموریان هرات در حوادث حملات صفویان و بابریان با عسرت و تلخی و خانه جنگی گذرانیده و از فقدان مرکزیت ملی خود متحسس بودند، تا که هوتکیان قندهار و ابدالیان هرات سلطه اجنبی صفویان ایران را عقب رانده و از بین بردند، و روشانیان و خوشحال خان خټک و ایمل خان مهمند و شیر خان ترین وغیره با بقایای سلطه شاهان بابری هند در آویخته و ملت خود را از یوغ اسارت رهایی دادند.

درین گیر و دار هولناک که مردم به مبارزه عنیف و دشواری مشغول بودند، به پرورش علوم و ادبیات و فرهنگ نیز فرصتی نبود، ولی باوجود آن دیده میشود، که دربار شاه حسین هوتک در قندهار پرورشگاه ادب و علما بود، و محمد هوتک سر منشی این دربار پته خزانه را نوشت که یگانه نمودار حرکت فکری و ادبی حدود ۱۱۴۰ ق است.

دربار احمد شاه نیز از نظر فکری روشن بنظر می آید، زیرا خود احمد شاه مرد شاعر و خوش قریحه تصوف دوستی بود، که دیوان شعر پنبتو دارد، و در خانواده او تیمور شاه صاحب دیوان دری و پنبتو، و شاه شجاع دارای دیوان شعر دری، و شهزاده عبدالرزاق بن شاه زمان متخلص به دری و شهزاده نادر بن شاه شجاع و چندین شهزاده دیگر شعرای صاحب ذوق بوده اند.

احمد شاه خاندانهای علمی را در شهرهای کشور خویش پرورانید که بقایای ایشان در دوره های مابعد مصدر کارنامه های بزرگ فکری ادبی، سیاسی شده اند. مانند خانواده خانعلوم بارکزائیان قندهار که منصب قاضی القضاات تا جنگ استقلال درین

تاریخ مختصر افغانستان

خانواده باقی بود، و بمنزلت وزیران عدلیه مابعدند. و درین خانواده اشخاص دارای تالیفات علمی هم گذشته اند و یا به تشویق ایشان مولفان دیگر دست به تالیف کتب برده اند. مانند ملا محمد سعید بارکزی که در عصر شاه محمود سدوزی قاضی القضاات بود و پسرش خان ملا قاضی عبدالرحمن خان مولف رساله نصیحة المومنین است. و امیر محمد بن عبدالقادر سلیمان خیل در عصر امیر شیر علی خان رساله الدافعه را به تشویق خان ملا عبدالسلام بن محمد سعید نوشته بود.

خانواده ملا اسماعیل الکوزئی نیز از عهد احمد شاهی در قندهار بود که فرزندش ملا احمد استاد معقول و منقول و قاضی شهر احمد شاهی و مولف بیان الوافیه لطوائفه الصوفیه و تعلیم السلوک و رساله های کاشفه و فارقه متوفی ۶ ربیع الثانی ۱۲۳۳ هـ است. برادر ملا احمد که پیر محمد نامداشت نیز از علمای نامدار آن عصر در قندهار است که در سنه ۱۲۳۳ هـ کتاب عقیده المشایخ و العلماء را بزبان عربی نوشته است.

قاضی غلام محمد هوتک نیز از علمای معروف قندهار و قاضی شهر بود، که کتاب ارشاد الحق را بزبان عربی در سنه ۱۲۶۴ هـ نوشت، و فرزندش عبدالاحد با سید جمال الدین در قندهار آشنایی داشت. و محمد نور بن محمد حسن توحی نیز از شاگردان میا فقیر الله جلال آبادی مولف جامع السلوک بزبان عربی در حدود ۱۲۳۰ هـ است.

دودمان علمی ملا بابر موسی خیل از عصر هوتکیان در قندهار بود که فرزندش مولوی فیض الله در عصر احمد شاهی استاد خانواده شاه ولی خان اشرف الوزراء مولف رساله تدریسی در منطق است. و بعد ازین مولوی حبیب الله مشهور به محقق قندهاری بن فیض الله در اواخر عصر سدوزایی در قندهار زندگانی داشت (۱۲۱۳-۱۲۶۳ هـ) که مولف ۳۲ جلد کتاب در معقول و منقول بزبانهای عربی، دری، پښتو است و آثار بکر و تازه انتقادی را در ریاضی و منطق و اصول فقه و دیگر علوم مروجة اسلامی نوشته است، و بعد از او مولوی عبدالرحیم پسرش و مولوی عبدالروف نواسه و مولوی عبدالواسع و مولوی عبدالرب پسران مولوی عبدالروف از مشاهیر علمی دوره های مابعدند که در صحافت و معارف و ترتیب قوانین عدلیه خدمات شایانی نموده اند.

تاریخ مختصر افغانستان

خانواده علمی سلجوقیان هروی از اخلاف ملا محمد مدفون روز آباد اند، که علامه ملا میرزا پسرش را احمد شاه بابا بهرات آورد، و مدرسه پای حصار را باو سپرد. ازین خانواده علماء و مدرسین زیاد بر آمدند که از آنجمله ملا عبدالاحد خلیفه و ملا محمد عمر بن محمد ایوب بن نورالدین بن ملا میرزا مولف چندین کتاب و از آن جمله الملهم در اصول فقه است (حدود ۱۲۶۰ هـ) و هم ملا محمد رفیق سلجوقی بن محمد صدیق (مولف رساله نحو) و محمود مشرف و خلیفه محمد حسین خوش نویس مردم دانشمند و هنرمند این خانواده بوده اند.

خانواده دیگر علمی و سیاسی در پشاور شهرت فراوان داشت که جد اعلاى ایشان اخوند ترکمان بن تاج خان از غوره مرغه قندهار رفته و در وادی شمال پشاور در امازی سکونت کرد، و فرزندش ملا محمد غوث شاگرد حاجی محمد سعید واعظ به علم و عرفان مشهور و از طرف احمد شاه قاضی پشاور بود، که حاشیه بر میرزای کلان منطق نوشته و کتاب شرح الشرح را بزبان دری در شرح اقوال عرفانی احمد شاه بنام او تالیف کرد. و نواسه او قاضی عبدالکریم بن داد الله بن محمد غوث کتابی بنام نصاب التوحید نوشت. اما قاضی محمد حسین بن قاضی اکبر شاه بن محمد غوث ملقب به خان علماء استاد خاندان سردار پاینده خان و وزیر شاه شجاع و از طرف او امضا کننده پیمان مثلث لاهور در ۱۸۳۸ م بود. همچنین قاضی طلا محمد فرزند قاضی حسن از رجال علم و ادب و دارای دو دیوان شعر دری و عربی و مولف جواهر نغز و سلوة التقرير فی ترجمه التحرير و نفعه المسلك و تسلیه العقول و سلوة الکئیب و قصیده بایه در عمل بحدیث است. و قاضی عبدالقادر بن فضل قادر بن قاضی حسن سرمنشی عسکری دربار امیر شیر علی خان و مترجم کتاب قواعد عسکری از انگلیسی بفارسی و پنبتو بود که در مطبعه سمش النهار کابل بطبع رسیده است.

خانواده میرزایان برناباد هرات نیز مردم دانشمند با فرهنگ و ادب بودند، که از آنجمله میرزا ارشد خلف خواجه محمد صلاح منشی متخلص بفایض منشی ابدالیان و درانیان هرات و خطاط صاحب دیوان اشعار و مثنوی ابر گهر بار است (اواسط قرن یازدهم) و میرزا ابو طالب متخلص به مایل برادر زاده ارشد نیز دیوان شعر دری دارد، و میرزا رضا بن محمد کاظم صاحب مجموعه اشعار و اربعین و تذکره برناباد منشور است که منشی دربار شاه محمود و وزیر فتح خان در هرات بود. و همدرین عصر

تاریخ مختصر افغانستان

سدوزایی مرزا محمد هادی متخلص به عشرت هروی منشی باشی شهزاده تیمور در هرات است که ملا عبدالله روزی و ملک سنجر از ابنای ملوک غور و اباسهل و ملا مسکین (شعرای لهجه هزاره) معاصرین او در هرات اند.

خانواده مجددیان در دوره سدوزائیان و بعد از آن شهرت تام روحانی داشته و علما و شعرای خوش قریحه از آن برآمده اند، که مرجع تلقین طریقت نقشبندی در سر تا سر آسیای میانه از خراسان تا سر هند و ماوراء النهر و حواشی چین بوده اند، و یک نوع ثقافت اسلامی خراسانی را پروارنده اند که مدار آن شریعت و تصوف بود، ولی در طریقت نقشبندی تصوف را همواره به نفع خلق و اصلاح اخلاق بدون انزوا و رهبانیت استعمال میکرده اند، و چون افراد مجددیان نقشبندی با دربارهای شاهان افغانی وابستگی داشته اند، بنا برین در سیاست و فرهنگ و اجتماع دست قوی را دارا بوده اند.

این خانواده فاروقی از اولاد شخصی اند که شهاب الدین فرخشاه نامداشت و در پنجشیر شمال کابل در دره فرخشاه مدفون است، و امام رفیع الدین از همین دودمان از کابل به سر هند رفت و از احفاد او شیخ احمد مجدد الف ثانی بن مولانا عبدالاحد که سلسله نسبش به ۲۸ واسطه بحضرت عمر فاروق میرسید، در ۱۴ شوال ۹۷۱ هـ در سر هند دنیا آمد و در طریقت نقشبندی از خواجه محمد باقی کابلی (متوفی ۱۰۱۲ هـ) استفاضه نمود، و در هند و افغانستان شهرت علمی و روحانی بزرگی داشت (متوفی سه شنبه ۲۸ صفر ۱۰۳۴ هـ بعمر ۶۳ سالگی در سر هند).

در عصر شهنشاهی سدوزایی ازین خانواده شاه غلام محی الدین مجددی بن غلام صادق حفید ششم حضرت مجدد و پسرش شاه نظام الدین متخلص به نظام صاحب دیوان دری در شکارپور شهرت روحانی و اراضی فراوان زراعتی داشته اند. و برادر دیگر غلام صادق که شاه غلام محمد (متوفی در پشاور ۱۱۷۸ هـ) نامداشت جد مجددیان قندهار است. و اولاد شاه عزت الله برادر دیگر ایشان در یارکند بوده اند. و شاه صفی الله متخلص به صفی دارای دیوان دری و چهار کتاب دیگر است (۱۱۵۶-۱۲۱۲ هـ) که در حدیره یمن مدفون است و اولاد او در کابل و ننگرهار بودند، که از انجمله شاه عبدالباقی متخلص به باقی (متوفی در کابل ۱۲۸۷ هـ) دارای دیوان شعر دری و جد حضرات شور بازار کابل است، و پسرش غلام عمر متخلص به

تاریخ مختصر افغانستان

عمر (حدود ۱۲۹۰هـ) و فرزند او ناصرالدین متخلص به جانان و شمس المشایخ فضل محمد متخلص به فضلی شعرای صاحب دیوان اند. و شاه فضل الله بن شاه غلام نبی نواسه شاه غلام محمد (۱۱۸۴-۱۲۳۸هـ) مولف عمدة المقامات و دارای دیوان شعر دری از رجال بزرگ روحانی دربار تیمورشاه و شاه زمان بود. و هم محمد حسن بن عبدالرحمن نواسه سوم شاه فضل الله مولف انساب الانجاب و انیس المریدین وغیره است. میر احمد متخلص به اظهر (۱۲۰۶-۱۲۶۹هـ) از حضرات پشاور و بدخشان مولف هفت مجلس و اربعین و سبیل الرشاد و مناقب الطاهرین و دیوان غزلیات و شش مثنوی و چندین کتاب دیگر است.

خاندان وکیل الدوله عبدالله خان پسر علی خان پوپلزئی قندهاری (متوفی ۱۲۰۱هـ) نیز مردم اداری و لشکری و دارای فرهنگ و ذوق ادبی بوده اند، که از آن جمله خود عبدالله خان شعر دری میگفت و پسرش محمد علم خان وکیل الدوله متخلص به "علم" نیز بزبان دری شعر می سرود (متوفی ۱۲۹۳هـ) و میر هوتک خان متخلص به افغان بن زمان خان پوپلزئی (حدود ۱۲۱۸هـ) از شعرای هنرمند صاحب دیوان دری است و برادر دیگرش الله یار خان راسخ نیز شعر می سرود و مولوی محمد ابراهیم برادر دیگرش از علمای عصر بود، و این دودمان در بسط هنر و ادب و فرهنگ دستی داشته اند.

خانواده دیگر ادبی و روحانی شیخ سعد الدین احمد انصاری بن عبدالغفار است که مرد صوفی و ادبی بود و آثارش بنام معدن وحدت و دیوان شور عشق وغیره تا ۴۳ جلد میرسد. وی در ده یحیی کابل در سنه ۱۲۲۵هـ در گذشته و پسرش میر ظهور الدین ظهور دارای دیوان شعر و مولف کتب طب و فرزند دیگرش میر امام الدین متخلص به درویش شاعر دری و پینتو و مولف احوال و آثار حاجی صاحب پای منار، و میر قطب الدین متخلص به فارغ شاعر دری و مولف مثنوی سمرقند و میر حسام الدین احمد و میر نجم الدین احمد و میر نظام الدین احمد و میر فخر الدین مولوی و میر ناموس الدین پسران شاعر سعدالدین، و نیز میر سیف الدین عزیزی بن میر مقام الدین (حدود ۱۲۸۲هـ) دارای قریحه شعری دری بوده اند.

تاریخ مختصر افغانستان

شعرا و نویسندگان دیگر این دوره عبارتند از:

سید ابوالحسن متخلص بعنوان متولد جرم بدخشان ۱۱۲۳ هـ و مقتول ۱۲۰۶ هـ،
و عبدالرحمن عارض بدخشی متوفی ۱۲۲۳ هـ، و میرزا محمد واصل فروغی معاصر
شاه زمان، و امیر سجان قلی خان دروازی (حدود ۱۲۳۰ هـ) و لعل محمد عاجز بن
پیر محمد ملقب به عبدالشافی صاحب دیوان اشعار دری متوفی ۱۲۳۸ هـ طبیب دربار
تیمور شاه، و میر عصمت الله متخلص به کشوری بن عبدالله از دهدادی بلخ متوفی
۱۲۵۷ هـ صاحب دیوان اشعار، و جنیدالله حاذق بن صوفی اسلام هروی متوفی
۱۲۵۹ هـ در قندهار صاحب دیوان و مثنوی یوسف و زلیخای حاذق، و شهاب
ترشیرزی هروی شاعر صاحب دیوان عصر تیمور شاه، و میر محمد نبی احقر بدخشی
متوفی ۱۲۶۹ هـ در رستاق مولف حدایق الحقایق در عروض و رساله قوافی و هشت
بهشت در فلسفه و حکمت و دینیات و مثنویات لیلی و مجنون و شهادت نامه
حضرت امام حسین، و میرزا احمد خان مستوفی کابلی متوفی ۱۲۸۰ هـ صاحب
دیوان اشعار، و میرزا محمد محسن دبیر بن میرزا علی خان (۱۲۲۷-۱۲۸۲ هـ)
منشی دربار شاهان محمد زائی، و میرزا عبدالواسع بن لعل محمد خان عاجز کابلی
(۱۲۰۸-۱۲۸۳ هـ) صاحب دیوان اشعار، و طبیب دربار، و میر سعد الدین بن
سعدالله تنگی سیدان (۱۱۹۸-۱۲۸۴ هـ) صاحب دیوان اشعار، و علی نقی متخلص
به وصفی صاحب دیوان اشعار (حدود ۱۲۰۰ هـ) و فرحت هروی دارای دیوان اشعار و
ولی طواف کابلی بن محمد علی (حدود ۱۲۸۸ هـ) شاعر ناخوان دری، و داملا
عبدالقیوم بن محمد نبی خلمی شاعر صوفی مشرب متولد ۱۲۶۵ هـ دارای دیوان
اشعار و مثنوی تنبیه المرائی و قیامت نامه و مجمع الاشعار دری و ترکی و مثنوی دره
الشهزاد، و محمد غلام غلامی ولد ملا تیمور سراینده جنگ نامه در احوال جنگ اول
انگلیس و افغان، و میر محترم حافظ جی از خانواده میر واعظ (حدود ۱۲۶۵ هـ)
دارای دیوان اشعار دری، و میر مجتبی بن مرتضی کابلی متخلص به الفت (تولد
۱۲۲۴ هـ) صاحب دیوان اشعار، و داملا عبدالله بن مراد محمد بدخشی که دیوان
اشعار خود را در ۱۲۹۸ هـ ترتیب داده، و میرزا محمود سالک بالا حصاری در حدود
۱۲۶۰ هـ شاعر صاحب دیوان اشعار، و شرر کابلی دبیر وزیر فتح خان صاحب دیوان
اشعار، و گل محمد افغان شاعر صاحب دیوان اشعار در بخارا، و مولانا محمد عثمان

تاریخ مختصر افغانستان

بن محمد علی پادخابی لوگری مولف عجایب الاخبار و گلشن اسرار و بزم طرب و نزهة المشتاق و گلچین بساتین و مشرق انوار و غیره است در حدود ۱۳۰۰ هـ، و قربان بن نذر علی متخلص به کاتب ناظم الوقایه و مفاتیح الاعجاز و دیوان شعر، و سید جعفر بن عبدالصمد رستاقی ناظم گلشن عشق و چمن عشق و دیوان اشعار متوفی ۱۲۸۴ هـ و میر عنایت الله بدخشی ناظم اصول المعیشت و دیوان اشعار متوفی ۱۲۹۰ هـ و برهان الدین لاغر بن میر یوسف علی بدخشی ناظم جام جم و روضة نور و دیوان اشعار در حدود ۱۲۹۱ هـ و میر محمود شاه بن میر احمد شاه بدخشی صاحب دیوان اشعار متوفی ۱۲۹۵ هـ، و نعمت الله محوی میمنوی دارای دیوان اشعار و احمد قلی بن سکندر هروی نویسنده تذکره شعرا آتش فشان و شاعر در حدود ۱۲۹۰ هـ و محمد رسول شهید مارملی بلخی شاعر صاحب دیوان در حدود ۱۲۷۰ هـ و عایشه بنت یعقوب علی بارکزئی شاعره صاحب دیوان در عصر تیمور شاه، و محجوبه بنت سکندر خان شاعره هروی حدود ۱۲۶۴ هـ، و مستوره غوری دختر سید محمد عظیم ساکن پرچمن غور حدود ۱۲۴۵ هـ دارای دیوان اشعار، و مریم بنت سید عبدالله کرخی هروی شاعره دارای دیوان (۱۲۵۷-۱۳۰۸ هـ) و سید محسن بن میر حسین متخلص به شامل بالا حصاری کابلی (۱۲۳۸-۱۳۰۵ هـ) دارای دو دیوان دری و میرزا محمد نبی واصل بن محمد هاشم ملقب به دبیر الملک (۱۲۴۴-۱۳۰۹ هـ) سر منشی دربار امیر شیر علی خان و امیر عبدالرحمن خان دارای دیوان شعر دری، شمس الدین شاهین بن محمد امان دروازی مولف بدایع الصنایع و ناظم لیلی و مجنون و تحفه دوستان، و احمد علی شاه قندهاری متوفی ۱۳۱۱ هـ دارای دیوان دری، سید میر مشوانی هروی (۱۲۸۰-۱۳۳۳ هـ) صاحب دیوان و اشعار بسیار متین دری و رسام و خطاط، سید فخرالدین مجنون شاه کابلی (۱۲۴۲-۱۳۰۵ هـ) مولف بستان خیال، رحمت بدخشی بن میرزا اسمعیل (حدود ۱۳۰۰ هـ) دارای پنج دیوان شعر دری و صاحبزاده عشرت قندهاری (حدود ۱۳۰۰ هـ) و عبدالغفور ندیم کابلی (۱۲۹۶-۱۳۳۴ هـ) دارای دیوان شعر دری، و ندیم بلخی بن رحمت الله (۱۲۵۴-۱۳۳۶ هـ) سراینده دیوان شعر، محمد ابراهیم حیرت کابلی (۱۲۵۰-۱۳۳۸ هـ) دارای دیوان شعر و پنج کتاب مخمس و تحفه شهنشاهی و سید

تاریخ مختصر افغانستان

احمد بن شهاب الدین مشهور به ادیب پشاوری (۱۲۶۰-۱۳۴۹هـ) دارای دیوان اشعار پخته و متین و قصاید عربی و قیصر نامه.

از شعرای پښتو:

عبدالرحیم هوتک صاحب دیوان، عبدالحمید مهمند (۱۱۰۰-۱۱۵۰هـ) شاعر دارای دیوان درو مرجان و مثنوی های شاه و گدای، داستان نیرنگ عشق، شرعة الاسلام در پانزده هزار بیت ۱۱۴۸هـ، پیر محمد کاکر که دیوان اشعارش در ۱۱۹۶هـ تکمیل شده و کتاب کوچک گرامر پښتو را بنام معرفه الفغانی در ۱۱۸۶هـ نوشته است، شمس الدین کاکر قندهاری دارای دیوان شعر در ۱۲۳۸هـ و سراج الموتی و دیگر کتب منظوم، شاه حسین هوتک، مسعود بن عبدالله ناظم داستان آدم خان و درخو در حدود ۱۲۰۰هـ، ملا پیر محمد هوتک بن سرور ناظم افضل الطرایق حدود ۱۱۴۰هـ، محمد هوتک بن داود خان قندهاری مولف پته خزانه و خلاصة الفصاحه در حدود ۱۱۴۲هـ، عبدالرشید بن حسین مولف رشید البیان در فقه ۱۱۶۹هـ، ریدی خان مهمند ناظم محمود نامه در احوال شاه محمود هوتک حدود ۱۱۴۰هـ، شیر محمد هوتک (۱۰۹۲-۱۱۷۵هـ) مولف اسرار العارفین و تجوید افغانی، اخوند گدا مولف نافع المسلمین و دیوان اشعار در حدود ۱۱۶۰هـ، و محمدی صاحبزاده پشاوری صاحب دیوان در ۱۱۸۰هـ، حافظ مرغزی ناظم شهنامه احمد شاهی در سنه ۱۱۷۶هـ، محمد مظفر بن اسعایل مترجم تاریخ اعثم کوفی در حوالی ۱۱۲۶هـ، نواب الله یار خان بن حافظ رحمت خان پریخ مولف عجایب اللغات پښتو در حدود ۱۲۲۸هـ، عبدالکریم کاکر قندهاری ناظم زین العلم در ۱۲۳۴هـ از عین العلم عربی، حافظ الپوری صاحب دیوان ۱۲۰۰هـ، قاسم علی اپریدی مولف چندین کتاب، عبدالعظیم سواتی دارای دیوان اشعار ۱۱۶۷-۱۲۵۳هـ، ملا حسن تلوکانی قندهاری دارای دیوان اشعار متوفی ۱۲۴۵هـ، رحمت داوی قندهاری ناظم مثنوی لیلی و مجنون و دیوان اشعار (حدود ۱۲۱۰هـ)، میا نعیم متی زی دارای دیوان شعر ۱۲۳۰هـ، معین الدین پشاوری ناظم وامق و عذرا در ۱۲۵۶هـ، عبدالرسول قندهاری دارای دیوان اشعار و سفر نامه و آزاد نامه ۱۲۹۰هـ، ملا جمعه بارکزی قندهاری دارای اشعار متوفی ۱۲۵۹هـ، عزیز خان رناخلیل ناظم جنگنامه هرات حدود ۱۲۵۰هـ، مراد علی کاموی بن عبدالرحمن مولف تفسیر یسیر ۱۲۸۲هـ، دوست محمد ختک قندهاری مولف بدر

تاریخ مختصر افغانستان

منیر و بحر العلوم و اخلاق احمدی ۱۲۹۰هـ، معزالله مهمند دارای دیوان شعر ۱۲۰۰هـ، میرزا حنان قندهاری و صدیق اخندزاده و گل محمد هلمندی شعرای صاحب دیوان.

و از شاعرات پښتو:

نازو توخی بنت سلطان ملخی مادر حاجی میرویس خان هوتک (تولدش ۱۰۶۱هـ)، زینب هوتکی بنت میرویس خان (وفات ۱۱۲۷هـ)، سپینه هروی حدود ۱۲۵۵هـ.

از علما مولوی محمد اعظم اندر ساکن شلگر غزنه، و مولوی عبدالله غزنوی، و ملا عبدالحق متولی خرقة شریفه قندهار و صوفی محمد رسول ساکزی متوفی ۱۲۸۷هـ در قندهار، و ملا مشک عالم اندر غزنوی و ملا اسکندر (قاضی لشکر امیر شیر علی خان) و ملا محمود و ملا عبدالله قاضی انار دره و ملا عبدالفتاح و ملا ابو الحسن (علمای هرات در حدود ۱۲۷۰هـ) و محمد حسین بن مداح الکوژی قندهاری مولف شرح انکشافیه بر حاشیه تصور و تصدیق میر زاهد هروی و مسعود گل بن قاضی عبدالرحمن پشاوری مولف عجایب الاخبار در ۱۲۲۶هـ و عبدالحلیم کاکر قندهاری مولف در حلیمیه علی مطاعن احمدیه در ۱۲۳۴هـ و ملا عبدالحق بن عبدالغفور خروتی ناظم یاقوت السیر پښتو و مولف شرح اربعین و ملا قطب توخی شارح بسا کتب ادبی در قندهار، و مولانا عبدالطیف صدر العلماء دربار تیمور شاه (متوفی ۱۱۹۵هـ) و مولوی محمد عمر ساکزی مولف کتابی در علم تجوید به پښتو متوفی ۱۲۰۵هـ، و سعدالله خروتی مولف حاشیه جلالین و حاشیه بر مولوی عبدالغفور (متوفی ۱۲۰۹هـ).

باوجودیکه درین عصر حرکت علمی و ادبی بکلی متوقف نبود، و طوریکه دیدیم در هر گوشه دانشمندانی وجود داشتند، ولی اگر با نظر انتقادی و مقایسوی ببینیم این دوره را نسبت به سابق عصر شباب و نشاط علم و ادب گفته نمیتوانیم، بلکه دوره تقلید و انتقال است، و آثار بکر علمی و فکری کمتر بنظر می آید.

ادبیات زبان دری نیز درین عصر دوره انحطاط خود را در نثر و نظم پیموده و ابتکاری دران بنظر نمی آید و باید گفت که حضرت نور الدین نمای خوبی نمود، و شعرای صاحب قریحه و ابتکار مانند پیر محمد کاکر، عبدالرحمن جامی خاتم شعرا

تاریخ مختصر افغانستان

دری بود. ولی ادب زبان پښتو بالعکس نشونما یافت و حمید مهمند و دیگران بوجود آمدند و مخصوصاً حمید و کاظم خان ختک متخلص به شیدا جاشنی سبک هندی را در پښتو آمیختند.

در ادبیات دری زمان سدوزاییها شعرایی داریم، که پیروان حافظ و جامی و شعرای سبک خراسان و عراق اند. ولی بعد از ۱۲۵۰ هـ حرکتی را در عالم ادب دری می یابیم که شعرای ما تقلید سبک هند را میکنند. و این اثریست که در نتیجه رواج اشعار میرزا عبدالقادر بیدل و مقبولیت تام کلیات اشعار او بمیان آمده است، و اولین پیرو این سبک در غزل سردار مهردل خان فرزند سردار پاینده خان متخلص به مشرقی است که بعد از او سردار غلام محمد خان طرزی و پسرش محمد امین عندلیب نیز همین سبک را فراوان پیروی میکنند. در حالیکه در همین خاندان سردار هارون خان برادر سردار پاینده خان و سردار غلام حیدر خان و سردار احمد خان پسران امیر دوست محمد خان هر سه شعرای صاحب دیوان دری اند، و سردار شهنواز خان بن سردار سلطان احمد خان سرکار و خوشدل خان بن مشرقی و سردار محمد حسن خان سیاه بن تیمور قلی خان برادر وزیر فتح خان (حدود ۱۳۰۰ هـ) و سردار محمد عزیز بن سردار شمس الدین خان (حدود ۱۳۱۰ هـ) و سردار عباس خان بن سردار سلطان محمد خان شاعر و مولف گل عباسی و جواهر خمسه و عناصر اربعه و تفسیر کلام الله (۱۲۵۲-۱۳۴۳ هـ) نیز شعر دری را گفته اند. ولی در کلام ایشان اثری از پیروی سبک هند و طرز تخیل و تلازمات شاعرانه آن کمتر بنظر می آید.

شعر دری از عصر احمد شاه بابا تا اواخر عصر امیر عبدالرحمن خان حدود ۱۳۲۰ هـ در قالب تقلید فکری و عروضی شعرای قدیم و مخصوصاً سبک هند ماند. و شعرایی که درین دو قرن بمیان آمدند همه مقلدان همان شعرای دوره‌های گذشته بودند، ولی بعد از جنگ اول و دوم افغان و انگلیس که آثار مدنیت جدید اروپا از هند و شمال به افغانستان رسید، درینجا نیز اثر کرد و همین حدود ۱۳۲۰ ق طلعیه فکر نو در ادبیات جدید افغانستان است.

تحولیکی تاثیر صنعت و مدنیت اروپا در ادب این وقت و ادر نمود، تحول فکری است که بر قالب و سبک ظاهری شعر اثری نکرد، و شعرای ما همان قوالب عروضی قدیم را معتبر دانستند، ولی اثر فکر جدید لاقول در ادب ملی ما داخل شد و می بینیم

تاریخ مختصر افغانستان

که مولوی محمد سرور واصف قندهاری قصیده یی در تشویق و ترغیب به مدنیت جدید و چشم کشودن به اوضاع جهان سرود، و نخستین بار در عصر امیر شیر علی خان حدود ۱۲۹۰ هـ جریده یی بنام شمس النهار از بالاحصار کابل نشر شد، و بعد ازان در سنه ۱۳۲۳ هـ نخستین شماره سراج الاخبار افغانستان از طرف یک انجمن دانشمندان بمدیريت مولوی عبدالروف خان قندهاری از طبع برآمد، و حرکت جدید نشر معارف و تاسیس مکاتب و مطبوعات و ترجمه و تالیف آثار جدید عصری ادبی نیز آغاز شد. و پیشوای این حرکت فکری و ادبی جدید محمود طرزی بن سردار غلام محمد خان طرزی قندهاری بود، که در سنه ۱۲۸۴ ق در غزنه بدنیا آمده و بتاريخ ۲۲ نومبر ۱۹۳۳ م در استانبول از جهان رفت. و در دسنه ۱۳۲۹ ق سراج الاخبار افغانیه را که فقط یک شماره آن در سنه ۱۳۲۳ ق نشر شده بود تجدید حیات داد، و انرا بطور یک جریده موقوفه پانزده روزه تا مدت ۸ سال نشر کرد، که محرک بیداری و استقلال طلبی مردم افغانستان گردید، و انشای جدید و فکر نوین را در نثر و نظم دری پیورانید. او ۲۰ کتاب را بزبان دری از ترکی ترجمه و یا تالیف نمود، و نخستین مردیست که بنیاد مکتب نوین فکری و ادبی را در عالم صحافت و نویسندگی افغانستان گذاشت.

درین وقت است که شعرای دیگر و نویسندگان پینتو و دری فکر جدید را وارد ادب افغانی نمودند، و امثال عبدالعلی مستغنی (۱۲۹۳-۱۳۵۲ ق) و قاری عبدالله (۱۲۸۸ ق ۱۳۲۲ ش) و عبدالغفور ندیم و عبدالهادی داوی و مولوی صالح محمد هوتک و مولوی غلام محی الدین افغان و مولوی عبدالرب قندهاری و دیگر نویسندگان و شاعران باوجودیکه قوالب کلاسیکی نویسندگی را پیروی میکردند، کم کم افکار جدید و مفاهیمی را که مدنیت قرن ۲۰ بوجود آورده بود نیز پروردند.

در نیمه نخستین قرن ۱۹ سلطه و استعمار انگلیس که بامبادی تمدن جدید و تحول صنعتی همراه بود، بر تمام هندوستان تا کنارهای دریای سند بسط یافت، و بسرحدات طبیعی شرقی مملکت پیوست، و جنگ اول افغان و انگلیس که با تعرض لشکر سند (اندس آرمی) در سنه ۱۸۳۹ م آغاز شده بود، بعد از مدت پنج سال با شکست قطعی لشکریان متجاوز و فتح نیروی ملی افغان خاتمه یافت و بعد ازان راه آهن هند نیز طریق رفت و آمد را باین سو کشود، و بنادر بحری بمبی و کراچی راه

تاریخ مختصر افغانستان

انتقال بحری را هم به مرزهای افغانی باز نمود، در حالیکه در غرب مملکت یعنی ایران قاجاری و در شمال در روسیه تزاری نیز مبادی مدنیت جدید و نشو و نما فکر نوین صورت میگرفت و تمام این عوامل موثره بر حیات و فکر و سیاست وارده مردم افغانستان نیز اثر میکرد.

یکی از ممثلان این حرکت فکری سید جمال الدین بن سید صفدر کنزی است (۱۲۵۴-۱۳۱۵ق) که جهاد خود را بر ضد سه عامل بدبختی شرق (استعمار، استبداد، خرافات) از افغانستان آغاز کرد، و در هند، ایران، ترکیه عثمانی و مصر نهضت جدید فکری و اصلاحی آورد و شهرت بین المللی را کسب کرد، و او را نخستین پرورنده فکر جدید و بیداری افغانستان و ممالک شرق توان گفت ولی دسایس استعمار و خانه جنگی های شهزادگان و عدم تمرکز مملکت نگذاشت که این حرکت فکری، سیر طبیعی خود را دوام دهد. تا که امیر شیر علی خان توانست در دوره دوم شاهی خویش اولین کابینه افغانی را بریاست صدراعظم سید نور محمد شاه قندهاری تاسیس و جریده شمس النهار و لشکر منظم و برخی تشکیلات عصری را بوجود آورد، و در سیاست نیز خط مشی آزاد را تعقیب کرد. ولی آغاز جنگ دوم افغان و انگلیس (۱۲۹۵-۱۲۹۷ق) این سلسله را برهم زد و دوره امیر عبدالرحمن خان (۱۲۹۷-۱۳۱۹ق) در تحت فشار استبداد با یک نوع جمود فکری گذشت تا که در سنه ۱۳۲۳ق انجمن سراج الخبار در کابل تاسیس و بنای حرکت جدید فکری را باز گذاشت و دارالعلوم حبیبیه هم در کابل تاسیس شد که آغاز تدریس ساینس و مضامین جدید باشد.

این حرکت فکری باوجود موانع خارجی و داخلی با تجدید حیات سراج الخبار در سنه ۱۳۲۹ق از طرف محمود طرزی دوام یافت، و حزب سیاسی نخستین افغانی بنام "اخوان افغان" هم در کابل تاسیس شد، که مرام آن مشروطیت، استقلال، اصلاحات داخلی بود ولی اعضای این حزب در سنه ۱۳۲۵ق کشته یا محبوس شدند، و همین حزب اخوان افغان بعد از ۱۳۲۹ق و احیای مجدد سراج الخبار بوسیله محمود طرزی باز زندگی یافت، و تا سنه ۱۳۳۷ق مجاهدات خود را در تنظیم روشن فکران افغانی و نشر معارف صرف کرد، و مساعی این جماعت در تنویر افکار و قیام عمومی ملت افغان برای جهاد استقلال و حصول آزادی کامل سیاسی مملکت مفید بود. و چون در

تاریخ مختصر افغانستان

۱۹۱۹م ملت افغان به بازیابی استقلال موفق آمد، تمام روشن فکران در تشکیل جدید اداری و ترتیب امور مدنی و تعمیم معارف و تاسیس مکاتب و توسعه مطبوعات و معرفی افغانستان جدید آزاد دنیا کوشیدند، و این مساعی بار آور تا کنون ادامه دارد.

مآخذ و مراجع

- کتبی که در نوشتن این کتاب ازان استفاده شده است:
- ۱- تتمه البیان سید جمال الدین افغانی، طبع قاهره ۱۹۰۱ م.
 - ۲- جنگ افغان و فارس ترجمه جارج نیون هامفورد ایزک به انگلیسی از لاتینی، طبع لندن.
 - ۳- زندگانی نادر شاه از نورالله لوردی، تهران ۱۹۳۹ م.
 - ۴- روضة الصفای ناصری ج ۸ از رضا قلی هدایت، تهران ۱۳۰۲ ق.
 - ۵- پتہ خزانه و تعلیقات آن بقلم حبیبی، کابل ۱۹۴۴ م.
 - ۶- آئین اکبری از ابو الفضل، لکنهو ۱۳۱۰ ق.
 - ۷- تاریخ افغانه (اردو) از سید ظهور الحسن موسوی، طبع هند ۱۳۳۰ ق.
 - ۸- تاریخ نظامی ایران ج ۱، تهران ۱۳۱۵ ش.
 - ۹- نادر نامه (خطی) نسخه کتب خانه حبیبی از مولف نامعلوم.
 - ۱۰- سیر المتأخرین از غلام حسین، طبع نولکشور لکنهو.
 - ۱۱- دره نادره از میرزا مهدی استرآبادی، بمبئی ۱۳۰۹ ق.
 - ۱۲- مجمع التواریخ از میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، تهران.
 - ۱۳- مجله کاوه سال ۲ طبع برلین ۱۳۰۳ ش.
 - ۱۴- تاریخ ایران از سر جان ملکم، بمبئی ۱۸۶۷ م.
 - ۱۵- تاریخ افغانستان از ملیسن طبع دوم، لندن ۱۸۷۸ م.
 - ۱۶- تاریخ سلطانی از سلطان محمد خالص قندهاری، بمبئی ۱۲۹۸ م.
 - ۱۷- خورشید جهان از شیر محمد گنداپور، لاهور ۱۸۹۴ م.
 - ۱۸- منتخب اللباب خافی خان طبع ایشیاتک سوسایتی، کلکته ۱۸۹۶ م.
 - ۱۹- حیات افغانی از محمد حیاتخان، لاهور ۱۸۶۷ م.
 - ۲۰- میرویس نیکه از بینوا، کابل ۱۳۲۵ ش.
 - ۲۱- مجمع التواریخ از مرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، تهران ۱۳۲۸ ش.
 - ۲۲- عباسنامه از محمد طاهر وحید قزوینی، تهران ۱۳۲۹ ش.

تاریخ مختصر افغانستان

- ۲۳- خلاصة الانساب ابدالی (قلمی).
- ۲۴- مشاهیر ابدالیان از حبیبی کابل ۱۳۲۵ ش.
- ۲۵- رهنمای افغانستان، کابل ۱۳۲۸ ش.
- ۲۶- لوی احمد شاه بابا از حبیبی، کابل ۱۳۱۹ ش.
- ۲۷- دول اسلامیة از خلیل ادهم، استانبول ۱۹۲۷ م.
- ۲۸- مخزن افغانی از نعمت الله هروی (قلمی).
- ۲۹- تذکرة الابرار و الاشرار از اخوند درویزه، پشاور طبع هندو پریس ۱۳۰۸ ق.
- ۳۰- صولت افغانی از محمد زردار خان افغان، نولشکور لکنهو ۱۸۷۶ م.
- ۳۱- تاریخ افغانستان ج ۱-۲ از کهزاد، کابل ۱۹۴۶ م.
- ۳۲- افغانستان در قرن نهم از سید قاسم رشتیا، طبع کابل ۱۳۲۹ ش.
- ۳۳- اکبر نامه منظوم حمید کشمیری، کابل ۱۳۲۰ ش.
- ۳۴- در زوایای تاریخ افغانستان از احمد علی کهزاد، کابل ۱۹۵۲ م.
- ۳۵- مشاهیر الشرق از جرجی زیدان ج ۱، قاهره ۱۹۱۰ م.
- ۳۶- المسالک و الممالک ابن خردادبه، لیدن ۱۳۰۶ ق.
- ۳۷- دائرة المعارف اسلامی، لیدن ۱۹۲۷ م.
- ۳۸- ایرانشهر از مارکوارت، طبع برلین ۱۹۰۱ م.
- ۳۹- ترجمه ایران بعهد ساسانیان از کرستن سین، طبع دهلی ۱۹۴۱ م.
- ۴۰- فتوح البلدان از بلاذری، قاهره ۱۹۰۱ م.
- ۴۱- مجمل التواریخ و القصص طبع بهار، تهران ۱۹۳۸ م.
- ۴۲- تاریخ سیستان طبع بهار، تهران ۱۹۳۸ م.
- ۴۳- تاریخ طبری ترجمه بلعمی، لکنهو ۱۹۱۶ م.
- ۴۴- چچنامه علی حامد کوفی سندی طبع داؤدیپوته، دهلی ۱۹۳۹ م.
- ۴۵- جریده امان افغان، طبع کابل ۱۹۱۹ م.
- ۴۶- تاریخ پشتون از قاضی عطاء الله، طبع پشاور ۱۹۴۷ م.
- ۴۷- الفهرست ابن الندیم، قاهره ۱۳۴۸ ق.
- ۴۸- کتبه های موزیم پشاور از عبدالشکور، پشاور ۱۹۴۸ م.
- ۴۹- تاریخ التمدن الاسلامی از جرجی زیدان، قاهره ۱۹۰۲ م.

تاریخ مختصر افغانستان

- ۵۰- تاریخ ادبیات فارسی از براون، لندن ۱۹۰۲-۱۹۲۴ م.
- ۵۱- کتاب الخراج قدامه بن جعفر، لیدن ۱۸۹۲ م.
- ۵۲- تاریخ روابط سیاسی ایران از نجف قلی معزی، تهران ۱۹۴۷ م.
- ۵۳- تاریخ هند دولافوز، تهران ۱۹۳۶ م.
- ۵۴- اقبال نامه جهانگیری از معتمد خان بخشی، کلکته ۱۸۸۵ م.
- ۵۵- تزک جهانگیر طبع فیروز هادی، لکهنو ۱۳۲۷ ق.
- ۵۶- مآثر رحیمی از عبدالباقی، کلکته ۱۹۲۵ م.
- ۵۷- تزک بابر ترجمه عبدالرحیم خان خانان، بمبئی ۱۳۰۸ ق.
- ۵۸- رقعات عالمگیر طبع دارالمصنفین اعظم، گده ۱۹۴۵ م.
- ۵۹- منتخب التواریخ از عبدالقادر بدایونی، طبع کلکته.
- ۶۰- اکبر نامه از ابوالفضل، کلکته ۱۸۸۶ م.
- ۶۱- عالمگیر نامه از محمد کاظم ۱۸۶۸ م.
- ۶۲- طبقات اکبری از نظام الدین هروی، کلکته ۱۹۳۱ م.
- ۶۳- مآثر الامراء از صمصام الدوله، کلکته ۱۳۰۹ ق.
- ۶۴- بابر از فرنادر گروناد فرانسوی، طبع پاریس ۱۹۲۶ م.
- ۶۵- فارس نامه از ابن البلخی، طبع کمبرج ۱۹۲۱ م.
- ۶۶- افغانستان در عصر تیموریان هند از حبیبی، طبع کابل.
- ۶۷- تاریخ فرشته از محمد قاسم، طبع لکهنو ۱۳۲۱ ق.
- ۶۸- زینت الزمان فی تاریخ هندوستان از ملک الکتاب شیرزای، بمبئی ۱۳۱۰ ق.
- ۶۹- تاریخ مختصر هند از ابوظفر ندوی طبع اعظم گده ۱۳۵۵ ق.
- ۷۰- مجمع السلاطین از نواب محمد غوث خان، بمبئی ۱۲۷۹ ق.
- ۷۱- تاریخ ایران از عبدالله رازی، تهران ۱۹۳۶ م.
- ۷۲- کیمبرج هستری آف اندیا ج ۴، لندن.
- ۷۳- مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی (خطی کابل).
- ۷۴- روضة الصفا از میر خواند لکهنو.
- ۷۵- تاریخ سند از سید معصوم، بمبئی ۱۹۳۸ م.

تاریخ مختصر افغانستان

- ۷۶- مفتاح التواریخ از جان ولیم بیل، لکهنو
- ۷۷- لب التواریخ از یحیی قزوینی، تهران ۱۹۳۵ م.
- ۷۸- تعلیقات بیورج بر بابر نامه، لندن ۱۹۲۲ م.
- ۷۹- تاریخ هند از ارسکن، لندن ۱۸۵۴ م.
- ۸۰- تاریخ گزیده از حمدالله مستوفی، لندن ۱۹۱۰ م.
- ۸۱- مخزن اسلام پینتو از اخوند درویزه (خطی).
- ۸۲- سلوک الغزات پینتو از ملامست زمند (خطی).
- ۸۳- تاریخ مرصع از افضل خان ختک، هرتفورد ۱۸۶۰ م.
- ۸۴- مقدمه کلیات خوشحال خان از حبیبی، قندهار ۱۹۴۰ م.
- ۸۵- پینتانه شعرا ج ۱-۲ از حبیبی کابل ۱۹۴۰ م.
- ۸۶- تاریخ افغانی از شیخ امام الدین خلیل (خطی کابل).
- ۸۷- الکامل از ابن الاثیر طبع بولاق، مصر ۱۲۹۰ ق.
- ۸۸- زین الخبار از عبدالحی گردیزی، تهران ۱۹۳۵ نسخه خطی، مکمل تحت طبع.
- ۸۹- طبقات ناصری از منهاج سراج طبع حبیبی در کابل دو جلد، ۱۳۴۲ ش.
- ۹۰- تذکرة الاولیاء پینتو، از سلیمان ماکو در پینتانه شعراء ج ۱، کابل ۱۹۴۰ م.
- ۹۱- تاریخ بیهقی از ابوالفضل بیهقی ۳ جلد، تهران ۱۹۴۷ م.
- ۹۲- تاریخ یمینی از ابو نصر العتبی، قاهره ۱۲۹۰ ق.
- ۹۳- تاریخ بخارا از محمد نرشخی، تهران ۱۹۳۷ م.
- ۹۴- حدود العالم از مولف نامعلوم، تهران ۱۹۳۲ م.
- ۹۵- قابوس نامه، تهران ۱۹۴۰ م.
- ۹۶- جغرافیای تاریخی ایران از بارتولد، تهران ۱۹۲۸ م.
- ۹۷- مسالک الممالک از اصطخری، لیدن ۱۹۲۷ م.
- ۹۸- احسن التقاسیم از المقدسی، لیدن ۱۸۷۷ م.
- ۹۹- چهار مقاله عروضی و تعلیقات محمد قزوینی، لیدن ۱۹۰۹ م.
- ۱۰۰- جوامع الحکایات عوفی (خطی کابل).
- ۱۰۱- لباب الالباب عوفی، لیدن ۱۳۲۱ ق ۱۳۲۴ ق.

تاریخ مختصر افغانستان

- ۱۰۲- منتخبات آداب الحرب و الشجاعه از فخر مدبر، لاهور.
- ۱۰۳- طبقات سلاطین اسلام از لن پول، تهران ۱۳۱۹ ش.
- ۱۰۴- تاریخ مختصر ایران از پاول هورن، تهران ۱۹۳۴ م.
- ۱۰۵- تاریخ ادبیات ایران از دکتور شفق، تهران ۱۹۴۲.
- ۱۰۶- اخبار الدولة السلوقیه از صدرالدین علی، لاهور ۱۹۳۳ م.
- ۱۰۷- ذیل جامع التواریخ از حافظ ابرو، تهران ۱۹۳۷ م.
- ۱۰۸- جهانکشای جوینی، تهران ۱۳۱۵ ش.
- ۱۰۹- تاریخ مفصل ایران از عباس اقبال، تهران ۱۹۳۲ م.
- ۱۱۰- حبیب السیر از خواند میر، بمبئی ۱۲۷۳ ق.
- ۱۱۱- سیرة جلال الدین از محمد نسوی، تهران ۱۳۴۴ ق.
- ۱۱۲- تاریخ هرات از سیفی هروی، کلکته ۱۹۴۳ م.
- ۱۱۳- مقاله تعدیل نسب نامه آل کرت از حبیبی شماره ۶۸ مجله آریانا، کابل ۱۹۴۸ م.
- ۱۱۴- ریاض الانشاء از محمود گاوان، حیدرآباد دکن.
- ۱۱۵- نسب نامه افغانه از محمد عبدالسلام خان عمرخیل، هند ۱۹۱۴ م.
- ۱۱۶- پادشاهان متأخر افغانستان از یعقوب علی کابلی، طبع کابل ۱۹۵۳ م.
- ۱۱۷- عمل صالح از محمد صالح لاهوری، کلکته ۱۹۳۹ م.
- ۱۱۸- ترک افغانی از محمد عباس خان رفعت، طبع هند ۱۲۹۹ ق.
- ۱۱۹- فرهنگ اوستا. طبع بمبئی.
- ۱۲۰- خوشحال خان خٔک از دوست محمد کامل، پشاور ۱۹۵۱ م.
- ۱۲۱- تاریخ افغانستان از علی قلی میرزا، تهران.
- ۱۲۲- تاریخ ایران از فروغی، تهران ۱۳۱۸ ق.
- ۱۲۳- تحفة الحبیب از فیض محمد هزاره (خطی).
- ۱۲۴- تاج التواریخ امیر عبدالرحمن، بمبئی ۱۳۲۲ ق.
- ۱۲۵- مجمل التواریخ بعد نادریه از ابن محمد امین، تهران ۱۹۴۰ م.
- ۱۲۶- احمد شاه بابا از میر غلام محمد غبار، کابل ۱۹۴۴ م.
- ۱۲۷- ریاض المحبه از نواب محبت خان (قلمی).

تاریخ مختصر افغانستان

- ۱۲۸ - مکتوبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی طبع خلیق احمد نظامی، علی گده ۱۹۵۰ م.
- ۱۲۹ - مکتوبات شاه فقیرالله علوی، لاهور.
- ۱۳۰ - ظفر نامه رنجیت از امرنات، لاهور ۱۹۲۸ م.
- ۱۳۱ - حیات حافظ رحمت خان از سید الطاف علی بدایون ۱۹۳۳ م.
- ۱۳۲ - سراج التواریخ ۲ جلد از فیض محمد هزاره، طبع کابل ۱۳۳۱ ق.
- ۱۳۳ - حیات امیر دوست محمد خان از موهن لال، کلکته ۱۸۳۲ م.
- ۱۳۴ - عروج بارکزی از الایسیس، لندن.
- ۱۳۵ - سلطنت کابل از الفنستن، لندن ۱۸۱۵ م.
- ۱۳۶ - سرحد شمال غرب هند از سر ولیم بارتین، لندن.
- ۱۳۷ - جنگ دوم افغان از دیورند، لندن.
- ۱۳۸ - سیاحت غزنی و کابل از واین، لندن.
- ۱۳۹ - اردوی سند از هوک، لندن.
- ۱۴۰ - مسافرت بشمال هند از کونولی، لندن.
- ۱۴۱ - افغانستان از سر مکموهن، لندن ۱۹۲۹ م.
- ۱۴۲ - بربادی افغانستان از جنرال سیل، لندن.
- ۱۴۳ - سرحدات هند از هولدیچ، لندن.
- ۱۴۴ - افغانستان از کپتان کری، لندن.
- ۱۴۵ - بلوچستان از پوتنجر، لندن.
- ۱۴۶ - تاریخ افغانستان از سر پرسی سایکس، لندن.
- ۱۴۷ - تاریخ ادبیات پینتو ج ۱-۲ از حبیبی، کابل ۱۹۵۰ م.
- ۱۴۸ - مورخان گمنام افغان از حبیبی، کابل ۱۹۴۶ م.
- ۱۴۹ - محاربه کابل از قاسم علی، آگره ۱۲۷۲ ق.
- ۱۵۰ - فتوح السلاطین منظوم از حسامی، آگره ۱۹۳۷ م.
- ۱۵۱ - تاریخ احمدی از منشی عبدالکریم، نولکشور ۱۲۶۶ ق.
- ۱۵۲ - نوای معارک از عطا محمد طبع حبیبی، کراچی ۱۹۵۹ م.
- ۱۵۳ - مقدمه گرامر پینتو از راورتی، کلکته ۱۸۵۶ م.

تاریخ مختصر افغانستان

- ۱۵۴- الاصابه فی تمییز الصحابه از ابن حجر عسقلانی، مصر ۱۳۲۳ ق.
- ۱۵۵- کتاب البلدان از الیعقوبی، لیدن ۱۸۹۲ م.
- ۱۵۶- سیاست نامه خواجه نظام الملک، طبع تهران.
- ۱۵۷- ریسز آف افغانستان از دبلیو بلیو، کلکته.
- ۱۵۸- فتوحات عرب در آسیای میانه از گب، لندن ۱۹۳۲ م.
- ۱۵۹- خلافت از ولیم تمبل میور، لندن ۱۹۲۴ م.
- ۱۶۰- تاریخ الاسلام سیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی از حسن ابراهیم ۳ جلد، طبع قاهره ۱۹۴۸ م.
- ۱۶۱- تاریخ مبارکشاهی از یحیی بن احمد سهرندی، کلکته ۱۹۳۱ م.
- ۱۶۲- قانون همایونی از خوند میر، کلکته ۱۹۴۰ م.
- ۱۶۳- تذکره همایون و اکبر از بایزید بیات، کلکته ۱۹۴۱.
- ۱۶۴- خصایل السعاده از محمد سعادت خان ترین، لکهنو ۱۸۵۵ م.
- ۱۶۵- تاریخ عمومی از عباس اقبال طبع دوم، تهران ۱۳۰۵ ش.
- ۱۶۶- مرآة الاشباه از محمد حسن، طبع اوده.
- ۱۶۷- سالنامه های کابل از ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۳ م، طبع کابل.
- ۱۶۸- مجله کابل ج ۱-۲، مضمون افغانستان و نگاهی بتاریخ آن از میر غلام محمد غبار، کابل ۱۹۳۱-۱۹۳۲.
- ۱۶۹- حدیقه الافالیم از مرتضی حسین بلگرامی، لکنهو ۱۲۹۶.
- ۱۷۰- مسکوکات افغانستان در عصر اسلام، احمد علی کهزاد، کابل ۱۹۳۹ م.
- ۱۷۱- منجم العمران از سید محمد امین خاتجی، مصر ۱۳۲۵ ق.
- ۱۷۲- فصلی از خلاصة الخبر خوند میر، طبع گویا اعتمادی، کابل ۱۹۴۶ م.
- ۱۷۳- آثار هرات ۳ جلد از خلیل الله افغان، هرات ۱۹۲۹ م.
- ۱۷۴- خراسان از میر غلام محمد غبار، کابل ۱۹۴۷ م.
- ۱۷۵- واقعات شاه شجاع از شاه شجاع سدوزی، کابل ۱۹۵۳ م.
- ۱۷۶- وفيات الاعیان از ابن خلکان، مصر بولاق ۱۲۹۹ ق.
- ۱۷۷- مروج الذهب از مسعودی، پاریس ۱۸۶۱ م.
- ۱۷۸- تاریخ عرب از فلیپ هتی، لندن ۱۹۳۴ م.

تاریخ مختصر افغانستان

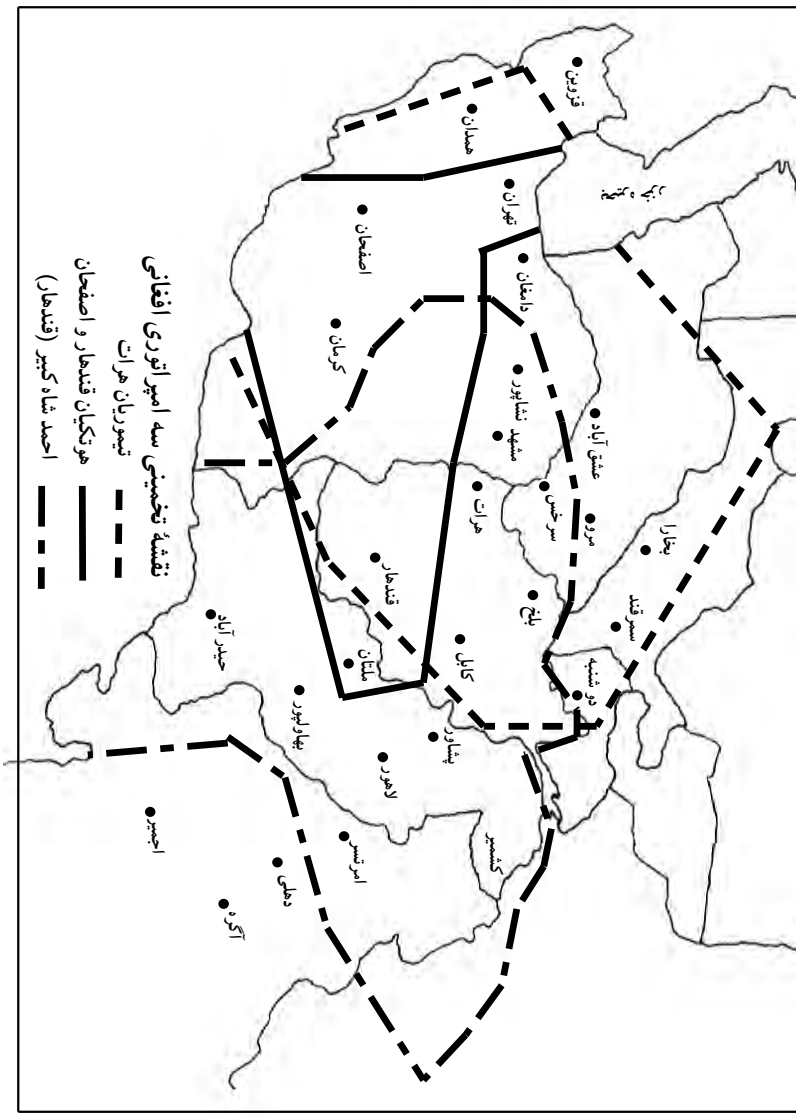
- ۱۷۹- تجارب الامم از ابن مسکویه، لیدن ۱۹۰۹ م.
- ۱۸۰- شوکت افغانی از محمد عبدالحکیم خان لودی، آگره ۱۳۲۵ ق.
- ۱۸۱- دول الاسلام از شمس الدین ذهیبی حیدرآباد، دکن ۱۳۳۳ ق.
- ۱۸۲- تاریخ محمود شاهی از فیض الله بنیانی (خطی پشاور).
- ۱۸۳- تزک تیموری، بمبئی ۱۳۲۶ ق.
- ۱۸۴- سجة المرجان فی آثار هندوستان از سید غلام علی بگرامی، طبع بمبئی ۱۳۰۳ ق.
- ۱۸۵- تذکره نصر آبادی، تهران ۱۳۱۵ ق.
- ۱۸۶- مجالس النفایس از میر علی شیر نوایی، تهران ۱۹۴۴ م.
- ۱۸۷- تذکره علمای هند از رحمان علی، لکنهو ۱۲۹۲ ق.
- ۱۸۸- د پینتونخوا د شعر هار و بهار از جم دارمستتر فرانسوی، پاریس ۱۸۸۸ م.
- ۱۸۹- اشعار قرن ۱۷ افغان از بیدولف، طبع هرتفورد ۱۸۹۰ م.
- ۱۹۰- هفت اقلیم از امین احمد رازی، کلکته ۱۹۱۸ م.
- ۱۹۱- شمع انجمن از سید صدیق حسن بهوپال ۱۲۹۲ ق.
- ۱۹۲- شکرستان افغانی، از میر احمد شاه رضوانی، لاهور ۱۳۰۵ ق.
- ۱۹۳- بهارستان افغانی، از میر احمد شاه رضوانی، لاهور ۱۳۰۵ م.
- ۱۹۴- سکینه الفضلاء از عبدالحکیم رستاقی، دهلی ۱۳۵۰ ق.
- ۱۹۵- قاموس الاعلام از شمس الدین سامی، استانبول ۱۳۰۸ ق.
- ۱۹۶- مزکر احباب از حسن خواجه بخاری (نسخه خطی برلین).
- ۱۹۷- جحة الاورنک شاهیه از تاش محمد القندوزی (خطی کابل).
- ۱۹۸- آتشکده آذر از لطف علی آذر، طبع بمبئی ۱۳۰۹ ق.
- ۱۹۹- گلشن روه از راورتی، هرتفورد ۱۸۶۰ م.
- ۲۰۰- چراغ انجمن از عبدالحکیم رستاقی. دهلی ۱۵۲۹ م.
- ۲۰۱- تذکره حسینی از محمد حسین سنهلی، لکنهو ۱۲۹۲ ق.
- ۲۰۲- کلید افغانی از هیوز، لاهور ۱۸۹۳ م.
- ۲۰۳- جامی از علی اصغر حکمت، تهران ۱۹۴۰ م.
- ۲۰۴- خزانه عامره از غلام علی آزاد، طبع هند.

تاریخ مختصر افغانستان

- ۲۰۵- تاریخچه شعر پښتو از عبدالحی حبیبی، قندهار ۱۹۳۵ م.
- ۲۰۶- ریاض الشعراء از واله داغستانی (خطی کابل).
- ۲۰۷- مرآة الخیالی از امیر شیر علی لودی، طبع هند.
- ۲۰۸- تذکرة الخواتین از عبدالباری آسی، طبع لکنهو.
- ۲۰۹- خزینة الاصفیاء از مفتی غلام سرور لاهوری، لکنهو ۱۹۱۴ م.
- ۲۱۰- مقدمه دیوان عبدالقادر خان ختک از عبدالحی حبیبی، قندهار ۱۹۳۷ م.
- ۲۱۱- فواید الشریعه پښتو از اخوند قاسم پاپن خیل، لاهور.
- ۲۱۲- تاریخ روسای پنجاب از سر لیل گرین، لاهور.
- ۲۱۳- تاریخ پشاور از رای کوپالداس، لاهور ۱۸۷۰ م.
- ۲۱۴- البرامکه از محمد عبدالرزاق، طبع هند.
- ۲۱۵- جغرافیای قدیم گندهارا از موسیو فوشه، کلکته ۱۹۱۵ م.
- ۲۱۶- اخبار برامکه از عبدالعظیم کرکانی، تهران ۱۲۱۲ ش.
- ۲۱۷- تاریخ تمدن ایران ساسانی از سعید نفیسی، طبع تهران ۱۳۳۱ ش.
- ۲۱۸- تهذیب و تمدن اسلامی ج ۱-۲ از رشید اختر ندوی، طبع لاهور ۱۹۵۲ م.
- ۲۱۹- نقود الاسلامیه از مقریزی نسخه خطی دمشق بذریقه تهذیب و تمدن اسلامی.
- ۲۲۰- تاریخ طبرستان از بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار در ۶۱۳ ق، طبع تهران ۱۳۲۰ ش.
- ۲۲۱- افغانستان بیک نظر از میر غلام محمد غبار، طبع سالنامه کابل.
- ۲۲۲- روضة السلاطین از فخری هروی، تبریز ۱۳۴۵ ش.
- ۲۲۳- تاریخ ادبیات فارسی از دکتر براون، طبع لندن.
- ۲۲۴- تاریخ ادبیات در ایران از دکتر صفا، طبع تهران ۱۳۳۸ ش.
- ۲۲۵- تاریخ الادب العربی از بروکلیمان طبع ۱۹۶۲ م.
- ۲۲۶- سبک شناسی بهار سه جلد، تهران ۱۳۳۷ ش.
- ۲۲۷- آریانا انتیکوا از ویلسون، طبع لندن ۱۸۴۱ م.
- ۲۲۸- طبایع الحیوان مروزی طبع مینارسکی، لندن ۱۹۴۶ م.
- ۲۲۹- مجمل فصیحی ۳ جلد طبع محمود فرخ، مشهد ۱۳۳۹ ش.

تاریخ مختصر افغانستان

- ۲۳۰- کتاب الهند از البيرونی، طبع حيدر آباد دکن ۱۹۵۸ م.
- ۲۳۱- آثار الباقیه از البيرونی، طبع ليبيسيک ۱۸۷۶ م.
- ۲۳۲- مجمع الانساب از زامباور، تهران ۱۳۴۰ م.
- ۲۳۳- جغرافیای خلافت شرقی از جی، لی سترينج ترجمه اردو، حيدر آباد دکن ۱۹۳۰ م.
- ۲۳۴- الاعلام خيرالدين زرکلی، طبع قاهره ۱۹۵۹ م.
- ۲۳۵- راحة الصدور راوندی، طبع تهران ۱۳۳۳ ش.
- ۲۳۶- الفهرست ابن ندیم، طبع قاهره ۱۳۴۸ ق.
- ۲۳۷- احیاء الملوك در تاریخ سیستان از ملک شاه حسين سيستاني، تهران ۱۳۴۴ ش.
- ۲۳۸- مقالات الشعراء از مير علی شیر قانع تتوی، طبع کراچی ۱۹۵۷ م.
- ۲۳۹- تکلمه مقالات العشراء از محمد ابراهيم خليل تتوی، کراچی طبع ۱۹۵۸ م.



نقشه تخمینی سه امپراتوری افغانی